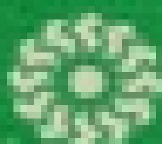
۵۳

ترجمه بحار الأنوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

از محدث کبیر شیعه علامه محمد باقر مجلسی ره



ترجمه بحار الأنوار

مشخصات کتاب

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، 1037 - 1111ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، 1392 -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.1 : 978-600-7150-67-2 ؛ ج.2 : 978-600-7150-68-9 ؛ ج.3 : 978-600-7150-69-6 ؛ ج.4 : 978-600-715070-2 ؛ ج.5 : 978-600-7150-71-9 ؛ ج.6 : 978-600-7150-72-6 ؛ ج.7 : 978-600-7150-73-3 ؛ ج.8 : 978-600-7150-74-0 ؛ ج.10 : 978-600-7150-76-4 ؛ ج.11 : 978-600-7150-83-2 ؛ ج.12 : 978-600-7150-66-5 ؛ ج.13 : 978-600-7150-85-6 ؛ ج.14 : 978-600-7150-86-3 ؛ ج.15 : 978-600-7150-87-0 ؛ ج.16:978-600-7150-88-7 ؛ ج.17:978-600-7150-89-4 ؛ ج.18: 978-600-7150-90-0 ؛ ج.19:978-600-7150-91-7 ؛ ج.20:978-600-7150-92-4 ؛ ج.21: 978-600-7150-93-1 ؛ ج.22:978-600-7150-94-8 ؛ ج.23:978-600-7150-95-5

مندرجات : ج.1. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.2. کتاب توحید.- ج.3. کتاب عدل و معاد.- ج.4. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. 5. تاریخ پیامبران.- ج.6. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.7. کتاب امامت.- ج.8. تاریخ امیرالمومنین.- ج.9. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.10. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.11. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.12. کتاب آسمان و جهان - 1.- ج.13. آسمان و جهان - 2.- ج.14. کتاب ایمان و کفر.- ج.15. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.16. کتاب مواعظ و حکم.- ج.17. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.18. کتاب ادعیه.- ج.19. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.20.

کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.2 - 8 و 10 - 16 (چاپ اول: 1392) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن 11ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP135/م3ب3042167 1392

رده بندی دیویی : 297/212

شماره کتابشناسی ملی : 3348985

ص: 1

اشاره

ترجمه

بحار الانوار

جلد 53

کتاب تاریخ حجت علیه السلام - 3

به ضمیمه: رساله جنّه المأوی

تالیف: علامه محدّث میرزا حسین نوری

ترجمه: گروه مترجمان

ص: 3

نام کتاب: ترجمه بحارالانوار

مولف: علامه محمد باقر مجلسی

مترجم: گروه مترجمان

ناشر: نهاد کتابخانه های عمومی کشور

آدرس نهاد: تهران - بلوارکشاورز - خیابان فلسطین - کوچه شهید ذاکری

فهرست

ص: 6

باب بیست و هشتم : آنچه طبق روایت مفضل بن عمر در هنگام ظهور آن حضرت در جهان روی می دهد

در یکی از تألیفات علمای شیعه به سلسله سند از مفضل بن عمر روایت شده است که گفت: از آقایم حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا مأموریت مهدی منتظر علیه السّلام وقت معینی دارد که باید مردم بدانند کی خواهد بود؟ فرمود: حاشا که خداوند وقت ظهور او را طوری معین کند که شیعیان ما آن را بدانند! عرض کردم: آقای من! برای چه؟ فرمود: زیرا وقت ظهور او همان ساعتی است که خداوند می فرماید: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْساها؛ قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی لا یُجَلِّیها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِیکُمْ إِلَّا بَغْتَهً»، {از تو درباره قیامت می پرسند [که] وقوع آن چه وقت است؟ بگو: «علم آن، تنها نزد پروردگار من است. جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند. [این حادثه] بر آسمان ها و زمین گران است}(1) و نیز این همان ساعتی است که خدا فرموده: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْساها»، {درباره رستاخیز از تو می پُرسند که فرارسیدنش چه وقت است؟ }(2)و هم فرموده: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ»، {خداست که علم [به] قیامت نزد اوست}(3) و نفرمود علم قیامت جز خدا نزد کس دیگری باشد. در آیه دیگر فرمود: «فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَهَ أَنْ تَأْتِیَهُمْ بَغْتَهً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها»، {آیا [کافران] جز این انتظار می برند که رستاخیز به ناگاه بر آنان فرارسد؟ و علامات آن اینک پدید آمده

1- . اعراف / 187
2- . نازعات / 42
3- . لقمان / 34

است}(1) و نیز فرمود: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ»، {نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه.}(2)و هم فرمود: «وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّ السَّاعَهَ تَکُونُ قَرِیباً»، {و چه می دانی؟ شاید رستاخیز نزدیک باشد.}(3) و فرمود: «یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها وَ الَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلا إِنَّ الَّذِینَ یُمارُونَ فِی السَّاعَهِ لَفِی ضَلالٍ بَعِیدٍ»، {کسانی که به آن ایمان ندارند شتابزده آن را می خواهند، و کسانی که ایمان آورده اند، از آن هراسناکند و می دانند که آن حقّ است. بدان که آنان که در مورد قیامت تردید می ورزند، قطعاً در گمراهی دور و درازی اند.}(4)

عرض کردم: معنی «یمارون» چیست؟ فرمود: یعنی مردم می گویند: قائم کی متولد شده و کی او را دیده، و حالا کجاست و چه وقت آشکار می شود؟ اینها همه عجله در امر خدا و شک در قضای الهی و دخالت در قدرت اوست. اینان کسانی هستند که در دنیا زیان می برند و پایان بد از آن کافران است.

عرض کردم: آیا وقتی برای آن تعیین نشده؟ فرمود: ای مفضل! نه من وقتی بر آن معین می کنم و نه هم وقتی برای آن تعیین شده است! هر کس برای ظهور مهدی ما وقت تعیین کند، خود را در علم خداوند شریک دانسته و (به ناحق) ادعا کرده که توانسته است بر اسرار خدا آگاهی یابد! در صورتی که خداوند هر سرّی که دارد، برای این مخلوق گمراه که از خدا و اولیای خدا برگشته اند واقع شده است، و هر خبری خدا داشته باشد، اختصاص به بندگانش دارد که باید به آن برسند، زیرا که خدا همه وقت با بندگانش است. آن اسرار که خدا به آنها می دهد، برای این است که بر آنها حجت باشد.

مفضل گفت: ابتدای وقت ظهورش چگونه است و چگونه امور به او تسلیم می شود؟ فرمود: ای مفضل! او در وضع شبهه ناکی آشکار می شود، تا اینکه امرش روشن شود و نامش بالا رود و کارش آشکار گردد. و نام و کنیه و نسبش برده شود،

1- . محمد / 18
2- . قمر / 1
3- . احزاب / 63

4- . شوری / 18

و آوازه او در زبان پیروان حق و باطل و موافقین و مخالفین زیاد برده می شود، تا اینکه به واسطه شناختن او، حجت بر مردم تمام شود. به علاوه ما داستان ظهور او را برای مردم نقل کرده ایم و نشان داده ایم و نام و نسب و کنیه او را نام برده و گفته ایم که او همنام جدش پیغمبر خدا و هم کنیه اوست تا مبادا مردم بگویند اسم و کنیه و نسب او را نشناختیم.

به خدا سوگند کار او به واسطه روشن شدن نام و نسب و کنیه اش که بر زبان های مردم بالا گرفته، متحقق می شود، به طوری که آن را برای یکدیگر بازگو می کنند. همه اینها برای اتمام حجت بر آنهاست. آنگاه، خداوند او را ظاهر می گرداند، همان طور که جدش در این آیه وعده داده است: «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»، {او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند }(1)

مفضل گفت: آقا! تأویل «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ» چیست؟ حضرت فرمود: تأویل آن، این آیه است: «وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّی لاَ تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلَّهِ»، {و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسره از آنِ خدا گردد. }(2) ای مفضل! به خدا قسم اختلاف را از میان ملل و ادیان برمی دارد و همه دین ها یکی می شود، چنان که خدا فرموده: «إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللّهِ الْإِسْلامُ»، {در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است. }(3) و هم فرموده: «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ»، {و هر که جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود، و وی در آخرت از زیانکاران است. }(4)

مفضل گفت: آقا! آیا دینی که پدران او ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و محمد داشتند، همان دین اسلام بود؟ فرمود: آری همین دین اسلام بود، نه غیر آن!

1- 1. توبه / 33
2- . انفال / 39
3- . آل عمران / 19
4- . آل عمران / 85

عرض کردم: دلیلی از قرآن بر این مطلب دارید؟ فرمود: آری از اول تا آخر قرآن پر از دلیل است. از جمله آیه: «إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ» می باشد. و دیگر این آیه: «مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ»، {آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید. }(1)

و دیگر آیه ای است که خداوند در داستان ابراهیم و اسماعیل از زبان آنها نقل می کند که گفتند: «وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ»، {ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما، امتی فرمانبردار خود [پدید آر]}(2) و دیگر این آیه در داستان فرعون است که می فرماید: «حَتَّی إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ»، {تا وقتی که در شُرُفِ غرق شدن قرار گرفت، گفت: «ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند، نیست، و من از تسلیم شدگانم. }(3)

و در داستان سلیمان و بلقیس، ملکه سبا می فرماید: «وَ أْتُونِی مُسْلِمِینَ»، {و مرا از در اطاعت درآیید. }(4) و سخن بلقیس به سلیمان که گفت: «أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»، {و [اینک] با سلیمان در برابر خدا، پروردگار جهانیان، تسلیم شدم. }(5) و از زبان عیسی بن مریم علیهماالسّلام می فرماید: «مَنْ أَنْصارِی إِلَی اللَّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»، {گفت: «یاران من در راه خدا چه کسانند؟» حواریون گفتند: «ما یاران [دین] خداییم، به خدا ایمان آورده ایم و گواه باش که ما تسلیم [او] هستیم.» }(6) و در آیه دیگر می فرماید: «وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً»، { با آنکه هر که در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، و به سوی او بازگردانیده می شوند. }(7) و در

1- . حج / 78
2- . بقره / 128
3- . یونس / 90
4- . نمل / 31
5- . نمل / 44
6- . آل عمران / 52

7- . آل عمران / 83

داستان لوط می فرماید: «فَما وَجَدْنا فِیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ»، {و [لی] در آنجا جز یک خانه از فرمانبران [خدا بیشتر] نیافتیم} (1) و در آیه دیگر می فرماید: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْنا .. لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»، {بگویید: «ما به خدا، و به آنچه بر ما نازل شده، .... ایمان آورده ایم و میان هیچ یک از ایشان فرق نمی گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم.} (2) و در آیه دیگر می فرماید: «أَمْ کُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ الی قوله وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»، {آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید، حاضر بودید؟...و در برابر او تسلیم هستیم.} (3)

مفضل می گوید: عرض کردم: آقا! ادیان چند تا است؟ فرمود: چهار دین است و هر کدام دین جداگانه ای است. عرض کردم: چرا مجوس را مجوس می گویند؟ فرمود: برای اینکه در سریانی خود را مجوسی نامیدند و ادعا کردند که حضرت آدم و شیث که هبه اللّه است، ازدواج با مادران و خواهران و دختران و خاله ها و عمه ها و سایر محارم را برای آنها حلال کردند و ادعا می کنند که آدم و شیث به آنها دستور داده اند که در وسط روز، آفتاب را سجده کنند و وقتی برای نماز آنها قرار نداده اند، در صورتی که این ادعا افترا بر خدا و دروغ بستن بر آدم و شیث علیهماالسّلام است.

مفضل گفت: آقا! چرا قوم موسی را یهود می گویند؟ فرمود: برای اینکه خداوند از زبان آنها نقل کرده که گفتند: «إِنَّا هُدْنا إِلَیْکَ»، {زیرا که ما به سوی تو بازگشته ایم.} (4) یعنی ما به سوی تو هدایت شده ایم. عرض کردم: چرا نصاری را نصرانی می گویند؟ فرمود: به خاطر این آیه است که عیسی علیه السّلام به آنها فرمود: «مَنْ أَنْصاری إِلَی اللَّهِ قالَ الْحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»، { «یاران من در راه خدا چه کسانند؟» حواریون گفتند: «ما یاران [دین]

1- . ذاریات : 36
2- . بقره / 136
3- . بقره / 133
4- . اعراف / 155

خداییم، به خدا ایمان آورده ایم و گواه باش که ما تسلیم [او] هستیم.»} (1) پس به خاطر نصرت دین خدا، نصاری نامیده شدند.

مفضل گفت: آقا! چرا صابئین را بدین نام می نامند؟ فرمود: برای اینکه آنها معتقد شدند که وجود پیغمبران و فرستادگان الهی و ادیان و شرایع آسمانی بیهوده است و هر چه انبیا گفته اند، باطل است و از این راه یگانگی خداوند و نبوت پیغمبران و رسالت فرستادگان الهی و جانشینی جانشینان آنها را انکار نمودند و می گویند که نه دینی و نه کتابی و نه پیغمبری است. و به اعتقاد آنها جهان آفرینش هیچ گونه رابطی با مبدء وجود و مدبر عالم ندارد و خودسری می گردد.

عرض کرد: سبحان اللّه! چقدر این اطلاعات مهم است! حضرت فرمود: آری ای مفضل! آنچه گفتم به شیعیان ما برسان تا در امر دین خود شک نکنند.

مفضل گفت: آقا! مهدی در کدام سرزمین ظهور می کند؟ فرمود: قبل از ظهورش هیچ کس او را نمی بیند و بعد از آن هر چشمی او را می بیند. هر کس جز این به شما بگوید، او را دروغگو بدانید.

عرض کردم: آقا! آیا مهدی هنگام ولادتش دیده نمی شود؟ فرمود: چرا، به خدا قسم از لحظه ولادت تا موقع وفات پدرش که دو سال و نه ماه است، دیده می شود. اول ولادتش موقع فجر شب جمعه هشتم ماه شعبان سال 257 تا روز جمعه هشتم ربیع الاول سال 260، روز وفات پدرش در شهری واقع در کنار شط دجله که آن را شخص متکبر جبار گمراهی به نام جعفر، ملقب به متوکل ملعون بنا می کند.

آن شهر را «سر من رأی» می نامند («سر من رای» یعنی مسرور می شود هر کس آن را ببیند)، ولی هر کس آن را ببیند گرفته می شود. در سال 260 هر شخص با ایمان و با حقیقتی، او را در سامره می بیند، ولی کسی که دلش آلوده به شک و تردید است او را نمی بیند؛ امر و نهی او در آن شهر نفوذ می کند و در همان جا غایب می شود و در قصری به نام «صابر» در جنب مدینه، در حرم جدش رسول خدا ظاهر می شود و هر کس سعادت دیدار او را داشته باشد، در آنجا او را می بیند.

1- . آل عمران / 52

آنگاه در آخر روز سال 266 از نظرها غایب می گردد و دیگر هیچ کس او را نمی بیند، تا موقعی که همه چشم ها به جمالش روشن گردد.

مفضل گفت: در طول غیبت با چه کسی انس می گیرد و با کی گفتگو می کند و کی با او سخن می گوید؟ فرمود: فرشتگان خدا و افراد با ایمان طایفه جن با وی سخن می گویند و دستورها و «توقیعات» او برای موثقین و نمایندگان و وکلایش صادر می شود.

و همان روز که وی در صابر غایب می شود، محمد بن نصیر نمیری، خود را باب او (و رابط میان او و شیعیان) معرفی می کند، آنگاه (بعد از غیبت طولانی) در مکه آشکار می گردد.

ای مفضل! گویا او را می بینم که وارد شهر مکه شده، در حالی که لباس پیغمبر را پوشیده و عمامه زردی بر سر گذاشته است، نعلین وصله شده پیغمبر را به پا کرده، عصای آن حضرت را به دست گرفته، چند بز لاغر را جلو انداخته و بدین گونه به طرف خانه خدا می رود، بدون آنکه کسی او را بشناسد، و به سن جوانی آشکار می گردد.

مفضل گفت: آیا به صورت جوان برمی گردد یا با حالت پیری ظهور می کند؟ فرمود: سبحان اللّه! مگر از حالا کسی می داند؟ وقتی خدا فرمان ظهورش را صادر کند، هر طور او بخواهد و به هر صورتی که او صلاح بداند ظاهر می شود.

مفضل گفت: آقا! از کجا ظاهر می شود و چگونه آشکار می گردد؟ فرمود: ای مفضل! او به تنهایی آشکار می گردد و تنها به طرف خانه خدا می آید و تنها داخل کعبه می شود و چون شب فرا رسد، همچنان تنهاست. وقتی چشم ها به خواب رفت و شب کاملا تاریک شد، جبرئیل و میکائیل و دسته دسته فرشتگان بر وی فرود می آیند و در آن میان جبرئیل به وی می گوید: ای آقای من! هر چه بفرمایی پذیرفته است و فرمانت رواست. او (قائم) هم دست بر رخسار خود می کشد و می گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ»، {«سپاس خدایی را که وعده اش را بر ما راست گردانید و سرزمین

[بهشت] را به ما میراث داد، از هر جای آن باغ [پهناور] که بخواهیم جای می گزینیم.» چه نیک است پاداش عمل کنندگان. }(1)

آنگاه در بین رکن و مقام می ایستد و با صدای رسا می گوید: ای نقبا و مردمی که به من نزدیک هستید! و ای کسانی که خداوند شما را پیش از ظهور من در روی زمین برای یاری من ذخیره کرده است! برای اطاعت از من به سوی من بیایید! صدای او به این افراد می رسد و آنها در شرق و غرب عالم، بعضی در محراب عبادت و گروهی خوابیده اند، با این وصف با یک صدا که می شنوند و با یک چشم به هم زدن، در بین رکن و مقام نزد او خواهند بود.

سپس خداوند به نور دستور می دهد که به صورت عمودی از زمین تا آسمان جلوه کند و هر که ساکن زمین است، از آن نور استضائه نماید و نور از میان خانه اش بر وی بدرخشد و از این نور دل های مؤمنین مسرور گردد، در حالی که هنوز آنها نمی دانند که قائم ما اهل بیت علیهم السّلام ظهور کرده است. ولی چون صبح شود، همه در برابر قائم خواهند بود و آنها سیصد و سیزده مرد به تعداد لشکر پیغمبر در روز جنگ بدر هستند.

مفضل گفت: آقا! آیا آن هفتاد و دو نفر که با امام حسین علیه السّلام در کربلا شهید شدند هم با آنها ظهور می کنند؟ فرمود: فقط ابا عبد اللّٰه حسین بن علی علیه السّلام با دوازده هزار نفر از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السّلام، در حالی که حضرتش عمامه سیاه پوشیده است ظهور می کند. عرض کردم: آقا! آیا مردم به غیر روش و سنت قائم علیه السّلام قبل از ظهور و قیامش با امام حسین علیه السّلام بیعت می کنند؟ فرمود: ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم، کفر و نفاق و نیرنگ است؛ خداوند بیعت کننده و بیعت گیرندگان آن را لعنت کند. بلکه ای مفضل! تکیه به خانه خدا می دهد و دستش را دراز می کند و نوری که ضرری برای خود حضرت ندارد، از آن می جهد و می گوید: این دست خدا و از جانب خدا و به امر خداست. سپس این آیه را می خواند: «إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَکَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ

1- . زمر / 74

نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ»، {در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند دست خدا بالای دست های آنان است. پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند، }(1)

اول کسی که دست او را می بوسد، جبرئیل است. سپس سایر فرشتگان و نجبای جن و بعد از آنها نقبا با وی متابعت می کنند. مردم در مکه فریاد می زنند و می گویند:این مرد کیست و این جماعت که با او هستند کیانند و این علامت که دیشب دیدیم و نظیرش دیده نشده چیست؟ بعضی به بعضی دیگر می گویند: این مرد همان صاحب بزهاست!

عده دیگر می گویند: نگاه کنید ببینید کسی از همراهان او را می شناسید؟ مردم می گویند: ما جز چهار نفر از مردم مکه و چهار نفر از اهل مدینه که

فلانی و فلانی می باشند - و آنان را نام می برند - هیچ کدام آنها را نمی شناسیم. این واقعه در آغاز طلوع آفتاب آن روز خواهد بود. موقعی که آفتاب طالع شد، گوینده ای از چشمه خورشید به زبان عربی فصیحی بانگی می زند که اهل آسمان ها و زمین آن را می شنوند، و می گوید: ای مردم عالم! این مهدی آل محمد است، و او را به نام و کنیه جدش پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله می خواند و به پدرش حسن علیه السّلام امام یازدهم تا حسین بن علی صلوات اللّه علیهم اجمعین نسبت می دهد. آنگاه گوینده می گوید: با وی بیعت کنید که رستگار می شوید و مخالفت امر او نکنید که گمراه خواهید شد. سپس به ترتیب فرشتگان و جن و نقبا دست او را می بوسند و می گویند: شنیدیم و اطاعت می کنیم! هیچ صاحب روحی در میان مخلوق خدا نمی ماند جز اینکه آن صدا را می شنود. کسانی که در جای دور و نزدیک و دریا و خشکی می باشند، می آیند و برای یکدیگر نقل می کنند که ما با گوش خود چنین صدایی را شنیدیم.

هنگامی که آفتاب می خواهد غروب کند؛ کسی از سمت مغرب زمین فریاد می زند: ای مردم دنیا! خداوند شما در بیابان خشکی از سرزمین فلسطین به نام

1- . فتح / 10

«عثمان بن عنبسه» اموی از اولاد یزید بن معاویه ظهور کرده، بروید و با او بیعت کنید تا رستگار شوید! و با وی سر به مخالفت بر ندارید که گمراه می شوید! در آن وقت فرشتگان و جن و نقبا گفته او را رد و تکذیب می کنند و به آن گوینده می گویند: شنیدیم و نافرمانی می کنیم! هر کس شک و تردیدی به دلش راه یافته باشد و هر منافق و کافری، با این صدای دوم گمراه می گردد.

در آن وقت آقای ما قائم علیه السّلام تکیه به خانه خدا می دهد و می گوید: الا ای اهل عالم! هر کس می خواهد آدم و شیث را ببیند، بداند که من همان آدم و شیث هستم؛ هر کس می خواهد نوح و پسرش سام را ببیند؛ بداند که من همان نوح و سام می باشم؛ هر کس می خواهد ابراهیم و اسماعیل را ببیند، بداند که من همان ابراهیم و اسماعیل هستم؛ هر کس می خواهد موسی و یوشع را ببیند، بداند که من همان موسی و یوشع هستم؛ هر کس می خواهد عیسی و شمعون را ببیند، بداند که من همان عیسی و شمعون هستم؛ هر کس می خواهد محمد صلّی اللَّه علیه و آله و امیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیهما را ببیند، بداند که من همان محمد و علی هستم؛ هر کس می خواهد حسن و حسین را ببیند، بداند که من همان حسن و حسین می باشم؛ هر کس می خواهد امامان اولاد حسین علیهم السّلام را ببیند، بداند که من همان ائمه اطهار علیهم السّلام هستم؛ دعوت مرا بپذیرید و به نزد من جمع شوید که هر چه خواهید به شما اطلاع دهم. هر کس کتاب های آسمانی و صحف الهی را خوانده است، اینک از من می شنود.

آنگاه شروع می کند به قرائت صحفی که خداوند بر آدم و شیث علیهما السلام نازل فرمود. پیروان آدم و شیث می گویند: به خدا قسم این صحف حقیقی آدم و شیث است! این مرد آنچه را ما از صحف آدم و شیث نمی دانستیم و بر ما پوشیده بود، یا از آن حذف یا تبدیل و تحریف شده بود، به ما یاد داد.

سپس صحف نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و زبور را می خواند. پیروان تورات و انجیل و زبور می گویند: به خدا قسم این همان صحف حقیقی نوح و ابراهیم است که چیزی از آن سقط نشده و تبدیل و تحریف نگردیده! به خدا قسم

تورات جامع و زبور تمام و انجیل کامل همین است و این بیش از کتبی است که آن را خوانده ایم!

سپس قرآن می خواند. مسلمانان می گویند: به خدا قسم این همان قرآن حقیقی است که خداوند بر پیغمبر نازل کرده، چیزی از آن کم نشده و تحریف و تبدیل نگردیده است!

آنگاه دابه الارض در بین رکن و مقام ظاهر می شود و بر صورت مؤمنین کلمه «مؤمن» و در صورت کافران کلمه «کافر» را می نویسد. سپس مردی که صورتش به عقب و پشتش به سینه برگشته است، به نزد قائم می آید، جلوی او می ایستد و می گوید: آقا! من بشر هستم. یکی از فرشتگان به من دستور داده که به خدمت شما برسم و نابودی لشکر سفیانی را در بیابان «بیداء» به شما اطلاع دهم. قائم به وی می گوید: داستان خود و برادرت را شرح بده.

آن مرد می گوید: من با برادرم در لشکر سفیانی بودیم. از دمشق تا «زوراء» هر جا آبادی بود ویران ساختیم و به حال خراب گذاشتیم. سپس کوفه و مدینه را نیز خراب کردیم، منبر پیغمبر را شکستیم، قاطران خود را در مسجد بستیم و قاطران ما مسجد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را آلوده نمودند! آنگاه از آنجا خارج شدیم، در حالی که نفرات ما سیصد هزار لشکر بود و می خواستیم به مکه بیاییم و خانه خدا را ویران سازیم و اهل مکه را به قتل رسانیم. ولی وقتی به سرزمین «بیداء» رسیدیم، در آنجا منزل کردیم. ناگاه صدایی شنیدیم که گفت: ای بیابان! این ظالمان را در کام خود فرو بر! با این صدا زمین شکاف برداشت و تمام لشکر را بلعید! به خدا قسم از تمام آن لشکر جز من و برادرم، حتی بندی که با آن زانوی شتر را می بندند، باقی نماند.

در آن هنگام فرشته ای را دیدیم که سیلی به صورت ما زد و روی های ما به پشت برگشت، چنان که می بینی! سپس آن فرشته به برادرم گفت: برو به شام نزد سفیانی ملعون و او را از ظهور مهدی آل محمد بترسان و به وی اطلاع بده که خداوند لشکر او را در سرزمین (بیداء) نابود گردانید. آنگاه به من گفت: تو هم برو به مکه و مهدی را به نابودی ستمگران بشارت بده و به دست وی توبه کن که او توبه

تو را قبول می کند. قائم علیه السّلام هم دست روی صورت او می کشد و او را به شکل نخست برمی گرداند و وی با قائم بیعت نموده و همراه او می ماند.

مفضل گفت: آقا! آیا جن و فرشتگان برای بشر آشکار می گردند؟ فرمود: آری، و اللّه آشکار می شوند و با آنها سخن می گویند، مانند یک نفر آدمی که با بستگان خود سخن بگوید! عرض کردم: آقا! آیا فرشتگان و طایفه جن همه جا همراه قائم می روند؟ فرمود: آری و اللّه! آنها در زمین هجرت واقع در کوفه و نجف فرود می آیند و عدد یاران او در آن موقع، چهل و شش هزار نفر فرشته و شش هزار جن است (در روایت دیگر فرمود چهل و شش هزار هم از جن) خداوند قائم را پیروز می گرداند. و به دست او فتح و پیروزی حاصل می کند.

مفضل عرض کرد: قائم با اهل مکه چه می کند؟ فرمود: آنها را دعوت به حکمت و موعظه حسنه می کند. آنها هم از وی اطاعت می کنند. قائم مردی از خاندان خود را در آنجا به نیابت خود منصوب می کند و مکه را به قصد مدینه ترک می گوید.

مفضل عرض کرد: آقا! با خانه خدا چه می کند؟ فرمود: آن را می شکند و بر همان پایه ای که روز نخست در عهد حضرت آدم برای مردم بنا شده و ابراهیم و اسماعیل بالا برده بودند، بر پای می دارد. و آنچه که بعد از آن در مسجد الحرام تعمیر شده که پیغمبری و جانشین پیغمبری آن را نساخته است، آن طور که خدا می خواهد آن را می سازد. و هر آثاری که در مکه و مدینه و عراق و سایر جاها از ستمگران باقی مانده باشد، همه را ویران می کند. مسجد کوفه را نیز خراب کرده و بر اساس اولی آن بنا می کند. همچنین قصر عتیق را نیز ویران می کند. خدا لعنت کند سازنده آن را، خدا لعنت کند او را!

مفضل عرض کرد: آقا! آیا قائم در مکه اقامت می کند؟ فرمود: نه! بلکه نائب خود را در آنجا می گذارد، ولی چون اهل مکه دیدند قائم از میان آنها رفته است، هجوم می آورند نائب او را می کشند. قائم به سوی آنها برمی گردد و آنها به طور سرشکسته و ذلیل و گریه کنان نزد وی می آیند و التماس می کنند و می گویند: ای مهدی آل محمد! توبه کردیم توبه کردیم! قائم آنها را موعظه می کند و از غضب خدا

می ترساند و شخصی از اهل مکه را به نیابت خود انتخاب می کند و از مکه خارج می شود. این بار نیز اهل مکه هجوم می آورند و نائب او را می کشند. قائم هم یاوران خود از طایفه جن را به سوی مکه فرستاده و سفارش می کند که جز افراد با ایمان، یک نفر از آنها را باقی نگذارید. اگر به ملاحظه رحمت پروردگار نبود که همه اشیا را فرا گرفته و مظهر رحمتش نیز من می باشم، خودم با شما به سوی آنها باز می گشتم. زیرا آنها به کلی از خداوند و من فاصله گرفته و هر گونه پیوندی را قطع کرده اند. لشکر مهدی هم به سوی اهل مکه بازمی گردند. به خدا قسم از هر صد نفر آنها بلکه از هر هزار نفر آنان یک نفر را باقی نمی گذارند.

مفضل گفت: آقا! خانه مهدی در کجا خواهد بود و مؤمنین در کجا جمع شوند؟ فرمود: مقر سلطنت وی شهر کوفه است و محل حکومتش مسجد جامع کوفه و بیت المال و محل تقسیم غنائمش مسجد سهله و موضع خلوت کردن های او در زمین های صاف و مسطح و روشن نجف و کوفه است.

عرض کرد: آقا! همه اهل ایمان در کوفه خواهند بود؟ فرمود: آری و اللّه! در آن روز تمام مؤمنین یا در کوفه یا در حوالی کوفه می باشند، زمین آن به مساحت جولانگاه اسبی به دو هزار درهم می رسد. اکثر مردم آرزو دارند که کاش می توانستند یک وجب از زمین «سبع» را به یک وجب شمش طلا بخرند، و «سبع» از مضافات همدان(1) است. در آن روز طول شهر کوفه به پنجاه و چهار میل می رسد، به طوری که کاخ های آن مجاور کربلا قرار می گیرد. خداوند در آن روز کربلا را محل آمد و رفت فرشتگان و مؤمنین خواهد نمود و در آن روز ارزشی به سزا دارد، چنان برکت به آن روی می آورد که اگر مؤمنی از روی حقیقت در آنجا بایستد و یک دفعه از خداوند طلب روزی کند، خداوند هزار برابر دنیا به او عطا می فرماید.

آنگاه حضرت صادق علیه السّلام آهی کشید و فرمود: ای مفضل! تمام اماکن روی زمین بر یک دیگر فخر می کردند. از جمله کعبه در مسجد الحرام بر زمین کربلا

1- . همدان به سکون میم بر وزن قندان است و با همدان شهر معروف ایران اشتباه نشود. همدان قبیله ای از یمن بودند که در خلافت امیر

مؤمنان در حوالی کوفه سکونت ورزیدند و مردم آن در محبت به مولای متقیان و سابقه تشیع و فداکاری در راه آن حضرت و فرزندان او مشهور بودند.

فخر نمود. خداوند وحی فرستاد که ای کعبه! ساکت باش و بر کربلا فخر مکن! زیرا کربلا بقعه مبارکی است که در آنجا از جانب خداوند، به وسیله درخت به موسی بن عمران وحی شد. و همان تلّی است که مریم و عیسی بر آن منزل کردند و محلی است که سر حسین علیه السّلام را در آن شستشو دادند و مریم عیسی علیه السّلام را شست و خودش هم بعد از ولادت وی غسل کرد. کربلا بهترین سرزمین هاست. پیغمبر هنگام غیبتش از آنجا به آسمان بالا رفت و آنجا تا موقع ظهور قائم، خیر و برکت زیادی برای شیعیان ما دارد.

مفضل گفت: آقا! سپس مهدی به کجا می رود؟ فرمود: به مدینه می رود. وقتی جدم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به مدینه در آمد، مقامی بس عجیب خواهد داشت که باعث مسرت مؤمنین و نقمت کفار می باشد.

مفضل گفت: آقا! آن مقام عجیب چیست؟ فرمود: می آید کنار قبر پیغمبر و صدا می زند: ای مردم! آیا این قبر جد من است؟ مردم می گویند: ای مهدی آل محمد! آری، این قبر پیغمبر جد تو است. می پرسد: چه کسانی با وی در اینجا مدفون هستند؟ می گویند: دو نفر از اصحاب و انیس او ابوبکر و عمر.

با اینکه او از هر کس بهتر آن دو نفر را می شناسد، در حالی که مردم همه گوش می دهند، سؤال می کند: آنها کیانند؟ چطور شد که در میان تمام مردم، فقط این دو نفر با جد من پیغمبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله در اینجا دفن شدند، شاید کسان دیگری مدفون باشند.

مردم می گویند: ای مهدی آل محمد! کسی غیر از این دو نفر در اینجا مدفون نیست. آنها از این جهت در اینجا دفن شدند که خلیفه پیغمبر و پدر زن او هستند، مهدی سه بار این سؤال را تکرار می کند، سپس دستور می دهد که آن دو نفر را از قبر بیرون بیاورند.

مردم هم آنها را بیرون می آورند، در حالی که بدنشان تر و تازه است و اصلا نپوسیده و رنگشان تغییر نکرده است. سپس مهدی می پرسد: آیا کسی در میان شما هست که اینان را بشناسد؟ مردم می گویند: ما آنها را به اوصافشان می شناسیم. اینان انیس جد شما هستند. می پرسد: آیا در میان شما کسی هست که جز این

بگوید یا درباره اینان شک کند؟ مردم می گویند: نه! مهدی سه روز بیرون آوردن آنها را به تأخیر می اندازد و این خبر در میان مردم منتشر می شود. سپس مهدی به آنجا آمده و روی قبرهای آنها را برمی دارد و به نقبای خود می گوید: قبرهای اینان را بشکافید و آنها را جستجو کنید!

نقبا هم با دست های خود آنها را جستجو کرده تا آنکه تر و تازه مانند روز نخست بیرون می آورند. دستور می دهد کفن های آنها را بیرون آورند و آنها را بر درخت پوسیده و خشکی بر دار کشند. فی الحال درخت سرسبز و پرشاخ و برگ و خرم می شود!

با مشاهده این وضع عجیب، دوستداران آنها می گویند: به خدا قسم این شرافت حقیقی است که اینها دارند و ما هم به دوستی اینان فائز شدیم! هر کس جزیی محبتی از آنها در دل داشته باشد، می آید و آن منظره را می نگرد و با دیدن آن فریفته می گردد. در این هنگام منادی مهدی علیه السّلام صدا می زند: هر کس دو صحابه پیغمبر و انیس او را دوست می دارد در یک سمت بایستد. مردم دو دسته می شوند: یک دسته دوست آنها و دسته ای دشمن آنان.

مهدی به دوستان آن دو نفر دستور می دهد که از آنها بیزاری جویند. آنها هم می گویند: ای مهدی آل پیغمبر! ما پیش از آنکه بدانیم اینان در نزد خدا و تو چنین مقامی دارند، از آنها بیزاری نجستیم، اکنون که فضل و مقام آنها برای ما ظاهر شده، چگونه با دیدن بدن تر و تازه آنها و سبز شدن درخت پوسیده از آنان بیزاری بجوییم؟ بلکه به خدا قسم ما از تو و کسانی که عقیده به تو دارند و آنها که به اینان ایمان ندارند و آنها را بر دار زدند و از قبر بیرون آوردند، بیزاری می جوییم. در این وقت مهدی به امر خداوند دستور می دهد باد سیاهی بر آنها بوزد و آنان را مانند ریشه های پوسیده درخت نخل از میان می برد.

سپس دستور می دهد آنها را از بالای دار پایین بیاورند و به امر خداوند آنها را زنده می گرداند و دستور می دهد تمام مردم جمع شوند. آنگاه اعمال آنها را در هر کوره و دوره ای شرح می دهد، تا آنکه داستان کشته شدن هابیل فرزند آدم علیه السّلام، برافروختن آتش برای ابراهیم علیه السّلام، انداختن یوسف علیه السّلام در

چاه، زندانی شدن یونس علیه السّلام در شکم ماهی، قتل یحیی علیه السّلام، به دار کشیدن عیسی علیه السّلام، شکنجه دادن جرجیس و دانیال پیغمبر علیهماالسّلام، زدن سلمان فارسی، آتش زدن در خانه امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام، تازیانه زدن به بازوی صدیقه کبری فاطمه زهرا، لگد به پهلوی او زدن، سقط شدن محسن بچه او، سم دادن به امام حسن علیه السّلام، کشتن امام حسین علیه السّلام و اطفال و عموزادگان و یاوران آن حضرت، اسیر کردن فرزندان پیغمبر صلّی اللّه علیه آله، ریختن خون آل محمد صلّی اللّه علیه و آله و هر خونی که به ناحق ریخته شده، هر زنی که مورد تجاوز قرار گرفته و هر خیانت و اعمال زشت و گناه و ظلم و ستمی که از زمان حضرت آدم علیه السّلام تا موقع قیام قائم ما علیه السّلام از بنی آدم سرزده، همه و همه را به گردن اولی و دومی انداخته و بر آنها ثابت نموده و ملزم می گرداند و آنها هم اعتراف می کنند. آنگاه دستور می دهد هر کس حاضر است و از آنها ظلمی دیده قصاص کند. آنها هم قصاص می کنند، سپس آنها را دوباره بر همان درخت به دار می کشد. آنگاه امر می کند آتشی از زمین بیرون آمده و آنها را با درخت می سوزاند. آنگاه به باد دستور می دهد تا خاکسترشان را به آب دریاها بپاشد.

مفضل عرض کرد: آقا ! این عذاب آخر آنهاست؟ فرمود: نه ! نه ! ای مفضل، به خدا قسم فردای قیامت هر مؤمن و کافری که به صحرای محشر می آیند و سید بزرگ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و صدیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه اطهار علیهم السّلام نیز حاضر می شوند و همه آنها از آن دو نفر قصاص می کنند. تا جایی که آن دو نفر را در هر شبانه روز هزار بار می کشند و باز به امر خداوند به صورت اول برمی گردند تا باز عذاب شوند.

سپس مهدی از مدینه به کوفه می رود و در بین کوفه و نجف فرود می آید. در آن روز یارانش چهل و شش هزار فرشته و شش هزار نفر جن و سیصد و سیزده تن نقیب می باشند.

مفضل عرض کرد: آقا ! در آن روز دارالفاسقین (بغداد) چه وضعی دارد؟ فرمود: مشمول لعنت و غضب خداوند است. فتنه ها و آشوب ها آن را ویران می

سازد و به کلی متروک می ماند. ای وای بر بغداد و مردم آن از خطر لشکری که با پرچم های زرد و لشکری که با پرچم های خود از مغرب زمین می آیند و کسی که جزیره را جلب می کند و لشکری که از دور و نزدیک به آنجا می رود!

به خدا قسم همه گونه عذاب که بر امت های متمرد و سرکش از اول خلقت تا آخر عالم رسیده، بر بغداد فرود می آید. عذاب هایی به بغداد می رسد که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده است. طوفان شمشیر آنها را فرو گیرد. وای بر کسی که آنجا را مسکن خود قرار دهد! زیرا هر کس در آنجا مقیم شود، با حالت شقاوت باقی می ماند و هر کس که هجرت کند، در پرتو خدا به سر برد.

به خدا مردم بغداد چنان غرق در ناز و نعمت و عیش و نوش می شوند که می گویند: زندگی حقیقی دنیا همین و خانه ها و کاخ های آن، قصرهای بهشت است و دختران آن (در زیبایی) حورالعین و جوانان آن جوانان بهشت است. و چنین پندارند که خداوند تمام روزی بندگانش را به بغداد ارزانی داشته است! افتراء به خداوند و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله، حکم کردن بر خلاف قرآن، شهادت دروغ، شرابخواری، زناکاری، خوردن پلیدی ها و خونریزی، چنان در بغداد شیوع یابد که فجایع تمام دنیا به پای آن نرسد. آنگاه خداوند همین بغداد را به وسیله آن آشوب ها و آن لشکرها، چنان ویران می سازد که وقتی رهگذری از آنجا می گذرد؛ می گوید: شهر بغداد در اینجا بوده است!!

آنگاه سید حسنی، آن جوان زیبا از طرف سرزمین دیلم خروج کرده و با صدای رسا صدا می زند: ای آل احمد! دعوت آن کس را که از غیبتش متأسف بودید اجابت کنید! این صدا از ناحیه ضریح پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بلند می شود. پس گنج های خدا از طالقان او را پذیره می شوند. آنها گنج هایی هستند، اما چه گنجی که نه طلا و نه نقره است! بلکه مردانی هستند که ایمانی فولادین دارند و بر اسب های چابک سوارند و اسلحه به دست گرفته و پی در پی ستمگران را می کشند تا آنکه وارد کوفه می شوند و تا آن موقع، اکثر روی زمین را از لوث وجود بی دینان پاک کرده اند. آنها کوفه را محل اقامت خود قرار می دهند.

ص: 27

چون خبر ظهور مهدی علیه السّلام به او (سید حسنی) و اصحابش می رسد، اصحابش به او می گویند: ای پسر پیغمبر! این کیست که در قلمرو ما فرود آمده؟ سید حسنی می گوید: با من بیایید تا ببینم او کیست و چه می خواهد. به خدا قسم سید حسنی می داند که او مهدی است و او را می شناسد، ولی برای این می گوید که به اصحابش بشناساند که او کیست.

سید حسنی بیرون می آید تا به مهدی می رسد و از وی می پرسد: اگر تو مهدی آل محمد صلّی اللّه علیه و آله هستی؟ عصای جدت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و انگشتر، پیراهن و زرهش موسوم به «فاضل»، عمامه مبارکش به نام «سحاب»، اسبش «یربوع» و «عضباء» شترش و «دلدل» قاطرش و «یعفور» الاغ آن سرور، اسب اصلیش «براق» و قرآنی که امیرالمؤمنین علیه السّلام جمع آوری کرده کجاست؟ مهدی علیه السّلام تمام اینها را بیرون می آورد به سید حسنی نشان می دهد. آنگاه عصای پیغمبر را گرفته و به سنگ سختی می زند، فی الحال سنگ مانند درخت سبز می شود و شاخ و برگ در می آورد. مقصود سید حسنی این است که بزرگواری مهدی علیه السّلام را به اصحاب خود نشان دهد تا حاضر شوند با وی بیعت کنند.

آنگاه سید حسنی عرض می کند: اللّه اکبر! یا ابن رسول اللّه! دست مبارکت را بده تا با شما بیعت کنیم، مهدی هم دستش را دراز کرده و حسنی نخست خود و سپس سایر لشکریانش با وی بیعت می کنند، مگر چهل هزار نفر که قرآن ها با خود دارند و معروف به «زیدیه» می باشند که از بیعت کردن امتناع می ورزند.آنها می گویند: این کار چیزی جز یک سحر بزرگ نیست.

با این حرف دو لشکر به جان هم می افتند. مهدی علیه السّلام به طرف طایفه زیدیه آمده و سه روز آنها را موعظه می نماید و دعوت به آرامش و پذیرش خودش می کند، ولی آنها بر سرکشی و کیفر خود می افزایند. مهدی علیه السّلام هم ناچار دستور قتل آنها را صادر کرده و همه را از دم شمشیر می گذرانند. سپس مهدی علیه السّلام به اصحاب خود می گوید: قرآن های آنها را نگیرید، بگذارید تا باعث حسرت

آنها گردد؛ همان طور که آن را تبدیل کرده و تغییر دادند و مطابق آنچه در آن بود عمل نکردند.

مفضل عرض کرد: آقا! بعد از آن مهدی چه می کند؟ فرمود: لشکری برای دستگیری سفیانی به دمشق می فرستد، او را گرفته و روی سنگی سر می برند. آنگاه حسین علیه السّلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفری که در کربلا از یاران او بودند و با وی شهید شدند، آشکار می شود. ای خوش آن رجعت نور سپیدفام!

سپس صدیق اکبر، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام ظهور می کند و خیمه ای که بر چهار پایه استوار باشد، در نجف برای وی بر سر پا می کنند. یک پایه آن در نجف، پایه ای در حجر اسماعیل، پایه ای در صفا و پایه ای در زمین مدینه است. گویا چراغ های آن را می بینم که مانند انوار مهر و ماه در آسمان و زمین می درخشند. در آن موقع باطن هر کس آشکار می شود و زنان شیرده، از وحشت بچه های خود را رها می کنند.

آنگاه آقای بزرگ، محمد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله با انصار و مهاجرین و آنها که به او ایمان آوردند و نبوت او را تصدیق کردند و در رکاب وی شهید شدند، ظهور می کند. با ظهور حضرتش، کسانی که دعوت آن حضرت را تکذیب کردند و درباره پیغمبری اش شک نمودند و به گفتار وی اعتنا نکردند؛ و کسانی که گفتند او ساحر و کاهن و دیوانه است و از روی هوای نفس سخن می گوید و آنها که با وی جنگ کردند، حاضر می کنند تا از روی حق و عدالت انتقام اعمالی را که از بعثت آن حضرت تا موقع ظهور مهدی، با هر امامی و در هر وقتی از اوقات مرتکب شده اند، از آنها بگیرد. این است تأویل حقیقی آیه شریفه: «وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ»، {و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان

[مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم، و در زمین قدرتشان دهیم و از طرفی به فرعون و هامان و لشکریان آن دو، آنچه را از آن بیمناک بودند بنمایانیم }(1)

مفضل عرض کرد: آقا! فرعون و هامان در آن وقت کیستند؟ فرمود: ابوبکر و عمر است. عرض کرد: آقا! آیا پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و علی علیه السّلام با قائم خواهند بود؟ فرمود: آری! و اللّه پیغمبر و علی ناگزیر می باید قدم روی زمین بگذارند. آری، به خدا آنها همه جا حتی به پشت کوه قاف و ظلمات و قعر دریاها هم می روند، تا آنجا که جایی نمی ماند جز اینکه پیغمبر و علی علیهما السلام رفته و آثار واجب دین خدا را در آنجا برپا می دارند.

ای مفضل! گویا می بینم که ما ائمه، در آن وقت جلوی پیغمبر جمع شده و به آن حضرت شکایت می کنیم که امت بعد از وی، چه به روز ما آوردند. می گوییم که امت ما را تکذیب کردند و بی اعتنایی و نفرین و لعنت و تهدید به قتل نمودند؛ والیان ستمگر آنها ما را از وطن بیرون آوردند و به پایتخت خود بردند و جمعی از ما را با سم و حبس کشتند. در این وقت پیغمبر سخت گریه می کند و می فرماید: ای فرزندان من! هر چه به شما رسید، بیشتر به جد شما رسید.

آنگاه فاطمه زهراء علیهاالسّلام می آید و از ظلم ابوبکر و عمر و غصب فدک - ملک خود - توسط آنها، رفتنش به میان مهاجرین و انصار و ایراد خطبه اش در خصوص غصب فدک و جوابی که خلیفه در رد او گفت - که پیغمبران ارث نمی گذارند - و استدلال زهرا علیهاالسّلام به گفته زکریا و یحیی و داستان داود و سلیمان در باب ارث، سخن می گوید.

و نیز اینکه دومی به او گفت: آن طوماری را که پدرت برای تو نوشت به من نشان بده، و آن در آورد و نشان داد و او آن طومار را گرفته و پیش روی قریش و مهاجرین و انصار و سایرین پاره کرد، و گریستن زهرا علیهاالسّلام و برگشتن به طرف قبر پدرش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در حالی که می گریست و محزون

1- . قصص / 5

بود، و بر زمین سوزان راه می رفت و اضطراب داشت، و به خداوند و پدرش پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله پناه آورده و به اشعار رقیه دختر صفی تمثل جست که گفت:

ای پدر! بعد از تو اتفاقات و اموری بسیار سخت روی داد که اگر تو شاهد بودی و می دیدی، مصیبت این قدر بزرگ نمی شد؛

ما تو را از دست دادیم، مثل زمینی که باران فراوان خود را از دست بدهد و خشک شود، حقوق اهل بیت تو مختل شد و شاهد باش که دشمنان مشغول بازی با آن حقوق مسلم بودند!

مردانی نیت های شوم و پنهانی درون سینه خود را برای ما آشکار کردند، وقتی که تو دور شدی و پرده ها میان تو و ما افتاد.

هر قومی که قرب و منزلتی نزد خداوند داشتند، به فرومایگان نزدیک گشتند!

کاشکی پیش از وفات تو، مرگ ما را می گرفت، اما پاره ای از مردم مرگ تو را آرزو داشتند و به آرزوی خود رسیدند!

سپس داستان اولی را نقل می کند که چگونه خالد بن ولید، قنفذ، عمر بن الخطاب و جمعی را فرستاد تا امیرالمؤمنین علیه السّلام را از خانه خود برای بیعت گرفتن در سقیفه بنی ساعده ببرند، و امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از وفات رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، مشغول نگهداری زنان حضرت و دفن حضرت و تسلی دادن به ایشان و جمع آوری قرآن و قضای دین ایشان و عمل به وعده های ایشان گردید، و قرض حضرتش را که هشتاد هزار درهم بود، با فروش دارایی قدیم و جدید خود، همه آنها را از جانب پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله پرداخت.

و هم نقل می کند که چگونه عمر گفت: یا علی! بیرون بیا و در آنچه مسلمانان شرکت کرده اند تو نیز شرکت کن، وگرنه گردنت را می زنیم، فضه گفت: امیرالمؤمنین علیه السّلام مشغول کاری است که اگر انصاف داشته باشید، خواهید دانست که او از آمدن معذور است. ولی آنها به گوش نگرفتند و هیزم آوردند تا درب خانه ای را که امیر مؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فضه در آن بودند آتش بزنند و بالاخره

آن در را هم آتش زدند. فاطمه آمد پشت در و از همان جا صدا زد: ای عمر! وای بر تو! چگونه بر خدا و پیغمبر جسارت ورزیدی که

ص: 31

با این کار می خواهی نسل پیغمبر را از روی زمین براندازی و او را از میان ببری و نور خدا را خاموش کنی، با اینکه خدا نمی گذارد که نورش خاموش شود! و عمر به حضرت کلامی گفت که آن مظلومه را از از ادامه کلام بازداشت.

عمر گفت: ای فاطمه! فعلا نه محمد حاضر است و نه فرشتگان از جانب خدا برای امر و نهی و ترساندن می آیند. علی هم مانند یک نفر از مسلمین است، اگر می خواهی بگو بیرون بیاید و با ابوبکر بیعت کند، وگرنه همه شما را آتش می زنم.

فاطمه در حالی که می گریست گفت: پروردگارا! شکایت فقدان پیغمبر و رسول برگزیده ات و ارتداد امتت و ممانعتی را که از رسیدن حقی که تو در کتاب خود برای ما قرار داده ای به عمل آوردند، به تو می کنم.

عمر گفت: ای فاطمه! این حرف های ناشی از کم خردی زنانه را کنار بگذار. خدا نبوت و خلافت را یک جا برای شما جمع نمی کند. سپس هیزم را آتش زد و قنفذ ملعون، دستش را داخل نمود تا در را بگشاید. عمر هم با تازیانه به بازوی فاطمه علیهاالسّلام زد، به طوری که بازویش همچون بازوبند سیاهی ورم کرد. و طوری با پا به در نیم سوخته زد که به شکم دختر پیغمبر خورد و او که حامله بود، محسن شش ماهه خود را سقط کرد.

عمر و قنفذ و خالد بن ولید به درون خانه هجوم آوردند و به صورت مبارک دختر پیامبر سیلی زدند، تا جایی که گوشواره هایش از زیر معجرش نمایان شد. فاطمه با صدای بلند گریه می کرد و می گفت: ای پدر! ای پیغمبر خدا! دخترت را دروغگو می دانند و می زنند! بچه اش را کشتند!!

سپس امیرالمؤمنین در حالی که چشمش از شدت غضب سرخ شده بود، با سر برهنه از داخل خانه بیرون آمد، عبایش را درآورد و روی فاطمه که غش کرده بود انداخت، او را به سینه چسبانید و به وی گفت: ای دختر پیغمبر خدا! می دانی که خداوند پدر بزرگوارت را برای هدایت جهانیان برانگیخت. مبادا مقنعه خود را از سر برداری و نفرین کنی! ای فاطمه! به خدا قسم اگر چنین کنی یک نفر در روی زمین نمی ماند که بگوید محمد و موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و آدم علیهم السّلام

پیغمبران خدایند. اگر نفرین کنی، هر جنبنده ای که در روی زمین است و هر پرنده ای که در آسمان است، خداوند آن را نابود می کند.

آنگاه به عمر گفت: ای پسر خطاب! وای بر تو از این کار که امروز نمودی و از عواقب آن. از خانه من بیرون برو، پیش از آنکه شمشیرم را بکشم و امت جفاجوی را بکشم! عمر هم با خالد بن ولید و قنفذ و عبدالرحمن بن ابوبکر بیرون رفتند.

امیر مؤمنان فضه را صدا زد و فرمود: ای فضه! بانوی خود زهرا را دریاب که دچار درد زاییدن شده است. چون فضه به کار آن مخدره پرداخت، بچه ای که پیش از ولادت نام او را محسن گذارده بودند سقط گردید! امیرالمؤمنین فرمود: این بچه به نزد جدش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می رود و به وی شکایت می کند.

امیرالمؤمنین در تاریکی شب زهرا را برداشت و به اتفاق حسن و حسین و زینب و ام کلثوم به در خانه مهاجر و انصار رفت و آنها را به یاد خدا و پیغمبر و بیعت و پیمانی آورد که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در زمان حیات خود در چهار جا برای وی گرفت و در هر مورد مسلمانان مأمور شدند به او با عنوان امیرالمؤمنین علیه السّلام سلام کنند. همه وعده دادند که فردای آن شب به یاری وی قیام کنند، ولی چون صبح شد، هیچ کس حرکتی از خود نشان نداد.

سپس امیرالمؤمنین علیه السّلام محنت های عظیمی را که بعد از پیغمبر دید و با آن امتحان خود را داد، به آن حضرت شکایت می کند و می گوید: یا رسول اللّه! داستان من مانند داستان هارون است و من به شما همان را می گویم که هارون به موسی گفت: «ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی فَلا تُشْمِتْ بِیَ الْأَعْداءَ وَ لا تَجْعَلْنِی مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمِینَ»، {«ای فرزند مادرم، این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند. پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده.» }(1) من هم صبر کردم، تسلیم حوادث شدم و راضی به رضای

1- . اعراف / 150

خدا گشتم، و با مخالفتی که با من نمودند و نقض عهد خود که با آنها درباره من معاهده نمودی، حجت بر آنها تمام گشت.

یا رسول اللَّه! من متحمل رنج ها و گرفتاری هایی شدم که هیچ جانشین پیغمبری در هیچ امتی متحمل نگشت، تا جایی که با ضربت عبدالرحمن بن ملجم مرا به قتل رساندند، و خداوند شاهد بر چگونگی نقض بیعت من است.

طلحه و زبیر عایشه را به بهانه ادای مراسم حج و عمره به مکه بردند، ولی او را گردش دادند و به بصره آوردند. من هم ناچار برای جلوگیری از بلوای آنها، بسیج کردم و خدا و شما را به یاد آنها آوردم، ولی آنها برنگشتند، تا اینکه خداوند مرا بر آنها پیروز گرداند و خون بیست هزار نفر از مسلمانان ریخته شد و هفتاد دست که می خواست مهار شتر عایشه را نگه دارد، بریده شد. یا رسول اللَّه! آنچه در جنگ های شما و جنگ های بعد از شما دیدم، از جنگ جمل بر من دشوارتر نبود، زیرا آن جنگ از سخت ترین و هول انگیزترین و بزرگ ترین جنگ هایی بود که من دیدم. پس صبر کردم، همان طور که خدا مرا به همان آداب شما تأدیب نمود به این آیه: «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»، { پس همان گونه که پیامبرانِ نستوه، صبر کردند، صبر کن }(1) و آیه: «وَ اصْبِرْ وَ ما صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»، { و صبر کن و صبر تو جز به [توفیق] خدا نیست }(2) من نیز صبر کردم.

یا رسول اللَّه! به خدا قسم تأویل این آیه که خدا درباره امت پس از تو نازل فرمود، واقعا بعد از شما تحقق یافت: «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»، { و محمد، جز فرستاده ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند، و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد. }(3)

1- . احقاف / 35
2- . نحل / 127
3- . آل عمران / 144

ای مفضل! آنگاه حسن علیه السّلام برخاسته و خطاب به جدش صلّی اللَّه علیه و آله می گوید: ای جد بزرگوار! من هنگام آمدن پدرم امیرالمؤمنین به کوفه با حضرتش بودم، تا اینکه به ضربت عبدالرحمن بن ملجم ملعون شهید شد. همان طور که شما به او وصیت کرده بودید، پدرم نیز به من وصیت فرمود. چون معاویه ملعون از شهادت پدرم مطلع شد، زیاد زنازاده را با دویست و پنجاه هزار سرباز به کوفه فرستاد و به وی دستور داد که من و برادرم حسین و سایر برادران و بستگان و شیعیان و دوستان مرا گرفتار سازد و از ما برای معاویه لعنه الله بیعت بگیرد. هر کدام از ما حاضر نشدند گردنش را زدند و سر او را برای معاویه فرستادند.

چون من این را دیدم، از خانه بیرون آمده، به مسجد جامع کوفه رفتم تا نماز بگزارم. بعد از نماز به منبر رفتم و بعد از حمد و ثنای الهی گفتم: ای مردم! اوضاع دنیا عوض شده، آثار دین از بین رفته، و بردباری کم شده. امروز دیگر از تحریکات شیطانی و حکم خائنین کسی آسایش ندارد.

به خدا قسم دلیل های محکمی برای آنها آورده شد، و علائم زیادی بر ایشان روشن گردید، و مشکلاتشان آشکار گشت. و هر لحظه منتظر بودیم که تأویل این آیه: «و ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ ...» تحقق یابد. ای مردم! به خدا قسم جدم رحلت کرد و پدرم شهید شد و وسواس خناس در دل های مردم تخم وسوسه پاشید و فتنه جویان برای ایجاد فتنه عربده ها کشیدند و بر خلاف سنت رفتار کردید. ای وای بر آن فتنه کر و کور که صدای کسانی که مردم را به راه راست می خوانند و برای پذیرش حق و حقیقت صلا می زنند، شنیده نمی شود! در آن فتنه است که سخن نفاق آمیز آشکار می گردد و پرچم اهل تفرقه به حرکت می افتد و دو لشکر خارجی شام و عراق به جان هم می افتند. خدا شما را رحمت کند؛ بشتابید به سوی گشایش و نور آشکار و پرچم بزرگ و چراغی که هیچ گاه خاموش نمی شود و حقی که مخفی نمی گردد!

ای مردم! از خواب غفلت بیدار شوید و از تاریکی گمراهی که شما را احاطه کرده به در آیید. به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید و ردای عظمت پوشانید قسم یاد می کنم جمعی از شما که دارای دل هایی صاف و نیت هایی خالص

باشند، بدون اینکه آمیخته به نفاق و قصد افتراق باشند، برخیزید و با من بیعت کنید تا من بتوانم با شمشیر قیام کنم و اطراف کار را بر دشمن تنگ بگیرم و با نیزه ها و سم های اسب لشکر آنها را از میان بردارم، ای مردم! خدا شما را رحمت کند؛ سخن بگویید و به من جواب بدهید!

یا رسول اللَّه! مثل اینکه مهر سکوت به دهان آنها زده بودند. زیرا جز بیست نفر کس دیگری به من جواب نداد! آنها برخاستند و گفتند: ای پسر پیغمبر! ما با شمشیرهای خود تا پای جان برای نصرت تو ایستاده ایم؛ فرمانبردار توییم و هر کاری بکنی تصدیق می کنیم. هر امری داری بفرما! من به چپ و راست خود نگاه کردم و دیدم جز آن بیست نفر کسی دیگر نمانده است.

در آن هنگام پیش خود گفتم: من هم از جدم پیروی می کنم، چه او وقتی سی و نه نفر معتقد داشت، در پنهانی خدا را پرستش نمود. چون خداوند او را به سن چهل سالگی رسانید، با جماعت بیشتر امر خدا را آشکار کرد. اگر آن عده با من بودند، به بهترین وجه در راه خدا جهاد می کردم.

آنگاه سر به آسمان برداشتم و عرض کردم: خداوندا! من مردم را به راه راست دعوت کردم و از عذاب تو ترساندم و امر و نهی کردم، ولی آنها پاسخ مثبت به من ندادند و از یاری من سر باز زدند. آنها از اجابت دعوت داعی حق غافل بودند، از یاری وی خودداری کردند، در پیروی از او تقصیر نمودند و به کمک دشمنان او رفتند. پروردگارا! عذاب و بلای خود را که بر ستمگران همیشه می فرستی، بر اینان نیز فرو فرست. این را گفتم و از منبر به زیر آمدم.

سپس از کوفه کوچ کرده رهسپار مدینه شدم! در کوفه دسته دسته مردم می آمدند و می گفتند: معاویه دسته دسته سپاه خود را به شهر انبار و کوفه گسیل داشته و آنها هم دست به غارت و قتل مردم و زنان و اطفال آنها زدند. من هم به آنها فهماندم که وفا ندارند، لشکری فراهم آوردم، و به آنها گفتم که شما به طرف معاویه خواهید رفت و پیمان و بیعت خود را با من می شکنید. و همان طور هم که گفته بودم، تحقق پذیرفت.

آنگاه امام حسین علیه السّلام با بدنی آغشته به خون، خود و یارانش که با وی کشته شدند، می ایستد. چون پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله او را می نگرد زار زار می گرید. از گریه او اهل آسمان و زمین نیز گریه می کنند. فاطمه زهراء علیهاالسّلام هم ناله جانکاه از دل پر الم بر می آورد. از ناله و شیون و گریه و زاری آن حضرت، زمین و اهل زمین متزلزل می گردند.

سپس امیرالمؤمنین و امام حسن علیهماالسّلام در سمت راست پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله و فاطمه زهرا علیهاالسّلام در سمت چپ آن حضرت قرار می گیرند. پس حسین علیه السّلام می آید و پیغمبر او را در آغوش می گیرد و می گوید: یا حسین، فدایت گردم! دیدگانت روشن باد و دیدگان من هم از تو روشن باشد! سپس حمزه سید الشهداء عموی پیغمبر در سمت راست آن حضرت می ایستد و در سمت چپش جعفر بن ابی طالب (طیار) قرار می گیرد. ناگاه خدیجه کبری و فاطمه دختر اسد (مادر امیرالمؤمنین)، محسن سقط شده فاطمه زهرا را به دست گرفته، ناله کنان نزد پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله می آیند و مادرش فاطمه علیهاالسّلام این آیه قرآن را می خواند: «هذا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ»، {این همان روزی است که به شما وعده می دادند. }(1) امروز روزی است که «تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ أَمَداً بَعِیداً»، {هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می یابد و آرزو می کند: کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله ای دور بود. }(2)

مفضل گفت: در این وقت حضرت صادق علیه السّلام چنان گریست که محاسن مبارکش از سیلاب اشک تر شد! سپس فرمود: روشن مباد چشمی که با این گفته نگرید! مفضل هم بسیار گریست و آنگاه عرض کرد: آقا! این گریه چقدر ثواب دارد؟ فرمود: وقتی از روی حقیقت باشد، به شماره نمی آید!

سپس مفضل عرض کرد: آقا! چه می فرمایید درباره این آیه: «وَ إِذَا الْمَوْؤُدَهُ سُئِلَتْ بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ»، {پرسند چو زان دخترک زنده به گور: به کدامین گناه کشته

1- . انبیاء / 103

2- . آل عمران / 30

شده است؟ }(1) فرمود: ای مفضل! به خدا قسم این «موءوده» و به خاک سپرده شده، محسن است. زیرا او از ماست و منظور جز این نیست، و هر کس جز این بگوید او را تکذیب کنید.

مفضل عرض کرد: آقا! آنگاه چه می شود؟ فرمود: فاطمه زهرا برمی خیزد و عرض می کند: خدایا! وعده ات را در مورد کسانی که به من ظلم کرده اند و حق مرا غصب نمودند و مرا زدند و من را با ظلم به تمام فرزندانم به گریه انداختند، عملی ساز و انتقام بگیر! در این وقت فرشتگان هفت آسمان و حاملین عرش الهی و ساکنان هوا و اهل دنیا و آنها که در زیر طبقات زمین هستند، با ناله و فریاد می گریند و به خدا شکایت می کنند. در آن روز تمام قاتلان و ظالمان به ما و آنها که از آنچه بر سر ما آمده، راضی بودند، هزار بار به قتل می رسند، نه مثل کشته شدن آنها که در راه خدا شهید می شوند، زیرا شهیدان در حقیقت نمی میرند، چنان که خدا فرمود: «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ»، { هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند. }(2)

مفضل عرض کرد: آقا! بعضی از شیعیان شما به رجعت شما عقیده ندارند. فرمود: آیا آنها سخن جدّ ما پیغمبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و گفته ما ائمه را نشنیده اند که می گوییم: «وَ لَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنی دُونَ الْعَذابِ الْأَکْبَرِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ»، {و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگ تر، از عذاب این دنیا [نیز] به آنان می چشانیم }(3)

1- . تکویر / 8
2- . آل عمران / 169
3- . سجده / 21

ای مفضل عذاب نزدیک تر، رجعت آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله و عذاب بزرگ تر، عذاب روز قیامت است؛ روزی که خدا می فرماید: «تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ»، { روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمان ها [به غیر این آسمان ها] مبدل گردد، و [مردم] در برابر خدای یگانه قهار ظاهر شوند. }(1)

مفضل گفت: آقا! ما می دانیم که شما برگزیده خدا هستید، به دلیل اینکه خداوند می فرماید: «نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ»، { درجات هر کس را که بخواهیم فرا می بریم. }(2) و این آیه: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ»، { خدا بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد. }(3) و این آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»، {به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است. فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست. }(4)

حضرت فرمود: ای مفضل! ما در این آیه کجا ذکر شده ایم؟ عرض کرد: به خدا قسم اینکه خدا می فرماید: «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ»، {در حقیقت، نزدیک ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند، و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است. }(5) و این آیه: «مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ»، {آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است] او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید، }(6) و این آیه: «وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ»، {و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار. }(7) و می دانیم که پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهماالسّلام نه بت

1- . ابراهیم / 48
2- . انعام / 83
3- . انعام / 124
4- . آل عمران / 33
5- . آل عمران / 68
6- . حج / 78
7- . ابراهیم / 35

و نه صنمی را پرستش نکردند و به اندازه یک چشم به هم زدن به خدا شرک نورزیدند. و این آیه «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ»، {و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم.» [ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چطور]؟» فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی رسد.} (1) عهدی که در این آیه ذکر شده، منصب امامت است که به ظالمین نمی رسد.

حضرت فرمود: ای مفضل! از کجا دانستی که ظالم به عهد خدا و منصب امامت نمی رسد؟ عرض کرد: آقا! مرا به چیزی که طاقت آن ندارم امتحان نفرمایید، زیرا آنچه تاکنون آموخته ام، از علم شما بوده و از فضیلتی که خدا به شما عطا فرموده استفاده کرده ام. حضرت فرمود: ای مفضل! راست گفتی! اگر اعتراف به نعمت خداوند که به تو روزی نموده نمی کردی، چنین نبودی. ای مفضل! آیا می دانی کدام آیات قرآن است که کافر را ظالم دانسته؟ عرض کرد: آری، این آیه است: «الْکافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»، {و کافران خود ستمکارانند} (2) و کافران فاسق هستند و کسی که کافر و فاسق و ظالم باشد، خدا او را پیشوای مردم قرار نمی دهد.

حضرت فرمود: احسنت ای مفضل! به رجعت ما از کجا معتقد شدی؟ اینکه مقصران از شیعیان ما می گویند: معنی رجعت این است که خداوند سلطنت دنیا را به ما برمی گرداند و آن را برای مهدی ما قرار می دهد. وای بر آن شیعیان قاصر! چه زمانی خدا سلطنت را از ما گرفت تا آن را به ما برگرداند؟ مفضل گفت: نه به خدا! سلطنت خدایی از شما سلب نگردیده و سلب نخواهد شد، زیرا آن سلطنت، سلطنت نبوت و پیغمبری و جانشینی پیغمبر و منصب امامت است.

حضرت فرمود: اگر پیروان ما در قرآن مجید تدبر می کردند، فضل و مقام ما را به خوبی می دانستند. آیا آنها نشنیدند که خداوند عزوجل می فرماید: «وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ وَ نُمَکِّنَ لَهُمْ

1- . بقره / 124
2- . بقره / 254

فِی الْأَرْضِ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ»، {و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم، و در زمین قدرتشان دهیم و از طرفی به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از آن بیمناک بودند بنمایانیم}؟ ای مفضل! به خدا قسم! این آیه درباره بنی اسرائیل نازل شده، ولی تأویل آن درباره ماست، و این فرعون و هامان همان تَیم و عَدِی (یعنی اولی و دومی) هستند.

مفضل گفت: مولای من! پس متعه(ازدواج موقت) چیست؟ فرمود: متعه کاملا حلال و مباح است و شاهد آن این سخن خدای عزوجل است که فرمود: «وَ لا جُناحَ عَلَیْکُمْ فِیما عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَهِ النِّساءِ أَوْ أَکْنَنْتُمْ فِی أَنْفُسِکُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ سَتَذْکُرُونَهُنَّ وَ لکِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاَّ أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً»، {و درباره آنچه شما به طور سربسته، از زنان [در عدّه وفات] خواستگاری کرده، یا [آن را] در دل پوشیده داشته اید، بر شما گناهی نیست. خدا می دانست که [شما] به زودی به یاد آنان خواهید افتاد، ولی با آنان قول و قرار پنهانی مگذارید، مگر آنکه سخنی پسندیده بگویید.}(1) منظور از «معروف»، سخنی است که مورد شهادت و دیدن قرار می گیرد و قول معروف، قولی است که به سبب ولی و گواهان مشهور شده است، و در نکاح به ولی و گواهان نیاز است تا نسل ثابت بماند و نسب ها صحیح شود و ارث به مستحق حقیقی اش برسد. شاهد دیگر این سخن خداست: « وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَهً فَإِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْ ءٍ مِنْهُ نَفْساً فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً»، { و مَهرِ زنان را به عنوان هدیه ای از روی طیب خاطر به ایشان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، آن را حلال و گوارا بخورید.}(2)و طلاق را در زنان مزدوجه فقط با دو شاهد عادل از مسلمانان جائز دانست و در مورد سایر شهادات در دماء و فروج و اموال و دارایی ها فرمود: «وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ»، {دو شاهد از مردانتان را به

1- . بقره / 235
2- . نساء / 4

شهادت طلبید، پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن، از میان گواهانی که [به عدالت آنان] رضایت دارید [گواه بگیرید]. }(1)

و خداوند متعال طلاق را تبیین نمود و فرمود: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّهَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّکُمْ»، {ای پیامبر، چون زنان را طلاق گویید، در [زمان بندی] عدّه آنان طلاقشان گویید و حساب آن عدّه را نگه دارید، و از خدا، پروردگارتان بترسید. }(2) و اگر زن مطلقه با سه طلاق که با یک لفظ ادا شود یا بیش از یک لفظ یا کمتر، خداوند نمی فرمود: «وَ أَحْصُوا الْعِدَّهَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّکُمْ» تا آنجا که فرمود: « تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لا تَدْرِی لَعَلَّ اللَّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذلِکَ أَمْراً فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ وَ أَقیمُوا الشَّهادَهَ لِلَّهِ ذلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ»، {این است احکام الهی. و هر کس از مقرّرات خدا [پای] فراتر نهد، قطعاً به خودش ستم کرده است. نمی دانی، شاید خدا پس از این، پیشامدی پدید آورد. پس چون عدّه آنان به سر رسید، [یا] به شایستگی نگاهشان دارید، یا به شایستگی از آنان جدا شوید، و دو تن [مرد] عادل را از میان خود گواه گیرید، و گواهی را برای خدا به پا دارید. این است اندرزی که به آن کس که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد، داده می شود، }(3) و سخن خدا که فرمود: « لا تَدْری لَعَلَّ اللَّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذلِکَ أَمْراً»، { نمی دانی، شاید خدا پس از این، پیشامدی پدید آورد. } (4) این امر انکاری است که بین زوجین واقع می شود و مرد طلاق اول را با شهادت دو مرد عادل می دهد.

و حد زمانی طلاق پایان ایام حیض است و «قرء» به معنای حیض است و طلاق، هنگام خروج آخرین نقطه سفیدی که بعد از لکه های زرد و سرخ خارج می شود واجب است و تا طلاق دوم و سوم خدا بین زوجین عطوفت ایجاد می کند یا

1- . بقره / 228
2- . طلاق / 1
3- . طلاق / 2
4- . طلاق / 1

کراهت آنان را از بین می برد، و این معنای سخن خداست که فرمود: «وَ الْمُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَهَ قُرُوءٍ وَ لا یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ ما خَلَقَ اللَّهُ فی أَرْحامِهِنَّ إِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فی ذلِکَ إِنْ أَرادُوا إِصْلاحاً وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَهٌ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ»، {و زنانِ طلاق داده شده، باید مدّتِ سه پاکی انتظار کشند، و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارند، برای آنان روا نیست که آنچه را خداوند در رَحِم آنان آفریده، پوشیده دارند و شوهرانشان اگر سرِ آشتی دارند، به بازآوردن آنان در این [مدّت] سزاوارترند. و مانند همان [وظایفی] که بر عهده زنان است، به طور شایسته، به نفع آنان [بر عهده مردان] است، و مردان بر آنان درجه برتری دارند، و خداوند توانا و حکیم است.}(1) این به خاطر سخن خداست، در این خصوص که شوهران، اگر اراده اصلاح داشته باشند، بین دو طلاق حق رجوع به زنان دارند و زنان نیز حق مراجعه به مردان را در مثل آن دارند.

سپس خدای متعال مطلب را تبیین نمود و فرمود: « الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ»، {طلاقِ [رجعی] دوبار است. پس از آن یا [باید زن را] به خوبی نگاه داشتن، یا به شایستگی آزاد کردن.}(2) و در طلاق سوم اگر برای سومین بار طلاق داد، زن او از او جدا می شود و این همان سخن خداست که فرمود: «فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ»، {اگر [شوهر برای بار سوّم] او را طلاق گفت، پس از آن، دیگر [آن زن] برای او حلال نیست، تا اینکه با شوهری غیر از او ازدواج کند [و با او همخوابگی نماید].}(3) وسپس بعد از نکاح محلل، شوهر مانند سایر خواستگاران او خواهد بود.

و متعه ای که خداوند در کتابش حلال نمود و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از طرف خدا برای سایر مسلمانان تحلیل نمود، در این آیه آمده: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلاَّ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ کِتابَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ أُحِلَّ لَکُمْ ما وَراءَ ذلِکُمْ أَنْ تَبْتَغُوا

1- . بقره / 228
2- . بقره / 229
3- . بقره / 230

بِأَمْوالِكُمْ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَريضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَريضَةِ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَليماً»، {و زنانِ شوهردار [نیز بر شما حرام شده است] به استثنای زنانی که مالک آنان شده اید [این] فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده است. و غیر از این [زنانِ نامبرده]، برای شما حلال است که [زنان دیگر را] به وسیله اموال خود طلب کنید - در صورتی که پاکدامن باشید و زناکار نباشید - و زنانی را که مُتعه کرده اید، مَهرشان را به عنوان فریضه ای به آنان بدهید، و بر شما گناهی نیست که پس از [تعیین مبلغ] مقرّر، با یکدیگر توافق کنید [که مدت عقد یا مَهر را کم یا زیاد کنید] مسلماً خداوند دانای حکیم است.} (1) و فرق بین زن مزوجه و متعه در این است که زوجه صداق و مهیه دارد، ولی متعه اجرت دارد.

پس سایر مسلمانان در زمان رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله در حج و غیر آن، ازدواج موقت می نمودند و همچنین در ایام ابوبکر و چهار سال از ایام عمر نیز مسلمانان متعه می کردند، تا اینکه عمر بر خواهرش «عفرا» وارد شد و دید در دامنش طفلی است که از سینه اش شیر می نوشد. پس به سفیدی شیر در دهان طفل نظر کرد و عصبانی شد، تهدید کرد، صورتش از خشم سرخ شد و طفل را به دست گرفت و خارج شد و به مسجد آمد و از منبر بالا رفت و گفت: مردم را خبر دهید که در مسجد جمع شوند! و زمان نماز نبود و مردم دانستند که عمر با آنان کاری دارد. پس مردم آمدند. آنگاه عمر گفت: جماعت مردم از مهاجرین و انصار و فرزندان قحطان! چه کسی از شما دوست دارد که از زنان گناهانی ببیند و مثل این طفل را در آغوش زنی ببیند که از احشائش خارج شده و از سینه اش شیر می نوشد، در حالی که آن زن شوهری ندارد؟ بعضی از مردم گفتند: ما این را دوست نداریم. پس گفت: آیا نمی دانید که خواهرم عفرا، دختر خیثمه مادر من و خطاب پدر من، شوهری ندارد؟ گفتند: بله می دانیم. عمر گفت: من اکنون داخل بر عفرا شدم و این

1- . نساء / 24

طفل را در آغوش او یافتم. او را سوگند دادم که این بچه را از کجا آوردی؟ گفت: متعه شدم!

به سایر مردم برسانید که این متعه ای که برای مسلمانان در عهد رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله حلال بود، به نظر من حرام است. پس هر کس انکار کند، پهلویش را تازیانه می زنم. پس در آن قوم منکری برای حرف عمر پیدا نشد و هیچ کس حرف او را رد ننمود و احدی نگفت: بعد از رسول خدا و کتاب خدا، رسول و کتابی نمی آید، و ما مخالفت تو را بر خدا و رسول و کتاب او قبول نمی کنیم! بلکه همگی تسلیم شدند و به رأی عمر راضی شدند.

مفضل گفت: ای مولای من! شرایط متعه چیست؟ فرمود: ای مفضل! متعه هفتاد شرط دارد که هر کس با یکی از آنها مخالفت کند، به خود ستم کرده.

مفضل می گوید: گفتم: آقای من! شما به ما امر فرمودید که با زانیه و زنی که به فساد مشهور است و زن دیوانه متعه نکنیم، و زن متعه را به فاحشه نخوانیم که اگر اجابت کند، استمتاع از آن زن حرام است، و اینکه از او بپرسیم: آیا زن بی شوهر و فارغ است یا شوهر دارد یا حامله است یا در عده است. پس اگر به هر یک از این سه مشغول بود حلال نیست و اگر این موانع سه گانه را نداشت، مرد به او می گوید: مرا از نفس خود طبق کتاب خدای عزوجل و سنت پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله از باب نکاح و نه زنا، در مدت معلوم و به اجرت معین متمتع ساز. و این زمان از یک ساعت یا یک روز یا دو روز یا یک ماه یا یک سال یا کمتر یا بیشتر ممکن است. و اجرت هم به میزان تراضی طرفین بر یک حلقه انگشتر یا بند کفش یا نصف خرما تا بیش از این مقدار، از درهم و دینار یا کالایی که زن به آن راضی شود. اگر زن اجرت را به مرد بخشید، برایش حلال است، مانند صداق بخشیده شده در عقد دائم زنان که خدای تعالی درباره آنان فرمود: « فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْ ءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنيئاً مَريئاً»، { و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، آن را حلال و گوارا بخورید }.

سپس به زن می گوید: متعه ات کردم به شرطی که از من ارث نبری و من نیز از تو ارث نبرم، و اینکه آب منی از من است و هر جا از تو که بخواهم، آن را قرار

می دهم و تو باید چهل و پنج روز یا یک حیض استبرای از ولد کنی. اگر زن پذیرفت، همین سخن را دو مرتبه تکرار می کنی و عقد نکاح را جاری می سازی. پس اگر تو دوست داشتی و او نیز دوست داشت که مدت را بیشتر کنید، چنین می کنید و در این باب روایاتی از شما اهل بیت به ما رسیده است. و اگر زن این کار را کرد، مسئولیت اخبار کردن از وضعیت خودش، بر عهده اوست و تو را گناهی نیست.

و سخن امیرالمؤمنین علیه السّلام که فرمود: خدا پسر خطاب را لعنت کند که اگر او نبود، جز مرد و زن شقی کسی زنا نمی کرد، زیرا مسلمانان با وجود متعه از زنا بی نیاز بودند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: « وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یُشْهِدُ اللّٰهَ عَلی ما فی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ وَ إِذا تَوَلّٰی سَعی فِی الْأَرْضِ لِیُفْسِدَ فیها وَ یُهْلِکَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللّٰهُ لا یُحِبُّ الْفَسادَ.»، {و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجّب وامی دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد، و حال آنکه او سخت ترین دشمنان است. و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد، و خداوند تباهکاری را دوست ندارد. }(1)

سپس فرمود: کسی که نطفه خود را از همسرش بیرون بریزد، دیه نطفه ده دینار است که کفاره آن است و از شروط متعه این است که مرد آزاد است که آب خود را هر جای زن متعه بریزد، پس اگر آن را در رحم زن قرار داد و فرزندی از آن به وجود آمد، فرزند ملحق به پدرش می شود.

آنگاه جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیهم السّلام برخاسته و آنچه را از امت جفاکار دیده اند، به جد بزرگوارشان رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله شکایت می کنند. سپس من بر می خیزم و از ظلم منصور خلیفه عباسی، به جد بزرگوارم صلّی اللّٰه علیه و آله شکایت می کنم. بعد از من فرزندم موسی بن جعفر علیهماالسّلام، از هارون و بعد از او علی بن موسی علیهماالسّلام از مأمون، بعد از وی فرزندش محمد بن علی علیهماالسّلام از معتصم، بعد از وی فرزندش علی بن

1- . بقره / 204

محمد علیهماالسّلام از متوکل و بعد از وی فرزندش حسن بن علی علیهماالسّلام، از ظلم معتز به رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شکایت می کنند.

آنگاه مهدی هم نام جدم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله، در حالی که پیراهن آن حضرت را که آغشته به خون پیشانی و دندان پاکش می باشد پوشیده و فرشتگان اطراف او را گرفته اند، می آید و جلوی پیغمبر می ایستد و می گوید: ای جد بزرگوار! شما مرا به اوصافی معرفی فرمودی که مردم مرا از روی آن اوصاف بشناسند و نام و نسب و کنیه ام را ذکر فرمودی. مع هذا امت منکر وجود من شدند و متمرد گشتند و گفتند: مهدی متولد نشده و اصلا نبوده. اگر هست کجاست و کی می آید؟ پدرش مرده و اولاد نداشته است و اگر او موجود و سالم می بود، خدا آمدن او را تا این موقع به تأخیر نمی انداخت. من هم تاکنون صبر کردم و اینک به فرمان الهی ظاهر گشته ام.

پیغمبر می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ»، {سپاس خدایی را که وعده اش را بر ما راست گردانید و سرزمین [بهشت] را به ما میراث داد، از هر جای آن باغ [پهناور] که بخواهیم جای می گزینیم.» چه نیک است پاداش عمل کنندگان.}(1) و هم می فرماید: «جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ»، { یاریِ خدا و پیروزی فرا رَسَد.}(2) و آیه «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»، {او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.}(3) امروز مصداق پیدا کرد و تأویل شد. و این آیه را می خواند: «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِراطاً مُسْتَقِیماً وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً»، { ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی! تا خداوند از

1- . زمر / 74
2- . نصر / 1
3- . توبه / 33

گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند. و تو را به نصرتی ارجمند یاری نماید. }(1)

مفضل عرض کرد: آقا! پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله چه گناهی کرده بود؟ (که خدا می فرماید: گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد) حضرت صادق علیه السّلام فرمود: ای مفضل! پیغمبر عرض کرد: خدایا گناهان گذشته و آینده شیعیان برادرم (علی بن ابی طالب) و اولادم که جانشینان منند، تا روز قیامت به من واگذار کن. و مرا میان پیغمبران و انبیا از کرده پیروانم رسوا مگردان. خدا هم گناهان آنها را واگذار به پیغمبر کرد و همه آنان را بخشید.

مفضل می گوید: در این وقت من سخت گریستم و عرض کردم: آقا! این از موهبت خداوند است که به برکت وجود شما به ما رسیده است. حضرت فرمود: ای مفضل! شیعیانی که پیغمبر گناهان آنها را به گردن گرفت، تو و امثال تو هستی. ای مفضل! این حدیث را برای بعضی از شیعیان ما که در امر دین لاابالی هستند مگو، زیرا با اعتماد به این فضیلت، عمل به احکام دین را ترک می گویند و در نتیجه، از رحمت الهی محروم می گردند. زیرا خداوند درباره ما فرمود: «لا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ»، {و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی کنند و خود از بیم او هراسانند. }(2)

مفضل گفت: آقا! پیغمبر در موقع برانگیخته شدنش بر تمام ادیان باطله غلبه نیافت. پس چگونه خداوند می فرماید: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»؟ فرمود: ای مفضل! اگر پیغمبر بعد از بعثتش بر تمام ادیان غالب شده بود، دیگر نه مجوسی، نه یهودی، نه صابئیان و نه نصرانی و هیچ تفرقه و اختلاف و شک و شرک و بت پرستی و اوثان و لات و عزی و پرستش آفتاب و ماه و ستارگان آتش سنگ نبود، پس «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» تأویلش امروز است. اینک این مهدی و این هم رجعت است، که خداوند می فرماید: «وَ قاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»، {و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسره از آنِ خدا گردد. }

1- . فتح / 1
2- . انبیاء / 28

مفضل گفت: گواهی می دهم که از علم خداوند استفاده کرده اید، با قدرت و اقتدار او توانا گشته اید، با حکم او تکلم می کنید و به أمر او عمل می نمایید.

سپس حضرت فرمود: مهدی به کوفه بر می گردد و از آسمان ملخ های طلایی بر آنها می بارد، همان طور که خداوند در بنی اسرائیل بر ایوب پیغمبر نیز فرود آورد. آن گاه گنج های طلا و نقره و گوهر زمین را بین یارانش تقسیم می کند.

مفضل گفت: اگر یکی از شیعیان بمیرد و قرضی از برادران دینی یا بی دینان بر گردن داشته باشد، چه می شود؟ فرمود: کاری که مهدی می کند این است که در تمام دنیا اعلام می کند که هر کس طلبی از یکی از شیعیان داشته باشد، بیاید و بگوید. حتی اگر سیر یا خشخاش هم در گردن یکی از شیعیان باشد، مهدی آن را به صاحبش رد می کند، تا چه رسد جواهرات گرانبهای طلا و نقره و املاک.

مفضل عرض کرد: آقا! آنگاه چه می شود؟ فرمود: مهدی علیه السّلام بعد از گردش در شرق و غرب، به کوفه می آید و وارد مسجد کوفه می شود، و مسجدی را که یزید بن معاویه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بنا کرده خراب می کند، که مسجدی است که برای خدا ساخته نشده؛ بانی آن ملعون است، ملعون.

مفضل عرض کرد: آقا! مدت سلطنت مهدی چند سال است؟ فرمود: خدا می فرماید: «فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ. فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِما یُرِیدُ. وَ أَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّهِ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ»، {آن گاه بعضی از آنان تیره بختند و [برخی] نیکبخت. و اما کسانی که تیره بخت شده اند، در آتش، فریاد و ناله ای دارند. تا آسمان ها و زمین برجاست، در آن ماندگار خواهند بود، مگر آنچه پروردگارت بخواهد، زیرا پروردگار تو همان کند که خواهد. و اما کسانی که نیکبخت شده اند، تا آسمان ها و زمین برجاست، در بهشت جاودانند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد. [که این] بخششی است که بریدنی نیست.} (1) «مجذوذ» به معنای مقطوع است، یعنی بخششی که از آنان

1- . هود / 105

قطع نمی شود، بلکه دائمی و ابدی است، و سلطنتی تمام نشدنی است و حکومتی بی انقطاع است و امری است که جز به خواست خدا و مشیت و اراده او باطل نمی شود و این امر را فقط خود خدا می داند. سپس قیامت و اوصاف آنکه خداوند در قرآن فرموده بر پا می شود. «و الحمد للّه رب العالمین و صلی اللّه علی خیر خلقه محمد النبی و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا.»(1)

مؤلف: شیخ حسن بن سلیمان در کتاب «منتخب البصائر» روایت مزبور را این طور ذکر کرده است: حدیث کرد برای من برادر رشید محمد بن ابراهیم بن محسن طارآبادی و گفت که وی به خط پدرش ابراهیم بن محسن که مردی صالح بوده، این حدیث را یافته است و او آن خط و نوشته را به من نشان داد و من از روی آن نوشتم و صورت آن این گونه بود: «حسین بن حمدان...» و حدیث را به همین نحو که گذشت، رساند به این سخن حضرت که فرمود: گویا من به آنان می نگرم که بر استران سفید - سیاه سوارند، آلات جنگی در دست دارند از شدت شوق به جنگ، به سان گرگان همیاری می کنند. امیرشان مردی از بنی تمیم است که شعیب بن صالح نام دارد. پس حسین علیه السّلام به میان آنان می آید، در حالی که صورتش مانند قرص ماه است و مردم را از حیث زیبایی اش به شگفتی وامی دارد، و در پی تاریکی می ماند و شمشیر او کوچک و بزرگ و عظیم و فرومایه را می گیرد.

سپس آن پرچم ها را می آورد تا به کوفه می رسد، در حالی که اکثر اهل زمین در کوفه جمع می شوند و آن شهر را پناه او قرار می دهند. سپس به ایشان و اصحابش، خبر مهدی علیه السّلام می رسد و به او عرض می کنند: یابن رسول الله ! این کیست که به ساحت ما فرود آمده؟ پس حسین علیه السّلام در جواب می گوید: ما را به سمت او ببرید تا ببینیم کیست و چه می خواهد؟ و به خدا قسم حسین علیه السّلام می داند که او مهدی علیه السّلام است و او را می شناسد و او با این کار جز اراده امر خدا نمی کند. پس حسین خارج می شود، در حالی که چهار هزار مرد که بر گردن هایشان قرآن آویخته اند و عباهایی از موی دارند و شمشیرهایشان را

1- . الهدایه الکبری: 392 - 412

حمایل کرده اند، مقابل او راه می روند. پس حسین علیه السّلام جلو می رود تا به نزدیک مهدی علیه السّلام می رسد و می فرماید: از این مرد بپرسید که کیست و چه می خواهد؟ پس برخی از یاران حسین علیه السّلام به سمت لشکر مهدی علیه السّلام رفته و می پرسند: ای لشگر جولان دهنده! شما کیستید؟ خداوند زنده بدارد شما را، امیر شما کیست و چه می خواهد ؟ پس اصحاب مهدی علیه السّلام می گویند: این مهدی آل محمد علیهم السّلام است و ما یاوران او از جن و انس و فرشتگانیم.

پس حسین علیه السّلام می فرماید: کنار بروید! آنگاه مهدی علیه السّلام به سمت او می آید تا هر دو بین دو سپاه می ایستند. پس حسین علیه السّلام می فرماید: اگر تو مهدی آل محمد علیهم السّلام هستی، پس عصای جدم رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله، انگشتر، ردا، زره فاضل نام او، عمامه سحاب نام او، اسب و شتر عضباء نام او، استر دلدل نام او، حمار یعفور نام او، براق نجیب او و تاج و قرآنی که امیرالمؤمنین علیه السّلام بدون تغییر و تحریف جمع نموده کجاست؟ پس مهدی علیه السّلام خورجینی را که تمام خواسته های حسین علیه السّلام در آن است حاضر می کند.

و امام صادق علیه السّلام فرمود: تمامی اینها در خورجین است و ماترک تمام انبیا، حتی عصای آدم و نوح علیهماالسّلام، ترکه هود و صالح علیهماالسّلام، «مجموعه» ابراهیم علیه السّلام، «صاع» یوسف علیه السّلام، «مکیال» شعیب علیه السّلام و ترازوی او و عصا و تابوت موسی علیه السّلام که در آن باقی مانده، ماترک آل موسی و آل هارون که فرشتگان آن را حمل می کنند، زره داود علیه السّلام، انگشتر سلیمان علیه السّلام و تاج او، اثاث عیسی علیه السّلام و میراث انبیا و مرسلین در آن خورجین است.

در این وقت حسین علیه السّلام می فرماید: یابن رسول الله! از تو می خواهم که عصای رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله را به این سنگ سخت بزنی و از خدا بخواهی که آن را در این سنگ سبز کند. و با این کار فقط می خواهد بزرگواری

مهدی را به اصحابش نشان دهد تا او را اطاعت نموده و با او بیعت نمایند. مهدی علیه السّلام عصا را در سنگ سخت می کارد، پس سبز می شود و بزرگ می شود و شاخ و برگ پیدا می کند، تا آنجا که لشکر حسین علیه السّلام را زیر سایه خود قرار می دهد!

پس حسین می فرماید: الله اکبر! یابن رسول الله! دستت را دراز کن تا با تو بیعت نمایم! پس حسین علیه السّلام و سایر لشکریانش با او بیعت می کنند، به جز چهار هزار نفر که دارای مصحف ها و عباهای مویین هستند و به زیدیه معروفند. آنها می گویند: این کار مهدی علیه السّلام جز جادویی بزرگ نیست!

مؤلف: سپس حدیث را این کلام ادامه می دهد که فرمود: «اگر انصاف به خرج دهید، از خود انصاف کرده اید و به او انصاف نموده اید» و مانند آنچه گذشت را نقل می کند و پس از آن چیزی نمی آورد.

«هود» به معنای توبه و رجوع به حق است و «صبا یصبو» یعنی میل پیدا کرد و «صبأ» با همزه، یعنی از دینی به دینی خارج شد.

مؤلف: بدان که تاریخ ولادت مهدی علیه السّلام که در این روایت ذکر شده، با آنچه سابقا گذشت مخالفت دارد. دیگر اینکه مشهور این است که شهر سامره را معتصم عباسی ساخت. شاید متوکل بنای آن را تمام کرده و به نام او معروف گشته است. فیروزآبادی در «قاموس» می نویسد: «سُرُّ مَن رَأَی» که نام شهر سامره است، به ضم سین و راء، به معنای سرور و به فتح آن دو و فتح اولی و ضم دومی، یعنی هر کس آن را دید مسرور شد. و «بحتری» در شعر آن را ممدود (یعنی سامراء) خوانده، یا اینکه هر دو نوع آن غلط است. و بدش آمد کسی که شهر را دید و علت این نام آن بود که وقتی معتصم شروع به بنای آن شهر کرد، بر لشکر وی دشوار آمد، ولی وقتی لشکرش را به آنجا منتقل کرد، هر کس از سپاه او آنجا را دید مسرور گشت، لذا آن شهر را «سر من رأی» و به تخفیف «سامره» خواندند.

و اینکه مفضل پرسید: «آیا حسین بر خلاف سنت قائم عمل می کند»، شاید معنی آن این باشد که (با تعجب می پرسد) چطور می شود حسین علیه السّلام بر

خلاف سنت قائم، پیش از ظهور او رجعت می کند؟ حضرت جواب داد که رجعت امام حسین علیه السّلام بعد از قیام قائم است، زیرا پیش از قیام قائم هر بیعتی ضلالت بزرگ و گمراهی است.

و اینکه: امام زمان علیه السّلام می فرماید: ... «بداند که من آدم هستم» یعنی علم و فضل و اخلاق او را که به خاطر آن شما از او پیروی می کردید، و او را گرامی می داشتید، من نیز همان علم و فضل و اخلاق را دارم. و عبارت «شحب لونه» بر وزن جمع و نصر و کرم و «عُنِی» یعنی تغییر پیدا کرد.

و اینکه: فرمود: «امام زمان تمام گناهان آینده مردم را به گردن دو خلیفه می اندازد»، علت آن روشن است. زیرا آنها امیرالمؤمنین علیه السّلام را از حق خودش منع کردند و از خلافتش دفع نمودند و این دو سبب شد که سایر امامان نیز کنار زده شوند و در صحنه اجتماع مغلوب گردند و به عکس خلفای ظالم بر سر کار آیند و تا زمان ظهور قائم بر مردم چیره شوند. این جنایت و ظلم، منشأ و علت کافر شدن هر کافری و گمراهی هر گمراهی و فسق هر فاسقی گردید.

زیرا اگر امام به خلافت می رسید، به واسطه قدرت و اقتدارش و استیلا و بسط یدی که داشت، می توانست از هر گونه کفر و گمراهی و فسق و مفاسد جلوگیری به عمل آورد. علت اینکه امیرالمؤمنین علیه السّلام در ایام خلافتش قدرت بر بعضی از امور پیدا نکرد، این بود که آن دو نفر قبلا اساس ظلم و ستم را پایه گذاری کرده بودند و این موضوع در دل های مردم ریشه دوانیده بود.

و اما علت اینکه گناهان گذشته بشر قبل را نیز به گردن آنها انداخت، این است که آن دو نفر راضی به افعال مردم امثال خود بودنند، مانند ممانعت جانشینان پیغمبران از رسیدن به حقشان و هر فسادی که بر این نیت و عمل مترتب می شود، زیرا اگر آنها این افعال را زشت می دانستند، خودشان مرتکب آن نمی شدند، و هر کس راضی به فعل کسی باشد، مانند این است که خود مرتکب آن شده است. چنان که آیات بسیاری دلیل بر این مدعاست. مانند اینکه خداوند کارهای زشت پدران یهود را نسبت به خود اینان داده و یهودان زمان پیغمبر را به واسطه آنچه پدرانشان

در عهد حضرت موسی و سایر اعصار مرتکب می شدند، نکوهش می کند. زیرا خدا می دانست که یهودان عصر پیغمبر، از اعمال پدرانشان رضایت دارند و نیز روایات مستفیضه، هم از طریق شیعه و هم سنی مؤید این مطلب است.

به علاوه دور نیست که ارواح ناپاک آنها در صدور آن امور مفسدت انگیز از اشقیا، مدخلیت داشته است. همان طور که ارواح پاک اهل بیت پیغمبر علیهم السّلام، مؤید و مددکار کارهای خوبی بوده که پیغمبران انجام می داده اند و در رفع گرفتاری ها واسطه بوده اند، چنان که در کتاب «امامت» گذشت، از اینها گذشته، ممکن است مطلب را این طور تأویل کنیم که امام زمان علیه السّلام، تمام کارهای آن دو نفر را به اعمال اشقیا تطبیق می کند و ثابت می نماید که آنها در شقاوت مانند همه اشقیای عالم بوده اند، زیرا هر کار شقاوت آمیز اشقیای عالم، از آنها نیز صادر شده است.

عبارت «و المنادی من حول الضریح» یعنی اجابت کنید و اولاد رسول صلّی اللّٰه علیه و آله را یاری کنید؛ همان هایی که مورد ندبه هستند و در اطراف مرقد جدشان ندا می دهند.

کلمه «خاف» به معنای کوهی است که دو دنیا را فرا گرفته و بعید هم نیست غلط «قاف» باشد که همان کوه قاف است. «جزل» با فتح، چوب بزرگ و خشک را گویند و «رکل و رفس» به معنای ضربه زدن با پاست.

عبارت «لداعیها» یعنی برای دعوت کننده در آن به حقیقت، و عبارت «لا یجاب منادیها» به معنای فریادزننده در آن است. عبارت «و لا یخاف والیها» یعنی والی آن فتنه در هر آنچه می خواهد، اطاعت می شود. کلمه «جحجاح» به معنای سید است و کلمه «جوانبها» شاید بدل از بعض باشد و همچنین نظائر این کلمه در روایت نیز ممکن است بدل از بعض باشند.

و اینکه: خدا در آیه گذشته فرمود: اشقیا در آتش دوزخ و سعادتمندان در بهشت هستند، مگر اینکه خداوند تو بخواهد که آنها را نجات دهد (إِلّاٰ ما شاءَ رَبُّکَ) شاید حضرت خواسته است که در این آیه، خواستن خدا را به زمان رجعت تفسیر

ص: 54

کند، به این معنی که در اینجا مقصود از بهشت و جهنم، عالم برزخ باشد، چنان که در روایت دیگر هم رسیده است و با این بیان، حضرت استدلال کرده است که این زمان منوط به مشیت خداوند است که برای مردم روشن نیست، و این معنی بهترین وجهی است که مفسرین در تفسیر این آیه ذکر کرده اند.

ص: 55

1. منتخب البصائر: حمران بن اعین و ابوالخطاب پیش از آنکه آن کارها از ابوالخطاب سر بزند(1) می گویند: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدیم که می فرمود: نخستین کسی که قبرش می شکافد و زنده شده به دنیا برمی گردد، حسین بن علی علیهما السّلام است. و این رجعت عمومی نیست (که تمام مردگان زنده شده سر از قبر درآورند) بلکه افراد خاصی به دنیا برمی گردند که یا مؤمن خالص یا مشرک محض باشند.(2)

2. منتخب البصائر: حماد بن عیسی می گوید: بکیر بن اعین به من گفت: کسی که من در شخصیت بزرگش شک ندارم، یعنی حضرت امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم و علی علیه السّلام به دنیا رجعت می کنند.(3)

3. منتخب البصائر: حضرت باقر علیه السّلام فرمود: (اولی و دومی) را جبت و طاغوت نگویید، و از رجعت نیز سخن به میان نیاورید. اگر دشمنان به شما گفتند: شما شیعیان سابقا این حرف ها را می زدید، به آنها بگویید اما امروز این را نمی گوییم، زیرا پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله با صرف صد هزار درهم دل های اینان را

1- . ابوالخطاب محمد بن مقلاص الاسدی الکوفی، غالی و ملعون است. روایات در مذمت و لعن و برائت از او بسیار وارد شده و عاقبت به نفرین حضرت صادق علیه السّلام به قتل رسید و این حدیث را قبل از انحرافش نقل نموده است.
2- . مختصر بصائر الدرجات: 24
3- . مختصر بصائر الدرجات: 24

به دست آورد تا دست از وی بردارند. و شما (شیعیان) نمی توانید با سخنان خود دل های آنها را به دست آورید.(1)

مؤلف: مقصود حضرت این است که از دشمنان تقیه کنید و آنها را به این اسامی نخوانید (و از رجعت که خوشایند آنها نیست و برای شما ایجاد خطر می کند، صحبت ننمایید).

4. منتخب البصائر: زراره می گوید: از حضرت صادق علیه السّلام از رجعت و امثال این امور مهم سؤال کردم. حضرت فرمود: این را که می پرسید، هنوز وقت آن نرسیده است. خداوند می فرماید: «بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ»(2)، {بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است. }.(3)

5. منتخب البصائر: حضرت صادق علیه السّلام در تأویل آیه: «وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً»، {و آن روز که از هر امّتی، گروهی را محشور می گردانیم }(4) فرمود: هر مؤمنی که کشته شده باشد، به دنیا برمی گردد تا (بعد از زندگی مجدد) به مرگ طبیعی بمیرد و هر مؤمنی که مرده باشد، به دنیا برمی گردد تا کشته شود (و به ثواب شهادت نائل گردد).(5)

6. منتخب البصائر: ابو بصیر می گوید: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: آیا مردم عراق رجعت را انکار می کنند؟ عرض کردم: آری. فرمود: آیا این آیه را در قرآن نخوانده اند: «وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً»، { و آن روز که از هر امّتی، گروهی را محشور می گردانیم }؟(6)

1- . مختصر بصائر الدرجات: 24
2- . یونس / 39
3- . مختصر بصائر الدرجات: 25
4- . نمل / 83
5- . مختصر بصائر الدرجات: 25
6- . مختصر بصائر الدرجات: 25

7. منتخب البصائر: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: گویا حمران بن اعین و میسر بن عبدالعزیز را می بینم که با شمشیرهای خود، مردم (بی دین) را در بین صفا و مروه به خاک می اندازند (که البته مقصود امام رجعت آنها به دنیا است).(1)

8. منتخب البصائر: جابر جعفی می گوید: از حضرت صادق علیه السّلام درباره تفسیر این آیه سؤال شد: «وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ أَوْ مُتُّمْ ...»، {و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید... }(2) فرمود: ای جابر! آیا می دانی راه خدا کدام است؟ عرض کرد: نه به خدا، مگر اینکه از شما بشنوم. فرمود: کشته شدن در راه علی علیه السّلام و اولاد اوست. هر کس در راه محبت او کشته شود، در راه خدا کشته شده است و هیچ کس نیست که به این آیه ایمان داشته باشد، مگر اینکه کشته شدن و مرگی در پیش دارد، به این معنی که اگر کشته شود، دوباره برانگیخته می شود تا بمیرد، و اگر مرد، برانگیخته می شود تا اینکه کشته شود.(3)

نظیر این روایت در تفسیر عیاشی هم ذکر شده است.(4)

مؤلف: شاید آخر روایت، تفسیر قسمت آخر آیه یعنی «وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَی اللّٰهِ تُحْشَرُونَ باشد» به این معنی که مقصود از «حشر»، رجعت باشد.

9. منتخب البصائر: فیض بن ابی شیبه می گوید: شنیدم که حضرت صادق علیه السّلام آیه «وَ إِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِیثاقَ النَّبِیِّینَ...»، {[یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت... }(5) را تلاوت نمود و سپس فرمود: تمام پیغمبران به رسول اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله ایمان می آورند و علی علیه السّلام را یاری می نمایند. فیض می گوید: پرسیدم: علی علیه السّلام را یاری می نمایند؟ فرمود: آری! و اللّٰه خداوند از زمان آدم تا پیغمبر خاتم هر پیغمبری را که مبعوث گردانید، دوباره به دنیا برمی گرداند، تا در رکاب امیرالمؤمنین علیه السّلام جهاد کنند.(6)

1- . مختصر بصائر الدرجات: 25
2- .آل عمران / 157
3- . مختصر بصائر الدرجات: 24

4- . تفسير عياشى 1 : 226
5- . آل عمران / 81
6- . مختصر البصائر : 112

در تفسیر عیاشی نیز این روایت نقل شده است.(1)

10. منتخب البصائر: حضرت امام محمد باقر علیه السّلام در تفسیرآیه «یا أَیُّها الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ»، {ای کشیده ردایِ شب بر سر، برخیز و بترسان.} (2) فرمود: مقصود از «مدثر»، محمد صلّی اللّه علیه و آله و آمدن آن حضرت در زمان رجعت است که مردم را از نافرمانی خدا برحذر می دارد. و در آیه دیگر که خدا می فرماید: «إِنَّها لَإِحْدَی الْکُبَرِ نَذِیراً لِلْبَشَرِ»، {که آیات [قرآن] از پدیده های بزرگ است. بشر را هشداردهنده است}(3) نیز مقصود پیغمبر است که در رجعت به دنیا بازگشته و بشر را از معصیت خدا برحذر می دارد. و هم در آیه دیگری که می فرماید: «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ»، {و ما تو را جز [به سِمَتِ] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم.} (4) مقصود آن حضرت است که خدا او را در رجعت، برای هدایت و تأمین حوائج تمام مردم جهان برانگیخته می گرداند.(5)

11. منتخب البصائر: امیرالمؤمنین علیهماالسّلام فرمود: آمدن «مدثر» در رجعت حتمی است. مردی عرض کرد: یا امیر المؤمنین! آیا پیش از قیامت انسان زنده می شود و باز می میرد؟ فرمود: آری، و اللّه یک لحظه کفر بعد از رجعت، سخت تر از چند کفر قبل از رجعت است.(6)

12. منتخب البصائر: خثعمی می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام فرمود: ابلیس گفت:«أَنْظِرْنی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ»، {مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده.}(7) ولی خداوند از این خواسته او ابا نمود و فرمود: «إِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»، {در حقیقت، تو از مهلت یافتگانی، تا روز معیّنِ

1- . تفسیر عیاشی 1 : 204

2- . مدثر / 1

3- . مدثر / 36

4- . سبأ / 28

5- . مختصر بصائر الدرجات: 25

6- . مختصر بصائر الدرجات: 25

7- . اعراف / 15

معلوم.}(1) وقتی روز معین معلوم برسد، ابلیس لعنه الله بر تمام پیروانش از زمان خلقت آدم توسط خدا تا روز معین معلوم، ظاهر می شود و این آخرین بازگشتی است که امیرالمؤمنین علیه السّلام دارد. پس گفتم: آیا امیرالمؤمنین علیه السّلام چندین بازگشت دارد؟ فرمود: بله! چندین و چند بازگشت، و هیچ امامی در هیچ قرنی نیست، مگر اینکه نیکوکار و زشت کار در روزگارش با او رجعت می کنند تا خدا مؤمن را بر کافر غلبه دهد.

وقتی روز معین معلوم رسید، امیرالمؤمنین علیه السّلام با یارانش و ابلیس با یارانش بر می گردند و وعده گاه آنان در زمینی از اراضی فرات است که به آن «روحا» گفته می شود و نزدیک کوفه شماست. پس چنان جنگی با هم می کنند که از روزی که خدا جهانیان را خلق نمود، جنگی به مانند آن رخ نداده است. گویا من یاران امیرالمؤمنین علیه السّلام را می بینم که صد قدم به عقب رفته اند، و گویا می بینم که قسمتی از پاهایشان در آب فرات فرو رفته است!

پس در این هنگام، خداوند جبار عزوجل و ملائکه، در سایه ای از ابرها هبوط می کنند و کار تمام می شود، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله رو به روی اوست و در دستانش چیزی نورانی است. پس وقتی ابلیس به آن نظر می کند، به عقب برگشته و پشت می کند. پس یارانش به او می گویند: کجا می خواهی بروی؟ تو که داری پیروز می شوی! می گوید: من چیزی می بینم که شما نمی بینید! من از خدای رب العالمین می ترسم! پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به او می رسد و با نیزه بین دو شانه او ضربتی می زند که سبب هلاکت او و تمام پیروانش می شود. در این هنگام خدا عبادت می شود و چیزی در عبادت با او شریک نمی شود. و امیرالمؤمنین چهل و چهار هزار سال حکومت می کند تا جایی که یک مرد از شیعیان علی علیه السّلام، هزار فرزند پسر از صلب خویش متولد می سازد و در این هنگام، دو بهشت که از شدت سبزی به سیاهی می زند، نزدیک مسجد کوفه و حوالی آن آشکار می شود.(2)

1- . ص / 81

2- . مختصر بصائر الدرجات: 26

مؤلف: «هبوط خدای جبار» کنایه از نزول عذاب اوست و تأویل آیه ای که متضمن این خبر است، در کتاب توحید گذشت و روایتی از حضرت رضا علیه السّلام در باب «توحید» گذشت که این آیه چنین نازل شده: «الا ان یأتیهم الله بالملائکه فی ظلل من الغمام.» بنابراین ممکن است «واو» در عبارت «و الملائکه» در اینجا زائد و از نساخ اضافه شده باشد.

13. منتخب البصائر: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کسی که پیش از روز قیامت به حساب مردم رسیدگی می کند، حسین بن علی علیه السّلام است و حساب روز قیامت هم به دست اوست، به این معنی که هر کسی را که (خدا بخواهد) او به بهشت یا به دوزخ می فرستد.(1)

14. منتخب البصائر: امام باقر علیه السّلام فرمود: اول کسی که در رجعت به دنیا برمی گردد، همسایه شما حسین علیه السّلام است. آن حضرت چندان سلطنت می کند که از پیری ابروانش روی دیدگانش را می گیرد.(2)

در همین کتاب این روایت به سند دیگری نیز مذکور است.

15. منتخب البصائر: حضرت صادق علیه السّلام در تأویل آیه «یَوْمَ هُمْ عَلَی النَّارِ یُفْتَنُونَ»، {همان روز که آنان بر آتش، عقوبت [و آزموده] شوند.}(3) فرمود: مقصود این است که در رجعت، غل و غش آنها مانند طلا گرفته می شود، تا آنکه هر چیزی به حقیقت خود بازگشت کند.(4)

مؤلف: شاید بیان حضرت، اشاره به اخباری باشد که درباره امتزاج بین دو طینت وجود دارد (در مجلدات سابق بحار گذشت) یا اینکه مقصود امتحان آنها باشد تا آنکه واقعیت و باطن آنها آشکار شود.

16. منتخب البصائر: حضرت موسی کاظم علیه السّلام فرمود: مردمی که مرده اند، به دنیا بازگشت خواهند کرد و انتقام خود را می گیرند. به هر کس که

1- . مختصر بصائر الدرجات: 27
2- . مختصر بصائر الدرجات: 27

3- . ذاريات / 13
4- . مختصر بصائر الدرجات: 28

آزاری رسیده، به مثل آن قصاص می کند و هر کس خشمی دیده، به مانند آن انتقام می گیرد. و هر کس که کشته شده، قاتل را خود به تقاص خون خود می کشد و برای این منظور، دشمنان آنها نیز به دنیا برمی گردند تا خون ریخته شده خود را تلافی کنند. و بعد از کشتن آنها، سی ماه زنده می مانند. سپس همگی در یک شب می میرند، در حالی که انتقام خون خود را گرفته اند و دل هاشان شفا یافته است. دشمنان آنها به سخت ترین عذاب دوزخ مبتلا می شوند. آنگاه در پیشگاه خداوند جبار می ایستد تا حقوق از دست رفته آنها را از دشمنان بگیرد.(1)

17. منتخب البصائر: محمد بن عبد اللّٰه بن حسین می گوید: همراه پدرم بر حضرت صادق علیه السّلام وارد شدیم، میان آن حضرت و پدرم سخنی گذشت، سپس پدرم به حضرت عرض کرد: درباره رجعت چه می فرمایید؟ فرمود: در این باره همان را می گویم که خداوند فرموده است. تفسیر این آیه بیست و پنج شب قبل از رسیدن آن به پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله رسید. خداوند در قرآن می فرماید: « تِلْکَ إِذاً کَرَّهٌ خاسِرَهٌ»، {در این صورت، این برگشتی زیان آور است. }(2) و این هنگامی است که مردم به دنیا برمی گردند و خونخواهی آنها تمام می شود. پدرم به حضرت عرضه داشت: مقصود از آیه «فَإِنَّما هِیَ زَجْرَهٌ واحِدَهٌ فَإِذا هُمْ بِالسَّاهِرَهِ»، {و [لی] در حقیقت، آن [بازگشت، بسته به] یک فریاد است [و بس]. و بناگاه آنان در زمینِ هموار خواهند بود. }(3) چیست؟ فرمود: وقتی از ستمگران انتقام گرفته شد و سپس مردند، ارواح آنها بیدارند، نه می خوابند و نه می میرند.(4)

مؤلف: کلمه «ذحول» جمع ذحل و طلب خون است. شاید علت اینکه اینان به بازگشت زیان بخش توصیف شده اند، این باشد که آنها بعد از قتل و عذاب شدن، عذابشان تمام نمی شود، بلکه کیفرهای روز قیامت نیز در انتظار آنهاست. یا به این معنی باشد که آنها قادر نیستند برای انواع قتل ها و عذاب ها راه چاره ای بیندیشند. و

1- . مختصر بصائر الدرجات: 28
2- . نازعات / 12
3- . نازعات / 13
4- . مختصر بصائر الدرجات: 28

«ساهره» شاید بنا بر اسناد مجازی، این طور کلمه ای در تقدیر باشد که آنها در حالت بیداری می باشند، یا اینکه در میان گروه بیدارها هستند.

بیضاوی در تفسیر «تِلْکَ إِذاً کَرَّهٌ خاسِرَهٌ» می نویسد: این رجعت، بازگشت زیانکاران است، یا صاحبان این رجعت زیانکارند، و معنی آن این است که اگر این رجعت درست باشد، ما از زیانکاران می باشیم، زیرا ما آن را دروغ می دانستیم، و این را به طور مسخره می گویند. آیه «فَإِنَّما هِیَ زَجْرَهٌ واحِدَهٌ» متعلق به محذوف است، یعنی آن را دشوار نگیرید. «فما هی الا صیحه واحده»، این رجعت، جز یک صدا که نفخه است، نیست. «فَإِذا هُمْ بِالسَّاهِرَهِ» یعنی با آن صدا، آنها در روی زمین زنده خواهند بود، بعد از آنکه مرده بودند و در دل زمین جای داشتند. «ساهره» زمین سفید هموار است. علت اینکه چنین زمینی را «ساهره» گفته اند این است که «سراب» در آن جریان دارد، چه که ساهره به معنی جاری شدن است. عرب می گوید: «عین ساهره» یعنی چشمه ای که آب آن جاری است. و ضد ساهره، «نائمه» است. یا به این خاطر آن را ساهره گویند که رونده این راه، با ترس شب را بیدار است. و گفته شده که ساهره، اسمی برای جهنم است. (پایان کلام بیضاوی)(1)

مؤلف: بنا بر تأویل حضرت، عبارت «تلک اذا کره خاسره» قطعا کلام آنان در رجعت است، نه اینکه کلامشان در زندگی دنیا و بر وجه استهزاء باشد.

18. منتخب البصائر: محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش روایت می کند که گفت: از حضرت صادق علیه السّلام تفسیر این آیه شریفه را پرسیدم: «إِذْ جَعَلَ فِیکُمْ أَنْبِیاءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکاً»، { آن گاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد، و شما را پادشاهانی ساخت. }(2) حضرت فرمود: مقصود از انبیا، پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله، ابراهیم، اسماعیل و ذریه اوست. و منظور از پادشاهان، ائمه اطهار علیهم السّلام می باشند. عرض کردم: خداوند چه سلطنتی به شما عطا فرموده؟ فرمود: سلطنت بهشت و سلطنت به هنگام رجعت.(3)

1- . تفسیر بیضاوی 4 : 377
2- . مائده / 20
3- . مختصر بصائر الدرجات: 28

19. منتخب البصائر: معلی بن خنیس می گوید: حضرت صادق علیه السّلام به من فرمود: نخستین کسی که به دنیا برمی گردد، حسین بن علی علیه السّلام است و او چندان سلطنت می کند که از پیری ابروانش به روی دیدگانش می افتد. سپس حضرت فرمود: اینکه خداوند (به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله) می فرماید: «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ»، {در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند.}(1) مقصود پیغمبرشما صلّی اللَّه علیه و آله است که به دنیا برمی گردد.(2)

20. منتخب البصائر: امام محمد باقر علیه السّلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: خدای تبارک و تعالی احد واحد است و در یگانگی خود متفرد است. سپس خداوند کلامی فرمود که تبدیل به نور شد و از آن نور محمد صلّی اللَّه علیه و آله را آفرید و من و ذریه ام را نیز از آن خلق نمود. سپس کلامی فرمود که تبدیل به روح شد و خدا آن روح را در آن نور سکنی داد و آن را در ابدان ما ساکن نمود. پس ما روح الله و کلمات الله هستیم. پس به ما بر خلق خود احتجاج نمود. پس ما پیوسته در سایه ای سبز بودیم، جایی که از خورشید و ماه و شب و روز خبری نبود و چشمی نبود که بجنبد. ما خدا را عبادت و تقدیس و تسبیح می کردیم و این امر قبل از خلق جهان آفرینش بود و قبل از پیمان بر ایمان گرفتن از انبیا، پیمان یاری ما گرفتن از ایشان بود و این معنای سخن خدای عزوجل است که فرمود: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ میثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»، {و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری اش کنید.}(3) منظور این است که به محمد صلّی اللَّه علیه و آله ایمان بیاورید و وصی و جانشین او را یاری کنید و همگی شما او را یاری خواهید نمود.

1- . قصص / 85
2- . مختصر بصائر الدرجات: 28
3- . آل عمران / 81

و خدا میثاق مرا با میثاق محمد صلّی اللَّه علیه و آله بر یاری ما نسبت به یکدیگر اخذ نمود. پس من محمد صلّی اللَّه علیه و آله را یاری کردم، در رکابش جهاد نمودم، دشمنش را کشتم و به عهد و میثاقی که با خدا داشتم وفا کردم، و یاری من برای محمد صلّی اللَّه علیه و آله است و احدی از انبیا و رسولان خدا مرا یاری ننمودند و علت این بود که خدا آنان را قبض روح کرد. اما به زودی مرا یاری خواهند نمود و مابین شرق و غرب عالم برای من خواهد بود. و خداوند افراد زنده ای از آدم تا خاتم صلوات الله علیهم را برمی انگیزد. هر پیامبر مرسلی در رکاب من، مخّ مردگان و زندگان و جن و انس را با شمشیر می کوبد.

عجیب است و چگونه تعجب نکنم از مردگانی که خدا آنان را زنده برمی انگیزد و گروه گروه با این نوا تلبیه می گویند که لبیک ای دعوت کننده! آنان در میان خیابان های کوفه ظاهر می شوند و شمشیرهایشان را بر دوش خود حمل می کنند تا با آن مغز سر کافران و زورگویانشان و پیروان آنها و زورگویان اولین و آخرین را بکوبند، تا خداوند عزوجل وعده خود در خصوص آنها را عملی سازد، چنانچه می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بی شَیْئاً»، {خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد، همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند.} (1) یعنی مرا در امنیت بپرستند و و از احدی از بندگانم نهراسند و تقیه ای نکنند.

1- . نور / 55

و من بازگشتی پس از بازگشت دارم و رجوعی پس از رجوع؛ من صاحب بازگشت ها و رجعت هایم؛ صاحب حمله ها و گزند ها و چیرگی های شگفت آور هستم؛ من دژ آهنینم و من بنده خدا و برادر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله هستم.

من امین خدا و خزانه دار اویم؛ جایگاه سرّ و حجاب و حقیقت و صراط و میزان هستم؛ من برانگیزنده مردمان به سوی خدایم؛ من کلمه خدا هستم که خدا با آن مؤمنان پراکنده را جمع و کفار مجتمع را پراکنده می سازد.

من نام های نیکوی خدا و مثال های بلند او و آیات عظیم او و صاحب بهشت و جهنم هستم؛ بهشتیان را در بهشت اسکان می دهم و جهنمیان را به جهنم می فرستم؛ تزویج اهل بهشت به دست من و عذاب اهل جهنم نیز به دست من است و آمدن تمام خلق به سوی من است. من آن جایگاهی هستم که هر چیزی بعد از فنا به آن برمی گردد و حساب تمام خلق به سوی من است. من صاحب بخشش هایم؛ من بر اعراف اذن می دهم؛ من خورشید را آشکار می سازم؛ من جنبنده زمین هستم؛ من تقسیم کننده آتش و خزانه دار بهشت و صاحب اعراف می باشم.

من امیرالمؤمنین، رئیس متقیان، آیه سبقت گیرندگان، زبان گویندگان، آخرین اوصیا، وارث انبیا و جانشین پروردگار جهانیانیم؛ من راه مستقیم پروردگار، خیمه او، حجت بر اهل آسمان و زمین و آنچه در آن است و آنچه بین آن دو است، هستم. من کسی هستم که خدا در ابدتای آفرینش شما با او به شما احتجاج کرد؛ من گواه روز جزا و کسی هستم که علم مرگ ها و بلاها و قضاوت ها و فصل الخطاب و علم نسب ها را می دانم و نشانه های انبیایی را که در خفا حافظ اسرار خدا بودند، حفظ نمودم.

من صاحب عصا و وسیله داغ گذاشتنم؛ من کسی هستم که ابر ها و رعد و برق و تاریکی ها و انوار و باد ها و کوه ها و دریا ها

و ستارگان و خورشید و ماه مسخر من شدند؛ من دژ آهنینم؛ من فاروق امت و هدایتگرم؛ من کسی هستم که حساب عدد هر چیز را به سبب علمی که خدا در من به ودیعت نهاده و به سبب سرّی که خدا به محمد صلّی اللّٰه علیه و آله سپرد و پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله نیز

آن را به من نجوا کرد، دارم؛ من کسی هستم که خدا نام و حقیقت و حکمت و علم و فهمش را به من بخشید.

ای جماعت مردم! قبل از آنکه مرا از دست بدهید، از من بپرسید. خدایا! من تو را شاهد می گیرم و تو را بر آنان به یاری می طلبم و حول و قوه ای جز به خدای بلند مرتبه بزرگ نیت ندارم. حمد خدا راست! حمد خدا راست! در حالی که ما تابع امر او هستیم.(1)

مؤلف: بیضاوی در تفسیر آیه «و اذ اخذ الله...» می گوید: گفته شده که این آیه بر ظاهر آن محمول است و وقتی این حکم انبیا باشد که پیمان دادند، امت ها به این پیمان دادن سزاوارترند. و گفته شده که معنای آیه این است که خدا از انبیا و امت هایشان پیمان گرفت و با ذکر پیمان گرفتن از انبیا، از ذکر اخذ پیمان از امم‌شان بی نیاز شد. و گفته شده که اضافه «میثاق» به «نبیّین»، اضافه مصدر به فاعل است و معنا این می شود که وقتی خدا میثاقی را که انبیا از امت های خود گرفتند اخذ نمود. و گفته شده که مراد پیمان اولاد انبیاست، بنا بر حذف مضاف که اولاد انبیا، بنی اسرائیل بودند، یا اینکه خدا اولاد ناخلف انبیا را از باب استهزاء، «نبیّین» نامید؛ زیرا می گفتند: ما نسبت به نبوت از محمد سزاوارتریم، زیرا ما اهل کتابیم و انبیا از ما هستند. (پایان کلام بیضاوی)(2)

و اکثر مفسران می گویند: پیمان بر نصرت گرفتن، یعنی بشارت دادن امت ها به پیغمبر آخرالزمان است و بُعد این تفسیر مخفی نیست و آنچه در حدیث ذکر شده، مطابق ظاهر آیه است.

و جزری در جریان عمرو اسقف می گوید: گفت: تو را قرن می بینم! پرسید: قرن چیست؟ گفت: قرنی از آهن و «قرن» به فتح قاف، به معنای دژ و قلعه است.

مؤلف: تفسیر واژگان و عبارات حدیث، در «کتاب احوال امیرالمؤمنین علیه السّلام» گذشت.

1- . مختصر بصائر الدرجات: 32
2- . تفسیر بیضاوی 1 : 268

21. تفسیر عیاشی: صالح بن میثم می گوید: از امام باقر علیه السّلام درباره تفسیر آیه «وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً»، {با آنکه هر که در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، }(1) پرسیدم. فرمود: تحقق این آیه زمانی است که علی علیه السّلام می فرماید: من سزاوارترین مردم به این آیه هستم: «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ لا یَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ یَمُوتُ بَلی وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ. الی قوله کاذِبِینَ»(2)، {و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می میرد برنخواهد انگیخت. آری، [انجام] این وعده بر او حق است، لیکن بیشتر مردم نمی دانند. تا [خدا] آنچه را در [مورد] آن اختلاف دارند، برای آنان توضیح دهد، و تا کسانی که کافر شده اند، بدانند که آنها خود دروغ می گفته اند. }(3)

22. امالی صدوق: ثمالی می گوید: امام باقر علیه السّلام به من فرمود: ای اباحمزه! علی علیه السّلام را پایین تر از آنجا که خداوند قرار داده قرار مدهید و او را بالاتر از آنجا که خداوند قرار داده قرار مدهید. همین عظمت علی علیه السّلام را بس که با اهل رجعت (پس از بازگشت به دنیا) می جنگد و اهل بهشت را تزویج می نماید.(4)

در بصائر الدرجات و اختصاص نیز مثل این روایت نقل شده است.

23. تفسیر قمی: امام صادق علیه السّلام فرمود: خدا از زمان آدم علیه السّلام و پس از او، هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود، مگر اینکه به دنیا بر می گردد و امیرالمؤمنین علیه السّلام را یاری می کند. و این معنای آیه «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ» است، یعنی حتما به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ایمان می آورید و «لَتَنصُرَنَّ» یعنی امیرالمؤمنین علیه السّلام را یاری می کنید.(5)

1- . آل عمران / 83
2- . نحل / 38
3- . تفسیر عیاشی 1 : 206
4- . امالی صدوق: 179
5- . تفسیر قمی 1 : 114

24. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه شریفه «وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهِیداً»، {و از اهلِ کتاب، کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می آورد، و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود} (1) می گوید: روایت شده که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله وقتی رجعت نمود، تمام مردم به او ایمان می آورند.

سپس علی بن ابراهیم می گوید: شهر بن حوشب می گوید: حجاج بن یوسف به من گفت: ای شهر! یک آیه ای در قرآن است که مرا عاجز کرده است و معنایش را نمی دانم. من گفتم: کدام آیه است ایها الامیر؟ حجاج گفت: آیه «وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» است. به خدا قسم من بسیاری از یهود و نصارا را دستور دادم گردن بزنند و در آن هنگام آنها را به دقت می نگریستم، هیچ گاه ندیدم که لب های خود را پیش از مرگشان، به منظور ایمان آوردن به عیسی حرکت دهند.

من گفتم: ایها الامیر! تأویل آیه این نیست که شما فهمیده اید. حجاج پرسید: پس تأویل آن چیست؟ گفتم: عیسی بن مریم پیش از روز قیامت به دنیا فرود می آید، و در آن موقع پیروان هیچ دینی اعم از یهودی و غیره نمی ماند جز اینکه قبل از مرگ، به وی ایمان می آورند، و عیسی خود پشت «سر مهدی» نماز می گذارد. حجاج گفت: وای بر تو! این را از کی دانستی و از کجا آورده ای؟ گفتم: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام (امام محمد باقر علیه السّلام) به من خبر داد. حجاج گفت: به خدا قسم این تأویل را از چشمه زلالی آورده ای! (2)

25. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم قمی در تفسیر «بَلْ کَذَّبُوا بِما لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ»، {بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است.} (3) گفت: یعنی تأویل آن نرسیده؛ «کَذلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ»، {کسانی [هم] که پیش از آنان بودند، همین گونه [پیامبرانشان را] تکذیب کردند.} گفت: این آیه درباره رجعت نازل شده که آن را

1- . نساء / 159

2- . تفسیر قمی 1 : 165

3- . يونس / 39

دروغ پنداشتند و گفتند: رجعتی در کار نیست. سپس خداوند فرمود: «وَ مِنْهُمْ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لا یُؤْمِنُ بِهِ وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدینَ»، {و از آنان کسی است که بدان ایمان می آورد، و از آنان کسی است که بدان ایمان نمی آورد، و پروردگار تو به [حال] فسادگران داناتر است. }.(1)

26. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم ذیل آیه «وَ لَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ ما فِی الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ.» {و اگر، برای هر کسی که ستم کرده است، آنچه در زمین است می بود، قطعاً آن را برای [خلاصی و] بازخرید خود می داد. } می گوید: یعنی هر کس که به حقوق آل محمد صلّی اللّه علیه و آله ظلم کند، و فدیه دادن آنچه در زمین است، برای خلاصی در وقت رجعت اتفاق می افتد.(2)

27. تفسیر قمی: از حضرت صادق علیه السّلام معنی آیه «وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً»، {و آن روز که از هر امّتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم، }(3) را پرسیدند. حضرت از راوی پرسید: اهل تسنن در این مورد چه می گویند؟ راوی عرض کرد: آنها می گویند: این آیه مربوط به قیامت است. حضرت فرمود: آیا خداوند در روز قیامت از هر امتی جمعی را برانگیخته می کند و بقیه را رها می گرداند؟! نه! این در ایام رجعت است، آیه ای که مربوط به قیامت است این است: «وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً»(4)، {و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فروگذار نمی کنیم. } تا آنجا که می فرماید «موعدا».(5)

28. تفسیر قمی: معاویه بن عمار می گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: معنی زندگی تنگ در آیه «اِنَّ لَهُ مَعِیشَهً ضَنْکاً»، {در حقیقت، زندگیِ تنگ [و سختی] خواهد داشت. }(6) چیست؟ فرمود: به خدا قسم این آیه درباره نواصب (و دشمنان ما) است. عرض کردم: قربانت گردم! ما که آنها را همواره در ناز

1- . تفسیر قمی 1 : 312

2- . تفسیر قمی 1 : 313

3- . نمل / 83

4- . کهف / 48

5- . تفسير قمى 2 : 11
6- . طه / 124

و نعمت دیده و می بینیم و بدین گونه هم می میرند. فرمود: به خدا آنها هنگام رجعت زندگی ناراحت کننده و گذران تنگی را در پی خواهند داشت که در آن موقع نجاست می خورند.(1)

مانند این روایت در اختصاص نیز آمده است.

29. تفسیر قمی: در ذیل آیه «وَ حَرامٌ عَلی قَرْیَهٍ أَهْلَکْناها أَنَّهُمْ لا یَرْجِعُونَ»، {و بر [مردم] شهری که آن را هلاک کرده ایم، بازگشتشان [به دنیا] حرام است.}(2) علی بن ابراهیم می گوید: پدرم از حضرت باقر و صادق علیهماالسّلام روایت کرده که فرمودند: هر قریه ای که خداوند مردم آن را با عذاب نابود گردانید، در رجعت به دنیا برنمی گردند. بنابراین، این آیه شریفه بزرگ ترین آیات دال بر رجعت است، زیرا هیچ یک از مسلمانان منکر این نیست که تمام مردم اعم از آنها که با عذاب خدا نابود شده اند یا آنان که وفات یافته اند، همه در قیامت برانگیخته می شوند. و اینکه در این آیه خدا می فرماید «لا یرجعون»، مقصود این است که در رجعت برنمی گردند؛ ولی به قیامت برمی گردند تا به دوزخ درافتند.(3)

مؤلف: امین الدین طبرسی (در تفسیر مجمع البیان) می گوید: علما در معنی این آیه اختلاف نظر دارند و چند وجه ذکر کرده اند: وجه اول اینکه: «لا» در «لا یرجعون» زیادی است و بنابراین معنی آیه این است که حرام است بر مردم قریه ای که ما آن را نابود کردیم که به دنیا برگردند. و گفته شده که معنی آیه این است: واجب است بر چنین قریه ای که وقتی مردم آن با عذاب الهی، نابود گشتند، دیگر به دنیا برنگردند. و با این معنا «حرام» به معنی واجب است.

وجه دوم اینکه: قریه ای که مردم آن با گناهان نابود شده اند، حرام است که اعمال نیک از آنها پذیرفته گردد. زیرا آنها بازگشت به توبه نمی کنند.

1- . تفسیر قمی 2 : 39
2- . انبیاء / 95
3- . تفسیر قمی 2 :50

وجه سوم اینکه: حرام است آنها بعد از مردن به دنیا برنگردند، بلکه زنده می شوند و به دنیا برمی گردند تا مجازات شوند. سپس طبرسی روایت محمد بن مسلم را ذکر می کند.(1)

30. تفسیر قمی: امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السّلام رسید که در مسجد خوابیده بود و مقداری رمل و خاک جمع کرده و به عنوان بالش زیر سر گذاشته بود. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله او را با پای خود تکان داد و سپس فرمود: برخیز ای جنبنده خدا! پس مردی از اصحاب گفت: ای رسول خدا! آیا ما نیز می توانیم یکدیگر را به این نام بخوانیم؟ فرمود: نه، به خدا قسم این نام مخصوص علی علیه السّلام است! و او همان جنبنده ای است که خدا در کتابش فرمود: «وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ»، {و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم [چنان که باید] به نشانه های ما یقین نداشتند.} (2) سپس فرمود: یا علی! وقتی آخرالزمان شود، خدا تو را در نیکوترین صورت می آورد، در حالی که همراهت وسیله داغ نهادن است که دشمنانت را با آن داغ می نهی.

آنگاه راوی به امام صادق علیه السّلام عرضه داشت: اهل تسنن می گویند که در این آیه آمده که آن جنبنده به آنان جراحت وارد می سازد! پس حضرت صادق علیه السّلام فرمود: خدا در آتش جهنم به آنان جراحت وارد می سازد، اما آن جنبنده با آنان سخن می گوید. و «تکلمهم» در این آیه از ریشه کلام و سخن گفتن است. دلیل بر این مطلب این است که خدا می فرماید: «وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنا فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّى إِذا جاؤُ قالَ أَ كَذَّبْتُمْ بِآياتى وَ لَمْ تُحيطُوا بِها عِلْماً أَمَّا ذا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»، {و آن روز که از هر امّتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم، پس آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم بپیوندند. تا چون [همه کافران] بیایند، [خدا] می فرماید: «آیا نشانه های مرا به

1- . تفسیر مجمع البیان 7 : 65
2- . نمل / 82

دروغ گرفتید و حال آنکه از نظر علم، بدانها احاطه نداشتید؟ آیا [در طول حیات] چه می کردید؟» }(1) فرمود: منظور از «آیات»، امیرالمؤمنین و امامان علیهم السّلام هستند. راوی عرض کرد: اهل تسنن می پندارند که آیه: «وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً» مقصود حشر مردم در قیامت است! امام صادق علیه السّلام فرمود: پس در این صورت خدا در قیامت باید از هر امتی گروهی را جمع نموده و بقیه مردم را محشور ننماید! نه! این آیه در مورد رجعت است. آیه مربوط به حشر در قیامت این آیه است: « وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً»، {و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فروگذار نمی کنیم.}. (2)

علی بن ابراهیم می گوید: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه «وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً» فرمود: همه مؤمنانی که کشته شده اند، به دنیا بر می گردند تا به مرگ طبیعی بمیرند و فقط مؤمنانی که ایمان کامل دارند و کافرانی که در کفر محض می باشند به دنیا رجعت می کنند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی به عمار یاسر گفت: ای ابا الیقظان! آیه ای در قرآن است که دلم را فاسد کرده و مرا به تردید واداشته است! عمار گفت: کدام آیه؟ گفت: در آیه: «وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّهً مِنَ الْأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ کانُوا بِآیاتِنا لا یُوقِنُونَ»، {و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم [چنان که باید] به نشانه های ما یقین نداشتند.} این کدام جنبنده است؟ عمار گفت: به خدا قسم نمی نشینم و نمی خورم و نمی آشامم تا او را به تو نشان دهم!

پس عمار همراه آن مرد به محضر امیرالمؤمنین علیه السّلام شرفیاب شد، در حالی که حضرت مشغول تناول خرما و کره بود! پس فرمود: ای اباالیقظان! جلو بیا! پس عمار نشست و همراه حضرت شروع به خوردن کرد. مرد از کار عمار تعجب نمود! وقتی عمار برخاست، مرد به او گفت: سبحان الله! ای اباالیقظان! تو سوگند یاد

1- . نمل / 83
2- . کهف / 47

کردی که نخوری و نیاشامی و ننشینی تا او را به من نشان دهی! عمار گفت: اگر تعقل می کردی من او را به تو نشان دادم.(1)

31. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم بعد از ذکر آیه «سَیُرِیکُمْ آیاتِهِ فَتَعْرِفُونَها»، {به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد و آن را خواهید شناخت. }(2) می گوید: منظور از «آیات»، امیرالمؤمنین و امامان علیهم السّلام هستند. هنگامی که امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیه السّلام به دنیا رجعت نمودند، دشمنانی که آنها را می بینند، آنان را می شناسند. دلیل بر اینکه این «آیات» ائمه علیهم السّلام می باشند، این گفته امیرالمؤمنین علیه السّلام است که فرمود: «خدا را آیتی بزرگ تر از من نیست.» پس وقتی که آن ذوات مقدسه به دنیا برگشتند، دشمنان آنها، آنان را می شناسند.(3)

32. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در ذیل آیات «طسم تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبینِ نَتْلُوا عَلَیْکَ مِنْ نَبَإِ مُوسی وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً یَسْتَضْعِفُ طائِفَةً مِنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْناءَهُمْ وَ یَسْتَحْیی نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ»، { طا، سین، میم. این است آیات کتاب روشنگر. [بخشی] از گزارش [حال] موسی و فرعون را برای [آگاهی] مردمی که ایمان می آورند، به درستی بر تو می خوانیم: فرعون در سرزمین [مصر] سر برافراشت، و مردمِ آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه ای از آنان را زبون می داشت: پسرانشان را سر می برید، و زنانشان را [برای بهره کشی] زنده بر جای می گذاشت، که وی از فسادکاران بود. }(4) می گوید: خداوند با عبارت «نتلوا علیک»، پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله را مورد خطاب قرار داده و تا عبارت «من المفسدین»، به پیامبرش آنچه که بر موسی و یارانش از جانب فرعون رسید، از قبیل قتل و ظلم خبر می دهد تا در مصائب خود حضرت و اهل بیت طاهرینش، موجب تعزیت و تسلی خاطر باشد.

1- . تفسیر قمی 2 : 106
2- . نمل / 93
3- . تفسیر قمی 2 : 108
4- . قصص / 1 - 6

سپس بعد از تسلی خاطر، پیامبرش را بشارت داد که خدا بر آنها تفضل خواهد فرمود و آنان را جانشینان بر روی زمین و امامان امت قرار خواهد داد و آنان را همراه دشمنانشان به دنیا بر می گرداند تا از آنان انتقام بگیرند. پس فرمود: «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِى الْأَرْضِ وَ نُرِىَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما»، {و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم، و در زمین قدرتشان دهیم و [از طرفی] به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند، بنمایانیم} و فرعون و هامان و جنودشان، کسانی هستند که حق آل محمد صلّی اللّه علیه و آله را غصب نمودند و عبارت «منهم»، یعنی از آل محمد صلّی اللّه علیه و آله، و عبارت «ما کانوا یحذرون»، یعنی قتل و عذابشان کنیم.

و اگر این آیه درباره موسی و فرعون نازل شده بود، باید می فرمود: «و نری فرعون و هامان و جنودهما «منه» ما کانوا یحذرون»، یعنی از موسی و خدا نباید می فرمود «منهم». پس وقتی فرمود: «وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً»، دانستیم که خطاب متوجه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است و آنچه که خدا به رسولش وعده داده است. پس از او خواهد بود و امامان از فرزندان او خواهند بود و خدا این مثال را برای رسول و اهل بیتش علیهم السّلام درباره موسی و بنی اسرائیل و دشمنانشان یعنی فرعون و جنودش زد.

پس فرمود: فرعون بنی اسرائیل را کشت و به آنان ظلم نمود، پس خدا موسی را در برابر فرعون و یارانش یاری کرد تا اینکه خدا آنان را هلاک فرمود؛ همچنین است جریان اهل بیت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله که از جانب دشمنانشان دچار قتل و غصب می شوند، سپس خدا آنان و دشمنانشان را به دنیا برمی گرداند تا آنان دشمنانشان را بکشند.

و امیرالمؤمنین علیه السّلام درباره دشمنانش مثالی زد، مانند مثالی که خدا برای بنی اسرائیل در مورد فرعون و هامان زد. امیر علیه السّلام فرمود: ای مردم! اولین کسی که روی زمین بر خدای عزوجل بغی و ستم نمود، «عناق» دختر آدم

علیه السّلام بود. خدا برایش بیست انگشت آفرید که در هر انگشتی دو ناخن بلند مانند دو داس بزرگ وجود داشت و نشیمنگاه او روی زمین به قدر یک جریب طول داشت. وقتی ستم کرد، خدا برایش شیری مانند فیل و گرگی مانند شتر و عقابی مانند الاغ برانگیخت و این امر در آفرینش اول روی داد. پس خدا آن جانوران را بر آن زن مسلط کرد و آنان او را کشتند. آگاه باشید که خدا فرعون و هامان را کشت و قارون را به دل زمین فرو برد و این مثالی برای دشمنان خداست که حق او را غصب نمودند و خدا هم آنان را هلاک فرمود.

سپس علی علیه السّلام فرمود: بر طبق این مثالی که زدم، من نیز حقی داشتم که آن حق را کسی که از من پایین تر بود، چنین حقی نداشت، من نیز با او در آن حق شریک نبودم (که بخواهد شریک من در امر خلافت باشد) و او توبه و بازگشتی ندارد جز به امر کتاب نازل شده یا رسولی فرستاده شده. و کجا او بعد از محمد صلّی اللّه علیه و آله که پیامبری پس از او نیست، رسالت خواهد داشت و کجا توبه خواهد کرد؟ پس آن غاصب در برزخ قیامت است و آرزوها وی را فریفته و شیطان او را در امر خدا فریب داده است، و بنای خود را بر لب پرتگاه مشرف به سقوط ساخته و از آنجا در آتش جهنم سقوط می کند و خدا قوم ستم پیشه را هدایت نخواهد کرد.

و همچنین است مثل قائم علیه السّلام در غیبت و فرار و استتاری که از ستمگران دارد، که مانند موسی علیه السّلام پنهان است تا خدا اذن خروجش دهد و حق خود را طلب کند و دشمنانش را بکشد، که خدا فرمود: «أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ»، {به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند، و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست. همان کسانی که به ناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند.}(1) و برای حسین بن علی علیهماالسّلام نیز مثالی در بنی اسرائیل زده شد که بنی اسرائیل مغلوب دشمنانشان شدند، آنجا که علی

1- . حج / 39

بن الحسین علیهماالسّلام به منهال بن عمرو فرمود: ما در قوم خود به مانند بنی اسرائیل شدیم در میان آل فرعون که دشمنان ما فرزندان ما را سر بریدند و زنان ما را زنده نگه داشتند.(1)

مؤلف: خبر اخیر را در احوال حسین علیه السّلام آوردیم. و عبارت «فلما تقدم» استدلال بر این مطلب است که منظور از فرعون و هامان و جنودشان، ابوبکر و عمر و پیروانشان هستند، زیرا خدای متعال قبل از ذکر نام فرعون و هامان فرمود: «و نرید ان نمن» و این نوعی وعده است و ظاهر آن نشان می دهد که هنوز امر وعده داده شده، محقق نشده است.

33. تفسیر قمی: امام زین العابدین علیه السّلام در ذیل آیه «إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ»، {در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند. }(2) فرمود: پیامبرتان صلّی اللَّه علیه و آله به سوی شما برمی گردد.(3)

34. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در ذیل آیه «وَ لَنُذیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنی دُونَ الْعَذابِ الْأَکْبَرِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ»، {و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگ تر، از عذاب این دنیا [نیز] به آنان می چشانیم، امید که آنها [به خدا] بازگردند. }(4) فرمود: «عذاب ادنی»، عذاب رجعت است که عذابی با شمشیر است. و معنای «لعلهم یرجعون» یعنی در رجعت برمی گردند تا عذاب شوند.(5)

35. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در ذیل آیه «فَإِذا نَزَلَ بِساحَتِهِمْ فَساءَ صَباحُ الْمُنْذَرینَ»، {پس هشدارداده شدگان را آن گاه که عذاب به خانه آنان فرود آید چه

ص: 77

1- . تفسیر قمی 2 : 110
2- . قصص / 85
3- . تفسیر قمی 2 : 123
4- . سجده / 21
5- . تفسیر قمی 2 : 148

بد صبحگاهی است. }(1) می گوید: منظور عذابی است که در آخر الزمان بر بنی امیه و پیروانشان فرود می آید.(2)

36. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ» تا آنجا که می فرماید: «من سبیل»، {می گویند: «پروردگارا، دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی. به گناهانمان اعتراف کردیم، پس آیا راه بیرون شدنی [از آتش] هست؟ }(3) می گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: این آیه درباره رجعت است.(4)

مؤلف: یعنی یکی از این دو زنده گردانیدن در رجعت است و دیگری در قیامت؛ و یکی از آن دو میراندن در دنیا و دیگری در رجعت می باشد. برخی مفسرین دوبار زنده کردن در قبر را برای سؤال و میراندن مجدد در قبر درست دانسته اند و برخی «اماته» اولی را بر خلق آنان به صورت مردگان مانند اینکه نطفه باشند، حمل نموده اند.

37. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «وَیُرِیکُمْ آیاتِهِ» (آیه سابق) می گوید: مقصود این است که خداوند، امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السّلام را در رجعت به دشمنان آنها نشان می دهد؛ « فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنَّا بِهِ مُشْرِکِینَ»، {پس چون سختی [عذاب] ما را دیدند گفتند: «فقط به خدا ایمان آوردیم و بدانچه با او شریک می گردانیدیم کافریم.» }(5) «فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ فِی عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْکافِرُونَ.» {و [لی] هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آنها سودی نداد. سنّت خداست که از [دیرباز] درباره بندگانش چنین جاری شده، و آنجاست که ناباوران زیان کرده اند. }(6)

1- . صافات / 177
2- . تفسیر قمی 2 : 200
3- . غافر / 11
4- . تفسیر قمی 2 : 227
5- . غافر / 84 و 85
6- . تفسیر قمی 2 : 232

38. تفسیر قمی: مقصود از آیه «وَ جَعَلَها کَلِمَهً باقِیَهً فِی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ»، {و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد، باشد که آنان [به توحید] بازگردند.}(1) این است که ائمه اطهار علیهم السّلام رجعت به دنیا می کنند.(2)

39. تفسیر قمی: در تفسیر آیه «فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِینٍ»، {پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی آورد}(3) می گوید: این به هنگامی است که مردم در رجعت از قبر بیرون می آیند، به دنیا بازمی گردند و ظلمت و تاریکی همه مردم را فرا می گیرد و آنها می گویند: این است عذاب دردناک «رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا الْعَذابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ»، {پروردگارا، این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم.} خداوند جواب رد به آنها می دهد و می فرماید: «أَنَّی لَهُمُ الذِّکْری وَ قَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِینٌ»، {آنان را کجا [جای] پند [گرفتن] باشد، و حال آنکه به یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است.} «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ»، {پس، از او روی برتافتند و گفتند: «تعلیم یافته ای دیوانه است.» }

وقتی وحی بر پیغمبر رسید و حضرتش از هیبت وحی الهی غش نمود، بی دینان گفتند: پیغمبر دیوانه است. سپس علی بن ابراهیم این آیه را ذکر می کند: «إِنَّا کاشِفُوا الْعَذابِ قَلِیلاً إِنَّکُمْ عائِدُونَ»، {ما این عذاب را اندکی از شما برمی داریم [ولی شما] در حقیقت باز از سر می گیرید.} اگر «یَوْمَ تَأْتِی السَّماءُ بِدُخانٍ مُبِینٍ» روز قیامت بود، نمی فرمود: شما عود می کنید، زیرا بعد از آخرت و قیامت، حالتی نیست که مردگان عود به آن کنند. سپس علی بن ابراهیم می گوید: «یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَهَ الْکُبْری إِنَّا مُنْتَقِمُونَ»، {روزی که دست به حمله می زنیم، همان حمله بزرگ [آن گاه] ما انتقام کشنده ایم.}(4) که البته این انتقام و بازخواست در قیامت است.(5)

1- . زخرف / 28
2- . تفسیر قمی 2 : 256
3- . دخان / 10 - 14
4- . دخان / 14 - 16
5- . تفسیر قمی 2 : 267

مؤلف: امین الدین طبرسی در ذیل آیه فوق فرموده است: وقتی قریش دعوت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله را تکذیب نمودند، حضرت هم آنها را نفرین کرد که به قحطی نظیر قحطی زمان حضرت یوسف مبتلا شوند. پس زمین قحطی زد و قریش هم با دعای حضرت، مبتلا به قحطی سختی شدند، به طوری که از فرط گرسنگی میان زمین و آسمان را به صورت دود می دیدند و از روی ناچاری مردار و استخوان می خوردند. آن گاه متوسل به پیغمبر شدند، حضرت هم از خدا خواست که ناراحتی آنها را برطرف سازد.

بعضی از دانشمندان گفته اند: «دخان» در این آیه که می فرماید: آسمان با دود آشکاری می آید از علائم پیش از قیامت است. این دود در گوش های کفار و منافقین فرو می رود و از حرارت آن، سرهای مردم مثل سر بریان خواهد شد! افراد با ایمان هم از آن دود حالتی شبیه به زکام و سرماخوردگی پیدا می کنند. تمام زمین از حرارت آن مانند خانه ای می شود که آتش در آن افروخته باشند و هیچ روزنه ای هم نداشته باشد، و این حالت تا چهل روز خواهد ماند.(1)

40. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم می گوید: «یَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِراعاً»، { روزی که زمین به سرعت از [اجسادِ] آنان جدا و شکافته می شود }(2)یعنی در رجعت چنین می شود.(3)

41. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم می گوید: آیه «حَتَّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ»، {تا آنچه را وعده داده می شوند ببینند. }این وعده دیدن قائم و امیرالمؤمنین علیهماالسّلام در رجعت می باشد. آیه «فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً»، {آن گاه دریابند که یاورِ چه کسی ضعیف تر و کدام یک شماره اش کمتر است. } این سخن امیرالمؤمنین علیه السّلام به عمر است که فرمود: ای پسر صهاک! به خدا قسم اگر پیمانم با رسول خدا و عهدم با دستوری از خدا که رسیده نبود، می دیدی کدام یک از ما از حیث ناصر ضعیف تر و از نظر عدد کم تر است! علی بن ابراهیم می

1- . مجمع البیان 9 : 104

2- . ق / 44

3- . تفسیر قمی 2 : 303

گوید: وقتی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آنان را به امور مربوط به رجعت خبر داد، گفتند: چه زمانی رجعت اتفاق می افتد؟ خدا فرمود: ای محمد!: «قُلْ إِنْ أَدْرى أَ قَريبٌ ما تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّى أَمَداً»، {بگو: «نمی دانم آنچه را که وعده داده شده اید نزدیک است یا پروردگارم برای آن زمانی نهاده است؟» }

و در مورد آیه: «عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلاَّ مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً»، {دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت، }(1) گفت: خدا به پیامبر برگزیده اش اخبار وقایع قبل از او را می رساند و اخبار وقایع پس از او که مربوط به قائم علیه السّلام و رجعت و قیامت است را خبر می دهد.(2)

42. تفسیر قمی: ابو بصیر می گوید: در مورد آیه «فَما لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ»، {پس او را نه نیرویی مانَد و نه یاری.} حضرت فرمود: قدرتی ندارد که با آن در برابر خالقش عرض اندام کند و اگر خدا اراده امر سوئی برایش کند، یاوری ندارد که او را در برابر خدا یاری کند. عرض کردم: منظور از آیه: «إِنَّهُمْ يَكيدُونَ كَيْداً»، {آنان دست به نیرنگ می زنند.} چیست؟ فرمود: قصد نیرنگ زدن به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و علی و فاطمه علیهماالسّلام داشتند. پس خداوند فرمود: ای محمد! «إِنَّهُمْ يَكيدُونَ كَيْداً وَ أَكيدُ كَيْداً فَمَهِّلِ الْكافِرينَ»، {آنان دست به نیرنگ می زنند. و [من نیز] دست به نیرنگ می زنم. پس کافران را مهلت ده.} ای محمد! «أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً»، {کمی آنان را به حال خود واگذار.}(3)

ای محمد اگر قائم علیه السّلام برانگیخته شود، انتقام مرا از جباران و طواغیت قریش و بنی امیه و سایر مردمان خواهد گرفت.(4)

1- . جن / 24 - 27
2- . تفسیر قمی 2 : 380
3- . طارق / 10 و 15 و 17
4- . تفسیر قمی 2 : 412

43. تفسير قمي: ابو بصير از حضرت صادق عليه السّلام روايت نموده که درباره آيه «وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولى»، {و قطعاً آخرت برای تو از دنيا نيکوتر خواهد بود.} عرض کردم: «وَ لَسَوْفَ يُعْطِيکَ رَبُّکَ فَتَرْضى»، {و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد، تا خرسند گردی.}(1) يعنی چه؟ فرمود: يعنی خدا به زودی بهشت را به تو می دهد تا خشنود گردی.(2)

44. تأويل الآيات الظاهره: بريده اسلمی روايت می کند که پيغمبر صلّی اللّٰه عليه و آله در ضمن حديثی به اميرالمؤمنين عليه السّلام فرمود: يا علی! خداوند در هفت جا تو را با من حاضر می کند، تا آنجا که فرمود: محل هفتم آنکه در وقتی که هيچ کس نمانده باشد، من و تو هستيم و نابودی احزاب به دست ماست.(3)

45. عيون اخبار الرضا: حسن بن جهم می گويد: مأمون (خليفه عباسی) به حضرت رضا عليه السّلام عرض کرد: درباره رجعت چه می فرماييد؟ حضرت فرمود: رجعت درست است. بازگشت بعضی از مردگان در امت های پيشين سابقه داشته و قرآن هم ناطق به آن است. و پيغمبر صلّی اللّٰه عليه و آله فرمود: آنچه در امت های پيشين بوده است، طابق النعل بالنعل در اين امت نيز خواهد بود. و هم پيغمبر فرمود: موقعی که فرزند من مهدی قيام می کند، عيسی بن مريم عليهماالسّلام از آسمان فرود آمده و پشت سر او نماز می گزارد. و نيز فرمود: اسلام با غربت آشکار گشت و عن قريب نيز غريب می شود. پس خوشا به حال غربا! عرض شد: يا رسول اللّٰه! بعد از آنکه اسلام دوباره غريب شد چه می شود؟ فرمود: حق به صاحب حق بازگشت می کند.(4)

46. معانی الاخبار: ابن کوّا به علی عليه السّلام عرض کرد: يا اميرالمؤمنين! نظر شما درباره سخنتان که فرموديد: تعجب است و تمام تعجب از واقعه ای است که بين جمادی و رجب اتفاق می افتد چيست؟ فرمود: وای بر تو ای کور! آن امر جمع

1- . ضحی / 4 - 5

2- . تفسير قمی 2 : 426

3- . تأويل الآيات الظاهره: 306

4- . عيون اخبار الرضا 2 : 216

کردن پراکندگی ها و نشور اموات و درو کردن گیاهان و مصیبت هایی بعد از مصیبت هاست که هلاک کننده و ویرانگر هستند و من و تو آنجا نیستیم! (1)

47. معانی الاخبار: عبایه اسدی می گوید: شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السّلام در حال شکوه چنین می فرمود و من نزد او ایستاده بودم: در مصر منبری بنا خواهم کرد، تک تک سنگ های دمشق را ویران می کنم، یهود و نصارا را از مخفی گاه های عرب خارج می سازم و عرب را با همین عصایم می رانم. عبایه می گوید: گفتم: یا امیرالمؤمنین! گویا خبر می دهی که بعد از مرگت زنده می شوی!؟ فرمود: هیهات ای عبایه! به خطا رفتی؛ مردی از نسل من چنین خواهد کرد.

شیخ صدوق می فرماید: امیرالمؤمنین علیه السّلام در این حدیث از عبایه تقیه فرمود و در حدیث قبلی نیز از ابن کوّا تقیه نمود، زیرا آن دو نفر توان حمل اسرار آل محمد صلّی اللّه علیه و آله را نداشتند.(2)

48. تأویل الآیات الظاهره: ابوالجارود از کسی که از علی علیه السّلام شنیده بود، نقل می کند که علی علیه السّلام فرمود: تعجب است و تمام تعجب از واقعه ای است که بین جمادی و رجب اتفاق می افتد. پس مردی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! این چه امر شگفت آوری است که دائما از آن تعجب می فرمایید؟ فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! چه تعجبی از این بالاتر که مردگانی، هر کس را که دشمن خدا و رسول و اهل بیتش باشد می زنند! و آن تأویل این آیه است که خداوند فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَهِ کَما یَئِسَ الْکُفّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ»، {ای کسانی که ایمان آورده اید، مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده، به دوستی مگیرید. آنها واقعاً از آخرت سلب امید کرده اند، همان گونه که کافرانِ اهل گور قطع امید نموده اند.}(3) پس وقتی کشتار بالا گرفت، خواهید گفت: مُرد یا هلاک شد؟ یا در کدام وادی پای نهاد؟ و آن تأویل این سخن خداست که فرمود: «ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّهَ عَلَیْهِمْ وَ أَمْدَدْناکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ

1- . معانی الاخبار: 406
2- . معانی الاخبار: 406

3- . ممتحنه / 13

جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفيراً»(1)، {پس [از چندى] دوباره شما را بر آنان چيره مى كنيم و شما را با اموال و پسران يارى مى دهيم و [تعداد] نفرات شما را بيشتر مى گردانيم. }(2)

49. تفسير قمى: حماد مى گويد: امام صادق عليه السّلام فرمود: اهل تسنن درباره اين آيه چه مى گويند؟ «وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً»، {و آن روز كه از هر امّتى، گروهى از كسانى را كه آيات ما را تكذيب كرده اند محشور مى گردانيم. } گفتم: مى گويند: اين حشر در قيامت اتفاق مى افتد! فرمود: چنين نيست! اين آيه درباره رجعت است؛ آيا خدا روز قيامت فقط گروهى از هر امتى را محشور مى كند و باقى را رها مى سازد؟ آيه مربوط به قيامت اين آيه است: «وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً»، {و آنان را گرد مى آوريم و هيچ يک را فروگذار نمى كنيم. }

على بن ابراهيم مى گويد: از آياتى كه دال بر رجعت است اين آيه است: «وَ حَرامٌ عَلى قَرْيَهٍ أَهْلَكْناها أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ»، {و بر [مردم] شهرى كه آن را هلاک كرده ايم، بازگشتشان [به دنيا] حرام است. } پس امام صادق عليه السّلام فرمود: هر قريه اى كه خدا اهل آن را با عذاب نابود كرد در رجعت برنمى گردند، ولى در قيامت باز مى گردند و تنها كسانى كه مؤمن خالص باشند و غير مؤمنان از كسانى كه با عذاب هلاک نشدند و كسانى كه كفر خالص داشتند، رجعت خواهند كرد.(3)

50. تفسير قمي: امام صادق عليه السّلام درباره آيه «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ ميثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَهٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»، {و [ياد كن] هنگامى را كه خداوند از پيامبران پيمان گرفت كه هر گاه به شما كتاب و حكمتى دادم، سپس شما را فرستاده اى آمد كه آنچه را با شماست تصديق كرد، البته به او ايمان بياوريد و حتماً يارى اش كنيد. }(4) فرمود: خدا از زمان حضرت آدم عليه السّلام پيامبرى را مبعوث نكرد، مگر اينكه به دنيا رجعت مى كند و امير مؤمنان را يارى مى كند. و عبارت «لتؤمننّ» به يعنى به رسول خدا صلّى اللّه

1- . اسراء / 6
2- . تأويل الآيات الظاهره: 659
3- . تفسير قمى 2 : 106

4- . آل عمران / 81

علیه و آله ایمان خواهید آورد و عبارت «لتنصرنّه» یعنی امیرالمؤمنین علیه السّلام را یاری خواهید کرد.(1)

علی بن ابراهیم می گوید: و مانند این از چیزهایی از قبیل رجعت و نصرت که خدا به امامان علیهم السّلام وعده داده، فراوان است. پس فرمود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْكُمْ»، {خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است}(2) منظور امامان است. «وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ الی قوله لا یُشْرِكُونَ بی شَیْئاً»، {چیزی را با من شریک نگردانند} و این اتفاق در زمان رجعت می افتد و آیه «وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ»، {و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم،} تمام این وقایع در رجعت اتفاق می افتد.(3)

51. تفسیر قمی: عمرو بن شمر می گوید: در محضر امام محمد باقر علیه السّلام ذکر نام جابر شد. حضرت فرمود: خدا جابر را رحمت فرماید. او از نظر علمی به آنجا رسید که تأویل این آیه را می دانست: « إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرادُّكَ إِلی مَعادٍ»، {در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند.} یعنی این بازگشت در هنگامه رجعت است.(4)

52. خرایج و جرایح: حضرت امام باقر علیه السّلام فرمود: امام حسین علیه السّلام پیش از آنکه شهید شود به یارانش فرمود: جدم پیغمبر خدا به من فرمود: ای فرزند! تو را به عراق می برند و آن سرزمینی است که پیغمبران و جانشینانشان به آن برخوردند و آنجا «عمورا» خوانده می شود. تو در آنجا شهید می شوی و جماعتی از اصحاب تو که احساس اسلحه و آهن را نخواهند کرد نیز با تو به شهادت می رسند. آنگاه این آیه را تلاوت نمود: «قُلْنا یا نارُ كُونی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ»، {گفتیم:

1- . تفسیر قمی 1 : 114
2- . نور / 55
3- . تفسیر قمی 2 : 110
4- . تفسیر قمی 2 : 123

«ای آتش، برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش.» }(1) و سپس فرمود: آتش جنگ بر تو و آنها سرد و سلامت خواهند شد.

پس مژده باد شما را ! به خدا قسم اگر این قوم ما را به قتل رسانند، ما به نزد پیغمبرمان برمی گردیم. آنگاه من تا مدت زمانی که خداوند بخواهد، خواهم ماند. من نخستین کسی خواهم بود که قبرش شکافته گردد و به موازات برانگیخته شدن امیرالمؤمنین از قبر و قیام قائم ما، از قبرم بیرون می آیم. آنگاه جماعتی از فرشتگان آسمان به امر الهی فرود می آیند و جبرئیل، میکائیل و اسرافیل با لشکری از فرشتگان، به سوی من نازل می شوند. سپس محمد و علی و من و برادرم (امام حسن علیه السّلام) و تمام آنها که خدا به واسطه ایمان کامل بر آنان منت نهاده، بر مرکب های ابلق که همه از نورند و تا آن روز آفریده ای بر آنها سوار نگشته، فرود می آییم. سپس محمد صلّی اللّه علیه و آله پرچم خود را به اهتزاز درآورده و آن را با شمشیر خود به قائم ما می دهد و بدین گونه بعد از آن، تا زمانی که خدا تقدیر فرموده در جهان خواهیم زیست. سپس خدا از مسجد کوفه چشمه ای از روغن و چشمه ای از آب و چشمه ای از شیر خارج می سازد.

سپس امیرالمؤمنین علیه السّلام شمشیر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را به من می دهد و مرا به شرق و غرب می فرستد. و من نزد هیچ دشمن خدایی نمی روم مگر اینکه خونش را می ریزم و بتی را فرو نمی گذارم، مگر آنکه آن را می سوزانم، تا اینکه به هند می روم و آنجا را فتح می کنم.

و دانیال و یوشع به نزد امیرالمؤمنین می روند و می گویند: خدا و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله راست گفتند. خدا همراه آن دو، هفتاد تن را به بصره می فرستد که جنگاوران آنجا را می کشند و خداوند لشکری به روم می فرستند و خدا روم را به دست آنان می گشاید.

من هر جنبنده حرام گوشتی را کشته و نابود می گردانم، به طوری که جز حیوانات حلال گوشت در روی زمین باقی نماند. سپس من یهود و نصارا و سایر

1- . انبیاء / 69

ملل را به دین اسلام دعوت می کنم و آنها را در برگزیدن اسلام و شمشیر مخیر می گردانم. هر کس اسلام آورد بر وی منت می نهم و هر کس امتناع ورزید، خون او را می ریزم. و مردی از شیعیان ما نمی ماند مگر آنکه خدا فرشته ای بر او فرومی فرستد که خاک را از چهره او می تکاند و همسران او در بهشت را به او معرفی نموده و منزلت او را در بهشت نشانش می دهد. و روی زمین کور و زمینگیر و مبتلایی نمی ماند، مگر اینکه خدا بلا را به سبب ما اهل بیت از او دفع می نماید.

و برکت از آسمان به زمین می بارد، تا جایی که شاخه درخت، به سبب وفور میوه هایی که خدا برایش قرار داده می شکند. و شما میوه زمستانی را در تابستان و میوه تابستان را در زمستان می خورید و این معنای این آیه است: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ»، {و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم. }(1)

سپس خدا به شیعیان ما کرامتی عطا می کند که چیزی در زمین و آنچه در آن است بر آنان مخفی نمی ماند، تا جایی که اگر بخواهد علم به امور اهل و عیالش پیدا کند، حتی مطالبی که آنان می دانند را نیز می داند!(2)

در کتاب منتخب البصائر نیز مثل این روایت نقل شده است.

مؤلف: عبارت «لتقصف» یعنی از زیادی میوه هایی که بر شاخه دارد، شاخه هایش می شکند.

53. منتخب البصائر: موسی حناط می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السّلام فرمود: ایام الله سه روز است: روزی که قائم علیه السّلام قیام می کند، روز رجعت و روز قیامت.(3)

مانند این حدیث در خصال صدوق(4) و معانی الاخبار(5) نیز نقل شده است.

1- . اعراف / 96
2- . الخرائج و الجرائح 2 : 848
3- . مختصر بصائر الدرجات: 18
4- . خصال: 108
5- . معانى الاخبار: 366

54. منتخب البصائر: امام صادق علیه السّلام فرمود: اول کسی که در رجعت بر می گردد، حسین بن علی علیهماالسّلام است و چهل سال در زمین می ماند، تا جایی که ابروانش روی چشمان مبارکش می ریزد.(1)

55. منتخب البصائر: جابر بن یزید از امام باقر علیه السّلام نقل می کند که فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه یک کشته شدن دارد و یک مرگ؛ کسی که کشته شود، برمی گردد تا بمیرد و کسی که بمیرد، برمی گردد تا کشته شود.

جابر بن یزید می گوید: سپس من این آیه را برای حضرت خواندم که فرمود: « کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ»، {هر جانداری چشنده [طعم] مرگ است. }(2) حضرت فرمود: «و منشوره». پرسیدم: منظور شما از عبارت «و منشوره» چیست؟ فرمود: جبرئیل این آیه را این چنین بر محمد صلّی اللّه علیه و آله نازل نمود: «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ وَ مَنشورَهٌ.» سپس فرمود: در این امت هیچ نیکوکار و بدکاری نیست، مگر اینکه بر می گردد. اما مؤمنان به سمت روشنی دیدگان خود برمی گردند و اما کفار، به سمت خواری خدا بر ایشان برمی گردند. آیا این آیه را نشنیده ای که می فرماید: «وَ لَنُذیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنی دُونَ الْعَذابِ الْأَکْبَرِ»، {و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگ تر، از عذاب این دنیا [نیز] به آنان می چشانیم }؟(3) و این آیه را: «یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ»، {ای کشیده ردای شب بر سر، برخیز و بترسان }؟ منظور از این انذار، قیام محمد صلّی اللّه علیه و آله در رجعت است که در آن هنگام انذار می کند.

و در این آیه «إِنَّها لَإِحْدَی الْکُبَرِ نَذیراً لِلْبَشَرِ»، {که آیات [قرآن] از پدیده های بزرگ است. بشر را هشداردهنده است. }(4) منظور محمد صلّی اللّه علیه و آله است که در رجعت، بیم دهنده بشر است.

1- . مختصر بصائر الدرجات: 17

2- . آل عمران / 185

3- . سجده / 21

4- . مدثر / 35 - 36

و این آیه «هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»، {او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.}(1) خدای عزوجل در رجعت، او را بر همه ادیان غالب می رساند.

و در این آیه «حَتَّی إِذا فَتَحْنا عَلَیْهِمْ باباً ذا عَذابٍ شَدیدٍ»، {تا وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان گشودیم}(2) منظور از این درب، علی بن ابی طالب علیه السّلام است در روزی که در رجعت بازگشت می کند.

جابر می گوید: امام باقر علیه السّلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السّلام درباره آیه «رُبَما یَوَدُّ الَّذینَ کَفَرُوا لَوْ کانُوا مُسْلِمینَ»، {چه بسا کسانی که کافر شدند آرزو کنند که کاش مسلمان بودند.}(3) فرمود: تأویل این آیه من هستم، وقتی که با شیعیانم خروج می کنیم و عثمان بن عفان نیز با شیعیانش خروج می کنند و ما بنی امیه را می کشیم. پس در این هنگامه است که کفار آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند.(4)

56. منتخب البصائر: بریده اسلمی می گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: تو چه حالی داری وقتی امتم از مهدی علیه السّلام نومید شوند. پس در آن هنگام از جِرم خورشید ندایی به امت برسد که اهل آسمان و زمین به آن ندا خوشحال شوند. گفتم: یا رسول الله! این واقعه بعد از مرگ خلایق است؟ فرمود: به خدا قسم که بعد از مرگ، هدایت و ایمان و نور خواهد بود. عرض کردم: یا رسول الله! کدام عمر طولانی تر است (در این زمان یا در زمان رجعت)؟ فرمود: عمرهای زمان رجعت دو برابر عمرهای این زمان می باشد.(5)

1- . توبه / 33
2- . مومنون / 77
3- . حجر / 2
4- . مختصر بصائر الدرجات: 18
5- . مختصر بصائر الدرجات: 17

مؤلف: مقصود از عبارت «انّ بعد الموت»، یعنی بعد از مرگ سایر خلایق، نه مرگ مهدی علیه السّلام.

57. منتخب البصائر: جمیل بن دراج می گوید: تفسیر این آیه را «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ»، {در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می ایستند قطعاً یاری می کنیم. }(1) از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم، فرمود: به خدا قسم این در رجعت است. نمی دانی که بسیاری از پیغمبران در دنیا یاری نشدند و کشته گشتند و ائمه هم کشته شدند و کسی آنها را یاری نکرد؟ تأویل این آیه در رجعت است. عرض کردم: تأویل این آیه چیست: «وَ اسْتَمِعْ یَوْمَ یُنادِ الْمُنادِ مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ قَرِیبٍ یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالْحَقِّ ذلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ»، {و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی دهد، به گوش باش. روزی که فریاد [رستاخیز] را به حقّ می شنوند، آن [روز] روز بیرون آمدن [از زمین] است}؟(2) حضرت فرمود: این آیه نیز مربوط به رجعت است.(3)

در تفسیر علی بن ابراهیم قمی این حدیث را آورده و در پایان می گوید: امامان بعد از پیغمبران کشته شدند و در دنیا یاری نشدند.(4)

مؤلف: پوشیده نماند که این معنی از آنچه مفسرین گفته اند (که آیه مربوط به قیامت است) روشن تر می باشد. زیرا یاری ائمه و گرفتن انتقام آنها از کافران و دشمنان آنها، باید در دنیا و زمان ظهور امام زمان باشد.

58. منتخب البصائر: زراره می گوید: مطلبی داشتم که ابتدا نمی خواستم آن را از حضرت باقر علیه السّلام بپرسم. سؤال لطیفی را پیش کشیدم تا در خلال آن به مسئله مورد نظرم برسم. آن مسأله لطیف این بود که از آن حضرت پرسیدم: آیا کسی که کشته می شود، مرده است؟ فرمود: نه! مرگ، مرگ و کشته شدن، کشته شدن است

1- . غافر / 51
2- . ق / 41
3- . مختصر بصائر الدرجات: 18

4- . تفسیر قمی 2 : 303

(یعنی هر کدام حساب جداگانه دارند). گفتم: احدی کشته نمی شود مگر اینکه می میرد. فرمود: ای زراره! سخن خداوند از سخن تو صادق تر است که بین موت و قتل در قرآن فرق نهاده است. پس حضرت این دو آیه را «أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ»، {آیا اگر او بمیرد یا کشته شود}(1) و «وَ لَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَی اللَّهِ تُحْشَرُونَ»، {و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید} (2) که خداوند مرگ و کشته شدن را از هم جدا ساخته است، خواند. سپس فرمود: ای زراره! بنابراین چنین نیست که تو می گویی! مرگ، مرگ و کشته شدن، کشته شدن است، با این فرق که خداوند می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا»، {در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کُشند و کشته می شوند. [این] به عنوان وعده حقّی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست. } (3) زراره می گوید: عرض کردم: خداوند در آیه دیگر می فرماید: «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ»، {هر جانداری چشنده طعم مرگ است. }آیا می فرمایید: کسی که کشته می شود مرگ را نمی چشد؟ فرمود: کسی که با شمشیر در راه خدا کشته می شود، با آن کس که در بسترش جان می دهد یکسان نیستند؛ کسی که کشته می شود ناچار می باید به دنیا برگردد (و مجددا زندگی کند و بعد بمیرد) تا مزه مرگ را بچشد.(4)

این روایت در تفسیر عیاشی هم آمده است.(5)

59. منتخب البصائر: صفوان می گوید: شنیدم که حضرت رضا علیه السّلام درباره رجعت فرمود: هر مؤمنی که مرده باشد، در رجعت کشته می شود و هر مؤمنی که کشته شده باشد، در رجعت می میرد.(6)

1- . آل عمران / 144
2- . آل عمران / 157
3- . توبه / 111
4- . مختصر بصائر الدرجات: 19
5- . تفسیر عیاشی 2 : 118
6- . مختصر بصائر الدرجات: 20

60. منتخب البصائر: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله خبر رسید که دو دسته از قریش گفته اند که محمد چنین می اندیشد که اگر از دنیا رفت، منصب جانشینی وی به خاندان او بازگشت می کند. روزی که قریش در یک مجلس گرد آمده بودند، آنچه را پنهان می داشت به زبان آورد و به آنها فرمود: شما جماعت قریش چه حالی دارید روزی که بعد از من کافر می شوید، سپس مرا در لشکری از اصحاب خود می بینید که شمشیر کشیده و بر روی و گردن شما فرود می آورم!

در آن موقع جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمد! بگو ان شاء الله یا اینکه بگو این شمشیرزن ان شاء اللّه علی بن ابی طالب است. سپس جبرئیل عرض کرد: یا رسول اللّه! شما یک رجعت و علی بن ابی طالب دو رجعت خواهید داشت و وعده گاه شما سلام است. ابان بن تغلب عرض کرد: قربانت گردم سلام کجاست؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود: سلام واقع در پشت کوفه است.(1)

61. منتخب البصائر: حضرت باقر یا صادق علیهماالسّلام درباره آیه «وَ مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلُّ سَبِیلًا»، {هر که در این [دنیا] کور [دل] باشد در آخرت [هم] کور [دل] و گمراه تر خواهد بود.} (2) فرمود: این در رجعت خواهد بود.(3)

در تفسیر عیاشی هم این حدیث آمده است.(4)

62. منتخب البصائر: امام باقر علیه السّلام فرمود: من در منا مریض بودم و پدرم زین العابدین علیه السّلام نزد من بود. غلامی نزد او آمد و گفت: جماعتی از عراقی ها اینجا هستند و از شما اذن زیارت می طلبند. پدرم فرمود: آنها را به داخل خیمه بیاورید. و خود به سوی آنان رفت و آنان را داخل نمود. چیزی نگذشت که

1- . مختصر بصائر الدرجات: 19
2- . اسراء / 72
3- . مختصر بصائر الدرجات: 20
4- . تفسیر عیاشی 2 : 328

صدای خنده پدرم را شنیدم که بلند شد، ولی چیزی نگفتم و در همان حال اندوهگین شدم!

سپس حضرت به نزد من برگشت و فرمود: ای ابا جعفر! گویا از خنده من اندوهی در دل داری! عرض کردم: فدایتان شوم به چه چیزی خندیدید؟ فرمود: این جماعت عراقی از من درباره امری که از پدران و اسلاف تو رسیده بود پرسیدند، در حالی که به آن ایمان و اقرار داشتند. پس از فرط سرور که بین مردم هستند کسانی که مومن و معترف به چنین امری هستند، خنده ام گرفت! پرسیدم: فدایتان شوم! آن امر چیست؟ فرمود: از من درباره مردگان پرسیدند که چه زمانی برانگیخته می شوند(رجعت می کنند) و بر سر دین با زندگان کافر می جنگند؟(1)

مانند این روایت در همین کتاب به سند دیگر نیز منقول است.(2)

63. منتخب البصائر: سدیر می گوید: از امام باقر علیه السّلام درباره رجعت سؤال کردم، سه بار فرمود: جماعت قَدَریه آن را انکار می کنند.(3)

64. منتخب البصائر: ابوبصیر می گوید: بر امام صادق علیه السّلام داخل شدم و عرض کردم: ما در گفتگوهایمان می گوییم: عمر بن ذرّ نمی میرد تا اینکه با قائم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله می جنگد! فرمود: مثل ابن ذرّ، مثل مردی است که در بنی اسرائیل بود و به او «عبد ربه» گفته می شد و یارانش را به گمراهی می خواند. وقتی که او مرد، مردم به قبرش پناه بردند و گفتند وقتی از قبرش خارج شود، خاک را از سر خود می تکاند و به آنها می گوید: چنین شد و چنان گشت (یعنی حکایت برایشان نقل می کند).(4)

65. منتخب البصائر: امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: پروردگار با عظمتم مرا سیر شبانه داد و از پس پرده، آنچه را که بر من وحی کرد، وحی نمود و با کلماتش با من سخن گفت. از جمله کلماتی که با

1- . مختصر بصائر الدرجات: 20

2- . مختصر بصائر الدرجات: 21

3- . مختصر بصائر الدرجات: 22
4- . مختصر بصائر الدرجات: 23

آن با من سخن گفت این بود: ای محمد! من خدایم و معبودی جز من نیست که دانای نهان و آشکارم و رحمان و رحیمم؛ من خدایم و معبودی جز من نیست، که من پادشاه و مقدس و سلام و مؤمن و مهیمن و عزیز و جبار و متکبرم. منزه است خدا از آنچه مشرکان بدان شرک می ورزند. من خدایم و معبودی جز من نیست، که خالق و آفریننده و صورتگرم. نام های نیکو برای من است و هر کس در آسمان ها و زمین است، مرا تسبیح می گوید و من عزت مند فرزانه ام. ای محمد! من خدایم و معبودی جز من نیست، که من اولی هستم که چیزی قبل از من نیست (زمان ندارم) و آخری هستم که بعد از من چیزی نیست؛ من ظاهرم که چیزی بر من فائق نمی آید و من باطنم که چیزی از من مخفی نیست؛ و من خدایم که معبودی جز من نیست و به هر چیزی دانا هستم.

ای محمد! علی اولین نفر از امامان است که پیمان او را می گیرم! ای محمد! علی آخرین کس از امامان است که او را قبض روح می کنم و او آن جنبنده ای است که سخن می گوید. ای محمد! علی کسی است که او را به تمام آنچه بر تو وحی می کنم، آگاه می سازم و تو نمی توانی چیزی را از او کتمان و مخفی کنی. ای محمد! آنچه به صورت سرّی با تو در میان گذاشتم، به او نیز می گویم، پس بین تو و او رازی نیست. ای محمد! علی، عالی و بلند مرتبه است؛ آنچه از حلال و حرام آفریدم، علی به آن آگاه است.(1)

مؤلف: در عبارت «علیٌّ علیٌّ»، اولی اسم و دومی صفت به معنای عالی رتبه است، یا اینکه هر دو اسم هستند و خبرشان محذوف است، مانند اینکه گفته می شود: او فلان است، وقتی در کمالات مشهور و معروف باشد.

66. منتخب البصائر: در کتاب سلیم بن قیس هلالی آمده است که ابان بن ابی عیاش از او روایت کرده و تمام این کتاب را در حضور جماعتی از اعیان اصحاب، از جمله ابوالطفیل، بر آقا علی بن الحسین علیهماالسّلام خوانده و حضرت نیز آن را صحیح دانسته و فرموده است: اینها احادیث صحیح ماست. روایت شده که ابان می

1- . مختصر بصائر الدرجات: 24

گوید: بعد از قرائت کتاب در محضر امام سجاد علیه السّلام، ابوالطفیل را در منزلش دیدم. پس به من در باب رجعت حدیثی گفت که آن را از جماعتی از اهل بدر و سلمان و مقداد و ابیّ بن کعب شنیده بود. ابوالطفیل گفت: آنچه از اینان شنیدم را در کوفه بر علی بن ابی طالب علیه السّلام عرضه نمودم. فرمود: اینها دانش خاصی است که امت حق جهل به آن را ندارند و باید آن را بدانند و علم آن را باید به خدای متعال واگذار کرد. سپس حضرت مرا در تمام آنچه آن خوبان برایم روایت کرده بودند، تصدیق فرمود و قرائات فراوانی از آن احادیث را بر من خواند و تفسیری تامّ نمود، تا جایی که تا روز قیامت کسی از من موقن تر به رجعت نیست.

از مطالبی که پرسیدم این بود که گفتم: یا امیرالمؤمنین ! مرا از حوض پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باخبر ساز که چنین حوضی در دنیاست یا در آخرت؟ فرمود: در دنیاست ! پرسیدم: چه کسی بدان را از آن دور می کند؟ فرمود: من با دستم دوستانم را به آن رسانده و دشمنانم را از آن می رانم. و در روایت دیگری آمده: دوستانم را وارد آن کرده و دشمنانم را از آن منصرف می کنم !

گفتم: یا امیرالمؤمنین ! در این آیه «وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ»، {و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم [چنان که باید] به نشانه های ما یقین نداشتند. } منظور از جنبنده چیست؟ فرمود: ای ابا طفیل ! از این سؤال بگذر ! عرض کردم: یا امیرالمؤمنین ! فدایت شوم مرا مطلع ساز ! فرمود: این جنبنده ای است که غذا می خورد و در بازار ها راه می رود و با زنان ازدواج می کند ! عرض کردم: یا امیرالمؤمنین ! او کیست؟ فرمود: او قوام دین است که زمین به سبب او آرام می گیرد. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین ! او کیست؟ فرمود: او راستگوی این امت و جداکننده آن و عالم متقی آن و ذوالقرنین این امت است ! عرض کردم: یا امیرالمؤمنین ! او کیست؟ فرمود: کسی است که خداوند متعال درباره او فرمود: «وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ»، {و شاهدی از

[خویشان] او، پیرو آن است. }(1) و « وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»، {آن کس که نزد او علم کتاب است. }(2) و «وَ الَّذی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ»، {آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود. }(3) و تمام مردم به جز او کافرند. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! او را برایم نام ببر! فرمود: او را برایت نام بردم ای اباطفیل! به خدا قسم اگر بر عموم شیعیانم که به کمک آنان با دشمنانم می جنگم داخل شوم، همان شیعیانی که به اطاعت من مؤمنند و مرا امیرالمؤمنین می خوانند و جهاد با دشمن مرا حلال م دانند، و با آنان بخشی از حقایقی را که در کتابی است که جبرئیل علیه السّلام بر محمد صلّی اللّٰه علیه و آله نازل نموده بگویم، از گرد من پراکنده می شوند و من در جماعتی اندک از اهل حقیقت می مانم که تو و امثال تو از شیعیان من هستید؛ ابو طفیل می گوید: پس ترسیدم و پرسیدم: من و امثال من از تو جدا می شویم یا با شما ثابت قدم می مانیم؟ فرمود: شما ثابت قدم می مانید!

سپس حضرت رو به من کرد و فرمود: حقیقت امر ما بسیار مشکل است و جز سه دسته آن را نمی شناسند و به آن اقرار نمی کنند: فرشته مقرب، یا نبی مرسل، یا بنده مؤمن نجیبی که خدا قلب او را برای ایمان امتحان نموده! ای ابا الطفیل! رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله قبض روح شد، پس مردم به صورت گمراهان و نادانان مرتد شدند، مگر کسانی که خدا به سبب ما اهل بیت، آنان را مصون داشت.(4)

مؤلف: کلمه «ربّیّها» به کسر راء، اشاره دارد به آیه شریفه «وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثیرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فی سَبیلِ اللّٰهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَکانُوا»، {و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده های انبوه، کارزار کردند و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند و تسلیم [دشمن] نگردیدند. }(5)

1- . هود / 17
2- .رعد / 43
3- . زمر 33
4- . مختصر بصائر الدرجات: 40
5- . آل عمران / 146

و بیضاوی گفته: منظور ربانیّون از علمای با تقوا و عباد پروردگار است و گفته شده: جماعاتی هستند که به «ربّه» انتساب دارند و معنای ربّه همان جماعت است.(1)

مؤلف می گوید: من مثل این حدیث را در اصل کتاب سلیم بن قیس دیده ام.(2)

67. تفسیر عیاشی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: آنها (خلفای غاصب) خود را به نامی که خدا جز علی بن ابی طالب علیه السّلام را بدان موسوم نگردانید خواندند (مقصود لقب امیرالمؤمنین است) و تأویل (امیرالمؤمنین) هنوز نیامده است. من عرض کردم: قربانت گردم! تأویل آن کی خواهد آمد؟ فرمود: موقعی که تأویل آن نزدیک شد، خداوند پیغمبران و مؤمنین را در پیش روی آن حضرت جمع می کند تا از وی یاری نمایند و این است معنی آیه شریفه «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ الی قوله وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»، {و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری اش کنید. [آن گاه] فرمود: «آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟» گفتند: «آری، اقرار کردیم.» فرمود: «پس گواه باشید و من با شما از گواهانم.» }(3) در آن روز خداوند پرچم خود را به علی بن ابی طالب علیه السّلام می دهد و آن حضرت سرکرده جهانیان است و جهانیان نیز در زیر پرچم او خواهند بود، و او امیر و سرکرده آنهاست و این است تأویل کلمه امیرالمؤمنین.(4)

68. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السّلام فرمود: « كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ»، {هر جانداری چشنده [طعم] مرگ است. } با کشته شدن چشنده مرگ نمی شود، بلکه باید برگردد تا طعم مرگ را بچشد(قتل، مرگ نیست).(5)

1- . تفسیر بیضاوی 1 : 293
2- . کتاب سلیم بن قیس: 60
3- . آل عمران / 81
4- . تفسیر عیاشی 1 : 205

5- . تفسير عياشى 1 : 234

69. تفسیر عیاشی: سیرین می گوید: نزد امام صادق علیه السّلام بودم که فرمود: مردم در مورد این آیه چه می گویند؟ «وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ لا یَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ یَمُوتُ»، {و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می میرد بر نخواهد انگیخت. } سیرین گفت: می گویند: قیامتی نیست و بعث و نشوری در کار نیست! فرمود: دروغ گفتند! به خدا قسم تحقق این آیه در زمانی است که قائم خروج کند و اهل رجعت نیز با او رجعت نمایند. در این حال اهل سنت می گویند: ای گروه شیعیان! دولت شما آشکار شد و این از دروغ های شما شیعیان است که می گویید فلان کس و فلان کس رجعت نمودند؛ نه به خدا قسم خدا کسی را که مرده بر نمی انگیزد. ای سیرین! آیا نمی بینی که مشرکان گفتند: «وَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَیْمانِهِمْ.»؟ مشرکان لات و عزّی را عظیم تر از آن می دانستند که به غیر آن قسم بخورند (پس قسم خورندگان در این آیه مشرکان نیستند بلکه اهل تسنن اند). پس خدا فرمود: «بَلی وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لا یَعْلَمُونَ لِیُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذی یَخْتَلِفُونَ فیهِ وَ لِیَعْلَمَ الَّذینَ کَفَرُوا أَنَّهُمْ کانُوا کاذِبینَ إِنَّما قَوْلُنا لِشَیْ ءٍ إِذا أَرَدْناهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ»(1)، {آری، [انجام] این وعده بر او حق است، لیکن بیشتر مردم نمی دانند.تا [خدا] آنچه را در [مورد] آن اختلاف دارند، برای آنان توضیح دهد، و تا کسانی که کافر شده اند، بدانند که آنها خود دروغ می گفته اند. ما وقتی چیزی را اراده کنیم، همین قدر به آن می گوییم: «باش!»، بی درنگ موجود می شود. }(2)

70. منتخب البصائر: ابوبصیر می گوید: از امام باقر علیه السّلام در مورد آیه «إِنَّ اللّٰهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّٰهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ... » تا آخر آیه، {در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کُشند و کشته می شوند. }(3) پرسیدم؛ فرمود: این خریدن خدا در میثاق و پیمانش واقع شده. سپس من خواندم «التّٰائِبُونَ الْعابِدُونَ»، {همان بازگشت

1- . نحل / 38 - 40

2- . تفسیر عیاشی 2 : 281

3- . توبه / 112 - 113

کنندگان، پرستندگان.} پس امام باقر علیه السّلام فرمود: چنین (به حالت رفعی) مخوان، بلکه (به حالت نصبی) بخوان: «التَّائِبِینَ الْعابِدِینَ»، تا آخر آیه.

سپس فرمود: وقتی آن تائبان و عابدان را دیدی، در رجعت است که خدا جان ها و اموالشان را می خرد. سپس امام باقر علیه السّلام فرمود: هر مؤمنی یک مردن دارد و یک کشته شدن! کسی که بمیرد، برانگیخته می شود تا کشته شود و کسی که کشته شده، رجعت می کند تا بمیرد.(1)

مثل این روایت در تفسیر عیاشی نیز نقل شده است.(2)

71. منتخب البصائر: ابوالصباح می گوید: به حضرت امام محمد باقر علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم! سؤالی دارم که نمی خواهم نام آن را ببرم! حضرت فرمود: سؤال تو از رجعت است؟ عرض کردم: آری. فرمود: رجعت، قدرت نمایی خداوند است و کسی جز فرقه «قدریه» آن قدرت را انکار نمی کند! روزی از بهشت طبقی برای پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله آوردند که شاخه خرمایی در آن بود که آن را «سنت» می گفتند. پیغمبر هم آن را گرفت، در حالی که طبق، اشاره به سنت و روش مردم پیش از شما بود.(3)

مؤلف: عبارت «تلک القدره» یعنی این از قدرت های الهی است و فقط قدریه منکر آنند. قدریه فرقه ای از معتزله اهل تسنن می باشند که بسیاری از قدرت های الهی را انکار می کنند. و «قناع» به کسر قاف، طبقی از انواع نخل بوده و موضوع طبق بهشتی، اعلامی از جانب پیغمبر بوده که آنچه در امت آن سرور پدید می آید، بعینه در امت های پیشین نیز واقع شده و مسلم است که رجعت به کرات در امت های پیشین روی داده است.

72. منتخب البصائر: اصبغ بن نباته می گوید: عبدالله بن ابی بکر یشکری نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام رفت و گفت: ای امیرالمؤمنین! ابوالمعتمر اندکی پیش کلامی گفت که دلم تحمل آن را ندارد! حضرت فرمود: چه گفت؟ عرض کرد: می پندارد که

1- . مختصر بصائر الدرجات: 21
2- . تفسير عياشى 2 : 118
3- . مختصر بصائر الدرجات: 21

شما به او فرموده اید که از رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله شنیده اید که فرمود: ما دیده ایم یا شنیده ایم احوال مردی را که سنش از پدرش بزرگ تر است! امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: این امر بر تو گران آمد؟ گفت: بله؛ آیا شما به این سخن اطمینان داشته و آن را می پذیرید؟ فرمود: بله! وای بر تو ای ابن کوّاء! از من بشنو و بفهم تا تو را از آن مطلع سازم. عزیر نبی از نزد اهل و عیال خود خارج شد، در ماهی که زنش در آستانه وضع حمل بود و عزیر نبی پنجاه سال داشت. وقتی خدا او را به سبب نافرمانی اش مبتلا ساخت و صد سال او را میراند و سپس او را زنده کرد، به نزد اهلش برگشت، در حالی که پنجاه سال داشت، پس پسرش به پیشواز او آمد، در حالی که صد سال داشت و خدا عزیر را به سنی که داشت (همان پنجاه سال) برگرداند.

یشکری گفت: باز هم برایم بفرمایید! امیرالمؤمنین علیه السّلام به او فرمود: هر چه می خواهی بپرس. گفت: بله، بعضی از اصحاب شما می پندارند که بعد از مرگ بازمی گردند! امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: هر چه شنیدی را بازگو کن و از خودت چیزی بر کلامشان میفزای. تو به آنها چه گفتی؟ یشکری می گوید: من گفتم: به آنچه گفتید اعتقادی ندارم! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو! خدای عزوجل قومی را به سبب گناهانشان مبتلا کرد و آنان را قبل از اجل معینشان میراند. سپس آنان را به دنیا برگرداند تا روزی هایشان را دریافت کنند و پس از آن، آنان را میراند.

راوی می گوید: ابن کوّاء تکبیر گفت و این سخن را نپذیرفت! امیرالمؤمنین علیه السّلام به او فرمود: وای بر تو! آیا نمی دانی خدا در کتابش می فرماید: «وَ اخْتارَ مُوسى قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً لِمِیقاتِنا»، {و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید}[(1)] و آنان را با خود برد تا هنگام رجعت، در مقابل بنی اسرائیل شاهد او باشند که خدایش با او تکلم نموده است. اگر این هفتاد تن در این خصوص تسلیم موسی می شدند و او را در ادعای خود تصدیق می کردند برایشان بهتر بود،

1- . اعراف / 155

ولی آنان به موسی علیه السّلام گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْکُمُ الصَّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ»، {تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد.» پس- در حالی که می نگریستید- صاعقه شما را فرو گرفت. سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم، باشد که شکرگزاری کنید.}(1) ای پسر کوّاء! آیا می بینی که این گروه بعد از مرگشان به منازل خود برگشتند؟ ابن کوّاء گفت: عبارت «ثم اماتهم» در آیه نیست تا دال بر فرمایش شما باشد! پس امیرالمؤمنین علیه السّلام به او فرمود: نه! وای بر تو! آیا خداوند در کتاب خود خبر نداده و نفرموده: «وَ ظَلَّلْنا عَلَیْکُمُ الْغَمامَ وَ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوی»، {و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما «گزانگبین» و «بلدرچین» فرو فرستادیم.} این امور بعد از مرگشان و پس از برگشتنشان صورت گرفت.

ای ابن کوّاء! همچنین مثل آنان، مثل گروهی از بنی اسرائیل است که خدای عزوجل می فرماید: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ»، {آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: «تن به مرگ بسپارید» آن گاه آنان را زنده ساخت.}(2) و سخن خدای متعال درباره عزیر که فرمود: «أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَةٍ وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها قالَ أَنَّی یُحْیِی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللَّهُ مِأَةَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ»، {یا چون آن کس که به شهری که بام هایش یکسر فروریخته بود، عبور کرد [و با خود می] گفت: «چگونه خداوند، [اهلِ] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می کند؟». پس خداوند، او را [به مدت] صد سال میراند}(3) و او را به آن گناه مؤاخذه نمود و سپس او را برانگیخت و به دنیا برگرداند و به او فرمود: «قالَ کَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عامٍ»، {به او] گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا پاره ای از روز را درنگ

1- . بقره / 55 - 57
2- . بقره / 243
3- . بقره / 259

کردم.» گفت: « [نه] بلکه صد سال درنگ کردی. } ای پسر کوّاء! در قدرت خدای عزوجل تردید مکن.(1)

73. منخب البصائر: عبدالرحمان قصیر می گوید: امام باقر علیه السّلام این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ»، {در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است}(2) و فرمود: می دانی منظور خداوند کیست؟ عرض کردم: مؤمنان می جنگند و می کشند و کشته می شوند. فرمود: نه، هر مؤمنی که کشته شود برمی گردد تا بمیرد و هر مؤمنی که بمیرد، بر می گردد تا کشته شود، و این قدرت الهی را در امر رجعت انکار مکن.(3)

در تفسیر عیاشی نیز مانند این روایت ذکر شده است.(4)

74. منتخب الاثر: حمران بن اعین می گوید: به حضرت باقر علیه السّلام عرض کردم: آیا چیزی در بنی اسرائیل بوده است که در این امت نباشد؟ فرمود: نه! عرض کردم: از معنی این آیه برایم سخن بگویید؛ «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ»، {آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: «تن به مرگ بسپارید» آن گاه آنان را زنده ساخت. }(5) آیا خدا آنان را زنده کرد، به طوری که مردم آنها را زنده دیدند و سپس در همان روز مجددا آنها را میراند یا اینکه آنان را به دنیا برگرداند؟ فرمود: آن روز آنها را زنده کرد و مدتی در جهان زیستند و در خانه ها سکونت نمودند، غذا خوردند و ازدواج کردند و بعد از مدت ها به مرگ طبیعی مردند.(6)

1- . مختصر بصائر الدرجات: 22
2- . توبه / 111
3- . مختصر بصائر الدرجات: 22
4- . تفسیر عیاشی 2 : 119
5- . بقره / 243
6- . مختصر بصائر الدرجات: 23

75. منتخب البصائر: جابر جعفی می گوید: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام را در زمین با فرزندش حسین علیه السّلام رجعتی است. وی با پرچم خود می آید تا انتقام خود را از بنی امیه و معاویه و اولاد معاویه و آنها که همراه آنان به جنگ حضرت آمدند، بگیرد. خداوند در آن روز سی هزار نفر از یاوران علی را که همه از اهل کوفه می باشند و هفتاد هزار نفر از سایر مردم شیعه را به یاری علی برانگیخته می گرداند. آن دو لشکر، دوباره در صفین یکدیگر را مانند بار نخست ملاقات می کنند و تمام نفرات لشکر معاویه را از دم شمشیر می گذراند، به طوری که یک نفر آنها باقی نمی ماند که خبر آنها را بیاورد. آنگاه در روز رستخیز هم خداوند آنها را برمی انگیزد و با فرعون و آل فرعون، به بدترین عذاب ها گرفتار می سازد. آنگاه علی علیه السّلام بار دیگر با رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به دنیا برمی گردد و پیغمبر، پادشاه روی زمین می شود و سایر ائمه فرمانداران او خواهند بود، و به عکس بار نخست، این بار به طور آشکار مبعوث می گردد و خدا را آشکارا عبادت می کند. سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمود:

آری! و اللَّه امیرالمؤمنین دوبار به دنیا رجعت می کند، و با دست اشاره کرد که چند بار آن حضرت رجعت خواهد کرد. خداوند سلطنت تمام اهل عالم را از روز آفرینش دنیا تا روز فنای جهان، به پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله می دهد تا وعده ای که در قرآن به آن حضرت داده، مصداق پیدا کند. چنان که فرمود: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»(1)، {تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند}.(2)

76. منتخب البصائر: خالد بن یحیی می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: آیا رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله، ابوبکر را صدیق نامید؟ فرمود: بله! وقتی او با پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله در غار بود، رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله فرمود: من کشتی فرزندان عبدالمطلب را می بینم که در دریا تلاطم دارد و گم شده است. ابوبکر گفت: تو آن را می بینی؟ فرمود: بله. گفت: یا رسول الله! می توانی آن

1- . توبه / 33
2- . مختصر بصائر الدرجات: 23

را نشانم دهی؟ پس فرمود: به من نزدیک شو! پس به حضرت نزدیک شد. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دستی بر چشمانش کشید و به او فرمود: نگاه کن! پس ابوبکر نگاه کرد و کشتی را در حال تلاطم در دریا دید. سپس نگاهی به قصرهای اهل مدینه کرد و در درون با خود گفت: اکنون تصدیق می کنم که تو(پیغمبر) ساحر هستی!! پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: تو به راستی تصدیق کننده ای که جادوگر بودن مرا تصدیق کردی!

خالد می گوید: گفتم: چرا عمر را فاروق نامیدند؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود: بله، مگر نمی دانی که عمر بین حق و باطل جدایی افکند و مردم باطل را گرفتند؟

گفتم: چرا به سالم، لقب امین دادند؟ فرمود: چون وقتی نامه ها را نوشتند و آن را به دست سالم سپردند، امین مردم شد. گفتم: آیا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: از دعوت سعد بپرهیزید؟ فرمود: بله. گفتم: چگونه باید بپرهیزند؟ فرمود: سعد رجعت می کند و با علی علیه السّلام می جنگد!(1)

77. غیبت شیخ طوسی: خزاز می گوید: علی بن ابی حمزه بر امام رضا علیه السّلام داخل شد و به حضرت عرض کرد: شما امام هستید؟ فرمود: بله. عرضه داشت: من از جد شما امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود: هر امامی پشت و فرزندی دارد! فرمود: ای شیخ! آیا فراموش کردی یا خودت را به فراموشی می زنی؟ امام جعفر صادق علیه السّلام چنین نفرموده، بلکه فرموده: همه امامان نسل و عقب دارند، جز امامی که حسین بن علی علیهماالسّلام در عهد او رجعت می کند و آن امام نسل ندارد. ابن ابی حمزه گفت: راست گفتی فدایت شوم! من شنیدم که جدت همین گونه می فرمود.(2)

78. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام فرمود: اولین کسی که به دنیا برمی گردد، حسین بن علی علیهماالسّلام و یارانش، و یزید بن معاویه و یارانش هستند که حضرت دقیقا مانند کشتن آنها در روز عاشورا، آنان را می کشد. سپس امام صادق

1- . مختصر بصائر الدرجات: 29
2- . غيبت طوسى: 224

علیه السّلام فرمود: «ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَ أَمْدَدْناکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنینَ وَ جَعَلْناکُمْ أَکْثَرَ نَفیراً»(1)، {پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم. }(2)

79. تأویل الآیات الظاهره: حضرت صادق علیه السّلام در تفسیر آیه «أَ فَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاقِیهِ»، {آیا کسی که وعده نیکو به او داده ایم و او به آن خواهد رسید. }(3) فرمود: موعودی که این وعده به وی داده شده، علی بن ابی طالب علیه السّلام است که خداوند به او وعده داده که در دنیا از دشمنش انتقام بگیرد و در آخرت نیز به وی و دوستانش، وعده بهشت داده است.(4)

80. مجالس مفید: عبایه اسدی می گوید: شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمود: من آقای پیران هستم؛ در من علامتی از ایوب هست و روزی بیاید که خداوند کسان مرا مانند کسان و فرزندان یعقوب به دورم گرد آورد.(5)

81. رجال کشی: امام باقر علیه السّلام فرمود: گویا من عبدالله بن شریک عامری را می بینم که عمامه ای سیاه بر سر نهاده که دو تحت الحنک آن بین دو شانه اوست و از پایین کوه، مقابل قائم ما اهل بیت در میان چهار هزار نفر در حال تکبیر و رجعت از کوه بالا می روند!(6)

مؤلف: «لحف» به کسر لام، اصل و بن کوه را گویند.

82. رجال کشی: امام صادق علیه السّلام فرمود: من از خدا خواستم اسماعیل را بعد از من زنده بدارد و خدا نپذیرفت، ولی مقام دیگری درباره او به من عطا کرد و آن اینکه او اول کسی است که در میان ده تن از اصحابش برانگیخته می شود. از جمله اصحاب او عبدالله بن شریک است که علمدار اسماعیل است.(7)

1- . اسراء / 6
2- . تفسیر عیاشی 2 : 305
3- . قصص / 61

4- . تأویل الآیات الظاهره: 414
5- . امالی مفید: 145
6- . رجال کشی: 217
7- . رجال کشی: 217

در کتاب منتخب البصائر نیز به سند دیگر مثل این روایت نقل شده و در آن آمده: در میان اصحاب او، عبدالله بن شریک عامری و صاحب رایت نیز هستند.(1)

83. رجال کشی: جعفر بن فضیل می گوید: به محمد بن فرات گفتم: تو اصبغ را دیده ای؟ گفت: بله، او را با پدرم دیدم و مردی بود که موهای سر و صورتش سفید بود و قد او نیز بلند بود. پدرم به او گفت: برای ما حدیثی نقل کن که از امیرالمؤمنین علیه السّلام شنیدی! گفت: شنیدم که حضرت می فرمود: من آقای پیران هستم؛ در من علامتی از ایوب هست و روزی بیاید که خداوند کسان مرا مانند کسان و فرزندان ایوب به دورم گرد آورد. محمد بن فرات می گوید: من و پدرم این حدیث را از اصبغ بن نباته شنیدیم. اندکی از این ماجرا نگذشت که اصبغ رحمه الله از دنیا رحلت کرد.(2)

84. رجال کشی: داود رقی می گوید: به حضرت عرضه داشتم: من پیر شده ام و استخوانم نازک شده! دوست دارم عمرم با کشته شدن در راه شما ختم شود! فرمود: حتما این اتفاق می افتد، اگر زود اتفاق نیفتد، در زمان دور (رجعت) حتما این اتفاق خواهد افتاد و تو در راه ما کشته می شوی.(3)

85. رجال نجاشی: عبدالله بن خفقه می گوید: ابان بن تغلب به من گفت: از کنار گروهی عبور کردم که به من به خاطر روایتی که از امام صادق علیه السّلام نقل کردم، عیب می گرفتند. به آنها گفتم: چگونه روایت مرا ملامت می کنید، در حالی که من از کسی حدیث نقل می کنم که از هر چیزی از او سؤال کردم، فرمود: رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله چنین فرموده است؟ گروهی از کودکان می گذشتند و این شعر را می خواندند: «عجب و صد عجب از آنچه بین جمادی و رجب روی می دهد!» معنای این سخن را از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم، فرمود: منظور از آن حادثه تعجب آور، ملاقات مردگان با زندگان در رجعت است.(4)

1- . مختصر بصائر الدرجات: 26
2- . رجال کشی: 221
3- . رجال کشی: 407

4- . رجال نجاشی: 12

86. منتخب البصائر: بر کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السّلام دست یافتم و خط سید رضی علی بن طاووس را بر آن دیدم که نوشته بود: نویسنده این کتاب دو نسل بعد از امام صادق علیه السّلام بوده است. پس ممکن است تاریخ کتابت آن سال 200 هجری باشد، زیرا امام صادق علیه السّلام بعد از سال 140 هجری درگذشت. در این کتاب روایاتی از ابن عروه، از ابن صدقه، از امام صادق علیه السّلام نقل شده و بعضی از مطالبش از غیر این دو نقل شده است. در این کتاب خطبه ای از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل شده به نام «خطبه المخزون» که فرمود:

حمد برای خدا یگانه و ستوده است که به سلطنتش یکتاست و به سبب قدرتش، بلند مرتبه است. او را به خاطر نشان دادن راهش و الهام کردن طاعتش بر بشر و تعلیم دادن حکمت های مخفی اش می ستایم؛ چرا که او به سبب همه نعمت هایش محمود است و به سبب همه بلاهایش، مشکور است، و گواهی می دهم که سخن او عدل و حکم او فصل الخطاب است و هیچ گوینده ای نطق به وجود او نکرده، مگر اینکه قبل از حکم آن گوینده بوده است.

و گواهی می دهم که محمد صلّی اللَّه علیه و آله بنده خدا و آقای بندگان اوست. و بهترین کسی است که در اول زمان و آخر زمان برای نبوت شایستگی داشت. پس هر گاه خدا بندگان را دو گروه می کرد، او را در بهترین دو گروه قرار می داد، و در خلقت او هیچ آلوده دامنی سهیم نبود و هیچ نکاح جاهلیتی نقش نداشت.

سپس خدا از خود شما به سمت شما پیامبری مبعوث کرد که مشقت کشیدن شما بر او گران بود و بر هدایت شما حرص داشت و با مؤمنان رؤوف و رحیم بود. پس از آنچه که از جانب پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید و از اولیایی جز او تبعیت نکنید که چه کم متذکر می شوید. زیرا خدا برای خیر، اهلی و برای حق، ارکانی و برای طاعتش، نگه دارنده ای قرار داده که اهل طاعتش را حفظ کند و حق خدا را به طریقی که می پسندد، در بین بندگانش اقامه نماید، و برای آن طاعت نگهبانان و حافظانی قرار داد که آن را با قدرت حفظ می کنند و بر طاعت خدا

بندگانش را یاری می کنند و چون متولی حق خدا در طاعت اویند، آن را دوست می دارند.

اما بعد، روح بصیرت، روح حیات است که ایمان جز با این روح نفع ندارد؛ این روح همراه با کلمه خدا و تصدیق به او نافع است. پس آن کلمه از روح است و روح از نور است و نور، نور آسمان هاست. پس سببی در دست شماست که با وجود آن، به شما ایثار و اختیار می رسد و آن نعمتی است که توان ادای شکر آن را ندارید و خدا آن را مخصوص شما گردانیده و شما را نیز به آن اختصاص داده، و این امثال را برای مردم می زنیم و تنها اهل علم در آن تعقل می کنند.

پس بر شما بشارت باد به یاری زودهنگامی از جانب حق و پیروزی آسانی که خدا چشم شما را با آن روشن می کند و اندوه شما را می برد. خود را از چیزهایی که خلایق به انتهای آن رسیده اند بازدارید که این امور از شما مخفی نمی ماند. شما به هنگام هر طاعت خدا، نصرتی از جانب او دارید که بر زبان ها جاری و در دل ها ثابت می شود، و آن یاری خدا نسبت به اولیایش می باشد که در نعمت های پنهانی او به لطافت آشکار می شود و برای اهل تقوا شاخه های درخت زندگی را ثمره می دهد، و جداکننده حق و باطل از جانب خدا بین دوستان و دشمنان اوست که در آن شفای سینه ها و ظهور نور است و خدا با آن اهل طاعتش را عزیز و اهل معصیتش را ذلیل می کند.

پس هر کس باید توشه خود را برای آن امر الهی مهیا کند، و هیچ کس را توشه ای نیست مگر به سبب بصیرت داشتن و صدق نیت و تسلیم سلامت بودن. کسانی که در طاعت خدا خسته نمی شوند، ترازوی اعمالشان سنگین است و ترازو بر معیار حکمت است و حکمت فضای بصیرت است و شک و معصیت در آتش است و اهل شک و معصیت از ما نیستند و برای ما و به سوی ما حرکت نمی کنند. دل های مؤمنان پیچیده بر ایمان است. وقتی خدا می خواهد که باطن دل ها را آشکار سازد، آن را با وحی می گشاید و حکمت را در آن می کارد و هر چیزی اجلی دارد که به آن می رسد و خدا در هیچ امری شتاب نمی کند تا به مدت معین و منتهای خود برسد.

پس به بشارتی که داده شدید شادمان باشید و به تقربی که به شما نزدیک شده اعتراف کنید و به آنچه خدا به شما وعده کرده، جامه عمل بپوشانید. ما اهل بیت دعوت خالصی داریم که خدا با آن حجت بالغه خود را آشکار می کند و نعمت های سرشار خود را با آن تمام می کند و با آن کرامت فراوان عطا می کند. کسی که به آن چنگ زند، به حکمت چنگ زده است. خدا رحمتش را از خلال آن دعوت خالص می بخشد و از رحمتش دل ها را نورانی می کند و گزند گناهان را از شما برمی دارد، شفای سینه ها و صلاح امورتان را تسریع می کند و سلامی دائمی از ما به شما می رسد که به مدد آن، در دولت های روزگاران و محل استقرار نطفه اطفالتان علم به سلامت خویش دارید، زیرا خداوند برای دین خود اقوامی را انتخاب کرده تا دینش را بر پا دارند و او را یاری کنند. کلمه اسلام و نواحی واجبات قرآن، به سبب آنان آشکار می شود و عمل به طاعت خدا در شرق و غرب عالم، به سبب آنها صورت می گیرد.

سپس خدا شما را مخصوص اسلام قرار داد و برای آن خالصتان نمود؛ زیرا اسلام اسم سلامت است و جمع کننده کرامت هاست و خدا آن را برگزید، آن را راه قرار داد، حجج آن را تبیین نمود، حدود آن را تعیین کرد، آن را وصف نمود و آن را به مانند توصیفش مورد رضایت خود قرار داد و اخلاق اسلام را توصیف و درجات آن را تبیین نمود و میثاق آن را مورد تأکید قرار داد؛ درجاتی شامل ظاهر و باطن که شیرین و پر امنیت است. پس هر کس به ظاهر اسلام دست یابد، منظره های عجیب آن را در موارد و مصادر اسلام خواهد دید و هر کس بر باطن اسلام آگاهی یابد، زیرکی های پنهانی و امثال و سنت های عجیب را خواهد دید.

پس ظاهر اسلام زیبا و باطن آن ژرف است. عجایب آن تمامی ندارد و شگفتی هایش فانی نمی شود. در آن چشمه های نعمت است و چراغ های روشنی بخش در تاریکی ها؛ خوبی ها جز با کلید اسلام گشوده نمی شود و تاریکی ها جز با چراغ های آن برطرف نمی شود. در این دین تفصیلات و اسباب وصول به حقیقت وجود دارد. در آن دو نام بلند مرتبه است (محمد و علیّ صلوات الله علیهما) که جمع شدند، و قبول اجتماع نموده و در کنار هم قرار گرفتند و جز با هم چیزی را اصلاح

نمی کنند. پس شناخته می شوند و توصیف می شوند و اجتماعشان مشروط به تمامیت یکی از آن دو است و بدون هم در یک منزل جمع نمی شوند و قوامشان به هر دو است. آن دو اسم ستارگانی دارند (مراد امامان علیهم السّلام است) و ستارگانشان نیز ستارگانی غیر از آن دو دارند که از دین خدا حمایت نموده و چراگاه های دین خدا را شبانی می کنند. و در قرآن بیان و حدود و ارکان و مواضع مقدر شده آنچه در گنجینه های خدا هست وجود دارد و مواضع مقدر آنچه که به ترازوی عدالت خدا و حکم فصل کننده او، وزن شده است.

حافظان دین بین شک و یقین جدا کرده اند و حق آشکار را آورده اند و اسلام را به خوبی تبیین نموده اند و برای آن اساس و ارکانی تأسیس کرده اند و شواهد و براهینی مشتمل بر علامات و نشانه ها آورده اند که برای اهل کفایت کافی است و برای طالب شفا، شافی است. آن حافظان از قرق گاه دین حمایت می کنند، از چراگاهش حفاظت می کنند، از آن نگهبانی می کنند، از مبغوضات دین دوری می کنند و به محبوبات دین دوستی می ورزند. همه اینها به حکم خدا و نیکی او و به سبب امر بزرگ اوست، و به سبب فرمودن آنچه واجب الذکر است. این حافظان مردم را به ولایت الهی متصل می کنند، با بیانی نیکو با مردم سخن می گویند، با کاسه سیراب کننده یکدیگر را سیراب می کنند و با مراعاتی خوب، یکدیگر را مراعات می کنند. این امور را با دل هایی احسان کننده و اخلاقی پسندیده و با سلامت نفس از عیوب که دنائت در آن راه ندارد و پنهان نمی شود، به جا می آورند.

پس هر کس از این اخلاق پسندیده را در باطنش پنهان کند، اخلاقی رفیع را پنهان کرده و ریشه فساد را کنده و با نقص وارد کردن به رذایل، منزل خود را تبدیل به مکانی نیکو نموده و با حل کردن فسادهایش در قبال هوای نفسش، مجرم تلقی شده است، زیرا او عهد و عقدی استوار بسته که برّ و تقوا پیشه کند و راه هدایت را ترجیح دهد؛ خدا بر این پیمان آنان را آفریده و الفتشان را برادرانه ساخته است، پس به همین خاطر یکدیگر را دوست می دارند و به همین سبب به هم اتصال دارند. پس مانند زرع و کشت هستند که سود آن باقی است و خوشه چینان از آن می گیرند و تمام می شود. و بیعت آن تخصیص دادن است و خالص آن به فرودستان می رسد.

پس در ایام کوتاه خود که در منزل دنیا اقامت دارد، منتظر خالص محصول زراعت عمل خویش است تا به منزلی برود و حاصل عملش و معرفت به جایگاه اخروی اش را روی زمین بگذارد.

پس خوشا به حال کسی که دلی سالم دارد و از کسی که او را هدایت نموده، اطاعت و از آنچه او را دنیّ و پست می کند، اجتناب می کند. چنین کسی بر جایگاه کرامت وارد می شود و به راه سلامت می رسد؛ با بصیرت خود می بیند و از هادی امر خود اطاعت می کند؛ به بهترین راهنمایی هدایت می شود و پرده جهالت گمراه کننده و به لهو افکن از جلوی دیدگانش برداشته شده. پس هرکس طالب تفکر یا تذکر است، باید رأیش را ذکر و هدایت را آشکار کند، تا وقتی ابواب هدایت بسته نشده و اسباب آن مهیاست و قبل از خیرخواهی کسی که با خضوع و حسن خشوع خیرخواهی نموده و سلامت اسلام و دعای تمام نعمت و سلام در برابر سلام را می خواهد. سلامی دائمی برای شخص خاضع و متواضعی که به سبب ایمان پیشی گرفته و عدل ترازو را می شناسد. پس باید امر و اکرام او پذیرفته شود و قبل از آمدن حادثه کوبنده، از آن بر حذر بود.

امر ما اهل بیت، صعب مستصعب است و آن را جز ملک مقرب یا نبی مرسل یا عبدی که خدا قلب او را برای ایمان آزموده، نمی تواند حمل کند. حدیث ما را جز دژهای محکم یا سینه هایی امین یا بردبارانی با وقار تحمل ندارند. ای عجب و صد عجب از آنچه بین جمادی و رجب واقع می شود !

مردی از شرطه الخمیس (گروه وفاداران به امیرالمؤمنین که ایشان را جانشین بلافصل پیغمبر می دانستند) پرسید: یا امیرالمؤمنین ! از چه در عجبید؟ فرمود: چرا تعجب نکنم در حالی که قضای الهی در مورد شما مقدر شده و شما حرف نمی فهمید ! آگاه باشید ! بانگ های صدایی به وقوع می پیوندد که بین آنها مرگ هاست ! دروی گیاهان و رجعت اموات ! دو صد عجب از وقایع بین جمادی و رجب !

مرد دیگری گفت: یا امیرالمؤمنین ! این چه امری است که پیوسته از آن در عجبید؟ فرمود: مادر مرد اول به عزایش بنشیند ! چه امری از این عجیب تر که امواتی مغز سر زندگان را می کوبند. مرد پرسید: چه وقت این اتفاق می افتد؟

فرمود: قسم به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، گویا من می بینم که در خیابان های کوفه وارد شده اند و شمشیرهایشان را بر دوش آشکار نموده اند و هر دشمن خدا و رسول و مؤمنین را می زنند، و این تأویل این آیه است «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَهِ کَما یَئِسَ الْکُفَّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ »، {ای کسانی که ایمان آورده اید، مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده، به دوستی مگیرید. آنها واقعاً از آخرت سلب امید کرده اند، همان گونه که کافرانِ اهل گور قطع امید نموده اند. }(1)

ای مردم! قبل از آنکه مرا از دست بدهید، از من بپرسید که من به راه های آسمان، از عالم به راه هایِ زمین عالم تر هستم. من رئیس دین و غایت سبقت گیرندگان و زبان اهل تقوا و خاتم اوصیا و وارث انبیا و خلیفه رب العالمین هستم. من تقسیم کننده آتش و کلید دار بهشت و صاحب حوض و اعراف هستم، و امامی از ما اهل بیت نیست، مگر اینکه عارف به تمام کسانی است که اهل ولایت او هستند و این معنای سخن خداوند متعال است که فرمود: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ»، {[ای پیامبر،] تو فقط هشداردهنده ای، و برای هر قومی رهبری است. }(2)

ای مردم! قبل از آنکه فتنه ای از شرق حادث شود، از من بپرسید که بعد از مرده و زنده شدن خلایق، پای خود را بردارد و در بالای اجزای خویش راه برود، یا اینکه آتش با هیزم بسیار در مغرب زمین افروخته شود و پیش از آنکه فتنه ای با عداوت و کینه یا مثل آن مانند انتقام کشیدن، دامنش را برداشته صدای واویلاه درآورد!

پس وقتی آسمان گرد شد، می گویی: مرد یا هلاک شد؟ به کدام وادی پای نهاد؟ پس در آن روز تأویل این آیه است: «ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّهَ عَلَیْهِمْ وَ أَمْدَدْناکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنینَ وَ جَعَلْناکُمْ أَکْثَرَ نَفیراً»، {پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره

1- . ممتحنه / 13
2- . رعد / 7

می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم. }(1)

و این امر آیات و علاماتی دارد: اولین آن محصور کردن کوفه با قراولان و خندق ساختن و ساختن سنگر در گوشه خیابان های کوفه است. و چهل شب مساجد تعطیل می شود و اطراف مسجد بزرگ سه رایت می جنبد که به رایت هدایت می ماند، لیکن قاتل و مقتول هر دو در آتش اند و کشتار فراوان و مرگ بی شمار، و کشتن نفس زکیه پشت کوفه با هفتاد نفر، و کسی که بین رکن و مقام ذبح می شود، و کشتن اسبغ مظفر به قتل صبر برای بیعت بتان همراه با بسیاری از شیطان های انسی، از علائم وقوع آن فتنه است.

و خروج سفیانی با رایت سبز و صلیبی از طلا که امیر آن مردی از قبیله کلب است، و سفیانی دوازده هزار تن را روانه مکه و مدینه می کند که امیر آن لشکر، فردی از بنی امیه است که به او خزیمه می گویند؛ چشم چپش کور و در چشم دیگرش نقطه ای از خون است؛ به دنیا میل دارد و بیرقش برگردانده نمی شود تا اینکه به مدینه می رسد. پس مردان و زنانی از آل محمد صلّی اللّه علیه و آله را جمع و آنان را در خانه ای در مدینه، به نام خانه ابی الحسن اموی حبس می کند.

و گروهی را به دنبال مردی از آل محمد صلّی اللّه علیه و آله می فرستد که در مکه مردانی گرد او جمع شده اند که امیرشان مردی از قبیله غطفان است. وقتی گروه او به سنگ های عریض و سفید بیداء می رسند، زمین آنان را فرو می برد و جز یک نفر احدی از آنان نجات نمی یابد، و خدا صورت او را پشت سرش قرار می دهد تا باعث بیم آنان شود و نشانه ای برای سایر لشکریانش باشد. در آن روز تأویل این آیه محقق می شود که فرمود: «وَ لَوْ تَری إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَکانٍ قَرِیبٍ»، {و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده اند [آنجا که راهِ] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند. }(2) و سفیانی صد و سی هزار نفر را به کوفه می فرستد و آنان در روحاء و فاروق و مکان مریم و عیسی

ص: 113

1- . اسراء / 6

2- . سبأ / 51

علیهماالسّلام در قادسیه فرود می آیند و سی هزار تن از آنان حرکت می کنند تا به کوفه و موضع قبر هود علیه السّلام در نخیله می رسند. و در روز عید بر آن مرد از آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله حمله می کنند و امیر مردم، مرد جبار و عنادورزی است که به او کاهن و ساحر گفته می شود. و در میان پنج هزار تن از کاهنان، از شهری به نام زوراء خارج می شود و بر سر پل آن هفتاد هزار تن را می کشد، تا جایی که تا مردم در اثر شدت خون و گندیدگی اجساد کشتگان، سه روز از بهره بردن از آب فرات خودداری می کنند. و دختران بکری که هنوز کف دست و قناعشان دیده نشده، از کوفه به اسارت برده می شوند، تا جایی که به محمل هایی در نزدیک «ثویه» که اراضی نجف است، سپرده می شوند.

سپس صد هزار تن مشرک یا منافق از کوفه خارج شده و در دمشق خیمه می زنند، و کسی نمی تواند از ایشان در آنجا ممانعت کند. و «ارم ذات العماد» همان منطقه است و از مشرق زمین پرچم هایی روی می آورند که نه از پنبه اند و نه از کتان و نه حریر که بر سر نیزه ها ممهور به مهر سید اکبر(یعنی رسول خدا) هستند و مردی از آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله، این پرچم ها را سوق می دهد و اگر در مشرق زمین باشند، بوی آنها در مغرب زمین مانند مشک اذفر به مشام می رسد و رعب و وحشت یک ماه جلوتر از او سیر می کند.

و پسران سعد سقّاء در کوفه، در طلب خون پدرانشان می مانند و اینان پسران فاسقانند. در آنجا می مانند تا لشکر حسین علیه السّلام بر آنان هجوم آورد. این دو لشکر مانند دو اسب مسابقه ای هستند. اصحاب حسین علیه السّلام ژولیده مو و غبارآلوده و گریان و مجروحند. یکی از آنان بر پای خود زده و می گوید: بعد از امروز خیری در زندگی نیست. خدایا ما توبه کاران خاشع و راکع و ساجد تو هستیم! آنان نیکانی هستند که خداوند عزوجل چنین وصفشان فرمود که: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرینَ»، {خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست

می دارد.}(1) و مطهرین در این آیه، اشخاصی از آل محمد هستند که شبیه اینان می باشند.

و مرد راهبی از اهل نجران خروج می کند و امام را اجابت می کند. و او اول نصرانی است که اجابت نموده و صومعه خود را ویران می کند، صلیبش را می شکند، غلامان و مردم ضعیف و اسبانی را خارج می کند و همگی همراه علم های هدایت، به نخیله می روند. و نخیله محل اجتماع تمام مردم زمین در منطقه فاروق است و آن راه امیرالمؤمنین

علیه السّلام است که بین برس و فرات واقع شده است. در آن روز بین شرق و غرب عالم

سه هزار یهودی و نصرانی را می کشد و مردم یکدیگر را می کشند، و آن تأویل این آیه است که: «فَما زالَتْ تِلْکَ دَعْواهُمْ حَتَّی جَعَلْناهُمْ حَصیداً خامِدینَ»، {سخنشان پیوسته همین بود، تا آنان را دروشده بی جان گردانیدیم. } (2) بی جان با شمشیر و زیر سایه شمشیرها.

و از طایفه بنی اشهب مردی بدنگاه و بدچشم باقی می ماند، با جمعی از مردم که از پدر او نیستند (با او خویشاوندی ندارند) و با ایشان می گریزد، تا اینکه به «سبطری» که نام دهی در دمشق است می آیند، در حالتی که به درختی پناه می برند، و آن روز تأویل این آیه است که:«فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها یَرْکُضُونَ لا تَرْکُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلی ما أُتْرِفْتُمْ فیهِ وَ مَساکِنِکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْئَلُونَ»، {پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می گریختند. [هان] مگریزید، و به سوی آنچه در آن متنعّم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید، باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید. } (3)
و مراد از مساکنشان، گنج هایی است که از اموال مسلمین به غنیمت گرفته اند، و در آن روز فرورفتن در زمین و پرتاب و مسخ شدن آنان را فرا می گیرد و در آن روز تأویل این آیه به وقوع می پیوندد: «وَ ما هِیَ مِنَ الظَّالِمینَ بِبَعیدٍ»، {و [خرابه های] آن از ستمگران چندان دور نیست.}(4)

1- . بقره / 222
2- . انبیاء / 15
3- . انبیاء / 12

4- . هود / 82

و منادی در ماه رمضان هنگام طلوع خورشید از ناحیه مشرق فریاد می زند: ای اهل هدایت! اجتماع کنید! و پس از غروب خورشید از ناحیه مغرب فریاد می زند: ای اهل هدایت! اجتماع کنید! و فردای آن روز ظهر، هنگام گرفتگی خورشید که هوا تاریک و سیاه می شود نیز فریاد می زند. و روز سوم با خروج جنبنده زمین، بین حق و باطل فرق نهاده می شود، و طایفه روم به سمت روستایی در ساحل دریا نزد غار جوانان رو می آورد و خدا جوانان را از غارشان به سمت آنان برمی انگیزد. مردی از آنان به نام «ملیخا» و مرد دیگری به نام «کمسلمینا» هستند که دو شاهد تسلیم شونده قیام قائم هستند.

آن حضرت یکی از اصحاب کهف را به سمت روم می فرستد و او نمی تواند کاری بکند، و فرد دیگری را می فرستد که فاتحانه برمی گردد و آن روز تأویل این آیه است: «وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً»، {هر که در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است، }(1)

سپس خدا از هر امتی گروهی را برمی انگیزد تا آنچه وعده داده می شدند را ببینند، و آن روز تأویل این آیه است: «وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُمْ یُوزَعُونَ »، {و آن روز که از هر امّتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم، پس آنان نگه داشته می شوند تا همه به هم بپیوندند. }(2) و ترس موجب اضطراب دل های آنان می شود.

و صدیق اکبر با پرچم هدایت و شمشیر ذوالفقار و چیزی شبیه تازیانه حرکت می کند تا اینکه دو مرتبه به سرزمین هجرت که همان کوفه است، فرود می آید. پس مسجد آن را ویران نموده و آن را بر بنای نخستینش می سازد، و خانه های ستمگران را که پایین مسجد است ویران می کند و به بصره می رود تا مشرف بر دریای آن شود و همراه او تابوت و عصای موسی است. پس تصمیم بر فتح بصره می گیرد و نفس خود را با درنگی خارج می سازد تا اینکه بصره دریایی ژرف می شود و جز مسجد آنکه مانند سینه کشتی بر پشت آب باقی می ماند، چیزی در آن نمی ماند.

1- . آل عمران / 83

2- . نمل / 83

سپس به «حرورا» می رود تا آنجا را به آتش بکشد، و از باب بنی سقیف می رود تا نفس خود را با درنگی در بین قبیله ثقیف که کشت فرعون هستند، خارج سازد. سپس به مصر می رود و از منبر آن بالا می رود و برای مردم خطبه می خواند و زمین را به عدالت بشارت می دهد. و آسمان باران خود، درختان میوه های خود و زمین گیاهان خود را بیرون می دهند، و زمین برای اهلش زینت می شود و حیوانات وحشی ایمنی می یابند، تا جایی که مانند چارپایان اهلی در زمین می چرند. و علم در قلوب مؤمنان افکنده می شود و هیچ مومنی نیازمند مطالب علمی برادر مؤمن خویش نیست، و آن روز تأویل این آیه است که: «یُغْنِ اللَّهُ کُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ»، {خداوند هر یک را از گشایش خود بی نیاز گرداند، }(1)

و زمین گنج های خود را برایشان خارج می کند و قائم علیه السّلام می فرماید: از آنچه در گذشته پیش فرستادید بخورید! پس مسلمانان در آن عصر برای دینداری شان اهل درستی اند و به آنان اذن سخن گفتن داده می شود، و آن روز تأویل این آیه است که: «وَ جاءَ رَبُّکَ وَ الْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا»، {و [فرمان] پروردگارت و فرشته [ها] صف در صف آیند. }(2) و در آن روز خدا جز دینش چیزی را نمی پذیرد و بدانید که دین خالص، فقط برای خداست، و آن روز تأویل این آیه است که: «أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْکُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا یُبْصِرُونَ وَ یَقُولُونَ مَتی هذَا الْفَتْحُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ قلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لا یَنْفَعُ الَّذینَ کَفَرُوا إیمانُهُمْ وَ لا هُمْ یُنْظَرُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ»، {آیا ننگریسته اند که ما باران را به سوی زمینِ بایر می رانیم، و به وسیله آن کِشته ای را برمی آوریم که دام هایشان و خودشان از آن می خورند؟ مگر نمی بینند؟ و می پرسند: «اگر راست می گویید، این پیروزی [شما] چه وقت است؟» بگو: «روز پیروزی، ایمان کسانی که کافر شده اند سود نمی بخشد و آنان مهلت نمی یابند.» پس، از ایشان روی برتاب و منتظر باش که آنها نیز در انتظارند. }(3)

1- . نساء / 129
2- . فجر / 22
3- . سجده / 27 - 29

پس بین روز قیام تا روز مرگش، سی صد و اندی می ماند و تعداد یارانش سی صد و سیزده نفرند که نُه نفرشان از بنی اسرائیل و هفتاد تن از جنّ و دویست و سی و سه نفر دیگر است که هفتاد تن از آنان، همان کسانی هستند که وقتی مشرکین قریش بر پیامبرصلّی اللّه علیه و آله هجمه بردند، برای پیامبرصلّی اللَّه علیه و آله غضبناک شدند و از پیامبر خدا خواستند که اذن جهادشان دهد و حضرت هم اجازه دادند و این آیه نازل شد: «إِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ ذَکَرُوا اللَّهَ کَثیراً وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ»، {مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته اند یاری خواسته اند. و کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت.} (1) و بیست تن از آنان اهل یمن هستند که مقداد بن اسود از آنان است. و دویست و چهارده تن از آنان کسانی هستند که در ساحل دریای عدن بودند و پیامبر خداصلّی اللّه علیه و آله برای آنان نامه دعوت به اسلام نوشت و آنان به حال اسلام در آمدند.

و از مردمان بی نشان هزار و هشتصد و هفده نفر می باشند و از ملائک چهل هزار تن که سه هزار تن از آنان ملائکه نشان دار هستند و پنج هزار نفر از ملائکه مردفین می باشند.

پس تمام یاران حضرت چهل و هفت هزار و صد و سی نفر می باشند که از جمله ایشان، نه نفر رئیس هستند و با هر یک از این رؤسا که از ملائکه هستند، چهار هزار نفر از جن و انس هستند به تعداد اصحاب روز بدر. پس حضرت با اینان به جنگ دشمنانش می رود و خدا اینان را یاری می کند و دینش با اینان یاری می شود و به سبب اینان پیروزی مقدم می شود و خرّمی زمین از اینان به وجود می آید.

این خطبه را همان طور که یافتم نگاشتم و برخی حروف آن ناقص بود.(2)

1- . شعراء / 227
2- . مختصر بصائر الدرجات: 195

مؤلف: عبارت «لم ینطق فیها ناطق بکان» یعنی هر گونه که از آن تعبیر شود با «فهل کان» به خاطر ضرورت تعبیر است، زیرا «کان» دال بر زمان است و خدا زمان ندارد و قبل از حدوث زمان نیز بوده است.

عبارت «من اهل» یعنی او را اهل و شایسته نبوت و خلافت قرار داد. عبارت «کلما نسج الله مجازا» یعنی آنان را جمع نمود. عبارت «لم یسهم» یعنی در آن شرکت ننمود و سهمی نداشت و «عائر من السهام»، تیری را گویند که پرتاب کننده آن معلوم نیست و کنایه از زنا و اختلاط نسب هاست و ممکن است مأخوذ از «عار» باشد و گویا تصحیف شده عاهر است.

عبارت «فان روح البصر» شاید خبر «أنّ مع کلمه الله» باشد و «روح الحیاه» بدل از «روح البصر» است و به معنای روح ایمانی است که همراه مؤمن است و به سبب آن در حقیقت زنده و بیناست، و این روح جز با کلمه الله نمی باشد و کلمه الله یعنی امام هدایت. عبارت «فالکلمه من الروح» یعنی همراه روح یا اینکه آن نیز از روح که همان روح القدس است گیرنده است و روح از نور می گیرد و نور به دلیل آیه الله نور السموات و الارض خداوند است. عبارت «فبأیدیکم سبب من کلمه الله» یعنی آن سبب از جانب خدا به شما رسیده و خدا شما را مقدم داشته و برگزیده و به آن مخصوص گردانیده و آن نعمتی از جانب خداست که شما را مخصوص آن نموده و بر شما ادای شکر آن ممکن نیست.

عبارت «یظهر» یعنی یاری خدا ظاهر می شود یا خداوند آشکار می شود. در عبارت «انّ فرقاناً» خبر «انّ» یا محذوف است یا بیّن و ظاهر است یا خبر عبارت «یعزّ الله» یا عبارت «فلیعدّ» با در تقدیر گرفتن کلمه «مقول فی حقه» می باشد. و منظور از «فرقان»، قرآن است و کلمه «سلامه» مبتدا و «ثقل المیزان» خبر آن است، یعنی سلامت کسی که اطاعت خفیف می کند و در آن خسته نمی شود. یعنی این سلامتی هنگام سنگینی ترازوی اعمال در قیامت آشکار می شود یا خود آن سبب سنگینی ترازوی اعمال می شود، و ممکن است تسلیم به سلامت اضافه شده باشد و معنا این شود که تسلیمی که موجب سلامت است. و عبارت «و اهل» مبتدا و «ثقّل» به تشدید قاف، بنابر صیغه جمع بودن خبر آن باشد.

ص: 119

و المیزان بالحکمه: یعنی سنگینی ترازوی اعمال به عمل در هنگامی است که عمل همراه حکمت باشد؛ زیرا عمل جاهل وزن و ارزشی ندارد و تقدیر عبارت این می شود که ترازوی عمل با حکمت سنگین می شود.

الحکمه فضاء البصر: یعنی بصیرت دل در آن حکمت است که حرکت می کند. کلمه «أنّی» با کسر همزه و الف مقصوره، به معنای یک زمانی می آید.

بقربان ما قرّب لکم: یعنی اعتراف و تصدیق کردند به نزدیکی آنچه خبر به شما داده که به شما نزدیک است. در عبارت «أرّف أُرَفه»، أُرف بر وزن «صُرَد» جمع «آرفه» است که عبارت از حدّ است، یعنی حدود آن را تعیین نمود و آن را تبیین نمود. سپس ظاهرا قبل از عبارت «من ظهر و بطن کلامی» مشتمل بر ذکر قرآن ساقط شده و حضرت پس از این جمله، به بیان اوصاف قرآن می پردازد و اوصاف قبلی اوصاف اسلام بود، اگرچه ممکن است که ذکر اوصاف قرآن نیز از وصف و تبیین و حدبندی مذکور در وصف اسلام استفاده شود، ولی طبق این سیاق موجود، ظاهرا جمیع این اوصاف، وصف اسلام است.

منظور از «دو نام بلند»، محمد و علی صلوات الله علیهما است و عبارت «و لها نجوم» یعنی سایر امامان هدایت. و عبارت «و علی نجومهما»، نجوم یعنی بر هر یک از آن ستارگان دلایل و براهینی است از کتاب و سنت و معجزاتی دالّ بر حقانیت ایشان و ممکن است مراد از دو نام بلند قرآن و عترت باشد.

عبارت «تحمی» در صورت اینکه فعل معلوم باشد، فاعل آن نجوم است و در صورتی که مجهول باشد، نایب فاعل آن نجوم است و در هر دو فرض، ضمیر در «حماه و مراعیه» به اسلام راجع است و همچنین ضمایر بعد از آن دو، و در نسخه اصلی بعد از عبارت «و اخلاق سنیّه» سفیدی وجود دارد.

و «طرفه» به فتح طاء، نقطه سرخ رنگی است از خون که در اثر ضربه و مانند آن در چشم شخص می افتد.

مؤلف می گوید: من این خطبه را در نسخه اصلی، بیمار و تحریف شده یافتم و بعضی اجزای آن را از بعضی مؤلفات اصحاب و مؤلفات دیگر

تصحیح نمودم، و صاحب کتاب نیز به سقم آن معترف است و با این حال انتفاع از اکثر فواید آن

ص: 120

ممکن است و به همین جهت آن را نقل کردم. از خدا می خواهم که از فضل خود برایم نسخه ای مهیا سازد که بتوانم خطبه را با آن تصحیح کنم، و بسیاری از فقرات آن در «کتاب علامات ظهور حضرت علیه السّلام» گذشت.

87. کافی: حسن بن شاذان واسطی می گوید: نامه ای به خدمت حضرت امام رضا علیه السّلام نوشتم و از ناسازگاری و تعدی مردم «واسط» که از پیروان عثمان بودند و به من آزار می رساندند، شکایت نمودم. حضرت به خط مبارک مرقوم فرموده بودند که: خداوند جل ذکره از دوستان خود عهد و پیمان گرفته که در دولت باطل صبر پیشه سازند. بنابراین تو هم به حکم پروردگارت صبر کن، که چون سرور مردم قیام کند، پیروان باطل را از قبر بیرون آورده و انتقام دوستان مظلوم ما را از آنها می گیرد. در آن موقع است که آنها می گویند: «مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»(1)، {می گویند: «ای وای بر ما، چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می گفتند.}(2)

88. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر آیه « فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَهِ»، {و چون تهدید آخر فرا رسد}(3) می گوید: یعنی قائم صلوات الله علیه و اصحابش؛ «لِیَسُوؤُا وُجُوهَکُمْ»، {تا شما را اندوهگین کنند.} یعنی صورت هایشان سیاه می شود؛ «وَ لِیَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ کَما دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّهٍ»، {و در معبد [تان] چنان که بار اول داخل شدند [به زور] درآیند} یعنی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السّلام و اصحابشان.(4)

1- . یس / 51
2- . کافی 8 : 247
3- . اسراء / 7
4- . تفسیر قمی 1 : 406

89. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «حَتَّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ»، {تا وقتی آنچه به آنان وعده داده می شود.}(1) می گوید: مقصود قائم و امیرالمؤمنین علیهماالسّلام است.(2)

90. تفسیر عیاشی: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه «ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ»، {پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم}(3) فرمود: منظور خروج امام حسین علیه السّلام در رجعت است که در میان هفتاد نفر از یارانش که با او کشته شدند، می آید و کلاه خودهای طلاکاری شده بر سر دارند و هر کلاه خودی، دو روی دارد... تا آخر روایت که در باب «آیات مؤوله به قائم علیه السّلام» گذشت.(4)

91. ارشاد: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: من سید پیران هستم و در من سنتی از ایوب است و خدا اهل مرا برایم جمع می کند، همان طور که برای یعقوب کسانش را جمع کرد و این امر زمانی است که روزگار بگذرد و بگویید: مُرد یا به هلاکت رسید، تا آخر آنچه در باب «اخبار امیرالمومنین علیه السّلام به قائم علیه السّلام» گذشت.(5)

92. منتخب البصائر: امام باقر علیه السّلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام می فرمود: کسی که می خواهد با پیروان دجال بجنگد، باید با گریه کننده خون عثمان و اهل نهروان بجنگد، و کسی که با این عقیده خدا را ملاقات کند که عثمان مظلوم کشته شده، خدا را خشمگین ملاقات خواهد کرد و دجال را درک نمی کند.

مردی گفت: یا امیرالمؤمنین! اگر چنین گریه کند، قبل از رؤیت دجال بمیرد چه می شود؟ فرمود: از قبرش برانگیخته می شود تا به دجال ایمان بیاورد، اگرچه بینی اش در قبر به خاک مالیده شده باشد.(6)

1- . مریم / 75
2- . تفسیر قمی 2 : 380
3- . اسراء / 5
4- . تفسیر عیاشی 2 : 304
5- . ارشاد: 184
6- . مختصر بصائر الدرجات: 20

93. علل الشرائع: عبدالرحيم قصير می گويد: امام باقر عليه السّلام به من فرمود: آگاه باشيد كه اگر قائم ما قيام كند، عايشه را به نزد او می آورند تا او را حدّ (قذف مادر ابراهيم بن رسول اللّه صلّی اللّه عليه و آله) بزند و انتقام فاطمه دختر محمد صلّی اللّه عليه و آله را از او بگيرد... تا آخر آنچه در باب «سيره حضرت» گذشت.(1)

94. ارشاد: امام صادق عليه السّلام فرمود: وقتی اوان قيام قائم عليه السّلام برسد، بارانی در جمادی الآخر و ده روز از رجب بر مردم می بارد كه خلايق مثل آن را نديده اند. پس خدا به سبب آن باران، گوشت تن مؤمنان و بدن های آنان را در قبور زنده می كند و گويا من آنان را می بينم كه از سمت «جهينه» می آيند و موی سر خود را از خاک قبر ها می تكانند.(2)

95. اعلام الوری و ارشاد: امام صادق عليه السّلام فرمود: از پشت كوفه، بيست و هفت مرد

به همراه قائم عليه السّلام خروج می كنند كه پانزده تن از قوم موسی عليه السّلام هستند كه به حق راهنمايی می كنند و به حق داوری می نمايند. و هفت تن آنها از اصحاب كهف هستند و يوشع بن نون و سلمان و ابودجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر نيز هستند كه در دولت او، ياور و حكمران می شوند.(3)

اين حديث با اندک تغييری در تفسير عياشی نقل شده است.(4)

96. غيبت نعمانی: امام باقر عليه السّلام فرمود: اگر قائم آل محمدصلّی اللّه عليه و آله قيام كند، خدا او را با ملائكه ياری می كند و اولين كسی كه او را تبعيت می كند، محمد صلّی اللّه عليه و آله است و علی عليه السّلام دومين نفر است... تا آخر آنچه گذشت.(5)

1- . علل الشرائع 2 : 551
2- . ارشاد:290
3- . اعلام الوری: 440 ، ارشاد: 386
4- . تفسير عياشی 2 : 35

5- . غیبت نعمانی: 234

97. غیبت طوسی: امام رضا علیه السّلام در حدیثی طولانی در باب علامات ظهور قائم علیه السّلام فرمود: صدای سوم که به گوش می رسد، خلایق بدنی را می بینند که مثل چشمه خورشید آشکار است. آن صدا می گوید: این امیرالمؤمنین علیه السّلام است که برای هلاک کردن ظالمان رجعت فرموده است.(1)

مثل این حدیث در غیبت نعمانی نیز مذکور است.

98. غیبت طوسی: مفضل بن عمر می گوید: قائم علیه السّلام و شیعیانی از دوستانمان را که منتظر او بودند و مردند، یاد نمودیم. پس امام صادق علیه السّلام به ما فرمود: وقتی قائم قیام کند، به نزد مؤمن در قبرش می روند و به او می گویند: امام تو قیام نمود، اگر می خواهی به او ملحق شوی، ملحق شو و اگر دوست داری در کرامت پروردگارت بمانی، در قبر خود بمان !(2)

99. من لا یحضره الفقیه: موسی بن عبداللّٰه نخعی از امام علی النقی علیه السّلام «زیارت جامعه» را روایت کرده، تا آنجا که حضرت این فقره از زیارت مزبور را خواندند: خداوند مرا از آنان قرار دهد که از آثار شما (اهل بیت عصمت) پیروی می کند؛ از راه شما می رود؛ با هدایت شما هدایت می یابد؛ در جمعیت شما برانگیخته می گردد؛ در رجعت با شما به دنیا بازگشت می کند؛ در دولت شما به ریاست و دولت می رسد؛ در راحتی شما به شرافت نائل می گردد؛ در روزگار (دولت شما) قدرت به هم می رساند؛ و فردا چشمش با دیدن شما روشن می شود.

و در زیارت وداع فرمود: خداوند مرا در دولت شما (آل محمد صلّی اللّٰه علیه و آله) قدرت دهد و به هنگام بازگشت شما، به دنیا زنده کند.(3)

در تهذیب شیخ طوسی نیز این روایت از صدوق نقل شده است.(4)

1- . غیبت طوسی: 439
2- . غیبت طوسی: 458
3- . من لا یحضره الفقیه 2 : 419
4- . تهذیب الاحکام 6 : 99

100. تهذیب: حضرت صادق علیه السّلام در زیارت «اربعین» فرمود: من گواهی می دهم که مؤمن به شما و به رجعت شما هستم و به شرایع دینم و پایان اعمالم یقین دارم.(1)

101. من لا یحضره الفقیه: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: کسی که ایمان به رجعت ما ندارد و متعه (عقد موقت) را حلال نداند، از ما نیست.(2)

102. کافی: ابو بصیر از امام ششم علیه السّلام روایت می کند که به آن حضرت عرض کردم: معنی این آیه شریفه چیست؟ «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ، بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ»، {و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می میرد برنخواهد انگیخت. آری، [انجام] این وعده بر او حق است، لیکن بیشتر مردم نمی دانند.}(3) حضرت فرمود: ای ابو بصیر! درباره این آیه چه عقیده داری؟ عرض کردم: آنچه من می دانم این است که مشرکین عقیده داشتند و برای پیغمبر قسم می خوردند که خداوند مردگان را زنده نمی گرداند. حضرت فرمود: اف بر کسی که این عقیده را دارد! حضرت فرمود: از آنها سؤال کن که آنها به خداوند یگانه سوگند می خوردند یا به «لات» و «عزی»؟ عرض کردم: قربانت گردم! مرا در جریان امر بگذار! حضرت فرمود: ای ابو بصیر! هر گاه قائم ما قیام کرد، خداوند گروهی از شیعیان ما را که سر دسته شمشیرشان را بر روی دوش دارند، از قبرهاشان برانگیخته نموده و به سوی قائم می فرستد. چون این خبر به جمعی از شیعیان که هنوز نمرده اند می رسد، به یکدیگر می گویند: فلانی و فلانی و فلانی از قبرهای خود بیرون آمده و هم اکنون با قائم هستند. وقتی این خیر به گوش مردمی از دشمنان می رسد، می گویند: ای جماعت شیعه! چقدر شما دروغگو هستید! این دولت شما است، با این وصف شما در این دولت هم دروغ می گویید. نه، به خدا قسم این اشخاص

1- . تهذیب الاحکام 6 : 113

2- . من لا یحضره الفقیه 3 : 584

3- . نحل / 41

زنده نشده اند و تا روز قیامت زنده نمی شوند. خداوند هم زبان حال آنها را در آیه «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ» حکایت فرموده است.(1)

در تفسیر عیاشی هم این حدیث آمده است.(2)

مؤلف: سید بن طاوس نیز در کتاب «سعد السعود» از کتاب «ما نزل من القرآن فی اهل البیت» تألیف شیخ مفید، به سند خود این روایت را از حضرت صادق و حضرت باقر علیهماالسّلام نقل کرده است.(3)

103. کافی: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه «وَ قَضَيْنا إِلى بَنى إِسْرائيلَ فِی الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ»، {و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که: «قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد. }(4) فرمود: منظور از این دو بار، کشتن علی بن ابی طالب و نیزه زدن به امام حسن علیهماالسّلام است؛ و «وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبيراً»، {و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست.»} منظور از این سرکشی، کشتن حسین علیه السّلام است؛ «فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما»، {پس آن گاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد. } فرمود: منظور وقتی است که زمان یاری خون حسین علیه السّلام برسد؛ «بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولی بَأْسٍ شَديدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ»، {بندگانی از خود را که سخت نیرومندند، بر شما می گماریم تا میان خانه ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند } فرمود: منظور قومی هستند که خدا قبل از قیام قائم برمی انگیزد و آنان هیچ دشمنی از آل محمد را رها نمی کنند، مگر اینکه او را می کشند؛ «وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً»، {و این تهدید تحقق یافتنی است. } فرمود: منظور قیام قائم علیه السّلام است.

«ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ»، {پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم. } فرمود: منظور خروج حسین علیه السّلام در بین هفتاد نفر از یارانش است که کلاه خودهای سفید دارند و هر کلاه خودی دو صورت دارد که به مردم می گویند:

1- . کافی 8 : 50

2- . تفسیر عیاشی 2 : 280

3- . سعد السعود: 116

4- . اسراء / 4

این حسین است که خروج کرده تا مؤمنان در مورد او تردید نکنند و او شیطان و دجال نیست و حجت قائم علیه السّلام بین مردم است. وقتی معرفت به اینکه این مرد حسین علیه السّلام است در دل های مؤمنان مستقر شد، حجت علیه السّلام وفات می یابد و این حسین بن علی علیهماالسّلام است که او را غسل می دهد، کفن و حنوط می کند و در قبر قرار می دهد، و امور جانشین نبی را فقط وصی نبی متکفل می شود.(1)

104. مصباح المتهجد: صفوان می گوید: از حضرت صادق علیه السّلام برای زیارت آقایمان امام حسین علیه السّلام اذن طلبیدم و از حضرت خواستم که اعمالی برایم تعیین فرمایند. و حدیث را ادامه داد تا به اینجا رسید که حضرت صادق علیه السّلام در خلال عبارات زیارت فرمود: و خدا و فرشتگان و انبیا و رسولانش را شاهد می گیرم که من به شما و آمدنتان ایمان دارم و به شرایع دینم و پایان های اعمالم یقین دارم.(2)

105. مصباح المتهجد: در زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السّلام این جمله روایت شده: من مؤمن به فضل و مقام شما در نزد خداوند هستم و یقین به برگشتن شما دارم.(3)

106. مصباح المتهجد و مصباح الزائر: حسین بن روح می گوید: «در ماه رجب در هر یک از مشاهد مشرفه که بودی، وقتی داخل شدی چنین زیارت بخوان.» و زیارت را نقل می کند تا اینجا: «و خدا مرا از نزد شما به بهترین رجعت بازگشت دهد به سوی مرغزارهای پر علف و وسیع و نعمت فراوان و استراحت و رفق و نرمی، تا وقت رسیدن اجل و بهترین سرنوشت، و جای گرفتن در نعیم ابدی و عیش تازه و پیوستگی تناول از نعمت ها و نوشیدن از رحیق و سلسبیل و عسل و

1- . کافی 8 : 206
2- . مصباح المتهجد: 501
3- . مصباح المتهجد: 504

آبشخور های گوارا که خستگی و ملالت ندارد، و رحمت خدا و برکات و تحیاتش بر شما باد! تا به نزد شما برگردم و در رجعت شما رستگار شوم.(1)

107. اقبال و مصباح: ابی القاسم ابن علاء همدانی، وکیل امام عسکری علیه السّلام توقیعی دریافت کرد که در آن نوشته شده بود: مولای ما حسین علیه السّلام در روز پنجشنبه سوم شعبان متولد شد. پس این روز را روزه بدار و این دعا را بخوان. و حدیث را تا این عبارت ادامه داد که فرمود: و بزرگ خانواده و یاری شده با نصرت، در روز رجعت که در عوض قتلش به او این عظمت داده شده که که امامان از نسل اویند و شفا در تربت اوست و رستگاری بعد از برگشت با اوست و جانشینان از عترت او هستند بعد از قائمشان و غیبت او، تا به خونخواهی برخیزند و خون او را طلب کنند و آنان بهترین یاورانند... تا اینجا که فرمود: پس ما به قبر او پناهنده ایم و تربت او را شاهدیم و منتظر رجعت او هستیم، و ای پروردگار جهانیان! دعای ما را اجابت بفرما.(2)

108. مصباح الزائر: در زیارت قائم علیه السّلام در سرداب است که: خدایا! مرا موفق کن در اطاعت او و جای گرفتن در خدمت او و ماندن در دولت او و دوری از نافرمانی او؛ خدایا اگر قبل از دولت او جانم را گرفتی، مرا از کسانی قرار ده که در رجعت او برمی گردند، در دولت او به حکومت می رسند، در ایام حکومتش قدرتمند می شوند، زیر پرچم های او سایه می گیرند و در گروه او محشور شوند و چشمشان با دیدن او روشن شود.(3)

109. مصباح الزائر: در زیارت دیگر حضرت حجت علیه السّلام آمده: اگر مرگ من پیش از ظهور شما فرا رسید، من به واسطه تو به خدای سبحان توسل می جویم که بر محمد و آل محمد درود فرستد و در زمان ظهور تو، برای من بازگشتی

1- . مصباح المتهجد: 556

2- . مصباح المتهجد: 571 ، اقبال الاعمال: 194

3- . مصباح الزائر: 424

مقدر سازد، و در ایام دولت تو رجعتی قرار دهد تا از راه اطاعت تو به خواسته ام برسد و دلم را از دشمنان تو تشفی بخشم.(1)

110. مصباح الزائر: ضمن زیارت دیگر حضرت این جمله وارد شده: خداوندا! در زمان حیات و بعد از مردن ما، رخسار مبارک ولی خود را به ما بنما! خدایا من در پیشگاه صاحب این قبه برای تو ایمان به رجعت می آورم.(2)

111. مصباح الزائر: سید بن طاوس از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: هر کس چهل بامداد این دعای عهد را بخواند، از یاوران قائم خواهد بود، و اگر پیش از ظهور آن حضرت بمیرد، خداوند (هنگام ظهور) او را از قبر بیرون آورد، و با هر کلمه این دعا، هزار ثواب به او عطا فرماید و هزار گناه از نامه عمل او محو کند.

حاصل مضمون دعا این است: ای خداوندی که خدای نور بزرگ و تخت رفیع و خدای دریای خروشان هستی! و تورات و انجیل و زبور را (بر موسی و عیسی و داود از آسمان) فرو فرستادی، و ای خدای سایه و شعاع آفتاب! و ای خدایی که قرآن عظیم را (بر محمد صلّی اللّه علیه و آله) نازل فرمودی! و ای خدای فرشتگان مقرب و پیغمبران مرسل! من تو را به قدرت کامله و نورانیت آثار صنع و سلطنت قدیمت می خوانم! ای خدای حی قیوم! تو را به آن نامت که آسمان ها و زمین ها با آن روشن گشت می خوانم. ای زنده ای که پیش از هر زنده ای بوده ای! گواهی می دهم که جز تو خدایی نیست.

خداوندا! من از جانب مردان و زنانی که ایمان به تو آورده اند و در شرق و غرب زمین در دشت ها و کوه ها و خشکی ها و دریاها به سر می برند، و از جانب من و پدر و مادرم، به اندازه وزن دستگاه سلطنت و ذرات آفرینش و آنچه علمت بدان احاطه دارد، می خواهم که درود و رحمت خود را بر آقا و امام ما «هادی مهدی» راه نمایی که او را خود راهنمایی کرده ای و کسی که دین مقدست بدو پایدار است، برسانی! خداوندا! من بامداد امروز که در آن به سر می برم و هر بامدادی، تا زنده ام

1- . مصباح الزائر: 438

2- . مصباح الزائر: 445

عهد و پیمان خود را با امام خویش تجدید می کنم، بیعت او را به گردن می گیرم و هیچ گاه آن را از نظر دور نمی دارم و از یاد نمی برم.

خداوندا! مرا از یاوران و مدافعین او و آنها که سعی در انجام مقاصد او دارند و از پشتیبان های وی و کسانی که در ارادت به حضرتش سبقت گرفته اند و آنان که در رکابش شهید می شوند، قرار بده! پروردگارا! اگر مرگ که آن را برای بندگانت یک امر حتمی قرار داده ای، میان من و آن حضرت جدایی انداخت، مرا از قبرم بیرون آور تا در حالی که کفنم را پوشیده و شمشیرم را از غلاف درآورده و نیزه ام را به دست گرفته ام، در میان آنها که در شهر حاضرند یا آنان که کوچ می کنند، قرار گیرم و دعوت کننده آن حضرت را اجابت کنم.

خداوندا! آن طلعت رعنا و آن صورت زیبا را به من بنما و با نگاهی که به وی می کنم دیدگانم را روشن گردان!

خدایا! او را زود برسان و آمدن آن حضرت را آسان کن و راه آمدنش را هموار گردان و مرا از راهی که او می رود، راه بر! حکمش را نافذ و کارش را رو به راه کن.

پروردگارا! شهرهای خود را به وسیله او آباد کن و بندگانت را زنده گردان، زیرا خود گفته ای و گفته ات راست است: فساد اخلاق مردم در دریا و خشکی آشکار گشته است، به سبب کرده هایشان.

خداوندا! ولی خود و فرزند دختر پیغمبرت را که هم نام پیغمبرت می باشد، ظاهر گردان تا به هر باطلی که می رسد، آن را به هم زده و از میان ببرد، و حق را بر جای خود استوار و آشکار سازد.

پروردگارا! او را پناه بندگان ستمدیده ات و یاور مردمی که جز تو یاوری ندارند قرار ده! او را بفرست تا احکام تعطیل شده کتابت (قرآن) را تجدید و آثار دینت و سنت های پیغمبرت را محکم کند و او را از خطر وجود دشمنان، در پرتو لطف خود نگاهدار! پروردگارا! پیغمبرت محمد صلّی اللّه علیه و آله و کسانی را که به واسطه پذیرش دعوت وی از پیروان او گشته اند، به دیدن وی شاد گردان و به بیچارگی که ما بعد از پیغمبر پیدا کرده ایم رحم کن! خدایا! این غم و اندوه را (که بر

اثر غیبت او به ما رسیده) با حضور او برطرف نما و در ظهور او شتاب کن، دشمنان ما ظهور آن حضرت را بعید می دانند، ولی ما آن را نزدیک می دانیم.

سپس سه مرتبه با دستت به ران پای راستت می زنی و می گویی: یا صاحب الزمان به ظهورت شتاب کن ! شتاب کن !(1)

112. مصباح الزائر: از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: هر کس خواست پیغمبر صلّی اللَّه علیه و آله یا یکی از ائمه صلوات اللَّه علیهم را از دور زیارت کند، بدین گونه زیارت نماید ... تا آنجا که می گوید: من از کسانی هستم که اعتقاد به فضل شما دارم، رجعت شما را اقرار می کنم و این قدرت را از خداوند انکار نمی نمایم و به چیزی جز آنچه خداوند می خواهد عقیده ندارم.(2)

مؤلف: بیشتر این اخبار که متعلق به زیارات و دعاهاست، در کتاب هایی که شهید و شیخ مفید و غیر اینان نوشته اند و نزد ما موجود است، همچنین در کتاب عتیق ما و در کتاب «زوائد الفوائد» پسر رضی الدین علی بن طاوس مذکور است.

113. کافی: امام صادق علیه السّلام در حدیثی طولانی در باب چگونگی قبض روح مؤمن فرمود: مؤمن پس از قبض روح، آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله را در بهشت رضوی زیارت می کند و با آنان از طعامشان می خورد و از شرابشان می آشامد و در مجالسشان با آنان سخن می گوید، تا اینکه قائم ما اهل بیت قیام می کند. وقتی قیام کرد، خدا مؤمنان را برمی انگیزد و آنان تلبیه گویان و گروه گروه به همراه او می آیند. در این هنگام است که اهل باطل تردید می کنند و حلال کنندگان حرام های خدا مضمحل می شوند و چه اندک باقی می مانند؛ شتاب کنندگان هلاک شوند و اهل قربات نجات می یابند.

به همین خاطر رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: تو برادر من هستی و وعده گاه من و تو وادی السلام است.(3)

1- . مصباح الزائر: 455

2- . مصباح الزائر: 501
3- . كافى 3 : 69

مؤلف: فیروزآبادی می گوید: «رجل محلّ» کسی است که در محرمات خدا دریدگی می کند یا برای ماه های حرام حرمت قائل نیست. (پایان کلام فیروزآبادی)

«مقرّبون» به فتح راء کسانی هستند که عجله ندارند و آنان هستند که اهل تقرب و تسلیم هستند یا به کسر راء، یعنی کسانی که می گویند فرج نزدیک است و آن را دور نمی انگارند.

این روایت در کتاب «المحتضر من کتاب القائم» نوشته فضل بن شاذان هم نقل شده است.

114. المحتضر من کتاب القائم: امام صادق علیه السّلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: من فاروق بزرگ تر و صاحب وسیله داغ نهادنم، و من صاحب برخاستن نخست و برخاستن نهایی ام، و صاحب رجعت هایم و صاحب دولت همه دولت هایم، و وعده خدا به دست من تمام می شود و کلمه او به دست من کامل می شود و به سبب من دین کامل می شود.

مؤلف: ادامه این حدیث در ابواب «علوم امامان علیهم السّلام» آمده است.

115. کامل الزیاره: امام صادق علیه السّلام در باب زیارت امام حسین علیه السّلام، زیارتی فرمود تا به اینجا رسید که: یاری من مهیای شماست تا خدا حکم فرماید و شما را بر انگیزد؛ پس من حتما با شمایم و با دشمن شما همراه نیستم؛ من به رجعت شما ایمان دارم، قدرت خدا را منکر نمی شوم، مشیت او را تکذیب نمی کنم و بر این پندار نیستم که آنچه خدا نخواهد محقق نمی شود.(1)

116. کامل الزیاره: امام صادق علیه السّلام در باب زیارت امام حسین علیه السّلام فرمود: یاری من مهیای شماست تا خدا شما را برای اقامه دینش زنده کند و برانگیزد، و گواهی می دهم که شما حجت خدایید و به سبب شما امید رحمت خدا می رود. پس من حتما با شمایم و با دشمن شما همراه نیستم؛ من به رجعت شما ایمان دارم، قدرت خدا را منکر نمی شوم و مشیت او را تکذیب نمی کنم.

1- . كامل الزياره: 385

سپس فرمود: خداوندا! بر امیرالمؤمنین؛ بنده ات و برادر رسولت درود فرست... تا به اینجا که فرمود: خداوندا! کلماتت را به سبب او تمام فرما، وعده ات را با او عملی ساز، دشمنت را به دست او هلاک کن و ما را در زمره موالیان و دوستدارانش بنویس. خدایا! ما را شیعه و ناصر و یاور بر طاعت تو و رسولت و هر کس که او را وکالت دادی و جانشین رسولت گرداندی قرار بده، ای پروردگار جهانیان! (1)

117. کامل الزیاره: حضرت صادق علیه السّلام در باب زیارت امام حسین علیه السّلام فرمود: چون به نزدیک قبر حسین علیه السّلام یا هر یک از ائمه رسیدی، این زیارت را بخوان... تا این جمله:

خدایا! این را آخرین زیارت من از قبر فرزند دختر پیغمبر قرار مده و او (امام حسین علیه السّلام) را با مقامی پسندیده زنده گردان تا به وسیله او دینت را یاری کنی و دشمنت را بکشی، زیرا تو خود این را به او وعده داده ای، و می دانم که تو خدایی هستی که وعده ات خلاف نمی پذیرد. همچنین این زیارت را می توانی در جنب قبور سایر ائمه علیهم السّلام هم بخوانی. (2)

118. اقبال الاعمال: سید بن طاووس می گوید: مستحب است که در روز دحوالارض، این دعا خوانده شود... تا آنجا که: ما را در رجعت او برانگیز تا در دولت او از یاورانش باشیم. (3)

119. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم می گوید: «قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ»، {کشته باد انسان، چه ناسپاس است!} این انسان امیرالمؤمنین علی علیه السّلام است و ترجمه آیه این است: «این انسان کشته گشت. مگر چه کرده بود گناهش، چه بود که او را کشتند؟» سپس خداوند می فرماید: «مِنْ أَيِّ شَيْ ءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ»، {او را از چه چیز آفریده است؟ از نطفه ای خلقش کرد و اندازه مقرّرش بخشید. سپس راه را بر او آسان گردانید. } یعنی راه خیر را برای او آسان

1- . کامل الزیاره: 393
2- . کامل الزیاره: 523
3- . اقبال الاعمال: 860

ساخت. «ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ»، {آن گاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد. سپس چون بخواهد او را برانگیزد.} مقصود زمان رجعت است. «کَلَّا لَمَّا یَقْضِ ما أَمَرَهُ»، {ولی نه! هنوز آنچه را به او دستور داده، به جای نیاورده است.}(1) منظور این است که آن انسان (امیرالمؤمنین علیه السّلام) نتوانست مأموریت خود را انجام دهد، از این رو به دنیا برمی گردد تا آنچه را که خدا به وی دستور داده بود اجرا کند.

ابی سلمه می گوید از امام باقر علیه السّلام درباره آیه «قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ» پرسیدم، فرمود: بله این آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام نازل شد و «ما اکفره» یعنی قاتلان او با کشتن حضرتش چقدر کافر شدند. سپس خداوند نسب امیرالمؤمنین علیه السّلام و خلقت او و کرامت خدا در حق ایشان را ذکر نموده و فرمود: «مِنْ أَیِّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ» یعنی او را از طینت انبیاء آفرید و او را در راه خیر مقدر فرمود. «ثُمَّ السَّبِیلَ یَسَّرَهُ» یعنی راه هدایت را برایش میسر ساخت و سپس او را به مرگ انبیا میراند و سپس وقتی که بخواهد، او را برمی انگیزد. پرسیدم: تفسیر آیه «ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ»، {سپس چون بخواهد او را برانگیزد.} چیست؟ فرمود: پس از کشته شدنش، در رجعت مدتی می ماند و به آنچه مأمور شده حکم می کند.(2)

مثل این حدیث در تأویل الآیات الظاهره نیز منقول است.(3)

مؤلف: عبارت «ما أکفره» در خبر ابی سلمه، ممکن است ضمیر هاء به امیرالمؤمنین علیه السّلام راجع باشد و استفهام انکاری باشد، چنانچه در خبر قبلی گذشت، و ممکن است ضمیر به قرینه مقام به قاتل حضرت راجع باشد و سیاق تعجب باشد، یعنی قاتل حضرت چقدر کافر است، و خبر اول مؤید وجه اول است و اینکه در روایت محمد بن عباس فرمود: منظور قاتل حضرت است که به سبب کشتن ایشان کافر است، مؤید خبر دوم است.

120. تأویل الآیات الظاهره: جدلیّ می گوید: روزی بر امیرالمؤمنین علیه السّلام وارد شدم، فرمود: من جنبنده زمین هستم!(4)

1- . عبس / 17 - 23

2- . تفسير قمى 2 : 399
3- . تأويل الآيات الظاهره: 740
4- . تأويل الآيات الظاهره: 399

مؤلف: در باب «علامات ظهور حضرت حجت علیه السّلام» این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السّلام گذشت که حضرت پس از ذکر قتل دجال فرمود: بعد از آن قتل، هنگامه بزرگ روی می دهد! پرسیدیم: آن هنگامه چیست یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: خروج جنبنده زمین از نزدیکی کوه صفا که خاتم سلیمان و عصای موسی به دست دارد؛ انگشتر را روی صورت هر مؤمنی که می نهد، بر صورت او چنین نقش می بندد: «این حقیقتا مؤمن است»، و آن را روی صورت هر کافری که می گذارد پس روی آن نوشته می شود: «این حقیقتا کافر است»، تا آخر آنچه گذشت.

121. غیبت شیخ طوسی: جابر جعفی می گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام فرمود: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت بعد از مرگش، سی صد و نه سال حکومت می کند؛ پرسیدم: چه زمانی این اتفاق می افتد؟ فرمود: بعد از قائم علیه السّلام. گفتم: قائم چند سال در روزگار خود می ایستد؟ فرمود: نوزده سال و سپس منتصر خروج می کند و خون امام حسین و یارانش را می طلبد، و می کشد و به اسارت می گیرد تا اینکه سفاح خروج می کند.(1)

مؤلف: ظاهرا مراد از «منتصر»، حسین علیه السّلام است و مراد از «سفاح»، امیرالمؤمنین علیه السّلام است، چنانچه خواهد آمد.

122. منتخب البصائر: جابر می گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام فرمود: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت بعد از مرگش، سی صد و نه سال حکومت می کند. پرسیدم: چه زمانی این اتفاق می افتد؟ فرمود: بعد از قائم علیه السّلام. گفتم: قائم پیش از فوت کردن، چند سال در روزگار خود می ایستد؟ فرمود: نوزده سال از روز خروجش تا روز مرگش. عرض کردم: بعد از مرگ قائم هرج و مرج می شود؟ فرمود: بله پنجاه سال؛ تا اینکه منتصر به دنیا برمی گردد و خون او و یارانش را می طلبد، پس می کشد و اسیر می کند تا آنجا که گفته می شود: اگر این فرد از فرزندان انبیا بود، این گونه مردم را نمی کشت. پس مردم از سفید و سیاه علیه او جمع و زیاد می شوند تا او را به سمت حرم خدا می گریزانند. وقتی بلا بر او شدت

1- . غیبت طوسی: 478

می گیرد و منتصر کشته می شود، سفاح با خشم بر قاتلان منتصر، به دنیا برمی گردد و تمام دشمنان ما را می کشد.

ای جابر! می دانی منتصر و سفاح کیستند؟ منتصر حسین بن علی علیهماالسّلام و سفاح علی بن ابی طالب علیهماالسّلام هستند.(1)

123. کافی: امام باقر علیه السّلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: به من شش چیز عطا شده است: علم مرگ ها و بلاها؛ وصایا؛ فصل الخطاب بودن؛ من صاحب رجعت ها و دولت همه دولت هایم؛ من صاحب عصا و وسیله داغ نهادنم؛ و من جنبنده ای هستم که با مردم سخن می گوید.(2)

در کتاب بصائر الرجات نیز مثل این روایت مذکور است.(3)

124. کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام بسیار می فرمود: من از طرف خدا تقسیم کننده بهشت و آتشم؛ من فاروق اکبر و صاحب عصا و وسیله داغ نهادنم... تا آخر خبر.(4)

در کافی به دو سند دیگر نیز مثل این حدیث نقل شده است.(5)

125. تهذیب و کافی: امام صادق علیه السّلام فرمود: به خدا قسم روزها و شب ها تمام نمی شود تا اینکه خدا مردگان را زنده می کند و زندگان را می میراند و حق را به اهلش برمی گرداند و دین مرضیّ خود را به پا می دارد... تا آخر آنچه در «کتاب زکات» وارد ساختند.(6)

126. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم می گوید: «وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ»، {و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم.}(7) منظور حسن و حسین علیهماالسّلام هستند. سپس بر حسین علیه السّلام عطف توجه نموده و فرمود:

1- . اختصاص: 257
2- . کافی 1 : 112
3- . بصائر الدرجات: 199
4- . کافی 1 : 112

5- . كافى 1 : 112
6- . كافى 3 : 279 ، تهذيب الاحكام 4 : 681
7- . احقاف / 15

«حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً»، {مادرش با تحمّل رنج به او باردار شد و با تحمّل رنج او را به دنیا آورد.} و علت این رنج این بود که خدا قبل از حمل حسین علیه السّلام، به رسولش صلّی اللّه علیه و آله بشارت او را داد و این بشارت را داد که امامت تا روز قیامت در فرزندان اوست.

سپس او را به مصیبت قتل و مصیبت شهادت خود و فرزندانش خبر داد و به او در عوض شهادتش، این را عوض داد که امامت را در نسل او قرار داد و به او خبر داد که کشته می شود، اما به دنیا برگردانده می شود و او را یاری می کند تا دشمنانش را بکشد و او را در زمین حاکم می کند، و این معنای این آیه است: «وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ...»، {و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منّت نهیم... }(1) تا آخر آیه. و این آیه «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ...»، {و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم }(2) تا آخر آیه. پس خدا پیامبرش را بشارت داد که اهل بیت تو در زمین حاکم می شوند و به دنیا رجعت می کنند و دشمنانشان را می کشند. پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله، خبر حسین علیه السّلام و جریان قتلش را به فاطمه علیها سلام داد، پس فاطمه با رنج او را حامله شد.

سپس امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ شنیده اید که کسی را به فرزند پسری بشارت بدهند، ولی او با کراهت او را حامله شود؟ یعنی فاطمه صلوات الله علیها وقتی از قتل حسین علیه السّلام با خبر شد، غمگین شد و با رنج او را حامله شد، و چون علم به این جریان داشت، او را با رنج وضع حمل نمود، و بین حسن و حسین علیهماالسّلام یک طهر فاصله بود و حسین علیه السّلام شش ماه در شکم مادر بود و بیست و چهار ماه مدت شیر خوردنش طول کشید، و این است معنای آیه

1- . قصص / 5
2- . انبیاء / 105

«وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً»(1)، {و بار برداشتن و از شیر گرفتنِ او سی ماه است. }(2)

127. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم می گوید: «وَ إِنَّ لِلَّذینَ ظَلَمُوا عَذاباً دُونَ ذلِکَ»، {و در حقیقت، غیر از این [مجازات]، عذابی [دیگر] برای کسانی که ظلم کرده اند خواهد بود. }(3) منظور از ظلم، ستم به حقوق آل محمد صلّی اللّه علیه و آله است و مقصود از عذاب، عذاب رجعت است که با شمشیر خواهد بود.(4)

128. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم می گوید: «إِذا تُتْلی عَلَیْهِ آیاتُنا قالَ أَساطیرُ الْأَوَّلینَ سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُومِ»، {چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: «افسانه های پیشینیان است.» زودا که بر بینی اش داغ نهیم [و رسوایش کنیم]. }(5) منظور از قائل در «قال»، دومی است و «اساطیر الاولین»، دروغ های پیشینیان است، و «داغ نهادن» در رجعت است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السّلام رجعت فرماید و دشمنانش نیز رجعت کنند، با داغی که همراه دارد بر آنان داغ می نهد و همان طور که بر بینی چهارپایان داغ نهاده می شود، بر بینی و دو لب دشمنانش داغ می گذارد.(6)

129. تفسیر قمی: علی بن ابراهیم می گوید: «قُمْ فَأَنْذِرْ وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ»، {برخیز و بترسان. و پروردگار خود را بزرگ دار. }(7) قیام رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در رجعت است که در آن انذار می دهد.(8)

130. منتخب البصائر: احمد بن عقبه از پدرش روایت می کند که از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدند: آیا رجعت صحیح است؟ فرمود: آری. گفتند: نخستین کسی که می آید کیست؟ فرمود: حسین علیه السّلام است که بعد از ظهور قائم علیه

1- . احقاف / 15
2- . تفسیر قمی 2 : 272
3- . طور / 47
4- . تفسیر قمی 2 : 310
5- . قلم / 16

6- . تفسير قمی 2 : 367
7- . مدثر/ 2 - 3
8- . تفسير قمی 2 : 384

السّلام می آید. عرض کردم: آیا همه مردم با او هستند؟ فرمود: نه، بلکه چنان است که خدا می فرماید: «یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً»، {روزی که در «صور» دمیده شود، و گروه گروه بیایید}(1) گروهی بعد از گروهی می آیند.

و هم آن حضرت فرمود: امام حسین علیه السّلام با یارانش که با وی کشته شدند، در حالی که هفتاد پیغمبری که با حضرت موسی بن عمران برانگیخته شدند، با او هستند و بازگشت به دنیا می کنند. قائم علیه السّلام انگشتر خود را به امام حسین علیه السّلام می دهد. چون قائم رحلت کند، امام حسین علیه السّلام او را غسل می دهد، کفن و حنوط می کند و در قبر می گذارد.

و هم در آن کتاب از جابر جعفی روایت نموده که گفت: شنیدم که حضرت باقر علیه السّلام می فرمود: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت بعد از مرگش سیصد و نه سال در جهان سلطنت می کند. عرض کردم: این چه وقت خواهد بود؟ فرمود: بعد از قائم. پرسیدم: قائم در عالم خود چقدر می ماند؟ فرمود: نوزده سال. آنگاه «منتصر» یعنی حسین علیه السّلام برای طلب خون خود و یارانش به دنیا برمی گردد و از پس او، امیرالمؤمنین علیه السّلام رجعت می کند.

و هم در آن کتاب از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: چون تفسیر روزی که خدا مقدار آن را در قرآن در آیه «فِی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ»، {در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی «او» بالا می روند.}(2) ذکر کرده از آن حضرت پرسیدند، فرمود: این در موقع بازگشت و رجعت پیغمبر به دنیا است که مدت سلطنتش پنجاه هزار سال خواهد بود. و امیرالمؤمنین نیز چهل و چهار هزار سال سلطنت می کند.(3)

مؤلف: کتاب «الانوار المضیئه» تصنیف شیخ علی بن عبدالحمید نزد من است و این اخبار در آن موجود است. همچنین در این کتاب از امام باقر علیه السّلام روایت شده که فرمود: وقتی قائم علیه السّلام ظهور کند و وارد کوفه شود، خدا از

1- . نبأ / 18
2- . معارج / 4
3- . مختصر بصائر الدرجات: 48

پشت کوفه هفتاد هزار صدّیق را برمی انگیزد که از اصحاب و یاران حضرت می باشند.(1)

131. منتخب البصائر: علی بن مهزیار می گوید: در بستر خود خواب بودم که در حال خواب شنیدم که گوینده ای می گفت: امسال را حج به جای آور که صاحب الزمان را خواهی دید، و حدیث را مفصلا ذکر نموده، تا اینجا که فرمود: ای پسر مهزیار! وقتی چینی مفقود شد و مغربی حرکت کرد و عباسی حرکت کرد و با سفیانی بیعت شد، به ولیّ خدا اذن خروج داده می شود و بین صفا و مروه و در بین سی صد و سیزده تن خروج می کنم و به کوفه می آیم و مسجد آن را ویران می کنم و آن را طبق بنای نخستش می سازم و ساختمان های زورگویان را که در اطراف مسجد است، ویران می سازم.

و حَجّه الاسلام را به جای آورده و به مدینه می آیم، حجره محل دفن آن دو تن را خراب کرده و آن دو را در حالی که اجسادشان تر و تازه است، بیرون می کشم و امر می کنم که آن دو را در مسیر بقیع به دو چوب دار بزنند. پس آن دو چوبه دار سبز شده و از زیر آن دو نفر، برگ سبز در می آورند. پس مردم با آن دو، امتحانی سخت تر از امتحان نخست می شوند. در آن حال نداکننده فتنه از آسمان ندا می زند: ای آسمان بینداز و ای زمین بگیر! در این هنگام روی زمین، فقط مؤمنی که خدا دلش را برای ایمان خالص کرده باقی می ماند.

عرض کردم: آقای من! بعد از آن چه می شود؟ فرمود: بازگشت! بازگشت! بازگشت! سپس این آیه را تلاوت فرمود «ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّهَ عَلَیْهِمْ وَ أَمْدَدْناکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنینَ وَ جَعَلْناکُمْ أَکْثَرَ نَفیراً»(2)، {پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم. }(3)

مؤلف: در نسخه اصل کتاب «السلطان المفرج»، مانند این حدیث را دیدم.

1- . سرور اهل ایمان / 113
2- . اسراء / 6
3- . مختصر بصائر الدرجات: 59

132. کامل الزیاره: برید عجلی می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: یابن رسول الله! مرا از اسماعیلی آگاه کنید که خدا در قرآن از او نام برده و می فرماید: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ کانَ رَسُولاً نَبِیًّا»، {و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود.}(1) آیا او اسماعیل پسر ابراهیم علیهماالسّلام بود؟ چون مردم خیال می کنند که او اسماعیل، پسر ابراهیم علیهماالسّلام است! حضرت فرمود: اسماعیل قبل از ابراهیم وفات کرد و ابراهیم حجت قائم خدا و صاحب شریعت بود؛ در این صورت پس اسماعیل به سوی چه کسی فرستاده شد که خدا فرمود رسول بود؟

عرض کردم: فدایت شوم! پس این اسماعیل که بود؟ فرمود: او اسماعیل بن حزقیل نبی علیهماالسّلام بود که خدا او را به سوی قومش فرستاد. پس آنان او را تکذیب نموده و کشتند و پوست صورتش را کندند. خدا نیز به خاطر این عمل بر آن قوم غضب نمود و سطاطائیل فرشته عذاب را به سوی او فرستاد. آن فرشته به او گفت: ای اسماعیل! من سطاطائیل فرشته عذابم که خدای عزت مند مرا به سوی تو فرستاده تا قوم تو را چنان که خواستی، با انواع عذاب ها عذاب نمایم. اسماعیل به او فرمود: ای سطاطائیل! در این خصوص من به تو نیازی ندارم.

پس خدا به او وحی نمود: ای اسماعیل! حاجت تو چیست؟ اسماعیل عرض کرد: خداوندا! تو برای خودت پیمان ربوبیت گرفتی و برای محمد صلّی اللّه علیه و آله پیمان نبوت و برای اوصیایش پیمان ولایت گرفتی و مردم را به آنچه امت پیغمبرت پس از او با حسین علیه السّلام انجام می دهند، خبر دادی و به حسین علیه السّلام وعده دادی که او را به دنیا برگردانی تا اینکه به دست خود از کسانی که با او آن رفتار را داشتند انتقام بگیرد. پروردگارا! حاجت من از تو این است که مرا به دنیا برگردانی تا من نیز از کسی که آن مصیبت را بر من وارد نمود، انتقام بگیرم، همان گونه که حسین علیه السّلام رجعت خواهد نمود.

1- . مریم / 54

پس خدا به اسماعیل بن حزقیل وعده رجعت داد و او با حسین بن علی علیهماالسّلام رجعت خواهد کرد.(1)

133. کامل الزیاره: حریز می گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: قربانت گردم! چقدر عمر شما اهل بیت کوتاه شده است! با اینکه این مردم محتاج به شما ائمه هستند، مرگ بعضی زود فرا می رسد؟ حضرت فرمود: ما ائمه هر کدام صحیفه ای (کتابی) داریم که آنچه در مدت عمر خود محتاج به آن هستیم، در آن نوشته است. وقتی آنچه در آن است تمام شد، امام صاحب آن کتاب می داند که مرگش رسیده است! در آن هنگام پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله به نزد وی می آید و به او اطلاع می دهد که خواهد مرد و خبر می دهد که چه مقامی در نزد خداوند دارد.

امام حسین علیه السّلام هم صحیفه ای را که به وی داده شده بود خواند و آنچه بنا بود در سرنوشت او روی دهد دانست، و بعضی چیزهایی که منقضی نمی شد از آن باقی ماند. سپس آن حضرت به کربلا رفت. چیزهایی که باقی ماند این بود که فرشتگان از خداوند خواستند که به آنها اجازه دهد به یاری آن حضرت بروند، خداوند هم به آنها اجازه داد. فرشتگان تا خود را آماده کردند و از آسمان به زیر آمدند، وقت گذشته بود و آن حضرت شربت شهادت نوشیده بود!

از این رو فرشتگان گفتند: پروردگارا! به ما اجازه دادی که فرود آییم و حسین علیه السّلام را یاری کنیم، ولی موقعی که ما رسیدیم، روح مقدس وی به عالم بالا پرواز کرده بود. خداوند به آنها وحی فرستاد که در اطراف بارگاه او باشید تا وقتی که ببینید او از قبر بیرون آمده و او را یاری نمایید، و از حالا پیوسته بروید و بر آنچه در راه یاری نمودن او از دست داده اید گریه کنید که شما را به یاری او و گریستن بر وی امتیاز دادم. پس فرشتگان برای تقرب به ذات الهی و تأسف از یاری وی که از آنها فوت شده بود، گریستند. و چون آن حضرت رجعت کند، آنها از یاوران او خواهند بود.(2)

1- . کامل الزیاره: 138
2- . کامل الزیاره: 178

134. کنز الفوائد: امام صادق علیه السّلام در تأویل آیه شریفه «یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ»، {آن روز که لرزنده بلرزد، و از پی آن لرزه ای [دگر] افتد.}(1) فرمود: «راجفه» شخصی که با حرکت سریع و اضطراب برمی خیزد، حسین بن علی علیهماالسّلام و دیگری که از پی او می آید علی بن ابی طالب علیهما السلام است. نخستین کسی که در رجعت از قبر بیرون می آید و خاک از سر و روی خود می تکاند حسین بن علی علیهماالسّلام است که با هفتاد و پنج هزار نفر برانگیخته می شوند. چنان که خداوند می فرماید: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ یَوْمَ لا یَنْفَعُ الظَّالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»(2)، {در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می ایستند قطعاً یاری می کنیم [همان] روزی که ستمگران را پوزش طلبی شان سود نمی دهد، و برای آنان لعنت است، و برایشان بدفرجامیِ آن سرای است.}(3)

مثل این حدیث در تفسیر فرات کوفی نیز نقل شده با این فرق که در آن دارد: با نود و پنج هزار نفر برانگیخته می شود.

نظیر این حدیث در کتاب روضه و کتاب فضائل(4) نیز منقول است.

135. منتخب البصائر: عبداللَّه بن نجیح یمنی می گوید: از حضرت صادق علیه السّلام پرسیدم: معنی این آیه چیست؟ «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ»(5)، {سپس در همان روز است که از نعمتِ [روی زمین] پرسیده خواهید شد.} فرمود: مقصود نعمتی است که خداوند با محمد و آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله به شما روزی فرموده، و اینکه می فرماید: «لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ»، {هرگز چنین نیست، اگر علم الیقین داشتید!} یعنی با چشم ببینید و اینکه می فرماید: «کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ»، {نه

1- . نازعات / 6 - 7
2- . غافر / 51 - 52
3- . تأویل الآیات الظاهره: 737
4- . فضائل ابن شاذان: 138
5- . تکاثر / 8

چنین است، زودا که بدانید.} یعنی یک بار در رجعت و بار دیگر در قیامت (که درباره دشمنی با پیغمبر و اهل بیت او علیهم السّلام از شما بازخواست می کنند).(1)

136. رجال نجاشی: مؤمن طاق را با ابو حنیفه حکایات بسیار است، از جمله اینکه روزی ابو حنیفه از وی پرسید: ای ابو جعفر! آیا عقیده به رجعت داری؟ گفت: آری. ابو حنیفه از روی تمسخر گفت: پس از این کیسه خود پانصد درهم به من قرض بده تا وقتی من و تو در رجعت دوباره به دنیا برگشتیم، آن را به تو بپردازم! مؤمن طاق فی الفور در جواب گفت: یک ضامن بیاور که ضمانت کند تو به صورت آدم به دنیا برگردی تا این مبلغ را به تو بدهم، چه می ترسم که تو به شکل بوزینه برگردی و من نتوانم طلب خود را وصول کنم!(2)

این داستان در کتاب «احتجاج» طبرسی هم با اندکی تغییر آمده است.(3)

137. منتخب البصائر: به امیرالمؤمنین عرض شد: ذوالقرنین کیست؟ حضرت فرمود: مردی بود که خدا او را به سمت قومش برانگیخت، ولی او را تکذیب کردند و ضربه ای بر شاخش زدند و مرد. سپس خدا او را زنده کرد و دوباره او را به سمت قومش فرستاد، ولی او را تکذیب کردند و ضربه ای بر شاخ دیگرش زدند و مرد. سپس خدا او را زنده کرد. پس او ذوالقرنین است، چرا که بر دو شاخش ضربت وارد شده. و در حدیث دیگری آمده است: حضرت امیر علیه السّلام فرمود: در بین شما نیز مانند او هست. و منظور حضرت خودش بود که ضربت می خورد و رجعت دارد.

همچنین ابن اسید کندی که از وفاداران به حضرت امیر علیه السّلام بود، از پدرش نقل می کند که گفت: من با مردم نزد علی علیه السّلام نشسته بودیم که ابن معز و ابن نعج به همراه عبدالله بن وهب به نزد حضرت آمدند، در حالی که لباسی دور گردن او پیچیده و او را می کشاندند. ابن معز و ابن نعج گفتند: ای امیر مؤمنان! او را بکش و با دروغ گویان اهمال مفرما! حضرت فرمود: نزدیک بیا! پس ابن وهب جلو آمد. فرمود: حرف این مرد چیست؟ آن دو گفتند: این مرد خیال می کند شما

1- . مختصر بصائر الدرجات: 204

2- . رجال نجاشی: 325
3- . احتجاج: 381

جنبنده زمین هستید و شما هستید که ضربتی بر سرتان زده می شود که خونش بر لحیه مبارکتان می ریزد. حضرت به ابن وهب فرمود: این دو نفر چه می گویند؟ عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من حدیثی را که از عمار یاسر شنیده بودم، برای آنان بازگو کردم؛ حضرت فرمود: رهایش کنید که او از غیر خود حدیث می گوید و از پیش خود دروغ نمی سازد. ای پسر ام السوداء! تو حدیث را خیلی خوب می شکافی. این مر را آزاد بگذارید که اگر دروغ بگوید، گناهش وبال گردن خود اوست و اگر راست بگوید، آنچه می گوید درباره من محقق می شود.

همچنین عبایه می گوید: شنیدم علی علیه السّلام می فرمود: من سید پیرانم و در من سنتی از ایوب است. زیرا ایوب به رنج افتاد، سپس خدا او را از رنج نجات داد و چنان که خدای سبحان در قرآن حکایت فرمود، اهل او را همراه مثل آنان به او عطا فرمود و روایت شده که خدا اهلش را که مرده بودند، برایش زنده کرد و سختی را از او برطرف نمود و روایات صحیحی از امامان علیهم السّلام وارد شده که فرموده اند: هر چه در بنی اسرائیل رخ داده، مثل آن نیز دقیقا و کاملا در این امت روی خواهد داد و حضرت فرمود در من شباهتی به ایوب است.

و اینکه حضرت فرمود: به خدا سوگند که خداوند کسانم را برایم جمع می کند، همان گونه که اهل یعقوب به نزد او جمع شدند، زیرا در برهه ای از زمان بین یعقوب و اهلش فاصله افتاد و سپس آنان گرد او جمع شدند.

و حضرت سوگند خورده اند که خدای متعال فرزندانش را برای او جمع خواهد نمود، همان طور که برای یعقوب جمعشان کرد و اجتماع یعقوب و فرزندانش در دار دنیا اتفاق افتاد، پس باید امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز چنین باشد و در رجعت او به دنیا، گرد او جمع شوند. و فرزندان او امامان علیهم السّلام هستند که در احادیث

صحیح و صریحشان، نصوصی بر رجعتشان وارد شده و عاقبت برای متقین است و امامان علیهم السّلام همان متقین هستند.(1)

1- . مختصر بصائر الدرجات: 204

138. مختصر البصائر: رضی الدین علی بن طاوس از شاذان بن جبرئیل روایاتی نقل نموده است:

1. ابن عباس درباره آیه «إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ»، {اگر بخواهیم، معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم، تا در برابر آن، گردن ها یشان خاضع گردد. } (1) گفت: این آیه درباره ما و و بنی امیه نازل شده و ما بر آنان دولت مسلطی داریم و گردن های آنان پس از سختی، درباره ما خاضع می شود و بعد از عزتی که داشتند، خوار می شود.(2)

2. ابو بصیر می گوید: از امام باقر علیه السّلام درباره آیه ««إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعِينَ» پرسیدم، فرمود: گردن های بنی امیه در برابر این آیه خاضع می شود و هنگام زوال خورشید، این آیه ظاهر می شود و آن آیه علی بن ابی طالب علیهماالسّلام است که هنگام زوال خورشید، ساعتی بالای سر مردم آشکار می شود، به گونه ای که صورت مبارکش هویدا می شود و مردم حسب و نسب او را می شناسند.

سپس حضرت فرمود: آگاه باشید که در آن ایام، بنی امیه به گونه ای هستند که مردی از آنان پشت درختی مخفی می شود و آن درخت می گوید: این مردی از بنی امیه است؛ او را بکشید!(3)

3. ابی عبدالله جدلیّ می گوید: روزی بر علی علیه السّلام وارد شدم، فرمود: من جنبنده زمین هستم.(4)

4. ابی عبدالله جدلیّ می گوید: بر علی بن ابی طالب علیهماالسّلام وارد شدم، فرمود: آیا می خواهی قبل از آنکه بیگانه ای بر من و تو وارد شود، تو را از سه مطلب خبر دهم؟ گفتم: بله! فرمود: من بنده خدا هستم؛ من جنبنده راستگو و عادل زمین هستم؛ و من برادر نبی خدا صلّی اللّه علیه و آله و بنده خدا هستم. آیا تو را از

1- . شعراء / 4
2- . مختصر بصائر الدرجات: 205

3- . مختصر بصائر الدرجات: 205
4- . مختصر بصائر الدرجات: 205

بینی و چشم مهدی علیه السّلام با خبر نسازم؟ گفتم: بله! پس حضرت با دستش به سینه مبارک زد و فرمود: او منم!(1)

5. ابی عبدالله جدلیّ می گوید: بر علی بن ابی طالب علیهماالسّلام وارد شدم، فرمود: درباره هفت مطلب با تو سخن می گویم، مگر اینکه بیگانه ای داخل بر ما شود؛ گفتم: بفرمایید فدایت شوم! فرمود: آیا بینی و چشم مهدی علیه السّلام را می شناسی؟ گفتم: شمایید یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: آیا آن دو دربان ضلالت را که خواری آنان در آخرالزمان آشکار می شود را می شناسی؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین! به گمانم آن دو ابوبکر و عمر هستند. پس فرمود: آیا دابه را می شناسی که چیست و عدالت و راستگویی او کدام است و کجا برانگیخته می شود؟ خدا هلاک کننده کسی است که به او ستم نماید... و حدیث را ادامه داد.(2)

6. عبایه می گوید: مردی به نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام آمد و عرضه داشت: مرا از دابه باخبر ساز! حضرت فرمود: از او چه می خواهی؟ گفت: دوست دارم علم و دانش او را بدانم! فرمود: او جنبنده مؤمنی است که قرآن می خواند، به خدای رحمان ایمان دارد، غذا تناول می کند و در بازار ها تردد می کند.(3)

7. صفوان نیز مثل این حدیث را نقل کرده و در آخر آن، این زیاده را آورده که آن مرد پرسید: یا امیرالمؤمنین او کیست؟ فرمود: او علی است! مادرت عزادارت شود!(4)

8. عبایه می گوید: نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام بودم که فرمود: برادرم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به من فرمود که او خاتم هزار نبی و منِ علی، خاتم هزار وصی هستم و منِ علی، مکلف به تکالیفی هستم که آن اوصیا مکلف به آن نیستند، و من هزار کلمه می دانم که کسی جز من و محمد صلّی اللّه علیه و آله آن را نمی داند و هر کلمه از آن، بعد از آنکه شما یک کلمه از آن را آموختید، کلید هزار باب است.

1- . مختصر بصائر الدرجات: 206
2- . مختصر بصائر الدرجات: 206
3- . مختصر بصائر الدرجات: 207

4- . مختصر بصائر الدرجات: 207

فقط سخن این جاست که شما تنها یک آیه از آن علوم را در قرآن می خوانید، که «وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كانُوا بِآياتِنا لا يُوقِنُونَ»، {و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که: مردم [چنان که باید] به نشانه های ما یقین نداشتند.}(1) و شما چه می دانید که آن دابه کیست!(2)

9. عبایه می گوید: به همراه چهارتن دیگر نزد امیرالمؤمنین نشسته بودیم و من پنجمین آنها بودم که حضرت چنین فرمود، و مانند حدیث قبلی را ذکر کرد.(3)

10. ابو هریره می گوید: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: جنبنده زمین خروج می کند، درحالی که عصای موسی علیه السّلام و انگشتر سلیمان علیه السّلام را همراه دارد و با عصای موسی علیه السّلام، به چهره مؤمنان جلا می دهد و بر چهره کافر، با انگشتر سلیمان علیه السّلام داغ می گذارد.(4)

11. اصبغ بن نباته می گوید: بر امیرالمؤمنین علیه السّلام وارد شدم، در حالی که حضرت نان و سرکه و روغن زیتون تناول می فرمود. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! خداوند می فرماید: «وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ» این دابه چیست؟ فرمود: او جنبنده ایست که نان و سرکه و روغن زیتون تناول می کند!(5)

12. اصبغ بن نباته می گوید: معاویه به من گفت: ای گروه شیعیان! آیا می پندارید که علی علیه السّلام جنبنده زمین است؟ من گفتم: ما قائلیم و یهود نیز چنین معتقدند! معاویه به دنبال رأس الجالوت یهودی فرستاد. (وقتی آمد) به او گفت: وای بر تو! آیا شما جنبنده زمین را در کتب خود دارید؟ گفت: بله! پرسید: او کیست؟ رأس الجالوت گفت: مردی است! پرسید: نامش را می دانی؟ گفت: نامش «أليا»

1- . نمل / 82
2- . مختصر بصائر الدرجات: 208
3- . مختصر بصائر الدرجات: 208

4- . مختصر بصائر الدرجات: 208
5- . مختصر بصائر الدرجات: 209

است. سپس معاویه رو به من کرد و گفت: وای بر تو ای اصبغ! چقدر کلمه ألیا به کلمه علیّ نزدیک است! (1)

13. امام باقر علیه السّلام فرمود: مردم درباره آیه «وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّهً مِنَ الْأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ» چه می گویند؟ پس فرمود: منظور از جنبنده، امیرالمؤمنین علیه السّلام است. (2)

14. صالح بن میثم می گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: برایم حدیث بفرمایید! فرمود: آیا از پدرت حدیث نشنیده ای؟ عرض کردم: نه! کودک بودم! بعد عرض کردم: من حدیثی عرض می کنم؛ اگر صحیح بود بفرمایید صحیح است و اگر خطا گفتم، مرا از خطایم با خبر سازید. حضرت فرمود: شرط سختی گذاشتی! عرض کردم: من حدیث می گویم؛ اگر درست بود شما سکوت بفرمایید و اگر خطا کردم، مرا از اشتباهم برگردانید! حضرت فرمود: این شرط بر من آسان تر است!

عرض کردم: گویا شما معتقدید که علی علیه السّلام جنبنده زمین است! (3)

15. صالح بن میثم می گوید: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: برایم حدیث بفرمایید! فرمود: آیا از پدرت حدیث نشنیده ای؟ عرض کردم: نه! وقتی پدرم از دنیا رفت من کودک بودم! بعد عرض کردم: من حدیثی عرض می کنم؛ اگر صحیح بود سکوت بفرمایید و اگر خطا گفتم، مرا از خطایم باخبر سازید. حضرت فرمود: این شرط بر من آسان تر است! عرض کردم: من معتقدم که علی علیه السّلام جنبنده زمین است! صالح می گوید: حضرت سکوت فرمود.

صالح می گوید: سپس امام باقر علیه السّلام فرمود: به خدا قسم تو را چنین می بینم که خواهی گفت: علی علیه السّلام به سمت ما رجعت می کند، و این آیه را خواند: «إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ » { در حقیقت، همان کسی

1- . مختصر بصائر الدرجات: 209
2- . مختصر بصائر الدرجات: 209

3- . مختصر بصائر الدرجات: 209

که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند. }(1) صالح می گوید: عرض کردم: به خدا قسم این آیه را در بین سوالاتی که قصد داشتم از شما بپرسم قرار داده بودم، ولی آن را فراموش کردم! پس امام باقر علیه السّلام فرمود: آیا تو را به امری بزرگ تر از این خبر ندهم؟ آن امر این است: «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاَّ کَافَّةً لِلنَّاسِ بَشیراً وَ نَذیراً»، {و ما تو را جز [به سِمَتِ] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم}(2) زمینی نمی ماند مگر اینکه در آن ندای به شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد صلّی اللّه علیه و آله سر داده می شود، و با دست مبارک به دوردست ها اشاره فرمود.(3)

16. امام باقر علیه السّلام درباره آیه «إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ. » فرمود: پیامبر شما صلّی اللّه علیه و آله حتما به سوی شما رجوع می کند و بر شما طالع می شود.(4)

17. ابی مروان می گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره آیه « إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ.» پرسیدم؛ فرمود: به خدا قسم دنیا تمام نمی شود و عمر آن به سر نمی رسد تا اینکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السّلام در منطقه «ثویّه» جمع شده و در آنجا مسجدی بنا می کنند که دوازده هزار در دارد و ثویه نام منطقه ای در کوفه است.

ابو مریم انصاری نیز همین سوال را از امام صادق علیه السّلام پرسیده و مانند همین جواب را از حضرتش روایت می کند.(5)

18. امام صادق علیه السّلام درباره آیه «وَ لَنُذیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذابِ الْأَدْنی دُونَ الْعَذابِ الْأَکْبَرِ»، {و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگ تر، از عذاب این دنیا [نیز] به آنان

-1 . قصص / 85
-2 . سبأ / 28
-3 . مختصر بصائر الدرجات: 209
-4 . مختصر بصائر الدرجات: 210
-5 . مختصر بصائر الدرجات: 211

می چشانیم }(1) فرمود: عذاب دنیایی که غیر از آن عذاب بزرگ تر است، رجعت است.(2)

همچنین زید شحام می گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود: عذاب ادنی همان جنبنده زمین است.(3)

19. ابن عباس از پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله نقل می کند که در خطبه حجه الوداع فرمود: عمالقه را در لشکری به قتل خواهم رساند؛ جبرئیل علیه السّلام به حضرت عرضه داشت: و ممکن است علی علیه السّلام آنان را بکشد! حضرت فرمود: یا من یا علی بن ابی طالب علیه السّلام چنین خواهیم کرد.(4)

20. امام صادق علیه السّلام فرمود: اگر تمام مردم منحصر در دو شخص باشند، یکی از آنان امام علیه السّلام خواهد بود، و فرمود: آخرین کسی که می میرد، امام علیه السّلام است تا کسی را بر خدا حجت و عذری نباشد که چرا خدا او را بدون حجت باقی گذارده است.

منظور از امام در این جا، مطلق امام و آخرین کسی که می میرد، یعنی حسین علیه السّلام است؛ زیرا حجت بر خلق فی الجمله با انذار دهنده یا راهنما تمام می شود و منظور از این آخرین نفر، مهدی علیه السّلام نیست، زیرا از امامان علیهم السّلام روایت شده که فرموده اند: حسین بن علی علیهماالسّلام است که مهدی علیه السّلام را غسل می دهد و تا زمانی که خدا بخواهد، در دنیا حکومت می کند و بر معترفین به امامت و واجب الاطاعه بودن آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله واجب است که تسلیم فرمایش معصومین علیهم السّلام باشند و حدیث مرویّ از آنان را به شرط عدم مخالفت با کتاب و سنت، ردّ ننمایند.(5)

1- . سجده / 21
2- . مختصر بصائر الدرجات: 210
3- . مختصر بصائر الدرجات: 210
4- . مختصر بصائر الدرجات: 211
5- . مختصر بصائر الدرجات: 211

21. ابا بصیر می گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: یابن رسول الله ! از پدر بزرگوارت شنیدم که فرمود: بعد از قائم علیه السّلام دوازده امام خواهند بود ! حضرت صادق فرمود: پدرم فرمودند: دوازده مهدی خواهد بود نه دوازده امام، و آن دوازده مهدی، جمعی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و شناخت حق ما دعوت می کنند.

صاحب کتاب مذکور می گوید: بدان - خداوند تو را به هدایتش راهنمایی کند - که علم آل محمد صلّی اللّه علیه و آله در آن اختلاف نیست، بلکه بعضی از آن علم بعض دیگر را تأیید می کند و ما احادیث فراوانی از امامان سلام الله علیهم در باب رجعت امامان دوازده گانه داریم. پس گویا حضرت ضعفی در راوی در فهم این مطلب از احساس کردند که محتمل است این امر(رجعت امامان دوازده گانه) از علم خاص الهی باشد که خداوند فقط به خواص خود عنایت می کند و با این علم هر کس از مردم را که بخواهد، تکریم می کند،. همان گونه که خدا می فرماید: «ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیمِ»، {این فضل خداست، آن را به هر که بخواهد عطا می کند و خدا دارای فضل بسیار است}(1) به همین سبب (ضعف فهم راوی) کلام پدر بزرگوارشان را تأویل نیکویی کردند تا امر بر راوی دشوار نشود و مبادا در قلب خود انکار نماید و کافر شود.

در حدیث از امامان علیهم السّلام وارد شده که فرمودند: هر آنچه دانسته می شود، گفته نمی شود و هر چیزی هم که گفته می شود، وقت تحقق آن فرا نرسیده است و هر آنچه که وقت آن فرارسیده، اهل آن عمل حاضر نشده اند. همچنین روایت شده که نگویید: جبت و طاغوت ! (چون شیعیان پیشتر به ابوبکر و عمر، جبت و طاغوت می گفتند) و حرفی از رجعت هم مزنید. اگر اهل تسنن به شما گفتند: شما که قبلا قائل به رجعت بودید !! بگویید: ولی الآن ما قائل به رجعت نیستیم و این از باب تقیه است که خدا بندگانش را در زمان اوصیای انبیا، متعبد به آن کرده بود.(2)

1- . جمعه / 4

2- . مختصر بصائر الدرجات: 211

22. حمران می گوید: عمر دنیا صد هزار سال است که بیست هزار سال آن برای سایر مردم است و هشتاد هزار سال آن برای آل محمد صلّی اللّه علیه و آله است.

سید رضی الدین می گوید: من در کتاب طهر بن عبدالله روایت بسیط تری از این روایت را دیده ام.(1)

مؤلف: این احادیث از کتاب حسن بن سلیمان گرفته شده بود و در کتاب کنز الفوائد نیز روایات حسن بن سلیمان از محمد بن عباس یافت می شود.

139. منتخب البصائر: امام باقر علیه السّلام درباره آیه «قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبيلٍ»، {می گویند: «پروردگارا، دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی. به گناهانمان اعتراف کردیم پس آیا راه بیرون شدنی [از آتش] هست؟» }(2) فرمود: این آیه مخصوص اقوامی است که بعد از مرگ رجعت می کنند و در خصوص قیامت هم جاری می شود. پس دور باد رحمت خدا از ستمکاران!(3)

140. کامل الزیاره: امام صادق علیه السّلام فرمود: گویا تختی از نور را می بینم که قرار داده شده است و روی آن گنبدی از یاقوت سرخ زده شده و با جواهر زینت شده، و گویی حسین علیه السّلام را می بینم که بر آن تخت نشسته و اطراف او نود هزار گنبد سبز است، و گویا مؤمنان را می بینم که او را زیارت می کنند و بر او سلام می فرستند.

خدای عزوجل به آنان می فرماید: ای دوستان من! از من حاجت بطلبید. پس چه مدت های مدیدی که آزار دیدید و خوار شدید و ستم کشیدید! پس این روز، روزی است که هر حاجتی از حوائج دنیوی و اخروی را که بخواهید، برایتان

1- . مختصر بصائر الدرجات: 211
2- . غافر/ 11
3- . مختصر بصائر الدرجات: 212

برآورده خواهم کرد. پس اکل و شرب این مؤمنان از بهشت خواهد بود و این به خدا قسم کرامتی برای آنان است!(1)

مؤلف: خواستن حوائج دنیوی دال بر این است که این ملاقات در رجعت اتفاق می افتد؛ زیرا در آخرت حاجتی از خدا خواسته نمی شود.

141. غیبت طوسی و احتجاج: حمیری درباره مردی به قائم علیه السّلام نوشت که امامت را قبول داشت و متعه نساء را روا می دانست و قائل به رجعت بود... تا آخر آنچه در باب «توقیعات حضرت» خواهد آمد.(2)

142. احتجاج: از جمله توقیعاتی که از ناحیه مقدسه امام عصر علیه السّلام به محمد حمیری رسید و خواهد آمد این است: گواهی می دهم که تو حجت خدایی و شما اول و آخر هستید و رجعت شما حقی است که مورد تردید نیست، در روزی که ایمان افراد که تا آن روز ایمان نیاورده اند یا خیری از ایمان خود ندیده اند، نفعی به حالشان ندارد.(3)

143. علل الشرائع (تألیف محمد بن علی بن ابراهیم بن هاشم): خداوند در قرآن به پیغمبرش خبر داد که اهل بیتش بعد از وی، مبتلای به کشته شدن و غصب حقشان و گرفتاری ها می شوند، و آنگاه آنها را به دنیا برمی گرداند و آنها دشمنان خود را به قتل می رسانند و خداوند زمین را در اختیار آنها قرار می دهد و آن، این آیه شریفه است: «وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ»، {و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.}(4) و نیز این آیه است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»، {خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است.}(5) تا آخر آیه.

ص: 154

1- . کامل الزیاره: 258
2- . غیبت طوسی: 378 ، احتجاج: 481
3- . احتجاج: 490
4- . انبیاء / 105
5- . نور / 55

144. رساله سعد بن عبدالله: امام باقر علیه السّلام فرمود: جبرئیل این آیه را این گونه نازل کرد: «فَإِنَّ لِلظّالِمینَ»، یعنی برای ظالمین به حقوق آل محمد صلّی اللّه علیه و آله؛ « عَذاباً دُونَ ذلِکَ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ»، {عذابی [دیگر] برای کسانی که ظلم کرده اند خواهد بود، ولی بیشترشان نمی دانند [که آن عذاب چیست]. }(1) و منظور عذاب در رجعت است.

145. مناقب ابن شهر آشوب: حضرت رضا علیه السّلام در تفسیر آیه «أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ»، {جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید}، فرمود: دابه الارض علی علیه السّلام است.(2)

146. مناقب ابن شهر آشوب: ابو عبد اللّه جدلی می گوید: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: دابه الارض من هستم.(3)

147. تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه «أَمْواتٌ غَیْرُ أَحْیاءٍ»، {مردگانند نه زندگان}(4) فرمود: یعنی آن مردگان کافرانند که مؤمن نیستند. و در تفسیر آیه «وَ ما یَشْعُرُونَ أَیّانَ یُبْعَثُونَ»، {و نمی دانند کی برانگیخته خواهند شد. } فرمود: یعنی آنان ایمان نمی آورند و مشرک هستند. و در تفسیر آیه «إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ»، {معبود شما معبودی است یگانه. } فرمود: همان گونه که خداوند فرموده، معبود یگانه است، ولی اینکه فرمود: «وَ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ» فرمود: یعنی به رجعت ایمان نمی آورند که حق است.(5)

در تفسیر عیاشی به سند دیگر نیز این حدیث آمده است.(6)

148. تفسیر فرات کوفی: ابن عباس درباره آیه «وَ النَّهارِ إِذا جَلاَّها»، {سوگند به روز چون [زمین را] روشن گرداند}(7) می گوید: منظور امامان از ما اهل

1- . طور / 47
2- . مناقب ابن شهرآشوب 3 : 104
3- . مناقب ابن شهرآشوب 3 : 104

4- . نحل / 21 - 22
5- . تفسیر عیاشی 2 : 278
6- . تفسیر عیاشی 2 : 278
7- . شمس / 3

بیت علیهم السّلام هستند که در آخرالزمان در زمین به حکومت می رسند و آن را از قسط و عدل پر می کنند.(1)

149. تفسیر نعمانی: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: اما رد قول منکرین رجعت این آیه است: « وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُمْ یُوزَعُونَ»، {و آن روز که از هر امّتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم، پس آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم بپیوندند. }(2) یعنی در دنیا محشور می شوند اما حشر در آخرت در این آیه است: «وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً»، {و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم. } (3) و این آیه «وَ حَرامٌ عَلی قَرْیَهٍ أَهْلَکْناها أَنَّهُمْ لا یَرْجِعُونَ»، {و بر [مردم] شهری که آن را هلاک کرده ایم، بازگشتشان [به دنیا] حرام است. } (4) یعنی در رجعت چنین بازگشتی حرام است، اما در آخرت بر خواهند گشت.

و مانند این آیه: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ میثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»، {و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاری اش کنید. } (5) و تحقق این آیه جز در رجعت اتفاق نمی افتد.

و مثل آیاتی که خدا در آن امامان را مورد خطاب قرار داده و به آنان وعده نصرت و انتقام از دشمنانشان داده است و فرموده: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ... الی قوله لا یُشْرِکُونَ بی شَیْئاً» و این تنها در زمان رجعتشان به دنیا واقع می شود.

1- . تفسیر فرات کوفی 2 : 563
2- . نمل / 83
3- . کهف / 47
4- . انبیاء / 95
5- . آل عمران / 81

و مانند این آیه: «وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ»، {و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم، } و این آیه: «إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ»، {در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند}(1) و منظور از معاد، رجعت به دنیاست.

و مانند این آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْیاهُمْ»، {آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: «تن به مرگ بسپارید» آن گاه آنان را زنده ساخت. }(2) و این آیه: «وَ اخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ سَبْعینَ رَجُلاً لِمیقاتِنا»، {موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید. }(3) و سپس خدا پس از مرگ آنان را به دنیا برگرداند و آنان نوشیدند و خوردند، مثل داستان حضرت عزیر علیه السّلام.

150. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السّلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: من صاحب عصا و وسیله داغ نهادن هستم... تا آخر حدیث.(4)

151. بصائر الدرجات: امام صادق علیه السّلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: من صاحب عصا و وسیله داغ نهادن هستم.(5)

152. بصائر الدرجات: امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: من صاحب وسیله داغ نهادن هستم و من فاروق اکبر و صاحب رجعت ها و دولت (حاکم بر) همه دولت ها هستم... تا آخر حدیث.(6)

1- . قصص / 85
2- . بقره / 243
3- . اعراف / 155
4- . بصائر الدرجات: 197
5- . بصائر الدرجات: 197

6- . بصائر الدرجات: 197

153. مناقب ابن شهر آشوب: امام باقر علیه السّلام در تفسیر فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام که فرمود: ساعت به دست من بر پا می شود، فرمود: منظور حضرت این است که در رجعت قبل از قیامت است که خدا به وسیله من و ذریه من، مؤمنین را یاری می کند.(1)

154. تفسییر قمی: امام صادق علیه السّلام در تفسیر آیه: « إِنَّهُمْ یَکیدُونَ کَیْداً»، {آنان دست به نیرنگ می زنند.}(2) فرمود: به رسول خدا و علی و فاطمه صلوات الله علیهم نیرنگ زدند، پس خدا فرمود: ای محمد! «إِنَّهُمْ یَکیدُونَ کَیْداً وَ أَکیدُ کَیْداً فَمَهِّلِ الْکافِرینَ»، {آنان دست به نیرنگ می زنند. و [من نیز] دست به نیرنگ می زنم. پس کافران را مهلت ده} ای محمد! « أَمْهِلْهُمْ رُوَیْداً»، {کمی آنان را به حال خود واگذار.} حضرت فرمود: یعنی اگر قائم علیه السّلام مبعوث شود، انتقام مرا از جباران و طاغوت ها و از قریش و بنی امیه و سایر مردم می گیرد.(3)

155. تأویل الآیات الظاهره: امام صادق علیه السّلام درباره آیه: «فَدَمْدَمَ عَلَیْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاها»، {پروردگارشان به [سزای] گناهشان بر سرشان عذاب آورد و آنان را با خاک یکسان کرد.}(4) فرمود: این در رجعت است؛ و «وَ لا یَخافُ عُقْباها»، {و از پیامدِ کار خویش، بیمی به خود راه نداد.} فرمود: وقتی رجعت صورت بگیرد، خداوند باکی از انجام مثل چنین عذابی ندارد.(5)

مؤلف: تمام این حدیث و شرح آن، در باب «امور غریب تأویل در مورد امامان علیهم السّلام» گذشت.

156. تأویل الآیات الظاهره: عبدالله بن نجیح می گوید: از امام صادق علیه السّلام درباره آیه: « کَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ کَلاَّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ»، {نه چنین است، زودا

1- . مناقب ابن شهرآشوب 3 : 387
2- . طارق / 15 - 17
3- . مناقب ابن شهرآشوب 3 : 387
4- . شمس / 14 - 15
5- . تأویل الآیات الظاهره: 777

که بدانید. باز هم نه چنین است، زودا که بدانید. } پرسیدم، فرمود: منظور از این علم، یک بار در رجعت و یک بار در روز قیامت است.(1)

157. تأویل الآیات الظاهره: امام باقر علیه السّلام درباره آیه: «خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذلِکَ الْیَوْمُ الَّذی کانُوا یُوعَدُونَ»، {دیدگانشان فرو افتاده، [غبارِ] مذلّت آنان را فرو گرفته است. این است همان روزی که به ایشان وعده داده می شد. }(2) فرمود: منظور از این روز، روز خروج قائم علیه السّلام است.(3)

158. رجال کشی: احمد بن علی بن کلثوم می گوید: وقتی در نزد احکم بن بشار سخنی از رجعت به میان می آمد و او آن را منکر می شد، می گفتیم: او یکی از تکذیب کنندگان است.(4)

159. رجال کشی: امام باقر علیه السّلام فرمود: جابر معنای این آیه را می دانست: «إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ»، {در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند }(5) و منظور از معاد، رجعت به دنیاست.(6)

160. رجال کشی: محمد بن مسلم و زراره می گویند: از امام باقر علیه السّلام درباره احادیثی که از جابر روایت می کردیم پرسیدیم و عرض کردیم: ما را با جابر چه کار است که به احادیث او معتقد شویم؟ حضرت فرمود: چه کسی به درجه ایمان جابر رسیده که که این آیه را بخواند و معنای آن را درک کند؟ «إِنَّ الَّذی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ»، {در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو

1- . تأویل الآیات الظاهره: 815 2 . معارج / 44

2- 3. تأویل الآیات الظاهره: 700

3- 4. رجال کشی: 569

4- 5. قصص / 85

5-

6- . رجال کشی: 43

فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند. } و منظور از معاد، رجعت به دنیاست.(1)

در رجال کشی به سند دیگر نیز این روایت نقل شده است.(2)

161. صفات شیعه: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هر کس به هفت چیز اقرار کند، مؤمن است. سپس حضرت یکی از آن هفت چیز را ایمان به رجعت شمرد.(3)

در همان کتاب حضرت رضا علیه السّلام فرمود: کسی که معتقد به توحید خدا باشد...تا آنجا که فرمود: و اقرار به رجعت و متعه حج و متعه زنان باشد، و به مسأله معراج، سؤال در قبر، حوض و شفاعت، خلق بهشت و دوزخ، صراط و میزان، بعث و نشور و جزاء و حساب ایمان داشته باشد، حقیقتا مؤمن و شیعه ما اهل بیت است.(4)

توضیح نظریه علامه مجلسی درباره رجعت

ای برادر! گمان نمی کنم که بعد از نقل آن همه آیات و روایاتی که درباره اثبات رجعت برای تو نقل کردم، هنوز در عقیده به رجعت شک داشته باشی. باید بدانی که رجعت مسأله ای است که شیعیان در تمام اعصار بالاتفاق معتقد به آن بوده اند و میان آنها، همچون آفتاب نیم روز مشهور و معلوم بوده است، چنان که آن را به شعر در آورده و در تمام شهرهای خود در مقام مناظره با مخالفین (اهل تسنن) بدان استناد می جستند، و مخالفین هم آنها را بدین عقیده سرزنش می نمودند، و در کتاب های مربوطه ثبت کرده اند.

مانند فخر رازی و حاکم نیشابوری و غیر اینان. سخن ابن ابی الحدید نیز در این باره گذشت که مذهب امامیه را در این خصوص توضیح داد. اگر به ملاحظه

-1

-2 . رجال کشی: 43

-3 . صفات شیعه: 29

4- . صفات شیعه: 44

تطویل کلام نمی بود، بسیاری از سخنان آنها (یعنی علمای اهل تسنن) را ذکر می نمودم.

ولی کسی که ایمان به ائمه اطهار دارد، چگونه در مطلبی که قریب دویست روایت به طور متواتر از چهل و چند نفر از محدثین بزرگ و موثق و علمای اعلام در بیش از پنجاه کتاب آنها نقل شده است، تردید می کند؟! علمای بزرگی مانند ثقه الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی، سید مرتضی، نجاشی، کشی، عیاشی، علی بن ابراهیم قمی، سلیم بن قیس هلالی، شیخ مفید، ابوالفتح کراجکی، نعمانی، صفار، سعد بن عبداللّه اشعری، ابن قولویه قمی، سید علی بن عبدالحمید بن فخار موسوی، سید رضی الدین علی بن طاوس، و فرزندش مؤلف کتاب «زوائد الفوائد»، محمد بن علی بن ابراهیم، فرات بن ابراهیم، امین الدین طبرسی، ابراهیم بن محمد ثقفی، محمد بن عباس بن مروان و احمد بن محمد بن خالد برقی (مؤلف کتاب محاسن)، ابن شهر آشوب مازندرانی، شیخ حسن بن سلیمان، قطب الدین راوندی، علامه حلی، سید علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید بهاءالدین نیلی، احمد بن داود بن سعید، حسن بن علی بن ابی حمزه، فضل بن شاذان، شیخ شهید محمد بن مکی و حسین بن حمدان، حسن بن محمد بن جمهور نابینا مؤلف کتاب «الواحده» حسن بن محبوب؛ جعفر بن محمد بن مالک کوفی، طهر بن عبد اللّه، شاذان بن جبرئیل، و صاحب کتاب الفضائل، و مؤلف کتاب العتیق، و مؤلف کتاب الخطب و غیر اینان از مؤلفین کتاب هایی که در نزد ماست و مؤلف آنها را به طور تحقیق نمی شناسیم. به همین جهت هم اخبار آن را به آنها نسبت ندادیم. هر چند بعضی از اخبار رجعت در آن کتاب ها هست.

اگر چنین مطلبی متواتر نباشد، در چه چیز می توان دعوی تواتر کرد؟ با اینکه تمام طایفه شیعه، این مسأله را در هر عصری از علما و راویان پیش از خود روایت کرده اند.

من فکر می کنم که هر کس در موضوع رجعت تردید کند، در منصب امامت ائمه اطهار علیهم السّلام شک دارد، ولی چون نمی تواند آن را در بین مؤمنین اظهار کند، با حیله و نیرنگ به منظور تخریب دین حنیف اسلام، شبهاتی درباره رجعت که ناشی از ملحدان بی دین است القا نموده و افکار مردم ضعیف الایمان را از اعتقاد به

آن منحرف می سازد. «يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ»، {می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا - گرچه کافران را ناخوش افتد - نور خود را کامل خواهد گردانید.}(1)

و ما برای محکم کاری و تأکید، نام کسانی را که متعرض بیان ادعای رجعت شده و در باب آن کتاب نگاشته یا بر منکران احتجاج نموده و با مخالفان مخاصمه نموده اند می آوریم، به جز نام کسانی که در ذکر احادیث نامشان برده شد و خدا توفیق دهنده است.

1.

احمد بن داود بن سعید جرجانی که شیخ در فهرست می گوید: در باب متعه و رجعت کتاب دارد.

2. حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی که نجاشی کتاب رجعت او را از جمله کتاب هایش برمی شمرد.

3. فضل بن شاذان نیشابوری که شیخ طوسی در فهرست و نجاشی مدعی هستند که وی کتابی در باب رجعت دارد.

4. شیخ صدوق که نجاشی از جمله کتب او را کتاب رجعتش بر می شمرد.

5. عیاشی که شیخ و نجاشی در فهرست خود، کتاب او در باب رجعت را نام می برند.

6. حسن بن سلیمان که از او نقل روایت کردیم.

اما سایر علمای امامیه بحث رجعت را در کتب مربوطه به بحث غیبت امام عصر علیه السّلام ذکر کرده اند و رساله جداگانه ای در این باب ننگاشته اند و اکثر علمای شیعه که کتاب نوشته اند، در باب غیبت کتابی جداگانه تألیف فرموده اند و قبل از این هم نام کسانی از بزرگان علما و محدثین سترگ را که تردیدی در جلالت آنان نیست را دانستی.

و علامه در کتاب خلاصه الرجال در باب میسر بن عبدالعزیز می گوید: عقیقی گفته: آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله او را مدح کرده اند و او کسی است که در رجعت، اهل جهاد در راه اهل بیت علیهم السّلام است.

مؤلف: گفته شده: معنای سخن عقیقی این است که میسر بن عبدالعزیز، بعد از مردنش با قائم علیه السّلام رجعت می کند و در رکاب او می جنگد. و اظهر نزد من این است که معنای سخن او این است که میسر بن عبدالعزیز با مخالفان جدال می کرد و در باب حقانیت رجعت با آنان احتجاج می کرد.

و امین الدین طبرسی درباره آیه «وَ إِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» می گوید: یک معنا این است که وقتی عذاب و وعده آن در خصوص آنان حتمی شد، و معنای دیگر این است که وقتی به گونه ای شدند که هیچ کدام لیاقت رستگاری نداشتند و احدی نیز به سبب آنان شایستگی رستگاری نداشت، و گفته شده: یعنی وقتی خدا بر آنان غضب کرد. و گفته شده: یعنی وقتی در نزدیکی قیامت، عذاب بر آنان نازل شد؛ «أَخْرَجْنا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ» که بین صفا و مروه خروج می کند و به مؤمن خبر می دهد که او مؤمن است و به کافر خبر می دهد که او کافر است و در این هنگام تکلیف مرتفع می شود و توبه قبول نمی شود و این نشانه ای از نشانه های قیامت است. و گفته شده: معنای آن این است که مؤمنی باقی نمی ماند، مگر اینکه آن جنبنده دستش را بر روی او می کشد و منافقی نمی ماند، مگر اینکه او را مانند هیزم خشک می کند و در شب جمعه در حالی که مردم به سمت منی می رود، و این از ابن عمر روایت شده است.

و محمد بن کعب قرظی می گوید: از علی علیه السّلام درباره دابه الارض سؤال شد. فرمود: به خدا قسم آگاه باشید که دُم ندارد و محاسن دارد. در این بیان، حضرت اشاره به این دارد که آن جنبنده از انسان هاست.

و از ابن عباس نقل شده که آن دابه، جنبنده ای از جنبندگان زمین است که موهای نرم و پَر چارپایان را دارد و چهار پا دارد.

و از حذیفه نقل شده که او از پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله نقل کرده که فرمود: طول قامت جنبنده زمین شصت ذراع است و جوینده او به او نمی رسد و فرار کننده

او نمی تواند از دست او رهایی یابد. پس بین دو چشم مؤمن داغ می نهد و می نویسد: «این مؤمن است» و بین دو چشم کافر داغ می نهد و می نویسد: «این کافر است»، و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهماالسّلام با اوست. پس با عصا چهره مؤمن را جلا می دهد و بینی کافر را با انگشتر می شکند، به گونه ای که مؤمن و کافر از هم بازشناخته می شوند.

و از پیامبر روایت شده که آن جنبنده، در روزگار سه خروج دارد: یک بار در انتهای مدینه خروج می کند و صحبت خروجش در بیابان منتشر می شود، ولی در مکه منتشر نمی شود. سپس مدتی طولانی مکث می کند و آنگاه در نزدیکی مکه برای بار دوم خروج می کند و صحبت خروجش در بیابان منتشر می شود و در مکه نیز منتشر می شود.

سپس مردم در یک روز در بزرگ ترین مساجد خدا از حیث احترام و با کرامت ترین آنها، یعنی مسجدالحرام جمع می شوند. آن گاه دابه ایشان را در حالی که در ناحیه ای از مسجد است، به ترس وا می دارد و از سمت مابین رکن حجر الاسود تا درب بنی مخزوم، در وسط آنکه در سمت راست کسی که از مسجد خارج می شود قرار دارد، نزدیک می آید. بعضی مردم با آمدن او پراکنده می شوند و گروهی که می دانند توان عاجز کردن خدای متعال را ندارند، فرار نمی کنند. آن جنبنده به سمت آنان می آید، سر خود را از گرد و خاک می تکاند، از کنار آنان عبور می کند و چهره هایشان را جلا می دهد، حتی آنان را مانند ستاره درخشان می گرداند. سپس بر می گردد به سمت زمین، به طوری که طالب آن به آن نمی رسد و گریزنده از آن خلاص نمی شود.

حتی مردی برمی خیزد و برای رهایی از آن به نماز خواندن پناه می برد، ولی دابه الارض از پشت سر او می آید و می گوید: ای فلانی ! آیا الآن نماز می گزاری؟ پس به سمت صورت او می آید و بر صورتش داغ می نهد. خلایق آنگاه در شهرها با هم همسایه و در مسافرت ها با هم همراه و در اموال با هم شریک هستند، و کافر از مؤمن باز شناخته می شود، پس به مؤمن با خطاب «یا مؤمن !» و با کافر با خطاب «یا کافر !» مورد تخاطب قرار می گیرند.

و از وهب روایت شده که گفت: صورت دابه الارض صورت انسان و سایر بدنش مانند بدن پرنده است، و مثل چنین موجودی جز در نبوت های الهی دیده نمی شود.

و عبارت «تکلّمهم» یعنی آن جنبنده، به عباراتی که بدشان می آید با آنان سخن می گوید و آن عبارات این است که آنان به سمت آتش می روند، و عبارات را با زبانی القا می کند که آنان می فهمند. گفته شده: معنای تکلمهم این است که به آنان می گوید: این مؤمن و این کافر است، و گفته شده: به آنان می گوید: مردم به آیت ما ایمان نمی آوردند، و این احتمال ظاهر است.

«وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُمْ یُوزَعُونَ»، {و آن روز که از هر امّتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم، پس آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم بپیوندند. }(1) معنای «یوزعون» یعنی دفع می شوند، و گفته شده معنای آن این است که اولین آنها و آخرین آنها را حبس می کنند.

گروهی از امامیه بر این آیه بر صحت رجعت استدلال کرده اند و گفته اند: داخل شدن حرف «من» در عبارت «فوجا ممّن»، به معنای این است که در آن روز مورد اشاره در آیه، بعضی از مردم و نه همگی رجعت دارند و این نمی تواند وصف روز قیامت باشد که خداوند در مورد آن فرموده: «وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً»، {و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم. }(2)

و احادیث ائمه هدی از آل محمد صلوات الله علیهم در این باب بسیار است که خدا هنگام قیام قائم علیه السّلام، گروهی از دوستان وشیعیان حضرت را که قبل از آن درگذشته اند، برمی گرداند تا به فوز ثواب یاری و امداد حضرتش برسند و در ظهور دولت او مسرور گردند. همچنین در این باره روایات فراوان است که خدا قومی از دشمنان خود را رجعت می دهد تا مهدی علیه السّلام از آنان انتقام بگیرد، و

1- . نمل / 83
2- . کهف / 47

به بعضی از سزای اعمالشان از قبیل عذاب قتل به دست شیعیان حجت علیه السّلام برسند و در اثر مشاهده بلندی مقام او خواری و خذلان ببینند.

و هیچ عاقلی شک ندارد که این امر مقدور خدای متعال و امری ممکن است و خدا در امت های گذشته چنین کاری کرده و قرآن در چندین موضع، مثل داستان عزیر و غیره که در جای خود تفسیر کردیم، از رجعت سخن به میان آورده است، و در حدیثی از پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله نقل شده که فرمود: در امت من دقیقا آنچه در بنی اسرائیل اتفاق افتاد، اتفاق خواهد افتاد، حتی اگر یکی از بنی اسرائیل داخل سوراخ سوسماری شده باشد، شما نیز داخل خواهید شد.

ضمنا جماعتی از علما اخبار رجعت را به این معنی تأویل کرده اند که حکومت و اوامر و نواهی حضرات رجعت می کند نه خود شخص آنان، زیرا پنداشتند که رجعت با تکلیف منافات دارد، ولی امر چنین نیست که این عده پنداشته اند. زیرا در رجعت چیزی که اجبار به فعل واجب و ترک حرام نماید نیست و تکلیف در چنین فرضی صحیح است، همان طور که تکلیف با ظهور معجزات و آیات آشکار انبیا علیهم السّلام، مانند شکافتن دریا و اژدها شدن عصا و مانند آن ممکن بود.

دلیل دیگر بر ردّ نظر این عده، این است که رجعت تنها با ظواهر احادیث منقول اثبات نشده که تأویل بردن آن به رجعت دولت و نه شخص در آن راه داشته باشد؛ بلکه آنچه در اثبات رجعت مورد اعتماد و اساس کار است، اجماع شیعه امامیه بر آن است، اگرچه احادیث آن را تأکید نموده و تأیید می نماید. (پایان کلام شیخ طبرسی)[(1)]

مؤلف: شیخ طوسی نیز در تفسیر تبیان، بر مذهب قائلین به رجعت استدلال کرده است و ما این بحث را به خاطر کثرت فوائد آن ذکر کردیم. و به این جهت که اقوال مخالفان ما در بحث دابه الارض دانسته شود و اینکه در اخبار مخالفین ما نیز وارد شده که دابه الارض صاحب عصا و وسیله داغ نهادن است و این امر را در تمام

1- . مجمع البیان 7 : 403

کتبشان روایت نموده اند و به جهت اینکه مراد از حدیث مستفیض از امیرالمؤمنین علیه السّلام که در مواطن فراوانی فرموده: «من صاحب عصا و وسیله داغ نهادن هستم»، دانسته شود.

و زمخشری در «کشاف» روایت کرده که دابه الارض از کوه صفا خارج می شود و عصای موسی و انگشتر سلیمان را به همراه دارد و با عصای موسی به پیشانی مؤمن یا بین دو چشم او ضربتی می زند که نقطه ای در چهره او آشکار می شود و به خاطر آن، چهره مؤمن نورانی می شود؛ گویی ستاره ای درخشان است، و بین دو چشم او نوشته می شود: «این مؤمن است»، و با انگشتر نقطه ای روی بینی کافر می گذارد که آن نقطه آشکار می شود و صورتش به خاطر آن سیاه شده و بین دو چشم او نوشته می شود: «این کافر است.»

سپس زمخشری می گوید: برخی آیه را «تکلمهم» خوانده اند از «کلم» که به معنای جرح است و منظور از آن، داغ نهادن با عصا و انگشتری است و جایز است که بدون تشدید خوانده و به آن استدلال شود، یعنی: تَکلِمُهُم، بنا بر اینکه مراد از تکلیم، تجریح است، یعنی دابه ایشان را مجروح می کند. (پایان کلام زمخشری)(1)

نظریه شیخ صدوق

شیخ صدوق در کتاب «اعتقادات» می نویسد: اعتقاد ما درباره رجعت صحیح است، به دلیل این آیه شریفه: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ»، {آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند، و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: «تن به مرگ بسپارید» آن گاه آنان را زنده ساخت.}(2) شیخ صدوق می فرماید: اینان هفتاد هزار خانوار بودند که هر سال میان ایشان طاعون می افتاد و اغنیایشان به واسطه قدرتشان بیرون می رفتند و فقرایشان به سبب ضعفشان می ماندند، لذا طاعون بین کسانی که می فرماید کم می شد و بین کسانی که می ماندند، زیاد می شد. کسانی که می ماندند می گفتند: اگر ما

1- . کشاف 3 : 384

2- . بقره / 243

هم خارج می شدیم مبتلا به طاعون نمی شدیم، و کسانی که خارج می شدند می گفتند: ما هم اگر می ماندیم، مانند اینان مبتلا می شدیم!

پس اجماع کردند بر اینکه همگی از خانه هایشان بیرون بروند. وقتی طاعون رسید، همگی بیرون رفتند و در کنار ساحل دریایی فرود آمدند. وقتی اثاث خود را روی زمین نهادند، خداوند آنان را ندا داد: همگی بمیرید! پس همگی مردند و عابران آن طریق، نعش های اینان را از وسط راه کنار می زدند و تا مدتی که خدای متعال خواست به همین ترتیب ماندند.

سپس پیامبری از انبیای بنی اسرائیل به نام ارمیا از کنار آنان عبور کرد و عرض کرد: پروردگارا! اگر اراده کنی، می توانی آنان را زنده کنی تا شهرهای تو را آباد سازند و بندگانی برای تو بزایند و همراه عبادت کنندگانت تو را بپرستند. پس خدا به او وحی فرستاد: می خواهی آنان را برای تو زنده کنم؟ گفت: بله! پس خدا آنان را برای او زنده کرد و همراه او برانگیخت. پس اینان مردند و به دنیا رجعت کردند، سپس به مرگ طبیعی اجلشان رسید و مردند.

و داستان عزیز پیغمبر که صد سال بعد از مرگش خداوند او را زنده کرد: «أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَهٍ وَ هِیَ خاوِیَهٌ عَلی عُرُوشِها قالَ أَنَّی یُحْیی هذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَهَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ كَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَهَ عامٍ فَانْظُرْ إِلی طَعامِكَ وَ شَرابِكَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَ انْظُرْ إِلی حِمارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آیَهً لِلنَّاسِ وَ انْظُرْ إِلَی الْعِظامِ كَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَكْسُوها لَحْماً فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلی كُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ»، {یا چون آن کس که به شهری که بام هایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد [و با خود می] گفت: «چگونه خداوند، [اهلِ] این [ویرانکده] را پس از مرگشان زنده می کند؟». پس خداوند، او را [به مدت] صد سال میراند. آن گاه او را برانگیخت، [و به او] گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا پاره ای از روز را درنگ کردم.» گفت: « [نه] بلکه صد سال درنگ کردی، به خوراک و نوشیدنیِ خود بنگر [که طعم و رنگِ آن] تغییر نکرده است، و به درازگوش خود نگاه کن [که چگونه متلاشی شده است. این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوییم] و هم تو را [در مورد معاد] نشانه ای برای مردم قرار دهیم. و به [این]

استخوان ها بنگر، چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می دهیم سپس گوشت بر آن می پوشانیم.» پس هنگامی که [چگونگیِ زنده ساختن مرده] برای او آشکار شد، گفت: « [اکنون] می دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست.» }(1) که او صد سال مرد و به دنیا برگشت و و در آن باقی بود و سپس به اجلش درگذشت و او عزیر نبی بود.

و مانند داستان برگزیدگان قوم حضرت موسی که خداوند می فرماید: «ثُمَّ بَعَثْناكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»، {سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم باشد که شکرگزاری کنید.}(2) که وقتی کلام خدا را شنیدند گفتند: ما ایمان نمی آوریم تا اینکه خدا را آشکارا ببینیم، و صاعقه آنان را به سبب ظلمشان گرفت و مردند! پس موسی علیه السّلام عرضه داشت: خداوندا! وقتی به نزد بنی اسرائیل برگشتم به آنان چه بگویم؟ خداوند آن افراد را برای موسی زنده کرد و آنان به دنیا برگشتند و خوردند و نوشیدند و با زنان ازدواج کردند و صاحب اولاد شدند و سپس به مرگ طبیعی و سررسید اجلشان مردند.

و خداوند عزوجل درباره عیسی علیه السّلام می فرماید: «وَ إِذْ تُخرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنِی»، {آن گاه که مردگان را به اذن من [زنده از قبر] بیرون می آوردی.}(3) تمام مردگانی که عیسی علیه السّلام به اذن خداوند زنده کرد، به دنیا برگشتند و در آن بودند و سپس به مرگ طبیعی و رسیدن اجلشان مردند.

و مانند اصحاب کهف که: «وَ لَبِثُوا فی كَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِنینَ وَ ازْدَادُوا تِسْعاً»، {و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نُه سال [نیز بر آن] افزودند.}(4) سپس خداوند آنها را بیدار نمود و به دنیا بازگشتند و از هم سؤالاتی کردند، چنان که داستان ایشان معروف است.

1- . بقره / 259
2- . بقره / 56
3- . مائده / 110
4- . کهف / 25

اگر کسی اشکال کند و بگوید: خداوند متعال می فرماید: «وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ»، {و می پنداری که ایشان بیدارند، در حالی که خفته اند }(1) یعنی آیه می فرماید: آنان خفته بودند و بیدار به نظر می رسیدند، در جواب او گفته می شود: نخیر ،آنان مرده بودند و صرفا به خواب نرفته بودند، زیرا لفظ «رقود» در قرآن، درباره مرگ نیز استعمال می شود، مانند این آیه: «قالُوا يا وَيْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»، {می گویند: «ای وای بر ما، چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می گفتند.» }(2) که قائلین در این آیه قطعا مرده بودند، ولی تعبیر «مرقد» برایشان به کار رفته و مثل این استعمال فراوان است.

این گونه رجعت ها که طی آن مردمی در امت های پیشین از این جهان دیده فرو بستند و دوباره زنده شدند بسیار است، و پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود آنچه در این امت است، طابق النعل بالنعل مثل همان هاست که در امت های پیشین وی داده است. بنابراین اصل، لازم است که رجعت نیز در این امت باشد.

و اهل تسنن نقل کرده اند که وقتی مهدی علیه السّلام خروج می کند، عیسی بن مریم نیز فرود می آید و پشت سر او نماز می گزارد و نزول عیسی به زمین، رجعت او به زمین پس از مرگش می باشد؛ زیرا خداوند می فرماید: «إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رافِعُكَ إِلَيَّ»، {تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می برم. }(3)

و خداوند می فرماید: «وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً.» و می فرماید: «وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآياتِنا.» پس روزی که همه در آن جمع می شوند (روز قیامت)، غیر از آن روزی است که گروهی در آن جمع می شوند (روز رجعت).

و نیز می فرماید: «وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ»، {و با سخت ترین سوگندهایشان به

1- . کهف / 18

2- . يس / 52
3- . آل عمران / 55

خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می میرد بر نخواهد انگیخت. آری، [انجام] این وعده بر او حق است، لیکن بیشتر مردم نمی دانند.}(1) و مقصود از این بعث و برانگیختن، در رجعت است و رجعت معنای این آیه است که فرمود: «لِیُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذی یَخْتَلِفُونَ فیهِ»، {تا [خدا] آنچه را در [مورد] آن اختلاف دارند، برای آنان توضیح دهد.} و تبیین باید در دنیا باشد نه در آخرت، و من ان شاء الله به زودی کتاب مستقلی در باب رجعت خواهم نوشت و کیفیت رجعت و دلیل های صحت آن را روشن خواهم ساخت.

اعتقاد به تناسخ باطل است و هر کس عقیده به تناسخ داشته باشد، کافر است، زیرا اعتقاد به تناسخ مستلزم ابطال بهشت و دوزخ است.(2)

و شیخ مفید در کتاب «اجوبه مسائل عکبریه» وقتی درباره این آیه از او سوال می شود: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ الَّذینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا»، {در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می ایستند قطعاً یاری می کنیم}(3) به وجوهی پاسخ داده اند و گفته اند امامیه معتقدند: خداوند خدای متعال وعده خود را با نصرت اولیای خود، قبل از آخرت و هنگام قیام قائم علیه السّلام و رجعتی که در عاقبت کار به مؤمان وعده آن را داده است، عملی می سازد.

شیخ مفید در کتاب «الفصول» در جواب مسائلی که از «عکبرا» از وی پرسیده بودند، از حرث بن عبداللّه روایت کرده که گفت: من در مجلس منصور دوانقی خلیفه عباسی در وقتی که در سر پل بزرگ بغداد بود نشسته بودم، «سوّار» قاضی هم نزد وی بود و سید اسماعیل حمیری اشعاری که در مدح بنی عباس و دولت آنها سروده بود، می خواند و منصور از استماع آن مسرور می گشت. اشعار این بود:

1- . نحل / 38 - 39
2- . اعتقادات صدوق: 60
3- . غافر / 51

خدایی که چیزی شبیه او نیست، حکومت را برای امور دنیوی و دینی به شما داده است

خداوند ملکی به شما داده که زوال ندارد تا اینکه سلطان چین هم به سمت شما کشانده می شود

و ریسمان پوسیده سلطان هند نیز توسط شما گرفته می شود / و سلطان تُرکان نیز با خواری زندانی می شود.

چون قصیده به انتها رسید، سوار قاضی رو کرد به منصور و گفت: این شخص (سید اسماعیل حمیری) با زبان شما را مدح می گوید، ولی دلش با آن موافقت ندارد ! به خدا کسانی که این مرد آنها را دوست می دارد، شما بنی عباس نیستید ! و او دشمنی شما را در دل پنهان ساخته است.

سید اسماعیل گفت: به خدا قسم قاضی دروغ می گوید ! من به راستی در این قصیده تو را مدح گفتم. او این را از روی حسد به من می گوید. چرا که می بیند من نزد شما آمد و رفت دارم و شما به من نظر دارید.

دوستی من نسبت به شما اهل بیت واقعی است و من آن را از پدر و مادرم به ارث برده ام، ولی این مرد (سوار قاضی) و خاندانش در زمان جاهلیت و اسلام از دشمنان شما اهل بیت بوده اند! از این گذشته خداوند درباره خاندان او این آیه را نازل فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ»، {کسانی که تو را از پشت اتاق ها [ی مسکونیِ تو] به فریاد می خوانند، بیشترشان نمی فهمند. }(1)یعنی ای پیغمبر ! کسانی که از پشت حجره ها تو را صدا می زنند، بسیاری از آنها نادانند.

منصور گفت: راست گفتی. قاضی سوّار گفت: یا امیرالمؤمنین ! وی عقیده به رجعت دارد و به شیخین ناسزا می گوید.

سید اسماعیل گفت: اما اینکه گفت من عقیده به رجعت دارم. من به اتکای این آیه قرآن عقیده به رجعت دارم: «وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ

1- . حجرات / 4

بِآياتِنا فَهُمْ يُوزَعُونَ.» و در جای دیگر از قرآن می فرماید: «وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً.» پس می دانیم که ما دو بار برانگیخته می شویم که یک دفعه به طور عموم و در دیگری افراد خاصی را به دنیا برمی گرداند. چنان که خدا فرموده: «رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ»، {می گویند: «پروردگارا، دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی. به گناهانمان اعتراف کردیم پس آیا راه بیرون شدنی [از آتش] هست؟» }(1) و نیز خداوند درباره عزیر پیغمبر فرموده: «فَأَماتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عامٍ.» و هم فرمود: «أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ.» این منطق قرآن درباره رجعت است.

پیغمبر اکرم صلّی اللَّه علیه و آله هم فرمود: طایفه متکبران در روز قیامت به صورت مورچه های ریز برانگیخته می شوند. و نیز فرمود: چیزی در بنی اسرائیل پدید نیامد جز اینکه در امت من نیز می باشد و در امت من هم مثل آن خواهد بود، حتی فرو رفتن در زمین و مسخ شدن آدمی و سنگسار نمودن او. و حذیفه گفت: به خدا قسم دور نیست که خداوند بسیاری از این امت را به صورت بوزینه یا خوک هایی محشور گرداند.

بنابراین رجعتی را که من معتقدم، مسأله ای است که قرآن به آن ناطق و سنت پیغمبر بر آن شاهد است و من عقیده دارم که خداوند عزوجل این مرد، یعنی سوار قاضی را به صورت سگ یا بوزینه یا خوک و مورچه ریز به دنیا برمی گرداند! چه به خدا قسم در حقیقت وی ستمگری متکبر و کافر است. راوی گفت در این حالت منصور خندید و سید بالبداهه این اشعار را سرود:

در نزد امام حاکم عادل به زانو نشستم / با سوّار در حالی که ردا یا قطیفه ای داشت.

تا آخر ابیات.(2)

1- . غافر / 11
2- . الفصول المختاره: 93

و شیخ مفید در کتاب مذکور می گوید: بعضی از علمای معتزلی مذهب، از مردی از اصحاب امامی مذهب ما - و من هم در مجلس که آکنده از علمای اهل نظر و فقها بود، حاضر بودم - پرسید: اگر چنین است که شما معتقدید که خدا مردگان را هنگام ظهور قائم علیه السّلام قبل از آخرت به دار دنیا برمی گرداند تا به زعم شما مؤمنین از کافرین تشفی انتقام بجویند و مهدی برای آنان از کفار انتقام بگیرد، همان طور که خدا با بنی اسرائیل چنین کرد، چنان که ذکر کردید و به این آیه تمسک کردید که «ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَ أَمْدَدْناکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ جَعَلْناکُمْ أَکْثَرَ نَفِیراً»، {پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم. }(1) مرا با خبر ساز که چگونه مطمئنی که شمر و یزید و عبدالرحمان بن ملجم توبه نمی کنند و از کفر و گمراهیشان برنمی گردند و در آن حال به سمت طاعت امام گرایش پیدا نمی کنند. چرا که اگر چنین کنند، بر تو واجب است آنان را دوست بداری و یقین داشته باشی که ثواب می برند! و این نقصی بر مذهب شیعه است!

شیخ شیعی مورد سوال گفت: من قول به رجعت را از طریق آیات و اخبار معتقدم و دلیل عقلی برای آن آوردن مجال ندارد، و من به این سوال تو پاسخ نمی دهم، زیرا برای پاسخ به آن به هیچ نصی دسترسی ندارم و لزومی ندارد که بدون نصّ در این باب، خود را برای پاسخ به زحمت بیندازم! پس شخص پرسشگر و جماعت معتزله، آن شیخ شیعه را محکوم به عجز و سکوت از جواب کردند.

شیخ مفید فرموده: من در جواب این سوال دو پاسخ دارم: اول اینکه عقل منعی نمی بیند که اشخاصی که پرسشگر سوال نمود مثل شمر و یزید و... ایمان بیاورند، زیرا آنها به هنگام رجعت، قادر بر ایمان آوردن و متمکن از ثواب هستند و اختیار دارند، اما احادیث وارده از امامان علیهم السّلام مفید یقین است که این اشخاص مخلد در آتش هستند و دستور ائمه علیهم السّلام به مقید بودن شیعه به لعن و تبرّی از آنان تا آخرالزمان، باعث می شود که انسان در خلود آنان در جهنم و

1- . اسراء / 6

هدایت نشدنشان شک نکند و یقین کند که اهل سوء اختیار هستند و ایمان نخواهند آورد! پس آنان در این خصوص مثل فرعون و هامان و قارون هستند و مانند کسانی هستند که خدای متعال حکم یقینی فرموده که در آتش جاودانه اند و قطع داریم که آنان تا ابد ایمان را اختیار نخواهند نمود که خداوند فرمود: «وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتى وَ حَشَرْنا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْ ءٍ قُبُلاً ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ»، {و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان می فرستادیم و [اگر] مردگان با آنان به سخن می آمدند، و هر چیزی را دسته دسته در برابر آنان گرد می آوردیم، باز هم ایمان نمی آوردند- جز اینکه خدا بخواهد}(1) و منظور از آیه این است که مگر اینکه خدا آنان را مجبور به ایمان کند و آنان کسانی هستند که خدا درباره آنان فرمود: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذينَ لا يَعْقِلُونَ. وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فيهِمْ خَيْراً لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ»، {قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران و لالانی اند که نمی اندیشند. و اگر خدا در آنان خیری می یافت قطعاً شنوایشان می ساخت و اگر آنان را شنوا می کرد، حتماً باز به حال اعراض، روی برمی تافتند.} (2)

سپس خدای متعال در مقام تفصیل اینان، در حالی که کلام را متوجه ابلیس فرموده می فرماید: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعينَ»، {هرآینه جهنّم را از تو و از هر کس از آنان که تو را پیروی کند، از همگی شان، خواهم انباشت.»} (3) و می فرماید: «وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتى إِلى يَوْمِ الدِّينِ»، {و تا روز جزا لعنت من بر تو باد.}(4) و فرموده: «تَبَّتْ يَدا أَبى لَهَبٍ وَ تَبَّ ما أَغْنى عَنْهُ مالُهُ وَ ما كَسَبَ سَيَصْلى ناراً ذاتَ لَهَبٍ»، {بریده باد دو دست ابو لهب، و مرگ بر او باد. دارایی او و آنچه اندوخت، سودش نکرد. به زودی در آتشی پُرزبانه درآید.}(5) پس خداوند به طور قطعی به ابولهب وعده آتش داد و ما را مطمئن ساخت که او هدایت را انتخاب نمی

1- . انعام / 111
2- . انفال / 22 - 23
3- . ص / 85
4- . ص / 78
5- . مسد / 1 - 3

کند تا حائز ثواب گردد. وقتی امر به گونه ای بود که ما وصف کردیم، توهم شما نسبت به پاسخ نداشتن شیعه از سوالتان باطل می شود.

جواب دیگر اینکه خداوند سبحان وقتی کافران را در رجعت برمی گرداند تا از آنان انتقام بگیرد، توبه آنان در آن شرایط قبول نیست، زیرا مثل آنان در آن شرایط مثل فرعون است که وقتی در ورطه غرق شدن افتاد «قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ الَّذی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمینَ»، {گفت: «ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند، نیست، و من از تسلیم شدگانم. }(1) خدای سبحان به او فرمود: «آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدینَ»، {اکنون؟ در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی؟} پس خداوند ایمان او را نپذیرفت و ندامت و کندنش از حال کفر سودی به حال او نبخشید، و حال امثال شمر و یزید مثل حال اهل آخرت است که خداوند توبه آنان را نمی پذیرد و پشیمانی سودی به حالشان ندارد؛ زیرا در شرایط دیدن عذاب خدا یا در آخرت، مجبورند که ایمان بیاورند و نمی توانند ایمان نیاورند و اختیاری ندارند و حکمت و منطق قبول توبه، آنان را در آن حالت تجویز نمی کند و مقتضای حکمت این است که توبه در بعضی احوال (حال اختیار و قدرت بر توبه) صحیح باشد و نه همیشه.

و این جواب صحیح طبق مبنای شیعه است و اخبار فراوانی از آل محمد صلّی اللّه علیه و آله در این باب رسیده است. از آنان روایت شده که درباره آیه «یَوْمَ یَأْتی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً إیمانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فی إیمانِها خَیْراً قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ»، {[اما] روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت [پدید] آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد. بگو: «منتظر باشید که ما [هم] منتظریم.» }(2) فرمودند: مقصود از بعض آیات در این آیه، قائم علیه السّلام است که

1- . یونس / 90 - 91
2- . انعام / 158

وقتی سوال نمود توبه اهل تسنن پذیرفته نمی شود و این موجب ساقط شدن حرف پرسشگر است.

سؤال: اگر کسی بگوید: در این پاسخ شما منکر این امر نیستید که خدای سبحان بندگانش را تشویق به عصیان کند و هرج و مرج و طغیان را بر آنان مباح بشمارد! زیرا وقتی آنان قادر بر کفر و انواع ضلال باشند و از قبول توبه شان نومید باشند، انگیزه کف نفس از خباثت های موجود در طبیعت خود را ندارند و لذا از ارتکاب افعال قبیحی که با آن به سود زودگذری می رسند باکی ندارند و کسی که بگوید خداوند تعالی مخلوقاتش را به عصیان تحریک می کند و آنان را دعوت به حلال دانستن گناهان می کند، بر خدا دروغ بسته است.

جواب: در پاسخ به آنان گفته می شود که امر چنین نیست که شما پنداشتید! زیرا هنگام رجعت برای آنان انگیزه ای برای معصیت کردن باقی نمی ماند و به هیچ عنوان داعی برای انجام افعال قبیحه ندارند! زیرا آنان می دانند که به خاطر مخالفت با امامانشان، عذاب بر آنان قطعی شده و به خاطر معاصی که مرتکب شده اند، عذاب خواهند شد و نیز می دانند که اگر قصد انجام فعل قبیحی را بکنند، عذاب آنان مضاعف می شود، لذا در آن حالت، طبیعتی درونی ندارند که آنان را به عذاب بیشتر از قبل دعوت کند، بلکه تمام انگیزه های طبیعی و خطورات نفسانی شان آنان را دعوت به اظهار طاعت خدا و توبه از معاصی به سمت ایمان می کند.

ضمنا اگر ما به این سؤال ملتزم شویم و مفاد اشکال را بپذیریم، باید بگوییم تمام اهل اسلام در آخرت که از قبول توبه نومید شدند، باید به معصیت روی بیاورند و این تشویق خدا باشد که بندگانش گناه کنند! پس هر جوابی که در باب اهل آخرت دادند، ما دقیقا همان جواب را درباره شبهه اهل رجعت می دهیم.

سؤال دیگر: اگر بنا بر مذهب اول و جواب قبلی ما سؤال کنند و بگویند: چگونه ممکن است امثال شمر و یزید در حالی که بعینه عقاب صاحب قبور را در رجعت می بینند و می نگرند که عذاب بر سر آنان فرود می آید بر عناد خود باقی بمانند و بر مخالفت خود اصرار بورزند؟ و چطور ممکن است انگیزه برای عصیان

داشته باشند و در ذهنشان عصیان از خدا خطور کند؟ شما امامیه در این ادعای خود حرف زورگویانه و غیر منطقی می زنید!

جواب: به آنها گفته می شود که این اشکال شما، بنا بر مذهب کسی است که جواب او را نقل کردیم و وافی نبود که تقریر جواب او به این نحو است که تمام افرادی را که شمردید مثل شمر و یزید و ... اشکالی ندارد که شبهه ای بر آنان عارض شده باشد که مخالفت با خدا و امامان علیهم السّلام را نیکو بشمرند، زیرا این قبیل اشخاص خیال می کنند که در رجعت زنده شده اند تا مورد تکریم خدا واقع شوند و دوباره در دنیا به پادشاهی برسند، همان طور که قبلا حاکم بودند، و می پندارند که گمانشان در باب عذاب وعده داده شده به آنان اشتباه بوده است و وقتی عذاب در رجعت بر آنان نازل می شود، قبل از آنکه روح از جسدشان خارج شود، توهم می کنند که لیاقت عذاب شدن را ندارند و این عذاب از جانب خدا بلا است ولی از قبیل حوادث زمان به دولت ها و بلاهایی است که به انبیا علیهم السّلام می رسد.

و صاحبان این جواب می توانند بگویند: آنچه ما در این باب ذکر کردیم، عجیب تر از کفر قوم موسی علیه السّلام و گوساله پرست شدنشان نیست! زیرا آنان معجزات و عذاب وارد بر فرعون و قومش را به خاطر مخالفت با موسی علیه السّلام دیدند. و این عجیب تر از مخالفت مشرکین با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نبود، زیرا مشرکین عجز خود را از آوردن مانند قرآن می دیدند و شاهد معجزات و آیات پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله بودند و خبر دادن های خدا بر وقوع حقایق را از چنین آیاتی مشاهده می کردند: «سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ»، {زودا که این جمع درهم شکسته شود و پشت کنند.}(1) و آیه « لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنينَ.»، {به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن] کوتاه کرده اید، با خاطری آسوده در مسجد الحرام درخواهید آمد} (2) و آیه «الم غُلِبَتِ الرُّومُ فى أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ»، {الف، لام، میم. رومیان شکست خوردند، در

1- . قمر / 45
2- . فتح / 27

نزدیک ترین سرزمین، و [لی] بعد از شکستشان، در ظرف چند سالی، به زودی پیروز خواهند گردید. }(1) و عذاب نازل بر آنان با شمشیر علی علیه السّلام و هلاک هر آن کس که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله وعده هلاکت به او داد. در بین کسانی که اظهار ایمان نمودند منافقین بودند که به خاطر مخالفت با حضرت، به اهل شرک و گمراهی میل پیدا می کردند.

علاوه بر اینها می گوییم: پرسیدن این سوال توسط علمای عقاید معتزلی مذهب جایز نیست، زیرا اینان معترفند که اکثر مخالفان انبیا اهل عناد و لجاجت بودند و اکثر کسانی که اظهار جهل به خدا دارند، خدا را حقیقتا می شناسند و انبیا و وعده های راستین ایشان را نیز می شناسند، ولی در مخالفت خود با انبیا اهل عناد و لجاجت هستند. پس اشکال ندارد که حکم در رجعت و عذاب اهل رجعت به این گونه باشد که توصیف کردیم که به خاطر عنادشان عذاب شوند و خداوند متعال در این خصوص فرموده: «وَ لَوْ تَرى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النّٰارِ فَقٰالُوا يٰا لَيْتَنٰا نُرَدُّ وَ لاٰ نُكَذِّبَ بِآيٰاتِ رَبِّنٰا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بَلْ بَدٰا لَهُمْ مٰا كٰانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعٰادُوا لِمٰا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ»، {و ای کاش [منکران را] هنگامی که بر آتش عرضه می شوند، می دیدی که می گویند: «کاش بازگردانده می شدیم و [دیگر] آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان می شدیم.» [ولی چنین نیست] بلکه آنچه را پیش از این نهان می داشتند، برای آنان آشکار شده است. و اگر هم بازگردانده شوند قطعاً به آنچه از آن منع شده بودند برمی گردند و آنان دروغگویند }(2)

پس خدای سبحان در این آیه خبر داد که اهل عقاب اگر به دنیا برگردند، در عین حال مشاهده عذاب قبر و محشر و ترس های قیامت و عذاب های دردناکی که شده اند، به کفر و عناد سابق خود بر می گردند.(3)

1- . روم / 1 - 3
2- . انعام / 27 - 28
3- . الفصول المختاره: 153

نظریه شیخ مفید

و نیز مفید در کتاب «ارشاد» آنجا که علامات ظهور قائم آل محمد علیهم السلام را ذکر می کند، می نویسد: و از جمله مردگان از قبرهای خود بیرون می آیند و به دنیا برمی گردند و با یکدیگر مأنوس گشته و به دید و بازدید یکدیگر می روند.

و نیز در ضمن مسائلی که از «ساری» از وی پرسیده اند، سؤال شده بود: معنی روایتی که از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده چیست که فرمود: کسی که قائل به متعه ما و ازدواج موقت (که آن را صیغه هم می گویند) نشود و ایمان به رجعت ما نداشته باشد، از ما نیست؟ آیا مقصود بازگشت به دنیا و مخصوص اهل ایمان است، یا منظور غیر آنها از ظالمان جبارانند که پیش از روز قیامت به دنیا رجوع می کنند؟

شیخ مفید بعد از جواب سؤال از متعه، درباره رجعت نوشت: و اینکه امام فرموده هر کس ایمان به رجعت ما نداشته باشد از ما نیست، مقصود رجعتی است که ایمان به آن، اختصاص به آل محمد صلّی اللّٰه علیه و آله دارد، به این معنی که خداوند مردمی از امت پیغمبر صلّی اللّٰه علیه و آله را بعد از مردن و پیش از روز قیامت زنده می گرداند. و این عقیده خاندان پیغمبر و از معتقدات شیعیان آنهاست و قرآن مجید هم گواه بر آن است. خداوند در ذکر حشر اکبر و قیامت می فرماید: «وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً»، {و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم. } (1) و خدای سبحان درباره حشر در رجعت قبل از روز قیامت می فرماید: «وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا فَهُمْ یُوزَعُونَ»، {و آن روز که از هر امّتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم، پس آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم بپیوندند. }(2) پس خبر داد که حشر دو قسم عام(قیامت) و خاص(رجعت) دارد.

و خدای سبحان در حالی که از حشر ظالمان خبر می دهد، در روز قیامت از قول ظالمان می فرماید: «قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ

1- . کهف / 47
2- . نمل / 83

إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبيلٍ»، {می گویند: «پروردگارا، دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی. به گناهانمان اعتراف کردیم پس آیا راه بیرون شدنی [از آتش] هست؟» }(1)

علمای اهل تسنن در مورد این آیه تأویل باطلی دارند و آن اینکه می گویند: معنای عبارت «ربنا امتّنا اثنتین و احییتنا اثنتین» آن است که خدا آنان را مرده خلق کرده و سپس بعد از حیات، دوباره آنان را می میراند و این معنای دوبار میراندن است! و این مطلب باطل است و بر زبان عرب جاری نمی شود؛ زیرا فعل تنها بر کسی داخل می شود که بر غیر وصفی باشد که لفظ را بر معنایش منطوی کرده؛ یعنی کسی را که خدا به صورت مرده آفریده را نمی توان گفت: خدا او را اماته کرد و میراند؛ بلکه اماته بر کسی صحیح و جاری است که بعد از حیات، مرگ بر او عارض شده باشد. همچنین گفته نمی شود: خدا میتی را زنده کرد، مگر در صورتی که آن میت قبل از احیایش، میت باشد و این برای کسی که قدری تأمل کند واضح است.

و برخی از عامه پنداشته اند که معنای عبارت «ربنا امتّنا اثنتین» مرگی است که بعد از زندگی در قبرها برای پاسخ به سؤالات اتفاق می افتد؛ پس مرگ اول قبل از در قبر نهادن است و مرگ دوم بعد از دفن است. این تأویل نیز از وجهی دیگر باطل است و آن اینکه زنده کردن برای سؤال و جواب، برای تکلیف کردن بدان به پشمانی نیست که در آن حال انسان بر گذشته اش پشیمان شود. و اینکه این قوم دو بار در طول حیاتشان بر آنچه از دستشان رفته پشیمان شدند، دال بر این است که مراد خداوند در این آیه، زنده کردن برای سؤال و جواب نیست، بلکه منظور خدا حیات در رجعت است که برای تکلیف کردن آنان بر پشیمانی بر تفریط هایشان است و آنان چون در رجعت پشیمان نمی شوند، روز جزا بر آنچه از دستشان رفته پشیمان می شوند.

1- . غافر / 11

فصل

رجعت در نزد ما امامیه، اختصاص به مؤمنین خالص و کفار خالص دارد و غیر از این دو دسته رجعت ندارند. وقتی خداوند اراده رجعت دادن این دو دسته را می کند، شیاطین به دشمنان خدا الهام می کنند که به خاطر طغیانشان بر خدا به دنیا برگشته اند؛ در نتیجه سرکشی آنان بیشتر می شود و خدا با دوستان مؤمن خود از آنان انتقام می گیرد و بر اولیای خود، رجعت به سوی آنان را قرار می دهد و احدی از کفار نمی ماند، مگر اینکه به خاطر عذاب و نقمت و عقاب خدا غمگین می شود و زمین از طاغین پاک می شود و دین فقط برای خدا خالص می شود.

و رجعت تنها برای مؤمنان خالص و کامل و منافقان خالص و کامل از اهل اسلام است و در مؤمنان و کافران امت های پیشین رجعت نیست.(1)

فصل

قومی از مخالفان ما گفته اند: چگونه کفار به اسلام بعد از مرگ به طغیان و سرکشی ادامه می دهند، درحالی که عذاب خدا در برزخ را بعینه دیده اند و یقین کرده اند که بر طریقه باطل هستند؟ به آنان می گوییم: این امر عجیب تر از کفاری نیست که پس از آنکه در دنیا با نرمی بر کفر و ضلالتشان دلیل اقامه شده، عذاب خدا را در برزخ مشاهده می کنند و به روشنی آن را می بینند و درک می کنند و آنگاه می گویند: « فَقالُوا یا لَیْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُکَذِّبَ بِآیاتِ رَبِّنا وَ نَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ»، {می گویند: «کاش بازگردانده می شدیم و [دیگر] آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان می شدیم. }(2) و خداوند عزوجل می فرماید: « بَلْ بَدا لَهُمْ ما کانُوا یُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ»، { ولی چنین نیست] بلکه آنچه را پیش از این نهان می داشتند، برای آنان آشکار شده است. و اگر هم بازگردانده شوند قطعاً به آنچه از آن منع شده بودند برمی گردند و آنان دروغگویند. } پس بعد از

1- . المسائل السرویه: 31
2- . انعام / 27 - 28

حجتی که ذکر کردیم، شبهه ای برای مخالفان و اهل تسنن نسبت به ادعای امامیه باقی نمی ماند و منت برای خداست.(1)

و هم شیخ مفید در کتاب «ارشاد» می نویسد: سید مرتضی رضی اللّٰه عنه در پاسخ مسائلی که از شهر «ری» از وی پرسیده اند، از جمله درباره «رجعت» که سؤال کرده بودند: «عده قلیلی از شیعیان عقیده دارند که «رجعت» یعنی بازگشت دولت آل محمد در زمان قائم علیه السّلام نه رجوع بدن های آنها»، چنین فرموده است:

عقیده شیعه امامیه درباره رجعت آن است که خداوند متعال در موقع ظهور امام زمان مهدی علیه السّلام، مردمی از شیعیان آن حضرت را که قبلا مرده بودند، به دنیا برمی گرداند. تا به ثواب یاری او و مساعدت وی و مشاهده دولت آن حضرت فائز گردند. همچنین مردمی از دشمنان آن حضرت را نیز زنده می گرداند تا از آنها انتقام گیرد و آنها نیز از مشاهده ظهور حق و بالا گرفتن دین پیروان حق، زجر بکشند.

دلیل بر اثبات رجعت این است که هیچ عاقلی تردید ندارد که خداوند قدرت بر زنده گردانیدن مردمی در پایان روزگار را دارد. و این معنی فی نفسه محال نیست، زیرا ما بسیاری از مخالفان ر می بینیم که از باب مستحیل بودن رجعت بر شیعه اشکال می کنند؛ پس وقتی ثابت شد که رجعت عقلا جایز و از حیز قدرت خداوند خارج نیست، راه اثبات آن به این است که می گوییم علمای شیعه اجماع دارند که این معنی واقع می شود، و ما در کتب خود ثابت نموده ایم که اجماع علمای شیعه حجت است، زیرا حاکی از وجود قول امام علیه السّلام است که حتما باید درست باشد.

و تبیین نمودیم که رجعت منافاتی با تکلیف ندارد و انگیزه های افراد در هنگام رجعت، مترد بین طاعت و عصیان است که همان اثبات اختیار است در عرصه ای که هیچ کس گمان نمی برد که مکلف کردن اهل رجعت باطل باشد. و

1- . المسائل السرویه: 36

گفتیم همان طور که تکلیف با معجزات و آیات آشکار صحیح است، همچنین در رجعت نیز تکلیف صحیح است، زیرا در رجعت جبری به سمت طاعت و انجام فعل واجب و منع کردن شخص از انجام فعل قبیح نیست.

اما شیعیانی که رجعت را تأویل به بازگشت دولت و اوامر و نواهی امامان علیهم السّلام و نه ابدان مطهر آنان و زنده کردن مردگان کرده اند، وقتی از اثبات رجعت و بیان امکان آن عاجز شدند و گفتند رجعت با تکلیف منافات دارد، اخبار وارده در باب رجعت را به این امور باطل تأویل کردند!

و این درست نیست! زیرا رجعت که با ظواهر روایات نقل شده اثبات نشده که تأویلات در آن راه یابد! چگونه با خبر واحدی که مفید علم نیست، امری را که یقین به صحت آن داریم را اثبات کنیم؟ بلکه عمده در اثبات رجعت، تکیه بر اجماع امامیه بر رجعت دارد که خداوند هنگام قیام قائم علیه السّلام، امواتی را از دوستان و دشمنانش زنده می کند، طبق آنچه گذشت. پس تأویل بر امری که قطعی است چگونه راه می یابد که بگوییم رجعت ابدان نیست و رجعت اوامر و نواهی است؟ پس معنای مؤول گفته شده محتمل نیست. (پایان کلام سید مرتضی)(1)

گفتار سید بن طاوس

سید بن طاووس در کتاب طرائف می گوید: مسلم در صحیح خود از جابر روایت کرده که می گوید: نزد من هفتاد هزار حدیث است که از امام باقر، از پیامبر صلوات الله علیهما و آله دارم و عامه تمام آن را ترک کرده اند

سپس مسلم از حریز نقل می کند که گفت: جابر بن یزید جعفی را دیدم و از او حدیثی ننوشتم، زیرا که به رجعت عقیده داشت!!

سپس سید می گوید: نگاه کن! خدا رحمتت کند که چگونه خود را از نفع بردن از هفتاد هزار حدیث نبوی صلّی اللّه علیه و آله به روایت امام باقر علیه السّلام

1- . رسائل الشریف المرتضی 1 : 125

که از بزرگان اهل بیت اوست و تمسک به او، به حکم حدیث ثقلین واجب است، محروم نمودند!

سپس بدان که اکثر مسلمین یا همه آنان زنده شدن مردگان در دنیا را روایت نموده اند و همچنین حدیث زنده کردن خدا مردگان را برای سؤال و جواب در قبور و همچنین روایت اصحاب کهف را و این کتابشان متضمن این آیه است: « أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ.» و هفتاد نفری که با موسی علیه السّلام بودند و صاعقه بر آنان اصابت کرد، و حدیث عزیر علیه السّلام و کسانی که مسیح علیه السّلام آنان را زنده کرد و حدیث جریج که مورد اجماع امت است و حدیث زنده کردن خدا مردگان را برای سؤال و جواب در قبور.

پس چه فرقی بین این روایات و آنچه اهل بیت علیهم السّلام و شیعیانشان نقل فرموده اند

هست؟ و جابر چه گناهی داشته که باید به خاطر عقیده به رجعت حدیثش ساقط باشد؟(1)

همچنین سید بن طاوس در کتاب «سعد السعود» بعد از نقل کلام شیخ طوسی از «تفسیر تبیان» در ذیل آیه «ثُمَّ بَعَثْناكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»، قومی از اصحاب ما امامیه بر جواز رجعت به این آیه استدلال کرده اند. پس اگر بر جواز رجعت بر این آیه استدلال شود، صحیح است زیرا کسی که از این استدلال منع کند، قرآن خود او را تکذیب می کند، ولی اگر با آن بر وجوب و ثبوت رجعت استدلال شود، قرآن آن را رد نمی کند.

سپس سید رحمه الله می گوید: بدان که کسانی که رسول خدا در شأن آنان فرمود: «من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم؛ کتاب خدا و عترت از اهل بیتم که از هم جدایی ندارند تا در حوض بر من وارد شوند»، در امر زنده کردن خدا عده ای از مردگان از این امت را در حیات دنیا پس از مرگ، یعنی رجعت اختلاف نظر ندارند وقول مخالف و مؤالف از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را تصدیق می کنند.

1- . طرائف 1 : 274

اما از اهل سنت، حمیدی (دانشمند معروف اهل تسنن) در کتاب «جمع بین صحیحین» از ابو سعید خدری روایت کرده که پیغمبر فرمود: روش و شیوه امت های پیش، وجب به وجب و ذراع به ذراع بعینه درباره شما نیز جاری خواهد شد، تا آنجا که اگر آنها به سوراخ سوسماری رفته باشند، شما نیز خواهید رفت! عرض کردیم: یا رسول اللّه! آیا شیوه یهود و نصارا در بین ما جریان می یابد؟ فرمود: اگر جریان نیابد، پس شیوه چه کسی جریان یابد؟!

و از جمله زمخشری در تفسیر «کشاف» از حذیفه روایت نموده که پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: شما امت اسلام بعد از من شبیه ترین امت ها به بنی اسرائیل هستید و طابق النعل بالنعل از راهی که آنها رفتند، خواهید رفت، تا جایی که من نمی دانم گوساله پرست هم خواهید شد یا نه؟!

سپس سید بن طاوس می گوید: وقتی این پاره ای از روایات آنها در مطابقت شیوه امت اسلام با امت های گذشته و بنی اسرائیل و یهود باشد و قرآن مجید و اخبار متواتر هم گواه بر این است که مردمی از امت های گذشته و یهود وقتی به موسی بن عمران علیه السّلام گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم، مگر اینکه خدا را به طور آشکار به ما بنمایانی، خدا هم آنها را میرانید و سپس زنده گردانید. به همین دلایل که آنها معتقد هستند، می گوییم که در امت اسلام نیز این وضع جریان دارد و خداوند کسانی را بعد از مرگشان دوباره زنده می گرداند (و این همان رجعت به عقیده شیعه است).

عجب این است که من در روایات اهل تسنن دیده ام که آنها بیش از شیعه در این خصوص روایت نقل کرده اند. از جمله در روایات آنها اشاره به این هست که مولی امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از ضربت زدن ابن ملجم و بعد از رحلتش، مانند ذوالقرنین دوباره به دنیا برمی گردد.

چنان که زمخشری در «کشاف» در داستان ذوالقرنین می گوید: و از علی علیه السّلام روایت شده که فرمود: خداوند ابرها را تحت فرمان ذوالقرنین گذارده بود و پرده ها برای او کشیده و نور برایش پخش شد. از آن حضرت علت این را

پرسیدند. فرمود: او دوستدار خدا بود. خدا هم او را دوست می داشت. عبد اللّه بن کوّاء از آن حضرت پرسید: آیا ذوالقرنین پادشاه بود یا پیغمبر؟

فرمود: نه پادشاه بود و نه پیغمبر، ولی او بنده نیکوکاری بود که یک شاخش در راه بندگی خدا ضربت دید و با همان ضربت مرد، سپس خدا او را زنده گرداند. آنگاه شاخ چپش ضربت دید و دوباره مرد، مجددا خداوند او را زنده گردانید و به همین جهت ذوالقرنین خوانده شد. در میان شما مردم هم کسی مانند ذوالقرنین هست!

همچنین من در کتاب های آنها (اهل تسنن) دیده ام که جماعتی (از مردم عادی) را نام برده اند که آنها بعد از مرگ و پیش از دفن و بعد از دفن، به دنیا برگشتند و حرف زدند و چیزها نقل کردند و سپس مردند! از جمله آنچه حاکم نیشابوری از جد حسام بن عبدالرحمان نقل کرده که قاضی نیشابور بوده که مردی بر او داخل شد. به او گفته شد: نزد این مرد حدیث عجیبی است. پرسید: ای مرد! چه می گویی؟ گفت: بدان که من نبش قبر می کردم؛ زنی مرد و من رفتم که قبر او را بیابم و بر او نماز خواندم؛ وقتی شب تاریک شد، رفتم که قبرش را بشکافم و دست بردم که کفنش را بدزدم! آن زن گفت: سبحان الله! آیا مردی از اهل بهشت از زنی بهشتی سرقت می کند؟ سپس گفت: آیا نمی دانی تو بر من نماز خواندی و خدای عزوجل هر کس را که بر من نماز خواند آمرزید؟

وقتی مخالفین ما از اهل سنت و غیر هم، این گونه موضوعات را از نباش قبور نقل کرده و در کتاب های خود نوشته اند، چرا حاضر نیستند به علمای اهل بیت علیهم السّلام تأسی نموده و قبول کنند که علمای اهل بیت دوباره به دنیا برگردند؟ و برای چه از روایات ائمه اطهار در خصوص رجعت اظهار تنفر می کنند؟! آیا زن مذکور در این حکایت را بالاتر از اهل بیتی می دانند که محل رجوع امور مهمه هستند؟ رجعتی که علمای ما و اهل بیت پیغمبر و شیعیان آنها معتقدند، از جمله علائم و معجزات پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله است. چرا مقام آن حضرت در نزد اهل تسنن، با انکار رجعت باید از موسی و عیسی و دانیال پیغمبر کمتر باشد؟

ص: 187

زیرا می دانیم که خداوند متعال به دست آنها مردگان بسیاری را زنده گردانید و تمام علمای اهل تسنن هم به اتفاق آن را قبول دارند.(1)

مؤلف: شیخ حسن بن سلیمان در کتاب «المختصر» از کتاب سید جلیل حسن بن کبش نقل می کند که وی از کتاب «مقتضب الاثر» به سند خود از سلمان فارسی روایت نموده که گفت: روزی به خدمت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله رسیدم. حضرت فرمود: ای سلمان! خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد جز اینکه دوازده نقیب برای او قرار داد. عرض کردم: یا رسول اللّه! این معنی را من از یهود و نصارا هم شنیده ام. فرمود: ای سلمان! می دانی آن دوازده تن که خداوند بعد از من برای پیشوایی برگزیده است، چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خدا و پیغمبرش بهتر می دانند. فرمود: ای سلمان! خداوند مرا از نور پاک خود آفرید، مرا خواند و اطاعت کردم. از نور من علی را آفرید، او را نیز خواند و اطاعت کرد. سپس از نور من و علی، فاطمه را خلق کرد، و او را نیز خواند و اطاعت کرد. آنگاه از نور من و علی و فاطمه، حسن و حسین را آفرید. آنها را نیز به بندگی و اطاعت خود فراخواند و اطاعت کردند. خدا هم ما را به پنج اسم خود موسوم کرد: خدا محمود است و من محمد هستم. خدا علی است، این هم علی بن ابی طالب است. خدا فاطر السموات و الارض است، این هم فاطمه است. خداوند صاحب احسان است، این هم حسن است. خداوند محسن است، این نیز حسین است.

از آن پس از نور ما و نور حسین، بقیه امامان نه گانه را آفرید و آنها را به پیروی از خود دعوت کرد. آنها نیز پیش از آنکه آسمانی درست شود و زمینی پهن گردد و هوایی و آبی و فرشته ای و بشری باشد، پذیرفتند و خدا را اطاعت کردند. ما با علم خداوند، انواری بودیم. که او را پاک و منزه می دانستیم و از وی اطاعت می کردیم.

سلمان گفت: عرض کردم: یا رسول اللّه! پدر و مادرم فدایت گردد! کسی که اینان را بشناسد چه پاداشی دارد؟ فرمود: ای سلمان! هر کس عارف به حق آنها

1- . سعد السعود: 64

باشد و از آنان پیروی کند، دوستان آنها را دوست بدارد، و از دشمنان آنان بیزاری بجوید، به خدا قسم با ما خواهد بود. هر جا ما وارد شویم، آنها نیز وارد می شوند و هر جا مسکن کنیم، آنها نیز ساکن می شوند.عرض کردم: یا رسول اللّٰه! آیا می شود بدون اینکه اسامی آنها را بدانم، به آنها ایمان داشته باشم؟ فرمود: نه ای سلمان! آنها را تا حسین دانستی (یعنی امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام) بعد از حسین، سید العابدین علی بن الحسین، و بعد از او فرزندش محمد بن علی باقر، شکافنده علم اولین و آخرین از انبیا و مرسلین، بعد از او فرزندش جعفر بن محمد لسان صادق خداوند، بعد از او موسی الکاظم صابر در راه خدا، بعد از او علی بن موسی الرضا، راضی به امر خداوند، بعد از او محمد بن علی برگزیده خلق خداوند، بعد از او علی بن محمد هادی، راهنمای خلق به سوی خدا، بعد از او حسن بن علی امین دین خدا، و بعد از او فرزندش مهدی ناطق و قائم بر حق است.

سلمان گفت: من گریستم و عرض کردم: آیا من آنها را درک می کنم؟ فرمود: ای سلمان! تو و امثال تو که آنها را دوست بدارند، با معرفت آنها را درک می کنند. سلمان گفت: خدا را شکر کردم و سپس عرض کردم: یا رسول اللّٰه! آیا من تا زمان آنها خواهم بود؟ فرمود: ای سلمان! این آیه را بخوان: «فَإِذا جاءَ وَعْدُ أُولاهُما بَعَثْنا عَلَيْكُمْ عِباداً لَنا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدِّيارِ وَ كانَ وَعْداً مَفْعُولاً ثُمَّ رَدَدْنا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمْدَدْناكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْناكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً»، {پس آن گاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم، تا میان خانه ها [یتان برای قتل و غارت شما] به جستجو درآیند، و این تهدید تحقق یافتنی است. پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می گردانیم.}(1)

سلمان گفت: گریه من از روی شوق شدت یافت و گفتم: یا رسول اللّٰه! این معنی در زمان شما خواهد بود؟ فرمود: آری! و اللّٰه در آن زمان من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام اولاد حسین علیهم السّلام که همه مظلوم اهل بیت من

1- . اسراء / 5 - 6

بودند، همه یک جا جمع خواهیم بود. آنگاه ابلیس و لشکریان او و مؤمنین واقعی و کافران حقیقی حاضر می شوند تا از یکدیگر قصاص کنند، و هیچ کس ظلم نکند. و ماییم تأویل این آیه: «وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ وَ نُرِیَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ جُنُودَهُما مِنْهُمْ ما کانُوا یَحْذَرُونَ»، {و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، و ایشان را وارث [زمین] کنیم، و در زمین قدرتشان دهیم و [از طرفی] به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از جانب آنان بیمناک بودند، بنمایانیم. }

سلمان می گوید: از محضر رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله برخاستم و باکی نداشتم که چه زمانی به استقبال مرگ بروم و یا مرگ مرا ملاقات کند.

مؤلف: این روایت را ابن عیاش در «المقتضب» نقل نموده است. سپس ابن عیاش می گوید: از جعابی احوال طاطری را که از روات این حدیث بود، پرسیدم، گفت او مورد وثوق و اطمینان است و طاطر، شمشیری از شمشیر های منسوب به دریاست که در آن البسه ای مسمی به طاطریه بافته می شد و منتسب به آن منطقه بود.(1)

همچنین نوشجانی برای پدرش مصعب بن وهب چنین سروده:

اگر از من بپرسید که من چه دین و آیینی دارم / آنچه آشکارا می گویم مثل چیزی است که مخفی می کنم

من متدین به دین خدایم که همه تحت قدرت اویند / و او قوی و عزت مندی است که خلق را ضعیف در برابر عظمتش آفرید

و رسول خدا افضل پیامبران است که انبیای گذشته / در محکمات کتب خود به آمدنش بشارت داده اند

و علی علیه السّلام و پس از او / یازده نفر امامند و این وعده تخلف ناپذیر الهی است

1- . مقتضب الاثر: 6

امامان هدایتگر ما بعد از محمد صلّی اللَّه علیه و آله / دوستی خالص من برای آنان است و مادامی که زنده ام، برای آنان اظهار خلوص دارم

هشت تن از آنان مأمورت خود را انجام داده و رفتند / و چهار تن دیگر برای اتمام دوازده تن مورد امید هستند

و من نسبت به رجعت حق آنان مطمئن هستم / مانند اطمینانم به اینکه مردمک چشمم که به یک طرف رفته، بر خواهد گشت(1)

و من به خط بعضی از بزرگان، به خط شهید اول (ره) دیدم که فرمود: صفوانی می گوید: از حضرت رضا علیه السّلام درباره آیه «امتّنا اثنتین...» تا آخر آیه پرسیدم، فرمود: به خدا قسم این آیه تنها در مورد رجعت تحقق خواهد یافت.

1- . مقتضب الاثر: 48

1. کمال الدین: ابو بصیر می گوید: به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: یابن رسول اللّٰه! از پدرت شنیدم که می فرمود: بعد از قائم، دوازده مهدی خواهد بود. حضرت صادق علیه السّلام فرمود: پدرم فرموده: دوازده مهدی و نفرمود دوازده امام! آنها مردمی از شیعیان ما هستند که مردم را دعوت به دوستی ما و شناسایی ما می کنند.(1)

2. غیبت شیخ طوسی: حضرت صادق علیه السّلام ضمن حدیث طولانی فرمود: ای ابو حمزه! ما را بعد از قائم یازده مهدی خواهد بود که همه از اولاد حسین علیه السّلام می باشند.(2)

3. غیبت شیخ طوسی: جابر جعفی می گوید: شنیدم که امام باقر علیه السّلام می فرمود: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت بعد از مرگش سیصد و نه سال حکومت می کند. پرسیدم: چه زمانی این اتفاق می افتد؟ فرمود: بعد از قائم. پرسیدم: خود قائم علیه السّلام در روزگار خود چند سال می ماند؟ فرمود: نوزده سال. سپس منتصر خروج می کند و خون های حسین علیه السّلام و یارانش را می طلبد و می کشد و اسیر می کند، تا اینکه سفاح خروج می کند.(3)

1- . کمال الدین: 335
2- . غیبت طوسی: 478
3- . غیبت طوسی: 478

4. ارشاد: شیخ مفید می گوید: بعد از دولت قائم آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله دولتی نخواهد بود، مگر آنچه که در روایتی رسیده که اگر خدا بخواهد، اولاد قائم به جای وی می نشینند. این حدیث هم قاطع و اطمینان بخش نیست. غالب روایات می گوید: مهدی موعود چهل روز پیش از قیامت می میرد و در آن چهل روز هرج و مرج خواهد شد و علامت بیرون آمدن مردگان و روز رستاخیز برای حساب و پاداش اعمال خود آشکار خواهد شد. و اللَّه اعلم.(1)

5. تفسیر عیاشی: جابر بن یزید جعفی روایت نموده که از حضرت باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت، بعد از مرگش سیصد و نه سال سلطنت می کند. عرض کردم: این کِی خواهد بود؟ فرمود: بعد از مرگ قائم است. عرض کردم: قائم در عالم خود چقدر می ماند؟ فرمود: نوزده سال از موقع قیام تا هنگام مرگش. عرض کردم: آیا بعد از مرگ قائم هرج و مرج می شود؟

فرمود: آری، پنجاه سال. آنگاه امام منتصر برای خونخواهی خود و یارانش به دنیا باز می گردد. وی بی دینان را به قتل می رساند و به اسارت می برد، تا جایی که می گویند: اگر این شخص از دودمان پیغمبران بود، این همه مردم را به قتل نمی رساند.

طبقات مردم از سفید و سیاه چنان در اطراف او اجتماع کنند که از کثرت و فشار مردم، ناگزیر شود به حرم خدا پناه ببرد. وقتی گرفتاری وی شدت پیدا کرد و امام منتصر وفات یافت، امام سفاح به دنیا برمی گردد، در حالی که از مرگ امام منتصر غضبناک است. پس تمام دشمنان ستمگر ما را می کشد و تمام زمین را مالک می شود، و خداوند کار او را اصلاح می گرداند و سیصد و نه سال سلطنت می کند، آنگاه امام باقر فرمود: ای جابر! می دانی امام منتصر و سفاح کیستند؟ منتصر حسین علیه السّلام و سفاح امیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیه است.(2)

1- . ارشاد: 356
2- . تفسیر عیاشی 2 : 352

6. غیبت شیخ طوسی: حضرت صادق از پدران بزرگوارش علیهم السّلام روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله در شب رحلتش به من فرمود: یا اباالحسن! صحیفه و دواتی بیاور! سپس پیغمبر وصیت خود را املا فرمود، تا به اینجا رسید:... یا علی! بعد از من دوازده امام خواهد بود و بعد از آنها دوازده مهدی می باشد. یا علی! تو نخستین آن دوازده امامی. سپس یک یک ائمه را نام برد تا اینکه فرمود: حسن (عسکری) هم این صحیفه را به فرزندش «م ح م د» که از ما آل محمد صلّی اللّه علیه و آله محفوظ است، تسلیم کند، اینها دوازده امام هستند. بعد از مهدی موعود، دوازده مهدی دیگر خواهد بود، چون او وفات کرد، آن را تسلیم کند به مهدی اول که دارای سه نام است: یک نام مثل نام من، یک نام مانند نام پدرم عبداللّه و احمد، و اسم سوم مهدی است و او نخستین مؤمن است.(1)

7. منتخب البصائر: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: بعد از قائم، دوازده مهدی خواهد بود از اولاد حسین علیه السّلام.(2)

8. کامل الزیاره: از حضرمی و او از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسّلام روایت می کند که آن دو بزرگوار، از شهر کوفه سخن به میان آورده و از جمله فرمودند: در آنجا مسجد سهله است که خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد، جز اینکه در آنجا نماز گزارد. به خدا قسم عدل (حقیقی) از آنجا آشکار می شود. قائم به امر الهی در آنجا منزل دارد و کسانی که بعد از وی قیام به امر خدا می کنند نیز در آنجا می باشند. و آن مسجد، منازل پیغمبران و جانشینان آنها و مردان صالح خداست.(3)

مؤلف: این اخبار که ذکر شد با آنچه که میان ما شیعه مشهور است، مخالفت دارد. راه تأویل آنها به دو گونه است:

1- . غیبت طوسی: 150
2- . مختصر بصائر الدرجات: 38
3- . کامل الزیاره: 76

اول اینکه مقصود از دوازده مهدی، پیغمبر و سایر ائمه غیر قائم باشد، به این معنی که آنها بعد از قائم به دنیا رجعت نموده و به نوبت سلطنت می نمایند، و قبلا هم از شیخ حسن بن سلیمان روایت کردیم که مهدی را به همه ائمه تأویل کرده بود و هم او گفت که قائم بعد از مرگش، دوباره به دنیا برمی گردد. و نیز با این روایت می توان بعضی از اخبار مختلفه را که درباره مدت سلطنت قائم آل محمد رسیده است، با هم جمع کرد.

دوم اینکه این مهدی ها، جانشینان قائم باشند که در زمان سایر ائمه که رجعت به دنیا می کنند، مردم را دعوت به دین خدا می نمایند، تا زمان از وجود حجت خالی نماند، هر چند که جانشینان انبیا و ائمه، حجت های خدایند، و اللّٰه یعلم.

ص: 195

1. غیبت شیخ طوسی: جمعی از علما از ابوالحسن محمد ابن احمد بن داود قمی برای من نقل کردند که گفت: به خط احمد بن ابراهیم نوبختی و املاء ابوالقاسم حسین بن روح، در پشت نامه ای مشتمل بر جواب مسائل اهل قم که از حسین بن روح پرسیده بودند: «آیا این جواب ها از وجود اقدس امام زمان علیه السّلام است یا از محمّد بن علی شلمغانی؟ زیرا که وی گفته است: جواب این مسائل را من داده ام»، حضرت حجت علیه السّلام نوشته بود:

بسم اللّه الرحمن الرحیم. ما بر نامه شما واقف شدیم و از مضمون آن اطلاع یافتیم تمام. جواب ها از ماست و آن مخذول ضال مضل معروف به عزاقری لعنه اللّه علیه، در یک حرف آن دخالت نداشته است. سابقا نیز جواب هایی به وسیله احمد بن بلال و افرادی مانند او به شما می رسید، بدانید که آنها و این مرد ملعون (شلمغانی) همه از اسلام برگشته و مرتد شده اند، خدا آنها را لعنت کند و مورد خشم خود قرار دهد.

و هم در نامه نوشته بود: قبلا می خواستم بدانم که آن جواب ها را (که احمد بن بلال و غیر او) به ما می دادند، از حضرتت بود یا نه؟ جواب آن بدین مضمون صادر گشت: «آگاه باش که آنچه سابقا به وسیله آنها به شما رسید، ضرر نداشت و جواب ها درست بود.»

و هم شیخ در غیبت می نویسد: از یکی از علما نقل شده که در خصوص بعضی از این قبیل افراد که مورد غضب خداوند قرار گرفتند (و از راه حق منحرف

گشتند) از حضرت سؤال شده بود، و این جواب به افتخار او صادر شد: «علم، علم ماست و کفر آن کس که کافر گشته برای شما زیانبخش نیست. توقیعی که به دست او صادر شده، اگر یکی از موثقین گذشته انتساب آن را به ما تصدیق کرده است، خدا را شکر کنید و آن را بپذیرید. و آنچه که در آن شک دارید، یا فقط به دست همان گمراه مرتد توقیعی درباره آن به شما رسید، به ما برگردانید و از ما توضیح بخواهید تا صحت و سقم آن را برای شما روشن سازیم. خداوند جل ثناؤه یار و مددکار شما باشد. و هو حسبنا فی امورنا و نعم الوکیل.»

ایوب بن نوح گفته: اول کسی که این توقیع شریف را برای من روایت کرد، ابوالحسین محمّد بن علی بن تمام بود. او می گفت: من آن را از روی نوشته پشت نامه ای که نزد ابوالحسن محمّد بن احمد بن داود بود استنساخ نمودم. وقتی ابوالحسن آمد من آن را برای او خواندم. ابوالحسن گفت: این مکتوب را اهل قم به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوشتند و مسائلی درآن است که حسین بن روح هم جواب آن را (که از ناحیه مقدسه رسیده بود) به خط احمد بن ابراهیم نوبختی در پشت آن نوشت و این مکتوب به دست ابوالحسن بن داود رسیده بود.

مکتوب محمّد بن عبد اللّه حمیری

نسخه آن مکتوب این است که عینا نوشته می شود: محمّد بن عبداللّه بن جعفر حمیری به حضرت چنین نوشت: بسم اللّه الرحمن الرحیم. خداوند عمر مبارکت را طولانی گرداند، دوام عزت و تأییدات و سعادت و سلامتی حضرتت را افزون کند، نعمت های خود را بر وجود اقدست افزایش دهد، احسان و مواهب و فضل خود را نسبت به شخص شخیصت زیاد نماید و مرا در هر پیشامد سوئی نسبت به وجود مقدست، فدایت گرداند، و پیش از جنابت بمیراند. مردم اشتیاق دارند که به درجاتی برسند، من هم می دانم که هر کس را که شما بپذیرید، قابلیت دارد و آن کس را که از خود دور کنید، فرومایه است. بدبخت کسی که رانده شما باشد، من به خدا پناه می برم که رانده درگاه وجود مبارکت باشم. خداوند حضرتت را مؤید بدارد. جماعتی در شهر ما هستند که در معروفیت و شخصیت با هم برابرند و هر کس مقام و موقعیت خود را لازم می شمارد. توقیع حضرتت چندی پیش به جمعی از اینان

رسید که به آنها امر فرموده بودی به «ص» کمک کنند. در آن توقیع نام علی بن محمّد بن حسین بن مالک معروف به «مالک بادوکه» که داماد «ص» رحمت اللّٰه علیهم است میان اسامی آنها نبود. او و از این حیث اندوهگین شده و از من خواسته که مراتب اندوه او را به عرض مقدست برسانم که اگر حذف نامش به واسطه گناهی بوده که از وی سرزده، بداند تا از آن گناه توبه کند و اگر جز آن بوده، با اعلام آن موجبات تسکین خاطرش را ان شاء اللّٰه فراهم آورند.

جواب حمیری

این توقیع در جواب عریضه حمیری از ناحیه مقدسه صادر گشت: «ما جواب کسانی را دادیم که با ما مکاتبه نموده بودند (ولی علی بن محمّد در میان آنها با من مکاتبه نکرده بود، لذا من هم نام او را نبردم و این دلیل بر تقصیر و گناه او نیست.)».

بعد از آن سائل نوشته بود: خدا عزتت را دائمی گرداند که مرا به تفضلات خود به طریقی که تو سزاواری با من به آن طریق رفتار نمایی، عادت داده ای. خدا عزیزت گرداند؛ نزد تو پاره ای از فقها هستند و من محتاجم که بعضی مسائل را برایم از ایشان بپرسی! از جمله اینکه از عالم - یعنی حضرت حجت علیه السّلام - برای ما روایت شده که از حضرتش پرسیده اند: امام جماعتی مشغول اقامه جماعت در میان قوم خود بوده که وسط نماز می میرد. تکلیف نماز مأمومین چه می شود؟ و حضرت علیه السّلام فرموده: باید جنازه امام را عقب بکشانند و یکی از آنان جلو رود تا نماز را با آن جماعت تمام نماید و کسی که به جنازه امام دست زده، غسل مسّ میت کند.

در جواب توقیعی به این نحو آمد: فقط شستن دست بر کسی که جنازه امام را از محراب عقب آورده واجب است، و اگر حادثه ای رخ ندهد که باعث قطع نماز شود، خود امام نماز را به صورت جماعت تمام کند.

و از جمله سؤالات این بود که از عالم علیه السلام چنین مروی است که اگر کسی در حالی که بدن میت هنوز گرم است به بدن او دست بزند، فقط دستش را بشوید، ولی اگر به جسد سرد او دست بزند، غسل بر او واجب می شود و این امام جماعت مذکور، در این حال در حال گرمی بدن مس شده است. حال تکلیف

چیست؟ چون شاید اصلا جسد را از روی لباس مس نموده و به خود آن دست نزده. پس چگونه غسل بر او واجب می شود؟

در جواب توقیعی به این نحو آمد: اگر در حال گرمی او را مس نموده، فقط شستن دستش کافی است.

و از جمله سؤالات این بود که: در نماز جعفر طیار اگر در حال قیام یا جلوس یا رکوع یا سجود، سهوا ذکر را نگوید و در حالت دیگری از حالات این نماز آن را بگوید، آیا تسبیحات فوت شده در حال اصلی آن را اعاده کند یا اینکه نماز را به اتمام برساند؟

در جواب توقیعی به این نحو آمد: اگر در حالتی سهو نمود، آنگاه در حالت دیگری به ذهنش رسید که سهو نموده، چیزی را که فوت شده، در حالتی که به خاطرش رسیده قضا نماید.

و از جمله سؤالات این بود که: زنی شوهرش فوت کرده است. آیا جایز است برای تشییع جنازه او از خانه خارج شود؟

در جواب توقیعی به این نحو آمد: بله، زن برای تشییع جنازه می تواند خارج شود.

و از جمله سؤالات این بود که: آیا در حال عده وفات، آن زن می تواند به زیارت قبر شوهرش برود؟

توقیع آمد که: بله، می تواند قبر شوهرش را زیارت کند، اما نمی تواند شب را خارج از خانه به سر ببرد.

سؤال شد: آیا در زمان عده وفات، می تواند برای انجام کار لازمی از خانه اش خارج شود یا باید در دوران عده همواره در خانه باشد؟

توقیع آمد: اگر آن زن، نزد دیگری حق واجبی داشته باشد، بیرون رفتنش اشکال ندارد و می رود و حق را ادا می کند، و اگر حاجتی دارد و کسی را هم ندارد که قادر بر ایفای آن باشد، برای آن حاجت بیرون می رود، ولی حق ندارد شب را بیرون از منزلش بیتوته کند.

ص: 199

در کتاب «ثواب القرآن فی الفرائض» و در غیر این کتاب روایت شده که حضرت حجت علیه السّلام فرمود: عجب است از کسی که در نمازش سوره قدر را نمی خواند، چگونه انتظار قبولی نمازش را دارد؟ و روایت شده که فرمود: نمازی که در آن سوره توحید خوانده نشود، پاکیزه نمی شود.

و روایت شده که از حضرت سؤال شد: کسی که در نماز های واجبش سوره همزه را بخواند، دنیا به او داده می شود. آیا صحیح است کسی سوره همزه را بخواند و قدر و توحید را رها کند، با توجه به این روایاتی که نقل شد که نماز جز با این دو سوره قبول و پاکیزه نمی شود؟

توقیع آمد: ثواب سوره ها به میزانی است که در فضل آنها در روایات وارد شده است، و اگر کسی سوره ای را که خواندنش ثواب دارد ترک کند و توحید و قدر را به خاطر فضیلت این دو سوره بخواند، ثواب خواندن این دو سوره و ثواب سوره ای را که به خاطر فضیلت این دو سوره ترک کرده می برد؛ البته خواندن سوره هایی غیر از این دو سوره نیز اشکال ندارد و نماز با آن صحیح است، ولی نمازگزار فضیلت نماز را با ترک این دو سوره از دست داده است.

از حضرت سؤال شد: وداع با ماه رمضان چه وقت است؟ زیرا علمای شیعه در آن اختلاف نظر دارند: بعضی معتقدند در شب آخر ماه این وداع خوانده می شود و بعضی می گویند در روز آخر و وقتی هلال شوال دیده شد خوانده می شود.

توقیع آمد: عمل ماه رمضان در شب های آن وارد شده است و وداع را در شب آخر آن باید کرد؛ اما اگر بترسد ماه ناقص و بیست و نه روزه باشد، آن عمل وداع را در هر دو شب یعنی بیست و نهم و سی ام به جای آورد.

از این آیه سؤال پرسیده شده بود: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ»، { که [قرآن] سخن فرشته بزرگواری است.}(1) مقصود از رسول کریم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است؛ «ذِی قُوَّهٍ عِنْدَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ»، {نیرومند [که] پیش خداوند عرش، بلندپایگاه است.} این قوت چیست؟ «مُطاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ»، {در آنجا [هم] مُطاع [و هم]

1- . تكوير / 19 - 22

امین است. } این اطاعت چیست و کجاست؟ خدا عزتت را دائمی گرداند؛ بر من تفضل نموده و این مسأله را از فقهایی که به آنان اطمینان داری بپرس و به من جواب بده. در خصوص امر محمد بن الحسین بن مالک که پیشتر مذکور شد، چیزی بنویس که دلش آرام بگیرد و به نعمت الهی که به او داده شده اعتماد کند و دعایی که جامع همه خیرات دنیا و آخرت باشد، برای خود و برادرانم تفضل فرما تا ان شاء الله ثواب ببری.

توقیع چنین آمد: «خدا برای تو و برادرانت خیر دنیا و آخرت فراهم آورد.» بعد از آن، سائل در آخر کلامش این فقرات را نوشته بود:

خداوند عمر مبارکت را طولانی گرداند، دوام عزت و تأییدات و سعادت و سلامتی حضرتت را افزون کند، نعمت های خود را بر وجود اقدست افزایش دهد، احسان و مواهب و فضل خود را نسبت به شخص شخیصت زیاد نماید و مرا در هر پیشامد سوئی نسبت به وجود مقدست، فدایت گرداند، و پیش از جنابت بمیراند. حمد و سپاس خدای عالمیان راست و صلوات خدا بر محمد و همه آلش باد.(1)

مؤلف: در احتجاج طبرسی از عبارت «اطال الله بقاک» تا عبارت «و لاخوانک خیر الدنیا و الآخره» نقل شده است.

عبارت «فاستثبتّ» ادامه عرض سائل است و منظورش این است که من از قدیم، به دنبال اثبات این توقیعات بوده ام که آیا از شماست یا نه! و چون جواب این فقره از سؤال زیر آن سؤال در زیر آن نوشته شده بوده، آن را جداگانه آورده تا معلوم شود جواب از حضرت است.

عبارت «نسخه الدرج» یعنی نسخه نامه ای که مطلب در آن نوشته شده و پیچیده شده است که اهل قم آن را نگاشته اند و از بیان صحت آن جویا شدند. پس حضرت مرقوم فرمود: «تمام آنها صحیح است.» و به خاطر مصلحت از معانی، تعبیر به حرف صلّی اللّٰه علیه و آله شده است و حاصل جواب حضرت این است که اینان با من مکاتبه کرده و از من سؤالاتی داشته اند و من پاسخ داده ام و فرد مذکور بین

1- . غیبت طوسی: 373

مکاتبه کنندگان نیست، به همین علت نام او را در بینشان ذکر ننمودم و این دال بر تقصیر و گناه آن فرد نیست.

عبارت «و قبلک اعزک الله» خطاب به واسطه بین سائل و امام علیه السّلام است یا از باب تقیه، خطاب به خود امام علیه السّلام است. و عبارت «اطال الله بقاک» در آخر، کلام سید حمیری است که نامه خود را به آن ختم نموده و سایر عبارات حدیث را در ابواب مناسب خودش شرح دادیم.

2. غیبت شیخ طوسی: در نامه ای دیگر آمده: خدا عزتت را مستدام بدارد؛ با نظر مبارک شما به نوشته من و تفضل شما برای اینکه بتوانم به آسانی این لطف شما را به الطاف سابقتان بیفزایم! خدا عزتت را مدام گرداند! از تو می خواهم که از بعضی از فقها بپرسی که نمازگزار وقتی از تشهد رکعت دوم برای رکعت سوم نمازش برخاست، آیا باید تکبیر بگوید؟ چون بعضی از شیعیان تکبیر را واجب نمی دانند و تنها گفتن «بحول الله و قوته اقوم و اقعد» را کافی می دانند!

جواب: حضرت فرمود: در این باب دو حدیث وارد شده: اولین حدیث اینکه نمازگزار در نماز از هر حالتی به حالت دیگر که می رود، باید تکبیر بگوید، ولی روایت دیگر آن است که وقتی سرش را از سجده دوم برداشت و تکبیر گفت و نشست، و سپس برخاست، برای قیام پس از قعود، تکبیر گفتن لازم نیست و تشهد رکعت دوم هم از این قبیل است، و برای قیام رکعت سوم تکبیر نمی خواهد و تو به هر کدام از این دو حدیث از باب تسلیم حدیث ما بودن اخذ نمایی، درست است.

سؤال: اگر شخصی در حال نماز انگشتری خماهن (سنگ آهنی) در دست داشته باشد، آیا نمازش صحیح است؟

جواب: نماز با چنین انگشتری مکروه است، اگرچه مباح است، ولی چنین عملی کراهت دارد.

سؤال: مردی برای شخص دیگری که نزد او نیست، شتری برای قربانی خریده و فرد غایب از او خواسته که در منی آن شتر را از جانب او قربانی کند. وقتی خواسته شتر را نحر کند، اسم آن مرد را فراموش نموده و شتر را نحر نموده است و

آنگاه بعد از نحر، اسم آن فرد را به یاد آورده است. آیا این کار از شخص غایب که از جانب او نحر انجام شده، مجزی است؟

جواب: اشکالی ندارد و از او مجزی است.

سؤال: نزد ما طایفه ای از بافندگان مجوسی هستند که میته می خورند و غسل جنابت نمی کنند و برای ما البسه ای می بافند. آیا قبل از شستن آن البسه می توانیم در آنها نماز بخوانیم؟

جواب: نماز در آن اشکال ندارد.

سؤال: نمازگزاری در تاریکی شب مشغول نماز است. در هنگام سجده، سجاده را نمی بیند و به اشتباه بر روی تکه پلاس یا تکه چرمی سجده می کند. وقتی سر را از سجده برداشت، آنچه را که سجده برآن صحیح است می یابد. آیا این سجده صحیح و قابل اعتناست یا نه؟

جواب: مادامی که کاملا راست ننشسته، در برداشتن سرش برای جستجوی حصیری که بر آن سجده می کرده، حرجی بر او نیست.

سؤال: مُحرِمی که باید پرده پوش و سایه بان را بردارد، می تواند چوبه سقف محمِل و چوب سایه بان دو طرف محمل را بردارد یا نه؟

جواب: اگر همه آن چوب ها را بگذارد و برندارد، اشکالی ندارد.

سؤال: آیا مُحرم برای فرار از تر شدن لباس و اثاث محملش به وسیله باران، می تواند سایه بانی از پوست یا غیر آن بالای سرش بکشد؟

جواب: اگر در مسیر راه در محمل چنین کاری بکند، باید برای کفاره آن قربانی کند.

سؤال: مردی به نیابت از دیگری حج به جا می آورد؛ آیا هنگام احرام بستن لازم است نام منوب عنه را ببرد؟ و دیگر اینکه آیا واجب است که هم به نیابت از منوب عنه و هم از جانب خود قربانی نماید یا یک قربانی مجزی است؟

جواب: واجب است موقع احرام منوب عنه را یاد کند و اگر دو قربانی نکرد، اشکال ندارد.

سؤال: آیا احرام مرد در کسائی که از پوست خز است، جایز است؟

ص: 203

جواب: اشکال ندارد و افراد صالحی در چنین لباسی احرام بسته اند.

سؤال: آیا مرد می تواند در حالی که جورابی به پا دارد که کعبین را نمی پوشاند نماز بخواند یا نمی تواند؟

جواب: جایز است.

سؤال: آیا مرد می تواند نماز بخواند، در حالی که در آستین یا پاچه شلوارش چاقو یا کلیدی آهنی یاشد؟

جواب: جایز است.

سؤال: مردی با اهل تسنن است و همراه آنان به حج می رود و راه را با هم می روند. این جماعت سنّی از مسلخ احرام نمی بندند. آیا این مرد می تواند احرامش را تا ذات عرق به تأخیر اندازد تا در آنجا با آنان محرم شود؟ زیرا می ترسد اگر زودتر محرم شود، انگشت نما شود، یا اینکه فقط از مسلخ باید محرم شود؟

جواب: از مسلخ که میقات اوست محرم می شود و سپس لباس دوخته اش را می پوشد تا انگشت نما نشود و در پیش خود تلبیه می گوید و وقتی به میقات سنّی ها رسید، لباس احرام خود را آشکار می کند.

سؤال: پوشیدن کفشی که پوستش پوسیده و گندیده است چه حکمی دارد؟ زیرا بعضی شیعیان معتقدند مکروه است!

جاب: جایز است. اشکالی ندارد.

سؤال: مردی وکیل اموالی وقفی است و اموالی را که در دست دارد حلال می شمرد و نسبت به پول درآوردن ورعی به خرج نمی دهد. زمانی من وارد روستایی می شوم که او نیز آنجاست، یا داخل منزلش می شوم و غذای او حاضر است و مرا به غذا دعوت می کند. اگر از طعامش نخورم، با من دشمنی پیشه می کند و می گوید: فلانی خوردن از اموال ما را حلال نمی داند! آیا من می توانم از طعام او بخورم و صدقه ای بدهم؟ مقدار صدقه چقدر است؟ اگر این وکیل اموال وقفی، هدیه ای به مرد دیگری بدهد و من هم باشم و از من هم بخواهد قدری از آن هدیه را

بگیرم، در حالی که من می دانم وکیل نسبت به اموالی که در اختیار دارد اهل تقوا و ورع نیست، اگر از آن هدایا قبول کنم آیا اشکال دارد؟

جواب: اگر این مرد وکیل، اموال یا وسیله امرار معاشی غیر از اموالی که اکنون در دست اوست دارد، غذایش را بخور و احسانش را بپذیر، والا غذایش را نخور و احسانش را هم نپذیر.

سؤال: مردی قائل به امامت است و متعه را نیز حلال می داند و قائل به رجعت است. زنی دارد که او نیز در تمام امور با آن مرد موافق است، ولی آن مرد به زن تعهد داده که ازدواج دوم نکند و بر سر او هوو نیاورد و کنیز هم نگیرد و در خلال چند ده سال به عهد خود پایبند بوده و به قول خود وفا نموده ! گاهی چند ماه از منزل خود دور می شود و متعه نمی کند و نفسش نیز طالب متعه نیست، زیرا با زن خود پیمان بسته و به نظرش می رسد که اگر متعه کند، در چشم همراهانش، از قبیل برادر و فرزند و غلام و وکیل و اطرافیانش خوار و کوچک می شود و دوست دارد به خاطر محبت و میل به همسرش، بر عهد خود بماند و متعه ننماید تا آن زن را برای خود حفظ نماید و خود نیز احترامش محفوظ باشد. او متعه را حرام نمی داند، بلکه به آن معتقد است. آیا با ترک متعه مرتکب گناه شده است؟

جواب: مستحب است در این مورد از خدای متعال اطاعت کند تا قسمی را که بر معصیت خدا خورده بشکند و برای یک بار هم که شده متعه نماید.

سائل در پایانِ نامه اش می نویسد: خداوند عزتت را مستدام فرماید؛ اگر صلاح دانستی پاسخ این سؤالات را برایم بگیر و آن را برایم شرح ده و در هر مسأله راهکار عملی نشانم ده و این باعث منت تو بر من است. خدا تو را سبب در هر خیری قرار دهد و آن را به دستت اجرا نماید. ان شاء الله خداوند به شما ثواب کرم فرماید.

خداوند عمرت دهد و تأییدات و سعادت و سلامت و کرامتت را مستدام فرماید، نعمتش را بر تو تمام نماید، بر احسانش بر تو بیفزاید و مرا در برابر پیشامد های سوء فدایت گرداند و قبل از تو پیش مرگت نماید. و حمد خدای

ص: 205

جهانیان راست و صلوات و سلام فراوان خدا بر پیامبرمان محمد صلّی اللَّه علیه و آله و خاندان او باد.

ابن نوح می گوید: این نسخه از توقیع را از دو رقعه قدیم که در آن خطوط و توقیعات بود گرفتم.(1)

مؤلف: مانند این روایت در احتجاج نیز هست، تا عبارت «لیزول عنه الحلف فی المعصیه و لو مره واحده.»(2)

3. احتجاج: نامه ای دیگر از محمد بن عبدالله حمیری به صاحب الزمان علیه السّلام در مورد جواب سؤالاتی که از حضرت در سال 307 پرسیده است:

آیا مُحرم می تواند احرامی اش را از پشت تا گردنش به صورت طولی بیندازد و دو طرف آن را به کمر ببندد، تا تهی گاهش بالا بیاورد و گره بزند، دو طرف دیگر را از میان پاهایش بیرون بیاورد، تا تهی گاهش بالا ببرد و دو طرفش را به دو ران پایش ببندد تا احرامی مانند شلوار ستر داشته باشد؟ زیرا با احرامی اولی که خود را می پوشاندیم، وقتی سوار شتر می شدیم، کشف عورت می شد و این کاری که پرسیدم به ستر عورت نزدیک تر است!

جواب: انسان مُحرم می تواند هر گونه که بخواهد احرامی را به خود ببندد، به شرطی که در احرامی چیزی را با قیچی و سوزن ندوزد که از صورت لنگ احرامی خارج شود، و نباید سوزن بر آن بگذارد و بر آن گره بزند، و نباید تکه ای از احرامی را به تکه ای دیگر ببندد و این در وقتی است که ناف و زانوانش را بپوشاند، زیرا سنت مورد اجماع و بدون اختلاف نظر این است که ناف و دو سر زانو پوشیده باشد و محبوب تر و افضل نزد ما این است که هر کس احرامی خود را به طریقه معروفی که همه مردم عمل می کنند ببندد، ان شاء الله.

سؤال: حمیری رحمه الله پرسیده بود: آیا مُحرم می تواند به جای بستن لنگ احرامی، آن را با بند شلوارش محکم کند؟

1- . غیبت طوسی: 378
2- . احتجاج: 483

حضرت علیه السّلام جواب دادند: بستن لنگ احرامی با هیچ چیز جایز نیست، خواه آن چیز بند شلوار باشد یا غیر آن.

حمیری از توجه در نماز (آمادگی قبل از تکبیره الاحرام گفتن) پرسید که آیا مصلی می گوید: بر آیین ابراهیم و دین محمد صلّی اللَّه علیه و آله؟ زیرا بعضی شیعیان گفته اند: هر کس عبارت علی دین محمد صلّی اللَّه علیه و آله را بیفزاید مرتکب بدعت شده است، زیرا که ما در خلال کتاب های صلات چیزی در این مورد نیافتیم، غیر از روایتی که از امام صادق علیه السّلام نقل شده که به حسن بن راشد فرمود: چگونه آماده نماز می شوی؟ حسن بن راشد گفت: می گویم: «لبیک و سعدیک.» حضرت فرمود: سؤالم این نبود، بلکه می پرسم: چگونه می گویی: «وَجَّهتُ وَجهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الاَرضِ حَنیفاً مُسلِماً»؟ حسن گفت: همین گونه که فرمودی می گویم! حضرت فرمود: اگر خواستی این جمله را بگویی، آن را چنین بگو: «علی مله ابراهیم و دین محمد صلّی اللَّه علیه و آله و منهاج علی بن ابی طالب و الائتمام بآل محمد حَنیفاً مُسلِماً و ما انا من المشرکین.»

حضرت در جواب فرمود: توجه و آمادگی در نماز اساساً واجب نیست و سنت مؤکد در باب آنکه مانند اجماعی می ماند که هرگز خلافی در آن راه ندارد، این است که بگویی: «وَجَّهتُ وَجهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الاَرضِ حَنیفاً مُسلِماً علی مله ابراهیم و دین محمد صلّی اللَّه علیه و آله و هدی امیرالمؤمنین و ما انا من المشرکین؛ لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین اللهم اجعلنی من المسلمین اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم.» و سپس سوره حمد را بخوانی.

بعد از این عبارات نوشته بود: فقیهی که شکی در دانش او نیست گفته: دین برای محمد صلّی اللَّه علیه و آله است و هدایت برای امیرالمؤمنین علی علیه السّلام، زیرا هدایت برای اوست و تا روز قیامت در نسل او باقی است. هر کس چنین باشد، هدایت شده و کسی که در این امر شک داشته باشد، دین ندارد و از گمراه شدن پس از هدایت به خدا پناه می بریم.

ص: 207

حمیری از حضرتش درباره قنوت در نماز واجب پرسید که نمازگزار بعد از فراغ از قنوت، می تواند دستانش را به صورت و سینه اش بمالد یا نمی تواند؟ زیرا روایت شده که خدای عزوجل جلیل تر ازآن است که بنده اش را دست خالی بر گرداند، بلکه دستش را از رحمتش آکنده می سازد.

حضرت علیه السّلام جواب فرمود: مالیدن دست ها بعد از قنوت به سر و صورت، در نماز های واجب جایز نیست و آنچه سنت و مورد عمل است، این است که وقتی دستش را در قنوت نماز واجب بالا برد و دعای قنوت تمام شد، کف دستش را به آرامی از سینه تا بالای زانویش بکشد و تکبیر بگوید و رکوع نماید. و این خبر صحیح و در خصوص نوافل روز و شب وارد شده، نه نماز های واجب، و عمل به این حدیث در نوافل، افضل است.

حمیری درباره سجده شکر بعد از نماز فریضه پرسید و گفت: بعضی شیعیان می گویند: چنین سجده ای بدعت است! آیا شخص می تواند بعد از فریضه سجده شکر نماید؟ و اگر جایز است، آیا در نماز مغرب، سجده شکر بعد از فریضه مغرب است یا بعد از چهار رکعت نافله مغرب این سجده انجام می شود؟

حضرت علیه السّلام در پاسخ مرقوم فرمود: سجده شکر از لازم ترین و واجب ترین مستحبات است و فقط کسی گفته این سجده بدعت است که خواسته در دین خدا بدعت بگزارد. اما روایتی که در این خصوص است که آیا سجده شکر نماز مغرب بعد از فریضه مغرب است یا بعد از نوافل آن، جواب این است که فضیلت دعا و تسبیح خدا گفتن بعد از نماز های واجب، بر فضیلت تعقیبات بعد از نماز های مستحبی مانند فضیلت خود نماز واجب بر نماز مستحب است و سجده شکر نیز مشتمل بر دعا و تسبیح است، و افضل این است که سجده شکر بعد از نماز واجب باشد، ولی اگر کسی بعد از نوافل آن نیز سجده شکر نمود، جایز است.

حمیری پرسید: بعضی از برادران ما که مورد شناخت ما هستند، زمینِ آبادی را در کنار زمین خرابی که سلطانی در آن به اکراه و اجبار حصه و سهمی دارد، مالک است و چه بسا سایر زارعان اطراف زمین خرابه را می کارند و عمال سلطان آنان را اذیت می کنند و در خصوص خوردن از محصولات زمینش، مزاحم آن مرد

می شوند. زمین خراب آنان قیمتی ندارد و از حدود بیست سال پیش بایر بوده است. این برادر ما از خریدن آن زمین ابا دارد، زیرا به او گفته می شود: این حصه از زمین در گذشته وقف بوده و به اکراه و اجبار برای سلطان گرفته شده است. اگر خریدن این حصه از سلطان جایز باشد و این کار درست باشد، به صلاح این برادر ماست و باعث آبادی زمین او می شود و او این حصه از زمین بایر را با زیادی آب زمین آباد خودش می کارد و با این کار طمع اولیای آن سلطان از آن حصه زمین قطع می شود. اگر خریدن آن برای برادر ما جایز نباشد، به اوامر شما عمل خواهد نمود، ان شاء الله.

حضرت علیه السّلام در جواب فرمود: خریدن زمین تنها از مالک آن جایز است یا به امر مالک و رضایت او.

حمیری از مردی سؤال کرد که کنیز خود را برای یکی از خدمتکارانش تحلیل نمود و مرد خدمتکار از بچه دار کردن کنیز اجتناب می کرد. کنیز پسری زایید و مرد خدمتکار ابا داشت که فرزند را بپذیرد، اما بالاخره پسر را پذیرفت، ولی نسبت به او شک دارد و نمی تواند او را از خود بداند؛ اگر واجب است که او را منتسب به خود نماید و مانند سایر فرزندانش با او رفتار کند، این کار را می کند و اگر جایز باشد که چیزی از مالش را کمتر از حق او به او بدهد، حاضر به انجام این کار است.

حضرت علیه السّلام جواب دادند: حلال نمودن کنیز به چند وجه انجام می شود و جواب ها در آن وجوه مختلف است؛ باید مشروحا وجهی را که تحلیل آن کنیز با آن انجام شده توضیح دهد تا جواب خود را در خصوص آن فرزند دریافت دارد، ان شاء الله.

سائل از حضرت التماس دعا نمود، جواب به این گونه خارج شد: خداوند آن گونه که خودش اهلیت آن را دارد بر او عطا نماید. به جا آوردن ما حق او را و مراعات ما نسبت به پدرش رحمه الله و نزدیکی او به ما در اثر علم ما، به نیت پاک اوست و دانستیم که با ما روابطی دارد که موجب قرب او به خدای متعال است. و رضایت خدا و رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله و امامان علیهم السّلام به سبب

چیزی است که ما به آن ابتدا کرده ایم و به خاطر التماس دعایش، از خدا می خواهیم حوائج او را در خیرات دنیوی و اخروی برآورده سازد و امر دیانت و امور دنیویش را اصلاح فرماید، به قدری که صلاح کارش را دوست دارد. خداوند سرپرستی تواناست.(1)

4. احتجاج: در سال 308 حمیری نامه ای به حضرتش نوشت و از مسائل دیگری نیز پرسید؛ از جمله:

بسم الله االرحمن الرحیم. خداوند عمرت دهد، عزت و کرامت و سعادت و سلامتت را بیفزاید، نعمتش را بر تو تمام کند، بر احسانش به تو زیاده فرماید و بخشش های زیبایش از آن تو باشد، فضل و مقدرات بزرگش برای تو باشد و مرا در قبال هر بدی فدایی تو کند و پیشقدم امورت گرداند. نزد ما پیرمردان و پیرزنانی هستند که از حدود سی سال یا بیشتر، تمام ماه رجب را روزه می گیرند و روزه ماه شعبان را به ماه رمضان وصل می کنند و بعضی از شیعیان برای آنان روایتی می خوانند که روزه رجب معصیت است!

فقیه، یعنی امام عصر علیه السّلام جواب فرمود: از ماه رجب تا پانزده روز روزه می گیرد و بعد از آن روزه را قطع می کند، مگر اینکه از بابت قضای سه روز که از او فوت شده باشد، زیرا در حدیث است که رجب چه خوب ماهی برای قضا کردن روزه های فوت شده است.

حمیری از مردی می پرسد که در محمل خویش است و به قدر قامت یک انسان برف زیادی باریده است و می ترسد که اگر از محمل پیاده شود در برف فرو رود. گاهی برف سست شده و پایین می ریزد و او همچنان در محمل است و پیاده نمی شود و در اثر کثرت برف و سستی آن، برایش ممکن نیست قدری از برف را به پایین بخواباند و راه را هموار کند؛ آیا می تواند نماز واجب خود را در همان محمل بخواند؟ ما ایامی را در محمل نماز خواندیم. آیا اعاده کنیم یا نه؟

حضرت در جواب فرمود: هنگام ضرورت و سختی اشکال ندارد.

1- . احتجاج: 485

حمیری از مردی می پرسد که در رکوع امام به او می رسد و با امام به رکوع می رود و آن رکعت را یک رکعت نمازش حساب می کند. بعضی از شیعیان می گویند: اگر تکبیر قبل از رکوع امام را نشنیده، نباید آن رکعت را یک رکعت از نماز خود حساب کند!

حضرت در جواب فرمود: اگر از تسبیحات رکوع امام به اندازه یک تسبیح را درک نمود، باید آن رکعت را برای خودش حساب کند، اگرچه تکبیر رکوع را از امام نشنیده باشد.

حمیری از مردی می پرسد که نماز ظهر را خوانده و داخل نماز عصر شده است. وقتی دو رکعت از نماز عصر را خواند، یقین می کند که نماز ظهر را دو رکعت خوانده! تکلیف او چیست؟

حضرت در جواب فرمود: اگر در بین دو نماز امری اتفاق افتاد که موجب قطع و بطلان نماز است، هر دو نماز ظهر و عصر را اعاده می کند و اگر امری اتفاق نیفتاد که موجب قطع و بطلان نماز شود، دو رکعت اخیر را تتمه نماز ظهر خود قرار می دهد و نماز عصر را بعد از نماز ظهرش می خواند.

حمیری از حضرت علیه السّلام می پرسد: آیا اهل بهشت، وقتی داخل بهشت می شوند فرزند و نسل هم به وجود می آورند؟

حضرت در جواب فرمود: در بهشت زنان حامله نمی شوند و ولادتی نیست، و از زنان ازاله بکارت نمی شود، نفاس نمی شوند و مشقت دوران طفولیت نیست و در بهشت هرچه دل ها بخواهد و چشم ها ازآن لذت ببرد، هست. وقتی مؤمن دوست داشته باشد که صاحب اولاد شود، خدای عزوجل بدون حامله شدن زن و بدون امور مربوط به ولادت، فرزند را آن طور که بخواهد، خلق می کند، همان طور که حضرت آدم علیه السّلام را از باب عبرت (به همین نحو) آفرید.

حمیری از مردی می پرسد که با زنی به میزان اجرت معینی تا مدت معین و معلومی عقد موقت نموده است و مدتی از زمان برای مرد باقی است. مرد باقی مدت را به زن می بخشد و زن سه روز قبل از بخشش مرد، حیض می شود؛ آیا مرد

دیگری می تواند بعد از طهارت زن از این حیض، با مبلغ معلوم و تا مدت معینی او را متعه کند یا لازم است زن حیض آینده را ببیند؟

حضرت در جواب فرمود: باید حیضی غیر از آن حیض ببیند؛ زیرا کمترین زمان عده آن زن، یک حیض و پاک شدن کامل است (و با دیدن حیض دوم عده اش تمام می شود).

حمیری از حضرت علیه السّلام می پرسد: آیا شهادت دادن فرد پیس و جذامی و انسان فلج صحیح است؟ زیرا برای ما روایت شده که امامت اینان بر افراد سالم صحیح نیست!

حضرت در جواب فرمود: اگر این بیماری ها بعد از ولادت بر آنان عارض شده شهادتشان صحیح است و اگر مادرزادی باشد، شهادتشان صحیح نیست.

حمیری از حضرت علیه السّلام می پرسد: آیا مرد می تواند با دختر همسرش (ربیبه اش) ازدواج کند؟

حضرت در جواب فرمود: اگر آن دختر در آغوش او تربیت شده، تزویج او برای آن مرد جایز نیست و اگر در آغوش او تربیت نشده باشد و مادر آن دختر نیز در ایام بچگی او از جمله عیال آن مرد نبوده، چنین روایت شده که تزویجش جایز است.

حمیری می پرسد: آیا مرد می تواند دختر دختر زنی (یعنی نواده او را) برای خود تزویج کند و سپس جده او، یعنی آن زن را تزویج کند؟

حضرت در جواب فرمود: از این نکاح نهی شده است.

و حمیری از مردی پرسیده که ادعای هزار درهم طلب از مرد دیگری داشته است و بینه عادله ای بر این ادعا اقامه نموده است. همچنین پانصد درهم به موجب سند دیگری بر او ادعا نموده و بینه عادله بر این ادعا نیز دارد. همچنین یک سیصد درهم به موجب سند دیگر و یک دویست درهم به موجب سند دیگر بر او ادعا نموده و بینه عادله جداگانه بر این ادعاها دارد. مرد مدعی علیه معتقد است تمامی این اسناد داخل در سند اولی است که حاکی از بدهی هزار درهمی اوست و مدعی منکر این پندار اوست. آیا این هزار درهم تنها یک بار بر ذمه او قرار می گیرد یا

طبق بینات اقامه شده، دو بار بر عهده مدعی علیه است؟ ضمنا در این اسناد قید نشده که این پانصد درهم و آن سیصد درهم از بابت آن هزار درهم است.

حضرت علیه السّلام در جواب فرمود: از مدعی علیه هزار درهم گرفته می شود و این مبلغ وجهی است که طرفین آن را قبول دارند و مدعی در هزار درهم باقی مانده باید قسم بخورد و اگر نخورد، حقی ندارد.

حمیری سؤال کرده از تربت قبر سیدالشهداء علیه السّلام که آیا جایز است با میت در قبر او قرار داده شود؟

حضرت علیه السّلام جواب داد: با میت در قبرش قرار داده می شود و با حنوط او مخلوط می شود، ان شاء الله.

حمیری پرسیده: از امام صادق علیه السّلام برای ما روایت شده که بر کفن اسماعیل پسرش نوشت: اسماعیل گواهی می دهد به اینکه معبودی جز خدا نیست. آیا ما نیز می توانیم مثل این عبارت را با خاک قبر یا غیر آن بنویسیم؟

حضرت علیه السّلام پاسخ دادند: جایز است.

حمیری پرسید: آیا مرد می تواند با تربت سیدالشهداء علیه السّلام تسبیح درست کند و ذکر بگوید و آیا این کار فضیلتی دارد؟

حضرت علیه السّلام پاسخ دادند: جایز است و با آن تسبیح می گوید و چه چیزی با فضیلت تر از تسبیح خدا گفتن با تسبیح تربت است؟ در فضل آن این بس که مرد، تسبیح گفتن با آن را فراموش می کند و فقط تسبیح را در دست می گرداند، اما برای او ثواب تسبیح گفتن نوشته می شود.

حمیری پرسید: آیا مرد می تواند بر مهری از تربت سیدالشهداء علیه السّلام سجده کند و آیا این کار فضیلت دارد؟

حضرت علیه السّلام پاسخ دادند: جایز است و در این کار فضیلت هم هست.

حمیری پرسید: کسی قبور امامان علیهم السّلام را زیارت می کند. آیا می تواند بر قبر سجده کند یا نه؟ و آیا جایز است کسی که نزدیک قبور برخی امامان علیهم السّلام نماز می گزارد، بالای قبر مطهر بایستد و قبر را قبله قرار دهد یا باید

ص: 213

بالای سر یا پایین پای مبارک نماز بخواند؟ و آیا جایز است که بر قبر مطهر مقدم شود و نماز بگزارد و قبر مطهر را پشت خود قرار دهد؟

حضرت علیه السّلام در جواب فرمود: اما سجده بر قبر در نماز نافله و فریضه و نه در زیارت، جایز نیست و آنچه عمل بر آن جاری شده، این است که صورت راستش را بر قبر بگذارد، اما در نماز باید پشت قبر مطهر بایستد و قبر را رو به روی خود قرار دهد و جایز نیست جلوی قبر به نماز بایستد و به قبر مطهر پشت نماید یا سمت راست و سمت چپ آن یا مساوی قبر بایستد.

حمیری پرسیده: آیا کسی که مشغول نماز فریضه یا نافله است و تسبیحی در دست دارد، می تواند تسبیح را در حال نماز در دست بگرداند؟

حضرت علیه السّلام جواب داد: اگر از سهو و غلط در نماز می هراسد اشکال ندارد.

حمیری پرسید: آیا در حال تسبیح گفتن می تواند تسبیح را با دست چپ خود بگرداند؟

حضرت علیه السّلام پاسخ فرمود: جایز است، و الحمدلله.

حمیری پرسید: از فقیه در خصوص فروختن موقوفات حدیثی نقل شده که فرموده: «اگر موقوفه بر خود اعیان یک قوم و نسل آنان باشد و اهل وقف به این نتیجه رسیدند که آن موقوفه را بفروشند و این به نفع آنان است، می توانند آن را بفروشند».

پرسید: آیا جایز است اگر همگی اتفاق بر فروش آن نداشتند، موقوفه از بعضی از آنان خریداری شود یا جایز نیست، مگر در صورتی که همگی اتفاق نظر بر فروش داشته باشند؟ و پرسیده بود: آن کدام وقف است که فروش آن جایز نیست؟

حضرت علیه السّلام پاسخ دادند: اگر مالی وقف بر امام مسلمین باشد، بیع آن جایز نیست و اگر وقف بر گروهی از مسلمین باشد، هر قومی می توانند آن مقداری از مال را که قدرت بر فروش آن دارند، یک جا و حصه حصه بفروشند، ان شاء الله.

حمیری پرسیده: آیا محرم می تواند به خاطر مرض باد عرق بر زیر بغل خود مرتک (مردار سنگ) یا توتیا بگذارد؟

ص: 214

حضرت در پاسخ فرمود: چنین کاری جایز است.

حمیری پرسید: اگر کور در حالت بینایی شاهد گرفته شده باشد و سپس بینایی اش را از دست داده باشد و نتواند خط خود را ببیند و بشناسد، آیا شهادت دادن او جایز است - و بالله التوفیق - و اگر این فرد نابینا شهادت داد، آیا می توان بر شهادت دادن او شاهد گرفت یا نه؟

حضرت پاسخ فرمود: اگر اصل ماجرا و وقت آن را در ذهن داشته باشد، شهادت دادنش جایز است.

حمیری پرسید: شخصی زمین یا چارپایی را وقف می کند و بر نام برخی وکلای وقف شاهد می گیرد؛ سپس وکیل وفات می کند یا وکالتش به هم می خورد (و دیگری به جای او متولی وقف می شود). آیا اگر اصل وقف برای یک نفر باشد، جایز است آن شاهد برای آن شخص که قائم مقام وکیل اول است، شهادت نماید؟

حضرت علیه السّلام در جواب فرمود: غیر از این جایز نیست (یعنی باید به وقفیت وقف به اسم وکیل دوم شهادت دهد)، زیرا شهادت برای وکیل برپا نشده، بلکه برای مالک وقف برپا شده و خدای متعال فرمود: «وَ أَقیمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ»، {و گواهی را برای خدا به پا دارید. } (1)

حمیری از دو رکعت آخر نماز پرسید که روایات در مورد آن فراوان است و بعضی روایات دال برآن است که خواندن حمد تنها در آن افضل است و برخی دال برآن است که خواندن تسبیحات اربعه افضل است. فضل با کدام یک از دو عمل است تا ما انجام دهیم؟

حضرت علیه السّلام جواب داد: خواندن حمد دراین دو رکعت، تسبیحات را منسوخ نموده و آنچه تسبیح را منسوخ نموده، فرمایش عالم علیه السّلام است که هر نمازی که فاقد قرائت باشد ناقص است، مگر برای بیمار یا کسی که سهو و نسیانش زیاد است و می ترسد اگر حمد بخواند، نمازش باطل شود.

1- . طلاق / 2

حمیری پرسیده: در میان ما برای درمان گلودرد و مرض «بحبحه»، رُبّ گردو درست می شود. گردوی تازه را قبل از آنکه مغزش ببندد می چینند و نرم می کوبند و آبش را می گیرند و غربال می کنند. سپس می جوشانند تا نصفش برود و یک شبانه روز آن را رها می کنند و آنگاه روی آتش قرار می دهند و بر هر شش رطل آن، یک رطل عسل اضافه می کنند و می جوشانند، کف آن را می گیرند و نوشادر و شبّ یمانی (دارویی که سفید است و مایل به زرد) در ازای هر واحد از آن، نصف مثقال از این دارو به آن می افزایند و با آن در آب خیسانده می شود و سپس یک درهم زعفران کوبیده شده به آن اضافه می شود، آن را می جوشانند و کف آن گرفته می شود و پخته می شود تا مانند عسل غلیظ شود. سپس روی آتش نهاده می شود و بعد از خنک شدن آن را می نوشند. آیا شرب چنین معجونی جایز است؟

حضرت در پاسخ فرمود: اگر مقدار زیاد این مایع مستی آور است یا تغییر حال ایجاد می کند، پس کم و زیاد آن حرام است و اگر مستی آور نیست، حلال است.

نیز حمیری در خصوص مردی پرسیده که حاجتی دارد و نمی داند کاری را انجام دهد یا انجام ندهد و مردد شده است. پس دو انگشتر بر می دارد و بر یکی می نویسد: «بله انجام بده»، و بر دیگری می نویسد: «انجام نده !» پس مکررا از خدا طلب خیر می کند و در آن انگشتر ها نظر می کند و یکی را در می آورد و به نوشته روی آن عمل می کند. آیا چنین کاری جایز است یا نه و عامل و تارک آن به چه صورت است؟ آیا مثل استخاره است یا با آن تفاوت دارد؟

حضرت در پاسخ فرمود: آنچه عالم علیه السّلام در این خصوص سنت نموده، استخاره با رقعه ها و نماز است.

حمیری در خصوص نماز جعفر بن ابی طالب علیهماالسّلام پرسیده که در چه وقت خواندن آن افضل است و آیا قنوت هم دارد و اگر دارد، در کدام رکعت قنوت افضل است؟

حضرت در پاسخ فرمود: بهترین وقت آن وسط روز جمعه است و بعد از این وقت، در هر روز که بخواهی و هر زمانی از شبانه روز که آن را بخوانی، جایز است و دو قنوت هم دارد: یکی در رکعت دوم و یکی در رکعت چهارم قبل از رکوع.

حمیری پرسیده: مردی قصد اخراج چیزی از اموالش را دارد تا آن را به یکی از برادران دینی اش بدهد. سپس در خویشان خود محتاجی می یابد. آیا می تواند آن مال را به جای آن برادر دینی که نیت او را کرده بود، به آن فرد محتاج از خویشانش بدهد؟

حضرت در پاسخ فرمود: آن مال را به کسی از آن دو نفر می دهد که از حیث مذهب حق به او نزدیک تر باشد و اگر بخواهد به قول عالم علیه السّلام عمل کند که فرمود: «خدا صدقه شخص را قبول نمی کند، در حالی که خویشاوند محتاج دارد» باید بین خویشانش و بین کسی که نیت داشته تقسیم نماید تا تمام فضل و ثواب عایدش شود.

حمیری پرسیده: شیعیان در باب مهریه زن اختلاف نظر دارند. برخی می گویند اگر به زن دخول کند، مهریه ساقط است و زن مستحق چیزی نیست. برخی هم می گویند که مهریه در دنیا و آخرت لازم التأدیه است. تکلیف چیست و واجب کدام است؟

حضرت در پاسخ فرمود: اگر مهر در سند به صورت دین بر شوهر نوشته شده، پرداخت آن در دنیا و آخرت بر مرد لازم است، ولی اگر به اسم مرد نوشته ای باشد که صداق ها در آن مکتوب شده، با دخول به آن زن مهر ساقط می شود و اگر به اسم مرد مکتوب نباشد، در صورت دخول بقیه مهر ساقط می شود.

حمیری پرسید: از امام عسکری علیه السّلام روایت شده که از نماز در پوست خزی که با کرک خرگوش ممزوج شده از ایشان سؤال شد. ایشان مکتوب فرمود: بله، نماز صحیح است. همچنین از حضرتش روایت شده که نماز صحیح نیست. به کدام خبر عمل نماییم؟

حضرت علیه السّلام جواب فرمود: اگر نماز در کرک و پوست خز با هم باشد، صحیح نیست، اما نماز در کرک تنها حلال است. و از بعضی علما از معنای

سخن امام صادق علیه السّلام که فرمود: «در پوست روباه و لباسی که به بدن روباه چسبیده نماز خوانده نمی شود»، آن عالم گفت: مراد امام صادق علیه السّلام پوست روباه است، نه غیر آن.

و نیز پرسید: در اصفهان البسه ای هست که لباس عنابیه خوانده می شود که از ابریشم خام و ابریشم جوشیده رنگارنگ بافته شده. آیا نماز در آن جایز است؟

حضرت در پاسخ فرمود: نماز جایز نیست، مگر در لباسی که تار و پود آن از پنبه یا کتان باشد.

و نیز پرسید: در مسح بر پا آیا باید از پای راست شروع کرد یا می توان هر دو را با هم مسح کرد؟

حضرت در پاسخ فرمود: بر هردو پا همزمان مسح می کند. اگر خواست از یکی قبل از دیگری شروع کند، فقط باید از پای راست مسح را ابتدا نمود.

و نیز پرسید: آیا در سفر می توان نماز جعفر طیار خواند؟

حضرت در پاسخ فرمود: جایز است.

و نیز پرسید: در تسبیح فاطمه علیهاالسّلام اگر کسی سهو نماید و از سی و چهار تکبیر بگذرد، آیا باید سی و چهار را حساب کند یا از نو سی و چهار تکبیر

بگوید؟ و اگر تمام شصت و هفت سبحان الله را بگوید، باید به شصت و شش برگردد یا از اول شروع کند؟ در این باب چه باید بکند؟

حضرت در پاسخ فرمود: اگر در تکبیر سهو کند تا از سی و چهار بگذرد، به سی و سه بر می گردد و بنا را بر آن می گذارد، و اگر در تسبیح سهو کند تا از شصت و هفت بگذرد، به شصت و شش بر می گردد و بنا را بر همان می گذارد، و اگر در تحمید از صد گذشت، چیزی بر عهده او نیست.(1)

5. احتجاج: حمیری می گوید: توقیعی از ناحیه مقدسه - که خداوند محفوظش بدارد - خارج شد که بعد از پاسخ به این سؤالات فرموده بود:

1- . احتجاج: 488

بسم الله الرحمن الرحیم. در امر خدا تعقل نمی کنید و از اولیایش نمی پذیرید. «حِکْمَةٌ بالِغَةٌ فَما تُغْنِ النُّذُرُ»، {حکمت بالغه [حقّ این بود]، ولی هشدارها سود نکرد. } (1) برای قومی که ایمان نمی آورند. سلام بر ما و بندگان شایسته خدا! وقتی خواستید به سبب ما متوجه خدا شوید، همان طور که خدا در قرآن فرموده بگویید: « سَلامٌ عَلی آلْ یاسینَ»، {درود بر آل یس. } (2) سلام بر تو ای دعوت کننده به سمت خدا و مظهر آیات او! سلام بر تو ای باب خدا و اجرا کننده دینش، سلام بر تو ای خلیفه خدا و یاور حق او! سلام بر تو ای حجت خدا و دلیل اراده او! سلام بر تو ای تلاوت کننده کتاب خدا و ترجمان آن! سلام بر تو در زمان های شب و روزت! سلام بر تو ای بقیه خدا در زمین او! سلام بر تو ای پیمان خدا که آن را از مردمان گرفت و محکم نمود! سلام بر تو ای وعده خدا که تحقق آن را تضمین نموده! سلام بر تو ای پرچم افراشته خدا و ای علم موهوب حق، و فریادرس و رحمت واسعه او و وعده ای که دروغ نیست! سلام بر تو هنگامی که به نماز می ایستی! سلام بر تو هنگامی که می نشینی! سلام بر تو هنگامی که قرآن قرائت می کنی و تفسیر می کنی! سلام بر تو هنگامی که نماز می خوانی و قنوت می گیری! سلام بر تو هنگامی که رکوع و سجده می کنی! سلام بر تو هنگامی که لا اله الا الله و الله اکبر می گویی! سلام بر تو هنگامی که حمد خدا می گویی و استغفار می کنی! سلام بر تو هنگامی که صبح می کنی و شام می نمایی! سلام بر تو در شب، هنگامی که فرا می گیرد و در روز، هنگامی که تجلی می کند! سلام بر تو ای امام مورد اطمینان و پیشوایی که مورد آرزوست! سلام بر تو

با همه سلام ها! ای مولای من! تو را شاهد می گیرم که من گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتای یگانه نیست و محمد صلّی اللّه علیه و آله بنده و فرستاده اوست و محبوبی جز او و اهل او نیست. و ای مولای من! تو را شاهد می گیرم که علی امیر مؤمنان حجت خداست و حسن حجت خداست و حسین حجت خداست و علی بن الحسین حجت خداست و محمد بن علی حجت خداست و جعفر بن محمد حجت خداست و موسی بن جعفر حجت خداست و علی

1- . قمر / 5

2- . صافات / 130

بن موسی حجت خداست و محمد بن علی حجت خداست و علی بن محمد حجت خداست و حسن بن علی حجت خداست، و گواهی می دهم که شما حجت خدا هستید و شما اول و آخر هستید و رجعت شما حق است و تردیدی در آن نیست در روزی که ایمان آوردن کسی که تا آن روز ایمان نیاورده و در ایمان خود خیری ندیده، برایش سودی ندارد، و مرگ حق است و ناکر و نکیر حق است، و گواهی می دهم که جمع شدن بندگان و برانگیخته شدن آنان حق است، و صراط و مرصاد و میزان و حشر و حساب و بهشت و جهنم و وعد وعید به آن دو حق است.

ای مولای من ! کسی که با شما مخالفت کند، بدبخت و کسی که از شما اطاعت کند، خوشبخت است، پس بر آنچه تو را شاهد گرفتم، شهادت بده و من دوست شمایم و از دشمنانتان بیزارم. پس حق آن است که شما بدان رضایت دهید و باطل آن است که شما بر آن سخط دارید و معروف آن است که شما به آن امر فرمودید و منکر آن است که شما از آن نهی کنید. پس ذات من مومن به خدای یکتای بی شریک است و مومن به رسول او و امیر مومنان و به شما، ای مولای من به اولین شما و آخرین شما مومن است و یاری من مهیای شماست و دوستی من خالص برای شماست. خدایا مستجاب فرما، مستجاب فرما !

دعای بعد از این زیارت این است:

خدایا من از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد پیامبر رحمتت و کلمه نورانیت درود فرستی، و دلم را آکنده از نور یقین و سینه ام را پر از نور ایمان فرما ! و فکرم را از نور ثبات قدم و عزمم را از نور علم و قدرتم را از نور عمل و زبانم را از نور راستی و دینم را از نور بصیرت از نزد خودت و بینایی ام را از نور روشنایی و گوشم را از نور حکمت پر نما ! و دوستی ام را از موالات محمد و آل محمد صلّی اللّه علیه و آله پر نمود تا تو را ملاقات نمایم، در حالی که به عهد و میثاقت وفا نموده باشم و تو مرا با رحمتت بپوشانی، ای ولی و ای حمید !

خدایا ! بر «م ح م د» بن الحسن، حجتت بر روی زمین و خلیفه ات در سرزمین هایت، دعوت کننده به راهت و قائم به قسطت، سیرکننده به امرت که ولی مومنان است و مایه هلاکت کافران و روشن کننده تاریکی ها، روشنگر حق و ناطق

به حکمت و صدق و کلمه کاملت بر روی زمین که منتظر و هراسان است و ولیّ دلسوز است، کشتی نجات و پرچم هدایت و نور دیدگان مردم و بهترین کسی که قمیص پوشید و ردا انداخت، و از بین برنده غم ها که زمین را از قسط و عدل پر می کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد، تو بر هر چیزی توانایی.

خدایا! بر ولیّ و فرزند اولیایت درود فرست؛ کسانی که طاعتشان را واجب نمودی و حق آنان را ایجاب نمودی و پلیدی را از آنان بردی و آنان را کاملا تطهیر نمودی.

خدایا! او را یاری کن و دینت را با او یاری کن و اولیای خودت و اولیای او و شیعیانش و یاران او را یاری کن و ما را از آنان قرار بده.

خدایا! او را از شرّ هر باغی و طاغی و از شرّ تمام خلقت پناه بده، و او را از جلو و پشت و راست و چپش حفظ فرما و او را حفظ کن از اینکه گزندی به او برسد، و رسولت و آل او را با حفظ او محفوظ بدار، و عدل را از او ظاهر، او را با یاری ات مؤید، یارانش را یاری ات کن و خوارکنندگانش را خوار فرما! و با او زورگویان کافر را بشکن و به دستش کفار و منافقان و جمیع ملحدان را هر جا که باشند، در مشارق و مغارب زمین و در خشکی و دریای زمین بکش، و به سبب او زمین را آکنده از عدل نما و دین پیامبرت محمد صلّی اللّه علیه و آله را با او غالب فرما! بارخدایا! مرا از یاران و اعوان و پیروان و شیعیان او قرار بده و در آل محمد صلّی اللّه علیه و آله آنچه را که امید دارند به من بنما و در دشمنشان آنچه را می ترسند، به من نشان ده ای معبود حق! ای صاحب جلال و اکرام و ای مهربان ترین مهربانان!(1)

مؤلف: نویسنده «مزار کبیر»(2) اسناد این توقیعات را نقل نموده و با اختلافی که آن را در کتاب مزار در باب زیارت قائم علیه السّلام آوردیم، نقل نموده و برای شناخت اسانید این توقیعات، سند آن را نیز نقل نمودیم.

1- . احتجاج: 492
2- . کتاب المزار: 813

6. مؤلف: احمد بن ابراهیم می گوید: اشتیاق به زیارت مولایمان علیه السّلام را به نایبش محمد بن عثمان شکایت کردم. به من گفت: با وجود اشتیاقت می خواهی حضرتش را ببینی؟ گفتم: بله. به من فرمود: خدا از شوق تو به حضرت تشکر نماید و چهره مبارک او را در آسانی و عافیت نشانت دهد. ای اباعبدالله! نخواه که او را ببینی که ایام غیبت مشتاق اوست و از او درخواست ملاقات و اجتماع نمی شود. این از امور مهم خداست و تسلیم او بودن در این امر اولی است، ولیکن با زیارات به او توجه نما. اما کیفیت عمل و آنچه املا فرموده، همان است که در دست محمد بن علی است. از آن استنساخ کنید که همان توجه به صاحب علیه السّلام به وسیله زیارت و بعد از دوازده رکعت نماز است که در هر رکعت، سوره اخلاص بعد از حمد خوانده می شود و سپس بر محمد و آل محمد صلّی اللّه علیه و آله صلوات می فرستی و قول خدای سبحان را که فرمود: «سلامٌ علی آل یاسین» می گویی که این از جانب خدا فضلی آشکار است و خدا دارای فضلی عظیم است و امام او کسی است که خدا او را به راه راست هدایت می فرماید و ای آل یاسین! خدا خلافتش را به شما عطا فرموده است.(1)

7. احتجاج: مکتوبی در اواخر ماه صفر سال 410 از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السّلام به شیخ مفید محمّد بن محمّد بن نعمان قدس اللّه روحه رسید. رساننده آن مکتوب گفته است که آن را از ناحیه ای متصل به حجاز آورده. مضمون توقیع این است: این مکتوبی است برای برادر با ایمان و دوست، رشید ابی عبداللّه محمّد بن محمّد بن نعمان، شیخ مفید ادام اللّه اعزازه که از جمله پیمان هایی است که به ودیعت نهاده شده و از بندگان خدا اخذ گردیده است.

بسم اللّه الرحمن الرحیم. سلام بر تو ای دوست مخلص در دین که در اعتقاد به ما با علم و یقین امتیاز داری. ما شکر وجود تو را به پیشگاه خداوندی که جز او خدایی نیست برده و از ذات بی زوالش مسألت می نماییم که رحمت پیاپی خود را بر آقا و مولی و پیغمبر ما، محمّد و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم فرو فرستد، و به

1- . کتاب المزار: 837

تو که پروردگار توفیقاتت را برای یاری حق مستدام بدارد، و پاداش تو را با سخنانی که از جانب ما می گویی، با صداقت افزون گرداند. اعلام می داریم که به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت مکاتبه مفتخر سازیم و موظف بداریم که آنچه به تو می نویسیم، به دوستان ما که نزد تو می باشند برسانی. خداوند آنها را به طاعت خود عزیز بدارد و با حفظ و عنایات خود، مشکلات آنها را برطرف سازد.

خداوند تو را با امداد خود بر دشمنانش که از دینش بیرون رفته اند، پیروز گرداند و در رسانیدن به کسانی که اطمینان به آنها داری، به طرزی که ان شاء اللّٰه می نویسیم عمل کن.

هر چند ما در جایی منزل کرده ایم که از محل سکونت ستمگران دور است و این هم به علتی است که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان ما را تا زمانی که دولت دنیا از آن فاسقان می باشد در این دیده است، ولی در عین حال از اخبار و اوضاع شما کاملا آگاهیم و چیزی از آن بر ما پوشیده نمی ماند.

ما از لغزش هایی که از بعضی شیعیان سرمی زند، از وقتی که بسیاری از آنها میل به بعضی از کارهای ناشایسته ای نموده اند که نیکان گذشته از آنها احتراز می نمودند و پیمانی که از آنها برای توجه به خداوند و دوری از زشتی ها گرفته شده و آن را پشت سر انداخته اند، اطلاع داریم. گویا آنها نمی دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم، و اگر جز این بود، از هر سو گرفتاری به شما رو می آورد و دشمنان شما، شما را از میان می بردند.

تقوا پیشه سازید و به ما اعتماد کنید، و چاره این فتنه و امتحان را که به شما رو آورده است از ما بخواهید؛ امتحانی که هر کس مرگش رسیده باشد، در آن نابود می گردد و آن کس که به آرزوی خود رسیده باشد، از ورطه آن به سلامت می رود. آن فتنه و امتحان، علامت حرکت ما و امتیاز شما در برابر اطاعت و نافرمانی ماست. خداوند هم نور خود را کامل می گرداند، هر چند مشرکان نخواهند.

با چنگ زدن به تقیه، از افروختن آتش جاهلیت بپرهیزید که خاشاک آن تعصب های اموی گونه است و امتی هدایت شده از آن می هراسند، و من ضامن نجات کسانی هستم که از این حوادث به مخفی گاه ها نگریزد و در طعنه زدن به این

فتنه ها، به راه های مورد پسند برود. چون ماه جمادی الاولی سال جاری فرا رسید، باید از آنچه در آن ماه روی می دهد، عبرت بگیرید، و از آنچه بعد از آن واقع می شود، از خواب غفلت بیدار شوید.

عن قریب علامت آشکاری از آسمان برای شما پدید می آید و نظیر آن در زمین نیز ظاهر می گردد که مردم را اندوهگین می کند و به وحشت می اندازد.

آنگاه مردمی که از اسلام خارج شده اند، بر عراق مسلط می گردند و به واسطه سوء اعمال آنها، اهل عراق دچار ضیق معیشت می شوند. سپس این محنت با مرگ یکی از اشرار از میان می رود و از مردن او پرهیزکاران خیراندیش خشنود می گردند، و مردمی که از اطراف عالم آرزوی حج بیت اللّٰه دارند، به آرزوی خود می رسند و به حج می روند.

هر مردی از شما باید به آنچه که به وسیله دوستی ما به آن تقرب می جست عمل کند. و از آنچه مقام او را پست می گرداند و خوشایند ما نیست اجتناب نماید، زیرا خداوند به طور ناگهانی انسان را برانگیخته می کند، آن هم در وقتی که توبه سودی به حال او ندارد و پشیمانی او را از کیفر ما نجات نمی دهد. خداوند تو را به رشد و کمال الهام بخشد و با لطف خود به رحمت واسعه خود توفیق دهد.

نسخه توقیع به دست بلند مرتبه حضرت علیه السلام:

این نامه ما به توست، ای برادر و دوست و کسی که در محبت ما با اخلاص و باصفایی ! و در نصرت ما حق وفاداری را به جای می آوری ! خداوند تو را با چشمی که نمی خوابد حفظ فرماید. این نامه را حفظ کن و کسی را از خط ما که در این سطور است و آنچه ضمانتش نموده ایم باخبر مساز، و آن را به افراد مورد وثوقت بده و جماعتشان را به عمل به آن وصیت نما ان شاء الله، و صلوات خدا بر محمد و خاندان طاهرینش باد ! (1)

مؤلف: کلمه «شاسع» به معنای بعید است و «انتیاش» به معنای رسیدن است. و «حُمّ» که فعل مجهول است، به معنای «قُدِّرَ» یعنی مقدر شده می باشد. و

1- . احتجاج: 497

«یحمی» هم به صورت مجهول و هم به صورت معلوم، به معنای دفاع و حمایت است، و عبارت «حششت النار»، یعنی آتش را برافروختم.

8. احتجاج: روز پنج شنبه بیست و سوم ذی الحجه سال 412 هجری قمری توقیع دیگری برای شیخ مفید رسید که نسخه آن این گونه است:

از بنده خدا که محافظ حدود شریعت است، به کسی که حق و دلیل آن به او الهام شده:

بسم الله الرحمن الرحیم. سلام بر تو ای یاور حق و دعوت کننده به حقیقت راستی! ما خدایی را که معبودی جز او نیست و معبود ما و پدران درگذشته ماست، به خاطر تو حمد می کنیم و از او تقاضای درود بر پیامبر و آقا و مولایمان محمد صلّی اللّه علیه و آله - که خاتم انبیاست - و بر اهل بیت طیب و طاهر او داریم.

و بعد، ما ناظر بر مناجات تو بودیم - خدای تو را به سببی که به تو بخشیده و آن سبب همان اولیای اویند حفظ فرماید و تو را از مکر دشمنانش حراست فرماید - و شفاعت تو را در خصوص خواسته ات کردیم، در خیمه ای که برای ما در سر کوهی که در بیابان نامعلوم است، بر پا شده. اندکی پیش از این از بیابان یا از تاریکی به سوی آن رفتیم و ما را آنان که دل هایشان از ایمان خالی است، به آنجا گریز داده اند و نزدیک است از اینجا به مکانی هموار پایین بیاییم، بی آنکه زمان طویلی بگذرد و در خصوص امری که برای ما تازه حادث می شود، خبری از ما به تو می رسد و تو به سبب آن خبر، آنچه را که ما به آن اعتماد داریم می فهمی، و آن تقرب یافتن شماست به ما به وسیله اعمال صالحه، و خدای تعالی به سبب رحمت خویش این توفیقات را برای این اعمال به تو عنایت فرماید.

خدا تو را به چشمی که هرگز نمی خوابد نگه دارد! آن اعمال صالحه را مقابله کن با تقیه ای که نفوس قومی را که تخم باطل را در صفحه دل های خویش کاشته اند، برای ترساندن اهل باطل هلاک می گرداند، تقیه ای که مؤمنان به جهت خیر کثیر آن شاد و مجرمان به سبب آن غمگین شوند.

و نشانه درآمدن از این سستی، حادثه ای است که در حرم معظم خدا از جانب شخص پلید منافق و مورد مذمتی که خون حرام را حلال می شمرد روی می

دهد، و اهل ایمان به مکر او فریفته شده و به او اعتماد می کنند، اما با این حال به غرض خود که ظلم و تجاوز بر مردمان است نایل نمی شود؛ زیرا ما با دعایی که از پادشاه آسمان و زمین مخفی نیست، محافظ اهل ایمانیم و به این سبب قلوب دوستان ما مطمئن می شود و باید واثق به کفایت خدا باشند، اگر چه مصائب، آنان را بترساند و به فزع بیندازد و سرانجام کار زیباست و صنع خدای متعال برای آنان ستوده است، مادامی که از گناهان مورد نهی اجتناب ورزند.

و ما به تو ای دوست مخلص و کسی که در راه ما با ظالمان می جنگی عهد می بندیم؛ خدا تو را با نصرتش یاری کند، همان نصرتی که سلف صالح از دوستانش را با آن تأیید نمود؛ کسی از برادران دینی ات که از پروردگارش بترسد و واجبات مالی خود را ادا کند از فتنه ای فراگیر و رنج های تاریک و گمراه کننده آن ایمن می شود، و هر کس نسبت به نعمت هایی که خدا به عاریت به او سپرده، بخل ورزد و آن را از کسانی که خدا امر به صله آنان نموده دریغ دارد، با این عمل خسران دنیوی و اخروی عایدش می شود، و اگر شیعیان ما که خداوند آنان را در طاعتشان یاری نماید با همدلی به پیمان خود وفا می کردند، سعادت دیدار ما از آنان به تأخیر نمی افتاد و سعادت مشاهده ما برای آنان به زودی اتفاق می افتاد، در حالی که حقیقت معرفت ما را دارا بودند و نسبت به ما شناختی صادقانه داشتند. آنچه ما را از آنان دور نموده، فقط امور مکروهی است که از آنان به ما می رسد و ما آن را از آنان نمی پسندیم، و خداست که از او استعانت می کنیم و او ما را کافی است و خوب پشتیبانی است، و صلوات و سلام او بر سرور ما که بشارت دهنده و بیم دهنده است، یعنی محمد و آل پاکش. این نامه در اول شوال سال 412 نوشته شد.

نسخه توقیع به دست مبارک حضرت حجت علیه السّلام: این نامه ما به توست ای دوستی که حق به تو الهام شده و بلند مرتبه ای! این نامه به املای ما و خط شخص مورد وثوق ماست. آن را از همه کس مخفی کن و آن را بپیچ و نسخه ای از آن را در اختیار کسانی از دوستان ما قرار ده که به امانتداری آنها مطمئنی، که

خداوند به برکت ما و دعای ما، آنان را مجتمع فرمايد ان شاء الله، و حمد خدا راست و صلوات بر سید ما محمد و آل طاهرين او.(1)

مؤلف: کلمه «شمراخ» قله کوه را گویند و عبارت دست خوردگی دارد و شاید این گونه بوده: «و شفعنا لک الآن»، یعنی حاجتی را که طلبیدی به آن رسیدی. عبارت «فی مستقرّ لنا» یعنی در خیمه ای که بالای کوه برای ما نصب شده، و کلمه «من مفازه بهماء» یعنی در بیابانی که ناشناخته است. و کلمه «غمالیل» جمع «غملول» به ضم غین و به معنای بیابان یا درخت یا هر مجتمعی است که تاریک است و درختان یا ابر یا تاریکی متراکمی دارد. و کلمه «سباریت» جمع «سبروت»، به ضم سین و به معنای بیابانی است بدون گیاه و به معنای فقیر هم هست، و شاید معنای فقیر اینجا مناسب تر باشد. و عبارت «ابسلت فلانا» یعنی او را در معرض هلاکت قرار دادم، و کلمه «لوثه» به ضم لام، به معنای سستی و کندی است و این نسخه سقیم بود و ما همان طور که آن را یافتیم آوردیم.

9. احتجاج: شیخ موثق ابو عمر عامری رحمه اللّٰه علیه می گوید: ابن ابی غانم قزوینی و جماعتی از شیعیان درباره فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام گفتگو نمودند. ابن ابی غانم عقیده داشت که حضرت عسکری علیه السّلام رحلت فرمود و اولادی نداشت. سپس آنها نامه ای در این خصوص نوشتند و به ناحیه مقدسه فرستادند (تا وکلای حضرت به آستان مقدسش برسانند) و در آن نامه نوشتند که ما بر سر این موضوع کشمکش نموده ایم. جواب نامه آنها به خط آن حضرت صلوات اللّٰه علیه، بدین مضمون صادر گشت:

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم. خداوند ما و شما را از فتنه ها نگهه دارد، به ما و شما روح یقین موهبت کند و از سوء عاقبت باز دارد. خبر تردیدی که گروهی از شما در امر دین نموده اید و شک و تحیری که درباره صاحبان امر خود به دل آنها راه یافته است، به من رسید. ما از این موضوع به خاطر شما غمگین شدیم، نه به خاطر خودمان و درباره شما ناراحت شدیم، نه درباره خودمان، زیرا خدا با ماست و

1- . احتجاج: 499

جز به خدا به هیچ کس نیازی نداریم و حق با ماست. بنابراین کسی که از اطاعت ما سرباز می زند، ما را به وحشت نمی اندازد. ما اثر صنع خداییم و مردم به طفیل وجود ما، موجود گشته اند.

ای مردم چرا دچار تردید گشته و در حال تحیر، مطلب را بر خود مشتبه می سازید؟ آیا نشنیده اید که خدا می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ»، {ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید} (1) نمی دانید در اخبار رسیده است که حوادثی برای ائمه گذشته و آینده شما علیهم السّلام روی می دهد؟ و آیا ندیده اید که خداوند از زمان حضرت آدم تا زمان امام حسن عسکری علیه السّلام سنگرهایی برای شما قرار داده که به آنها پناه برید و علائمی مقرر داشته تا به وسیله آن هدایت شوید، به طوری که هر گاه یکی از آن علامت ها پنهان شود، علامت دیگری ظاهر می گردد، و هر وقت ستاره ای غروب کند، ستاره دیگری می درخشد؟

آیا وقتی که امام حسن عسکری علیه السّلام رحلت فرمود، گمان کردید که خداوند دین خود را باطل کرد و رشته واسطه میان خود و بندگانش را قطع نمود؟ نه! چنین نبوده. و تا روز رستخیز و ظهور امر خدا که مردم آن را نمی خواهند هم چنین نخواهد بود.

امام گذشته با سعادت رحلت فرمود و همچون پدران بزرگوارش از دست مردم رفت، وصیت و علم و فرزند و جانشین او در میان ما است و جز ظالمان گناهکار کسی راجع به منصب و مقام امامت وی با ما نزاع ندارد، و جز کافر منکر کسی ادعای این منصب بزرگ را نمی کند.

اگر ملاحظه مغلوب شدن امر خدا و آشکار گشتن سر الهی نبود، چنان حق ما برای شما ظاهر می گردید که عقل هایتان حیران گردد و تردید تان برطرف شود، ولی آنچه خداوند خواسته و هر چیزی که در لوح محفوظ مرقوم است، تحقق خواهد یافت. پس شما هم از خدا بترسید و تسلیم ما شوید و کارها را به ما واگذارید. همه

1- . نساء / 59

گونه خیر و خوبی از ما به مردم می رسد. آنچه بر شما پوشیده است، برای اطلاع از آن اصرار نورزید، و به چپ و راست میل نکنید. مقصد خود را با دوستی ما بر اساس راهی که روشن است به طرف ما قرار دهید. من آنچه لازمه نصیحت بود به شما گفتم و خداوند بر من و شما گواه است.

اگر محبت به شما نداشتیم و صلاح شما را نمی دیدیم، و به خاطر ترحم و شفقت بر شما نبود، گفتگوی با شما را ترک می گفتیم و از آنچه موجب محنت ما بود که همان نزاع با ستمگر جفاکار و گمراهی که در ضلالتش مورد تبعیت واقع می شود و با پروردگارش ضدیت دارد و ادعای چیزی دارد که لایق آن نیست و منکر حقِّ کسی است که خدا طاعت او را واجب فرموده و ظالم و غاصب آن حق است.

و دختر رسول خدا فاطمه صلوات الله علیها برای من الگوی نیکویی است، و پستی عمل جاهل او را به زودی به انحطاط می کشد و کافر خواهد دانست که عاقبت سرای جاوید از آن کیست. خدا ما و شما را از همه مهالک و بدی ها و آفات و رنج ها با رحمتش حفظ فرماید که او صاحب اختیار این امر است و بر آنچه می خواهد قدرت دارد و ولی و حافظ ما و شماست، و سلام و رحمت و برکات خدا بر همه اوصیا و اولیا و مؤمنان و صلّی اللّٰه علی محمّد النبی و آله و سلم تسلیما.(1)

در کتاب غیبت شیخ طوسی نیز این حدیث نقل شده است.(2)

مؤلف: کلمه «صنیعه» از «اصطناع» و اختیار برای خود می آید و ظالم گستاخ، جعفر کذاب است و ممکن است منظور خلیفه زمانِ صدور توقیع باشد.

10. احتجاج: شیخ کلینی از اسحاق بن یعقوب نقل می کند که گفت: من از محمّد بن عثمان رحمه اللّٰه علیه خواهش کردم نامه مرا که مشتمل بر پاره ای از مسائل مشکله است، به ناحیه مقدسه تقدیم کند. (بعد از آنکه وی پذیرفت و تقدیم کرد)، توقیعی به خط مولی صاحب الزمان علیه السّلام بدین مضمون در جواب سؤالات من به افتخارم صادر گشت:

1- . احتجاج: 469
2- . غيبت طوسى: 285

خداوند تو را هدایت کند و بر اعتقاد حق ثابت بدارد. اما اینکه پرسیده ای که بعضی از افراد خاندان ما (سادات) و عموزادگان ما منکر وجود من هستند، بدان که بین خداوند و هیچ کس قرابت و خویشی نیست. هر کس منکر وجود من باشد، از من نیست و راهی که او می رود، راه پسر نوح است.

و راهی که عمویم جعفر و اولاد او نسبت به من پیش گرفته اند، راه برادران یوسف است! اما فقاع (آبجو) نوشیدنش حرام است، ولی نوشیدن شلماب (آب شلغم که جوشیده) اشکالی ندارد. و ما اموالی که شما به ما می رسانید، ما آن را برای پاک شدن شما از گناهان قبول می کنیم. بنابراین هر کس می خواهد به ما برساند و هر کس نمی خواهد قطع کند. آنچه خداوند به ما داده است، از آنچه شما می دهید بهتر است.

و اما ظهور فرج بسته به اراده خداست. آنها که وقت آن را تعیین می کنند دروغگو هستند. و اما کسی که عقیده دارد که حسین علیه السّلام کشته نشده، عقیده وی کفر و تکذیب حقیقت است و ضلالت و گمراهی می باشد.

و اما حوادثی که برای شما پیش می آید، (برای دانستن حکم آنها) رجوع کنید به راویان حدیث ما، زیرا آنها حجّت من بر شما هستند، و من حجّت خدا بر آنها می باشم.

و اما محمّد بن عثمان عمری که خداوند از وی و پیش از او از پدرش خشنود گردد، مورد وثوق من و نوشته او، نوشته من است.

و اما محمّد بن علی بن مهزیار اهوازی، عن قریب خدا دل او را اصلاح می گرداند و شک را از وی برطرف می سازد.

و اما آن مالی را که برای ما فرستاده ای نمی تواند مورد قبول ما واقع شود، مگر اینکه از حرام پاک و پاکیزه گردد، پول زن خواننده، هم حرام است.

و اما محمّد بن شاذان بن نعیم، او مردی از دوستان ما اهل بیت است.

و اما ابوالخطاب محمّد بن ابی زینب اجدع، پس او و اصحاب او همه ملعون هستند، و تو با آنها که عقیده اینان را دارند نشست و برخاست

مکن، زیرا من از آنها بیزارم و پدران من هم از آنها بیزار بوده اند.

ص: 230

و اما کسانی که اموال ما را می گیرند، اگر چیزی از آن را برای خود حلال بدانند و بخورند، مثل این است که آتش خورده اند.

و اما خمس برای شیعیان ما مباح است و برای ایشان تا هنگام ظهور ما حلال گشته است. تا به واسطه آن ولادتشان پاک باشد و پلید نشوند.

و اما مردمی که از فرستادن آن اموال به نزد ما پشیمان شدند و در دین خدا شک کردند، هر کس بخواهد، آنچه را که به ما داده به وی پس می دهیم و ما احتیاجی به بخشش مردمی که درباره ما شک دارند نداریم!

و اما علت غیبتی که به وقوع پیوسته، خداوند می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْیاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ»، {ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می کند مپرسید.}(1) هر یک از پدران من در زمان خود بیعت سلطان طاغی زمان خود را به گردن گرفت، ولی من زمانی که ظهور می کنم، بیعت هیچ یک از طاغیان روزگار را به گردن ندارم.

و اما کیفیت انتفاعی که مردم در غیبتم از من می برند، مانند انتفاع از آفتاب پنهان در ابرهاست. من امان مردم روی زمین هستم، همان طور که ستارگان امان اهل آسمان می باشند! پس درهای سؤال را از چیزهایی که مورد لزوم نیست، ببندید و خود را برای دانستن چیزهایی که از شما نخواسته اند، به مشقت نیندازید. زیاد دعا کنید برای تعجیل فرج، زیرا دعا کردن در تعجیل فرج، خود فرج است!

و سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و بر هرکسی که از هدایت تبعیت کند. (2)

در غیبت شیخ طوسی نیز این توقیع نقل شده است.

و در کمال الدین هم روایت شده است.

11. احتجاج: ابوالحسین محمّد بن جعفر اسدی می گوید: در ضمن جواب مسائلی که من از حضرت صاحب الزمان علیه السّلام پرسیده بودم و محمّد بن عثمان برای من فرستاد، مرقوم بود که: و اما اینکه پرسیده ای از نماز هنگام طلوع و غروب خورشید؛ اگر امر چنین باشد که گفته اند خورشید از بین دو شاخ شیطان

ص: 231

1- . مائده / 101
2- . احتجاج: 468

طلوع می کند و از بین دو شاخ شیطان غروب می کند، چیزی مثل نماز بینی شیطان را به خاک نمی مالد؛ پس در این دو وقت نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال.

و اما اینکه پرسیده ای از ملکی که در ناحیه شما وقف است؛ اگر صاحبش محتاج به آن شد می تواند در آن تصرف کند یا نه؟ جواب این است که اگر آن ملک وقف شده هنوز تسلیم متولی نشده، صاحب ملک اختیار دارد که امضای خود را پس گرفته و آن را باطل و تملک کند، ولی اگر تسلیم متولی وقف شده، صاحب ملک نمی تواند در آن تصرف کند، خواه محتاج به آن باشد یا بی نیاز از آن باشد.

و اما اینکه پرسیده ای کسانی در اموال ما که در دست آنهاست، بدون اجازه ما تصرف می کنند و استفاده از آن را برای خود حلال می دانند، هر کس این کار را بکند ملعون است و ما روز قیامت از وی بازخواست می کنیم. پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «هر کس آنچه را که پیش عترت من حرام است حلال بداند، بر زبان هر پیغمبری ملعون است.» پس هر کس حق ما را تضییع کند، از جمله ستمگران محسوب است و مشمول لعنت پروردگار خواهد بود، چنان که خداوند فرمود: «أَلا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّالِمِينَ»، {هان! لعنت خدا بر ستمگران باد.} (1)

و اما اینکه پرسیده ای از مولودی که ختنه شده و سپس آن پوست زائد دوباره روییده، آیا دوباره باید ختنه شود، جواب این است که بله، دوباره باید ختنه شود، زیرا زمین به خدای عزوجل چهل روز از بول انسان ختنه نشده ضجه می زند.

و اما اینکه پرسیده ای شخصی نماز می گزارد و آتش و تصویر (عکس) و چراغ (روشن) مقابل وی قرار دارد، آیا نمازش صحیح است یا نه؟ و گفته ای که مردم پیش از تو در این خصوص اختلاف داشته اند، جواب این است که اگر نمازگزار از اولاد بت پرستان و آتش پرستان نباشد جایز است، ولی اگر از اولاد بت پرستان و آتش پرستان باشد، جایز نیست رو به روی آنها نماز بگزارد.

1- . هود / 18

و اما اینکه پرسیده ای املاکی در ناحیه شما وقف ما شده، آیا جایز است کسی آن را آباد کند و بعد از کسر مخارجی که برداشته، بقیه مداخل آن را به ناحیه ما بفرستد و این کار را به حساب ثواب بردن و تقرب به سوی ما محتمل شود؟ جواب این است که هیچ کس حق ندارد در مال کسی بدون اجازه صاحب تصرف کند، پس چگونه جایز است کسی در مال ما تصرف بکند؟ هر کس بدون اجازه ما این کار را بکند، آنچه را که بر وی حرام بوده حلال دانسته، و هر کس بدون اجازه چیزی از اموال ما را بخورد، مثل این است که آتش در دل خود نهاده است و عن قریب نیز به آتش جهنم درافتد.

و اما اینکه پرسیده ای در مورد کسی که زمینی را برای ناحیه ما قرار می دهد و آن را تسلیم قیّمی می کند که امور آن را قیمومت نماید و آن را آباد کند و از دخل آن زمین مخارج و مؤونه های آن را بپردازد، و بقیه درآمدها را به ناحیه ما بدهد، چنین عملی برای کسی که صاحب زمین او را قیّم این کار نموده جایز است و برای غیر قیّم، جایز نیست.

و اما اینکه پرسیده ای راه گذری از جنب درختان میوه داری که وقف ما شده می گذرد و از میوه آن می خورد، آیا برای وی حلال است یا نه؟ جواب این است که خوردن آن برای رهگذر حلال و بردن با خود حرام می باشد.(1)

این حدیث را شیخ صدوق نیز در کمال الدین نقل کرده است.(2)

12. کمال الدین: اسدی از پدرش نقل می کند که توقیعی از شیخ محمد بن عثمان عمری قدس الله روحه، بدون اینکه سؤالی از حضرت شده باشد صادر گشت و حضرت ابتدائاً فرمود:

بسم الله الرحمن الرحیم. لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر کسی که درهمی از اموال ما را حلال بداند.

اسدی می گوید: به دلم افتاد که مقصود حضرت علیه السّلام کسی است که از مال ناحیه مقدسه درهمی را حلال بداند و مقصود کسی نیست که از مال ناحیه

1- . احتجاج: 479
2- . كمال الدين: 480

مقدسه بخورد، ولی آن را حلال نداند و با خود چنین حدیث نفس کردم: این لعنت بر هر کسی است که حرامی را حلال بداند و مخصوص حلال دانستن مال حضرت علیه السّلام نیست. پس حضرت حجت علیه السّلام چه فضیلتی در این خصوص بر سایر مردم دارد؟ اسدی می گوید: قسم به کسی که محمد صلّی اللّٰه علیه و آله را به حق به بشارت و انذار مردم مبعوث نمود. بعد از این خطور قلبی به توقیع نگاه کردم و دیدم به همان چیزی که در درونم خطور کرد تغییر کرده و چنین نوشته شده: بسم الله الرحمن الرحیم، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر کسی که درهم حرامی از اموال ما را بخورد.

ابوجعفر خزاعی می گوید: اسدی این توقیع را به نزد ما آورد و ما در آن نظر نمودیم و آن را خواندیم.(1)

در احتجاج طبرسی نیز مثل این حدیث آمده است.(2)

13. کمال الدین: ابن عاصم کوفی می گوید: در توقیعات صاحب الزمان علیه السّلام چنین آمد: ملعون است ملعون است کسی که مرا به نام، در محفلی از محافل مردم ذکر کند!(3)

14. کمال الدین: محمد بن همام می گوید: شنیدم که محمد بن عثمان عمری می گوید: توقیعی از حضرت به خطی که من می شناسمش خارج شد به این مضمون که: کسی که مرا به نام در محفلی از محافل مردم ذکر کند، پس لعنت خدا بر او باد! و به حضرتش نامه نوشتم و از زمان ظهور امر فرج پرسیدم، توقیع خارج شد: «وقت تعیین کنندگان دروغ می گویند.»(4)

15. کمال الدین: محمد بن صالح همدانی می گوید: به حضرت صاحب الزمان علیه السّلام نوشتم: اهل بیت من مرا با حدیثی که از پدرانت علیهم السّلام روایت شده آزار می دهند و می کوبند! حدیث این است که فرموده اند: «وکلا و خدمه ما

1- . کمال الدین: 439
2- . احتجاج: 470

3- . كمال الدين: 438
4- . كمال الدين: 438

بدترین خلق خدا هستند!» حضرت مکتوب فرمود: وای بر شما! آیا این آیه را نخوانده اید که خدای عزوجل می فرماید: «وَ جَعَلْنا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ الْقُرَی الَّتی بارَکْنا فیها قُریً ظاهِرَةً»، {و میان آنان و میان آبادانی هایی که در آنها برکت نهاده بودیم شهرهای متّصل به هم قرار داده بودیم، }(1) به خدا قسم ما آبادانی هایی هستیم که خدا به آن برکت داده و شما آبادانی های ظاهری هستید.

عبدالله بن جعفر می گوید: این حدیث را به سند دیگر از محمد بن صالح، از صاحب الزمان علیه السّلام برایم نقل نموده اند.(2)

16. کمال الدین: محمد بن ابراهیم بن مهزیار در حال شک و تردید وارد عراق شد؛ این توقیع برایش صادر شد: به مهزیار بگو ما آنچه را که از دوستان ما در ناحیه شما برای ما گفتی فهمیدیم. به آنان بگو: آیا این آیه را نخوانده اید که خدای عزوجل می فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ»، {ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید}؟ آیا این آیه جز به چیزی که تا قیام باقی خواهد بود امر نموده است؟ آیا ندیده اید که خداوند متعال از زمان آدم تا زمان امام عسکری صلوات الله علیهم، برای خلق ملجأ و پناه قرار داده تا به آن پناه برند و نشانه هایی قرار داده که که با آن هدایت شوند؟ و هر زمانی که نشانه ای پنهان شد، نشانه و حجت دیگری آشکار می شد و وقتی ستاره ای غروب می کرد، ستاره دیگری طالع می شد؟ وقتی خدا حضرت عسکری علیه السّلام را قبض روح فرمود، پنداشتید که خدا سبب بین خود و خلقش را قطع نموده است! هرگز چنین نیست و چنین نخواهد بود، تا قیامت به پاشود و امر خدا در حال کراهت بی دینان آشکار شود.

ای محمد بن ابراهیم! شک در آنچه تو در آن پای گذاشتی داخل نمی شود، زیرا خداوند زمین را از حجت خالی نمی گذارد؛ آیا پدرت پیش از وفاتش به تو نگفت: هم اینک کسی را حاضر کن تا این دینار های نزد مرا بسنجد و عیارسنجی کند! وقتی این امر طول کشید و از وفاتش ترسید، به تو گفت: خودت اینها را وزن

1- . سبأ / 18

2- . كمال الدين: 438

کن! آن گاه کیسه بزرگی بیرون آورد و به تو داد و سه کیسه و یک همیان هم نزد تو بود که در آن دینارهایی مختلف وجود داشت و تو دینار ها را عیارسنجی نموی و پدرت با انگشترش آن را مهر و موم کرد و به تو گفت: تو نیز مهرت را بر آن بزن که اگر من زنده ماندم، خود نسبت به آن سزاوارترم و اگر مردم، تو ابتدا از خدا بر نفس خود بترس و سپس از خدا در مورد من بترس و مرا خلاصم کن و اعتمادم به خودت را پاس بدار (و اموال را به صاحبش، یعنی امام عصر علیه السّلام برسان).

خدای رحمتت کند! دینار هایی را که از بین نقدها برتری دادی و جدا کردی و برای ما بود، و ده دینار و اندی بود از حساب ما خارج کن و از جانب خود به ما مستردّ دار که زمانه بسیار مشکل شده و خدا ما را کافی است و خوب نگهبانی است.(1)

17. کمال الدین: جعفر بن حمدان نامه ای نوشت و این مسائل برایش بیرون آمد: کنیزی را عقد کردم و با او شرط کردم که از او بچه نخواهم و او را در خانه ام ننشانم! مدتی گذشت و کنیز به من گفت: آبستن شده ام! به او گفتم: چطور ممکن است؟ من که از تو فرزندی نمی خواستم! سپس مدتی غایب شدم و رفتم و کنیز پسری آورد. من پسر را انکار ننمودم و مسکن و نفقه را از کنیز نبریدم. من زمینی داشتم که قبل از ازدواج با این زن، آن را هم داخل وصایای خود نموده بودم و هم بر سایر فرزندانم وقف نموده بودم، به این شرط که زیاده و نقصان در آن زمین، تا زنده ام با خودم باشد. این کنیز این پسر را آورد و او را در وقف مذکور شریک نکرده ام، ولی وصیت کرده ام که اگر مُردم و این بچه صغیر بود، به او نفقه و کسوه داده شود و وقتی بزرگ شد، یک بار به او دویست دینار داده شود و بعد از این، برای او و اولادش در آن مزرعه و زمین حصه ای نباشد. با نظر مبارکت - خدا عزتت دهد - مرا در این مسأله در خصوص این فرزند، به علم خود ارشاد نما تا امتثال امر نمایم و برایم دعای عافیت و خیر دنیا و آخرت فرما.

1- . کمال الدین: 442

جواب این است که: اما سؤال آن مردی که جاریه ای برای خود حلال نموده بود و شرط کرده بود که از او فرزند دار نشود؛ پس منزه است خدایی که در قدرتش بی شریک است! این طور بر جاریه شرط کردن، بر خدا شرط کردن است و صحت چنین شرطی معلوم نیست و وقتی در انتساب آن بچه به خود شک کند و وقتی که به نزد زن رفته نمی دانسته زن آبستن شده، با این شک نمی تواند انتساب آن بچه را به خود انکار نماید. اما اعطای دویست دینار به بچه و اخراج او از موقوف علیهم، اشکال ندارد؛ زیرا مال، مال خود اوست و هر چه بخواهد درباره آن انجام می دهد.

ابوالحسین می گوید: پیش از تولد آن بچه حساب شد و معلوم شد که بچه موافق و مساوی با آن حساب متولد گردیده است.

ابوالحسین می گوید: این توقیع را حسن بن علی بن ابراهیم از شاریّ نیز نقل نموده است.(1)

مؤلف: عبارت «شرط علی الجاریه» مبتدا و عبارت «شرط علی الله» خبر آن است، یا هر دو را باید فعل دانست: شَرَطَ؛ و ترکیب اول استفهام انکاری است، و عبارت «قال ابوالحسین تا آخر»، اشاره اجمالی به توقیعاتی دیگر است.

18. کمال الدین: حسن بن احمد مکتّب می گوید: ابن همام این دعا را برای ما نقل کرد و گفت شیخ قدس الله روحه این دعا را املا نموده و امر کرده که این دعا خوانده شود و آن دعای غیبت قائم علیه السّلام است:

خدایا! خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من نشناسانی، رسولت را نخواهم شناخت؛ خدایا! رسولت را به من بشناسان که اگر رسولت را به من نشناسانی، حجتت را نخواهم شناخت؛ خدایا حجتت را به من بشناسان که اگر حجتت را به من نشناسانی، از دین خود گمراه می شوم؛

خداوندا! مرا به مرگ جاهلیت نمیران و بعد ازآنکه مرا هدایت نمودی، قلبم را منحرف مفرما! خدایا! همان طور که مرا به ولایت کسانی که طاعتشان را بر من واجب نمودی هدایت کردی - که همان والیان امر تو بعد از پیامبرت صلّی اللّه علیه

1- . كمال الدين: 453

و آله هستند - من ولایت والیان امرت امیرالمؤمنین و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت قائم مهدی صلوات الله علیهم را پذیرفتم. خدایا! پس مرا بر دینت ثابت قدم بدار و در راه طاعتت توفیق عمل ده و دلم را برای ولی امرت نرم فرما! و مرا از امتحانات خلقت سلامت بدار و مرا بر طاعت ولی امرت که او را از خلقت مستور فرمودی و به اذن تو از خلقت غایب شده و منتظر امر توست، ثابت قدم بدار، و تو عالمی هستی که نسبت به صلاحدید زمان خروج ولیت تعلیم ندیده ای تا به او اذن دهی که امرش را ظاهر و رازش را برملا سازد. و مرا در این خصوص صابر فرما تا تعجیل مؤخرات تو را دوست نداشته باشم و تأخیر معجلات تو را هم نخواهم! و آنچه پوشاندی را فاش نسازم و آنچه کتمان فرمودی را نجویم و در تدبیرت با تو نزاع ننمایم و نگویم چرا و چگونه حضرت غیبت دارد و چرا ولیّ امر خدا ظهور نمی کند، در حالی که زمین پر از جور شده است! و همه امورم را به تو تفویض می کنم.

خدایا من از تو می خواهم که ولیّ امرت را آشکار و متنفذ در امور نشانم دهی، با اینکه می دانم که تو مسلطی و قدرت و برهان داری و حجت و مشیّت و اراده و حول و قوت از توست. پس به من و همه مؤمنان این توفیق را بده که به ولیّ امر تو که گفتارش را آشکار نموده و با دلالت واضح سخن می گوید و از گمراهی به راه راست هدایت می نماید و از درد جهالت شفا می بخشد، بنگریم. پروردگارا! منازلش را آشکار فرما و بنیان هایش را تثبیت کن و ما را از کسانی قرار بده که با دیدنش چشمشان روشن می شود، و ما را به خدمتش به پا دار و ما را بر دینش بمیران و در گروهش محشور فرما!

خداوندا! او را از شر هر چه آفریدی و ایجاد کردی و خلق فرمودی و انشاء کردی و صورت دادی، از پیش رو و پشت سر و راست و چپ و از بالا و پایینش پناه ده! با آن قدرت حفظی که هر که را با آن حفظ فرمایی ضایع نمی گردد و با حفظ او رسول خود و جانشین او را حفظ نما.

خداوندا! بر عمرش بیفزای و اجلش را طولانی کن و او را بر آنچه وعده دادی و رعایتش نمودی یاری کن و بر کرامتت نسبت به او بیفزای که اوست که

هادی و مهدی است و قائم و مهتدی است و طاهر و تقی و نقی و زکی و رضی و مرضی و صابر و مجتهد و شکور است.

خداوندا! به خاطر طولانی شدن مدت غیبتش و قطع شدن خبرش از ما، یقین را از ما سلب مفرما و یاد او و انتظار و ایمان به او و قوت یقین به ظهورش و دعا برای او و صلوات بر او را از یاد ما مبر تا طولانی شدن غیبتش، ما را از ظهور و قیامش نومید مسازد، و یقین ما به قیام حضرتش، مانند یقین ما به قیام رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و بعثت او و آنچه از وحی و قرآنت آورده باشد. دل های ما را بر ایمان به او قوی کن تا ما را به راه هدایت و طریق بزرگ و روش میانه به دست او و روان سازی ما را بر طاعتش تقویت فرما، و ما را در راه مشایعت او ثابت قدم فرما، و ما را در حزب و اعوان و انصار و راضیان از فعلش قرار ده، و این نعمت را در حیات ما و هنگام وفات ما از ما سلب مفرما تا ما را بمیرانی و ما در این حال شک نداشته باشیم و پیمان نشکنیم و تردید و تکذیب نکنیم.

خدایا! فرجش را تعجیل فرما، او را با نصرت یاری کن، ناصرانش را یاور باش، خوارکنندگانش را خوار فرما، دشمنش را هلاک و تکذیب کن، حق را به وسیله او زنده و باطل را به دستش بمیران، بندگان مؤمنت را به دست او از خواری نجات مرحمت کن، سرزمین هایت را به وسیله او از هلاکت نجات بده، زورگویان کفرپیشه را به دست او بکش و سران گمراهی را با او بکوب، زورگویان و کافران را به وسیله او ذلیل فرما، منافقان و پیمان شکنان و همه مخالفان و ملحدان را در شرق و غرب زمین و خشکی و دریا و زمین صاف و زمین های ناهموار به دست او هلاک کن تا احدی از آنان نماند و اثری از آنان به جای نماند و سرزمین هایت را از آنان تطهیر فرمایی.

و سینه بندگانت را با این کشتارها شفا بخش و آنچه از دینت را که محو شده تجدید کن و آنچه از حکم و سنتت را که تغییر کرده، اصلاح فرما تا دینت به دست او برگردد و در دست او، دینت تازه و جدید و صحیح، بدون کژی و بدعتی بازگردد تا با عدالتش آتش کفار را خاموش نماید؛ چرا که همان بنده توست که او را برای خودت خالص نمودی و از او برای یاری دینت راضی شدی و با علمت به طاعتش

او را برگزیدی و از گناهان معصومش کردی و از عیوب عاری اش نمودی و بر نهان ها آگاهش کردی و بر او نعمت دادی و او را از پلیدی تطهیر و از چرک ها پاکیزه اش نمودی.

خدایا ! پس بر او پدرانش که امامان اطهارند و بر شیعیان برگزیده شان درود فرست و آنان را به آرزوهایشان برسان، بهتر از آنچه آرزو دارند و این آرزو را از جانب ما خالص از هر شک و شبهه و ریا و سمعه قرار ده تا ما با آن، جز تو را نخواهیم و تنها خودت را بطلبیم.

خداوندا ! ما فقدان پیامبرمان و غیبت ولیّمان و سخت گیری زمانه بر ما و واقع شدن فتنه ها بر سر ما و هم پشتی دشمنان و زیادی اعدا و کمی تعدادمان را به تو شکایت می بریم !

خداوندا ! گشایشی در این امر بر ما بفرست با پیروزی ای که آن را تعجیل می کنی و با صبری از جانبت که آن را میسر می فرمایی و امام عادلی که آشکارش می فرمایی، ای معبود حق و ای پروردگار جهانیان !

خدایا ! ما از تو می خواهیم که به ولیّت در آشکار ساختن عدالتت بین بندگانت و کشتن دشمنانت در سرزمین هایت اذن دهی تا ستونی برای ظلم نماند، مگر آنکه آن را بشکنی و هیچ بنایی نماند، مگر آنکه آن را از بین ببری و قدرتی نماند، مگر آنکه آن را سست فرمایی و رکنی نماند، مگر آنکه آن را ویران کنی و برندگی ای نماند، مگر آنکه آن را کُند فرمایی و سلاحی نماند، مگر آنکه آن را غیر برّان کنی و پرچمی نماند، مگر آنکه آن را واژگون کنی و شجاعی نماند، مگر آنکه او را بکشی و جانداری نماند، مگر آنکه او را خوار سازی.

پروردگارا ! آنان را با سنگ سرکوب کننده ات بزن و با شمشیر برّانت و گزنده ات که آن را از قوم مجرم رد نمی سازی، مضروب ساز و دشمنانت و دشمنان دینت و دشمنان رسولت را به دست ولیت و به دست بندگان مؤمنت عذاب فرما.

خدایا ! ولیّ و حجتت در زمین را از ترس از دشمنش کفایت فرما و هر کس کیدی برایش در سر دارد، با کیدت نابود ساز و به کسی که نیرنگی برایش در سر دارد، نیرنگ بزن و پیشامد بد را برای هر کس که بد او را می خواهد قرار ده و

ریشه آنان را از حضرتش بکن و دل هایشان را از او بترسان و قدم هایشان را برایش متزلزل فرما و آنان را آشکارا و ناگهانی به عذابت مبتلا کن.

عقابت را بر آنان تشدید کن؛ آنان را در مورد بندگان خوار ساز و در سرزمین هایت لعن کن و در ته آتشت مسکن ده و شدید ترین عذابت را بر آنان محیط ساز؛ آنان را در آتش بیفکن و قبور مردگانشان را با آتش پر کن و گرمای آتشت را به آنان بچشان که آنان نماز را ضایع نموده و از شهوات پیروی نمودند و بندگانت را گمراه کردند.

خداوندا! با ولیّ ات قرآن را احیا کن و نور آن را تا ابد به ما نشان ده که ظلمتی در آن نباشد و دل های مرده را به سبب او زنده کن و سینه های سوخته را به وسیله او شفا بخش و به سبب او میل های مختلف را بر حق مجتمع ساز و حدود تعطیل شده و احکام رها شده را به دستش اقامه کن تا حقی نماند، جز اینکه ظاهر شود و عدلی نماند، مگر اینکه بشکفد. پروردگارا! ما را از اعوانش و از تقویت کنندگان سلطه اش و از مشورت کنندگان در امورش و راضیان به فعلش و تسلیم شوندگان به احکامش و از کسانی از خَلقت که محتاج تقیه نیستند، قرار ده.

پروردگارا! تو کسی هستی که بدی را از بین می بری و مضطر را وقتی که تو را می خواند، اجابت می کنی و از سختی بزرگ نجات می دهی؛ پس سختی را از ولیّ ات از بین ببر و او را همان طور که ضمانت کردی، خلیفه ات روی زمین قرار ده.

خدایا! ما را از مخالفان و دشمنان آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله قرار مده؛ ما را از دشمنان آل محمد صلّی اللّه علیه و آله قرار مده؛ مرا اهل خشم و غضب برآل محمد صلّی اللَّه علیه و آله قرار مده که من از این حالت به تو پناه می برم؛ پس مرا پناه ده و من از تو حق جوار می طلبم، پس تو نیز مرا حق جوار و حفاظت ده.

خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست و مرا به سبب آنان پیروز در نزد تو در دنیا و آخرت و از مقربان قرار ده.(1)

1- . كمال الدين: 464

19. کمال الدین: این توقیع به افتخار عثمان بن سعید و پسرش محمّد بن عثمان (نائب اول و دوم امام زمان علیه السّلام) از ناحیه مقدسه صادر شده است. این توقیع را سعد بن عبداللَّه اشعری روایت کرده است. شیخ ابو عبداللَّه جعفر رضی اللَّه عنه گفت: من آن را به خط سعد بن عبداللَّه اشعری رضی اللَّه عنه دیدم. توقیع این است:

خداوند شما دو نفر را در راه بندگی خود موفق و بر دین مقدسش ثابت بدارد، و شما را با آنچه موجب خشنودی اوست، نیکبخت گرداند، آنچه گفته بودید که «میثمی» از «مختار» و گفتگویش با شخصی که او را ملاقات کرده بود و استدلال کرده بود که پدرم امام حسن عسکری علیه السّلام جانشینی غیر از جعفر بن علی (جعفر کذاب) ندارد و او هم امامت او را تصدیق کرده و به ما رسید و از تمام مضمون مکتوبی که از آنچه دوستان شما در خصوص او و به شما خبر داده بودند و به وی نوشته اید مطلع شدیم. من از نابینایی بعد روشنی و از ضلالت بعد از هدایت و از عواقب سوء اعمال و فتنه های خطرناک، به خدا پناه می برم. خداوند عزوجل می فرماید: «أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ»، {آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟ }(1) چگونه این مردم در فتنه افتاده و در حیرت و سرگردانی قدم می زنند و از چپ و راست می روند؟ آیا از دین خود کناره گرفته اند یا دچار شک و تردید گشته اند، یا با حق و حقیقت دشمنی ورزیده اند یا جهالت را پیشه خود ساخته اند؟

آیا اخبار و روایات صحیحه در این باره به آنها نرسیده، یا اینکه از این موضوع اطلاع دارند ولی آن را به دست فراموشی سپرده اند؟ نمی دانند که خداوند زمین را از حجّت ظاهر یا غایب خالی نمی گذارد، و اطلاع ندارند که امامان بعد از پیغمبرشان، یکی پس از دیگری آمدند، تا آنکه بر حسب تقدیر و اراده الهی، نوبت به پدر بزرگوارم حسن بن علی (امام حسن عسکری علیه السّلام) رسیده و او به جای پدران خود نشست و مردم را به حق و راه راست راهنمایی کرد، و نوری آشکار و

-1 . عنکبوت / 2

ماهی تابان بود، تا آنکه خداوند او را به جوار رحمت خود دعوت کرد و او هم بر طریقه پدران خود رحلت نمود و درست مانند هر یک از آنان در زمان خودشان، اسرار امامت را به جانشین خود که حامل اسرار الهی است سپرد، و بدین گونه وظیفه خود را به پایان رسانید و درگذشت؟! و بعد از او هم خداوند مکان جانشین او را با مشیت و اراده نافذ خود مخفی ساخت. اگر خداوند اجازه می داد که ظاهر شوم و این ممنوعیت را که از حکم او گذشته است، از من برطرف می نمود، من حق را به طور آشکار و در بهترین شکل و روشن ترین دلالت و واضح ترین علامت نشان می دادم، و خود را در میان مردم ظاهر می ساختم، و حجّت خدا قیام می کرد، ولی مقدرات الهی مغلوب نمی گردد، و اراده اش بهم نمی خورد، و توفیقش از حد خود تجاوز نمی کند.

مردم باید هوای نفس خود را در خصوص ظهور ما ترک گویند و به همان شیوه که داشته اند ثابت بمانند و از آنچه حکمتش بر آنها پوشیده، جستجوی بیهوده ننمایند که گناهکار شده و قادر نخواهند بود که سر خدا را کشف کنند، در نتیجه از کار خود پشیمان می شوند.

آنها بدانند که حق با ما، و نیز در خاندان ما معصومین است، هیچ کس جز ما این را نمی گوید، مگر اینکه دروغگو باشد و بر خداوند افترا بندد! جز ما کسی این ادعا را ندارد، مگر اینکه گمراه و خیره سر باشد. علی هذا با این مختصر که گفتم به ما اکتفا کنند، و دیگر توضیح بیشتر لازم نیست، و به این اشاره قناعت نمایند. ان شاء الله.(1)

20. کمال الدین: محمد بن احمد داودی می گوید: نزد شیخ حسین بن روح بودم که مردی از ایشان پرسید: معنای سخن عباس به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله چه بود که گفت: «عمویت ابوطالب به حساب ابجد اسلام آورد.» و انگشتانش را چنان بست که اشاره کرد به شصت و سه! حسین بن روح گفت: منظورش از این عدد این کلمات بود: «اله احد جواد» و تفسیر آن این است که الف به حساب ابجد،

1- . کمال الدین: 470

یک است و لام، سی است و هاء، پنج است و الف، یک است و حاء، هشت است و دال، چهار است و جیم، سه است و واو، شش است و الف، یک است و دال، چهار است و جمع اینها با هم شصت و سه می شود.(1)

21. غیبت شیخ طوسی: احمد بن اسحاق گفت: یکی از شیعیان به نزد من آمد و گفت: جعفر بن علی (جعفر کذاب) نامه ای به وی نوشته، خود را امام دانسته و ادعا کرده بود که امام بعد از پدرم، من هستم و علم حلال و حرام و آنچه مورد احتیاج مردم است و سایر علوم، همه و همه در نزد من است.

احمد بن اسحاق گفت: وقتی آن نامه را خواندم، مکتوبی در این خصوص به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر علیه السّلام نوشتم، نامه جعفر (کذاب) را هم در جوف آن گذاشتم و آن را ارسال داشتم. سپس جواب آن بدین گونه از ناحیه مقدسه حضرت صادر شد:

بسم الله الرحمن الرحیم. خداوند تو را پاینده بدارد. مکتوب تو و نامه ای را که در جوف آن گذارده و فرستاده بودی، به من رسید و از تمام مضمون آن به اختلاف الفاظش و خطاهای چندی که در آن روی داده است مطلع گشتم! اگر به دقت در آن می نگریستی تو نیز متوجه برخی از نکاتی که من از آن نامه فهمیدم، می شدی! خداوند بی شریک و پرورش دهنده موجودات را بر نیکی که درباره ما نموده و فضیلتی که به ما داده است، سپاسگزارم که همیشه حق را کامل می گرداند و باطل را از میان می برد. او بر آنچه من اکنون می گویم گواه است و در روز قیامت که جای تردید نیست؛ وقتی در پیشگاه ذات الهی اجتماع نمودیم و از آنچه که ما درباره آن اختلاف داریم سؤال کرد، گواهی به صدق گفتار من خواهد داد.

آنچه می خواهم بگویم این است که خداوند صاحب این نامه (یعنی جعفر کذاب) را نه بر کسی که نامه به او نوشته و نه بر تو و نه بر هیچ یک از مخلوقات، امام مفترض الطاعه قرار نداده و اطاعت و پیمان او را بر هیچ کس لازم ندانسته

1- . کمال الدین: 470

است. من عن قریب پیمانی را برای شما روشن می گردانم که به خواست خدا بدان اکتفا کنید.

ای احمد بن اسحاق! خدا تو را رحمت کند، خداوند بندگانش را بیهوده نیافریده و سرنوشت آنها را مهمل نگذاشته است، بلکه آنها را با قدرت کامله خود آفریده و به آنها چشم و گوش و دل و فکر عطا فرموده است. آنگاه پیغمبران را به منظور بشارت به عدل خداوند و ترساندن آنها از نافرمانی الهی، به سوی آنان فرستاد تا آنها را به اطاعت او وادارند، از معصیتش نهی کنند و آنچه را که آنها از امر خداوند و دینشان نمی دانند، به آنها بفهمانند.

سپس به واسطه فضل و دلایل آشکار و براهین روشن و علائم غالبه، کتاب هایی بر آنها نازل فرمود و فرشتگان را به سوی آنها فرستاد تا آنها میان خدا و پیغمبران، واسطه و فرمانبر باشند. یکی را خلیل و دوست خود گرفت و آتش را بر وی گلستان کرد، دیگری را مخاطب خود ساخت و با وی سخن گفت و عصایش را اژدهای آشکاری گردانید و دیگری به اذن پروردگار، مرده را زنده کرد و هم به اجازه او، افراد لال و پیس را شفا داد.

دیگری را منطق الطیر موهبت کرد و سلطنت بر همه چیز داد. آنگاه محمّد صلّی اللّه علیه و اله را به عنوان رحمتی برای جهانیان برانگیخت و نعمت خود را به وسیله طلوع او، بر مردم تمام کرد، تومار نبوت را با وجود مبارکش مهر نمود و او را به سوی همه مردم فرستاد و از راستگویی او، آیات و علامات آشکار خود را ظاهر ساخت. سپس در حالی که وی پسندیده و نیکبخت بود، وی را قبض روح کرد.

آنگاه خداوند منصب خلافت او را برای برادر و پسر عمو و جانشین و وارث او علی بن ابی طالب علیه السّلام و بعد از او برای جانشینان وی که از نسل او بودند، یکی پس از دیگری قرار داد تا دین خود را به وسیله آنها زنده گرداند و نور خود را کامل کند، و میان آنها و برادران و اولاد عموی آنها و مردم طبقه پایین از کسان وی، فرق آشکاری گذاشت تا بدان وسیله حجّت خدا از افراد عادی و پیشوا از پیرو شناخته شود، زیرا خداوند امام و حجّت خود را از ارتکاب گناهان حفظ

کرده، از عیب ها پیراسته گردانده، از پلیدی ها پاکیزه نموده و از شبهات منزه کرده است.

و آنها را خزینه دار علم و امین حکمت و محل سرّ خود قرار داده و با دلایل تأیید فرموده است. اگر جز این بود، مردم همه یکسان بودند و هر بی سر و پایی دعوی امراللّٰه و منصب خدایی می کرد و دیگر حق از باطل و عالم از جاهل امتیاز نمی یافت. این مفسد باطل (جعفر کذاب) که بر خداوند دروغ بسته و ادعای امامت دارد، نمی دانم به چه چیز خود نظر داشته است. اگر امید به فقه و دانایی در احکام دین خدا داشته است، به خدا قسم او نمی تواند حلال را از حرام تشخیص بدهد و میان خطا و صواب فرق بگذارد؛ اگر به علم خود می بالیده، او قادر نیست که حق را از باطل جدا سازد و محکم را از متشابه تشخیص دهد، حتی از حدود نماز و وقت (وجوب و استحباب) آن اصلا اطلاع ندارد؛ اگر به تقوا و پرهیزکاری خود اطمینان داشته، خداوند گواه است که او چهل روز نماز واجبش را ترک کرد، به این منظور که با ترک نماز بتواند شعبده بازی را یاد بگیرد! شاید خبر آن به شما هم رسیده باشد. ظرف های شراب او را همه کس دیده است. علاوه بر اینها آثار و علائم نافرمانی وی از امر و نهی الهی، مشهور و ثابت است. و اگر ادعای وی مبتنی بر معجزه است، معجزه خود را بیاورد نشان دهد و اگر حجتی دارد، آن را اقامه نماید و چنانچه دلیلی دارد، ذکر کند!

خداوند متعال می فرماید: «بسم اللَّه الرحمن الرحیم حم تَنْزِیلُ الْکِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ. ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی وَ الَّذِینَ کَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ قُلْ أَ رَأَیْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِی ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّماواتِ ائْتُونِی بِکِتابٍ مِنْ قَبْلِ هذا أَوْ أَثارَهٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ یَدْعُواْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لا یَسْتَجِیبُ لَهُ إِلی یَوْمِ الْقِیامَهِ وَ هُمْ عَنْ دُعائِهِمْ غافِلُونَ وَ إِذا حُشِرَ النَّاسُ کانُوا لَهُمْ أَعْداءً وَ کانُوا بِعِبادَتِهِمْ کافِرِینَ»، {حاء، میم. فرو فرستادن این کتاب، از جانب خدای ارجمند حکیم است. [ما] آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حقّ و [تا] زمانی معیّن نیافریدیم، و کسانی که کافر شده اند، از آنچه هشدار داده شده اند روی گردانند. بگو:

«به من خبر دهید، آنچه را به جای خدا فرامی خوانید به من نشان دهید که چه چیزی از زمین [را] آفریده یا [مگر] آنان را در [کار] آسمان ها مشارکتی است؟ اگر راست می گویید، کتابی پیش از این [قرآن] یا بازمانده ای از دانش نزد من آورید.» و کیست گمراه تر از آن کس که به جای خدا کسی را می خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی دهد، و آنها از دعایشان بی خبرند؟ و چون مردم محشور گردند، دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انکار ورزند. }(1)

ای احمد بن اسحاق! خداوند توفیقات تو را افزون کند. آنچه را که گفتم از این زورگو (جعفر کذاب) بپرس و او را بدین گونه امتحان کن و یک آیه قرآن را از وی بپرس که تفسیر کند، یا از یک نماز واجبی سؤال کن تا حدود آن و واجبات آن را بیان نماید تا به خوبی پی به ارزش او ببری و نقص وی بر تو آشکار گردد. حساب او با خداست. خداوند حق را برای اهلش حفظ کند و در جای خود قرار دهد. بعلاوه خداوند جز در حسن و حسین علیهما السّلام، امامت را در هیچ دو برادری قرار نداده است! هر گاه خداوند به ما اجازه دهد که سخن بگوییم، آن وقت حق آشکار شده، باطل از میان می رود و تردید نیز برطرف می شود. من شایق الطاف خداوند و مرحمت او هستم. و حسبنا اللّه و نعم الوکیل و صلّی اللّه علی محمّد و آل محمّد.(2)

مؤلف: «شعوذه» تردستی است، مانند سحر که شیء در آن به غیر صورتی که اصل آن در مرئی قرار می گیرد، دیده می شود. این مطلب را فیروزآبادی گفته، و «عوار» به فتح عین و گاهی ضمه، به معنای عیب است.

22. غیبت شیخ طوسی: خجندی که اصرار زیادی بر جستجوی حضرت و یافتن او داشت و در شهرها سیر می کرد، به وسیله حسین بن روح به امام زمان علیه السّلام نامه ای نوشت و از علاقه قلبی خود و اینکه به دنبال حضرت است، شکایت برد و تقاضای جوابی نمود که دلش به آن آرام گیرد و طریقه ای را که باید طبق آن رفتار کند، بداند. وی می گوید: توقیعی برایم خارج شد که این نسخه آن است:

1- . احقاف / 1 - 6

2- . غیبت طوسی: 287

«کسی که در خصوص من تفحص نماید، مرا می یابد و کسی که مرا بیابد، مکان مرا به دیگران نشان می دهد و هر کس مکان مرا به دیگران نشان می دهد، خود را به هلاکت انداخته و هر کس خود را به هلاکت اندازد، مشرک شده است.»

خجندی می گوید: پس دست از طلب برداشتم و نفسم آرام گرفت و شادمان به وطنم برگشتم، و حمد خدا راست.(1)

23. خرایج و جرایح: راوندی از احمد بن ابی روح روایت کرده که گفت: ابوالحسن خضر بن محمّد اموالی به من داد که به بغداد بیاورم و به ناحیه مقدسه امام زمان علیه السّلام برسانم. او دستور داد که آن را به محمّد بن عثمان تسلیم کنم و گفت که از ناحیه مقدسه، برای شفای وی از بیماری که بدان مبتلا بود، التماس دعا نمایم (و یک مسأله فقهی هم پرسیده بود). من به بغداد آمدم و نزد محمّد بن عثمان رفتم، ولی او از گرفتن آن مال امتناع ورزید و گفت: برو به نزد ابو جعفر محمّد بن احمد که حضرت به وی امر فرموده آن را از تو بگیرد، و جواب سؤالی که داشته هم صادر شده است!

چون نزد ابو جعفر محمّد بن احمد رفتم و مال را به او سپردم، توقیعی بیرون آورد و به من داد که در آن نوشته شده بود: بسم اللّٰه الرحمن الرحیم. خواهش کرده ای برای بهبودی تو دعا کنیم. خداوند تو را شفا داد، آفت ها را از تو دور کرد و ناخوشی را که به واسطه حرارت در خود می یابی، از تو برطرف ساخت. اینک تو شفا یافته ای و بدنت سالم است. و از حلیت نماز در پشم شتر و خرگوش و روباه و مانند آن و نماز در پوست سمور و سنجاب و فنک (جانوری که از پوستش پوستین دوخته می شود) و دلق (جانوری کوچک و شبیه سمور) و حواصل (مرغی بزرگ جثه است) پرسیدی. اما سمور و روباه؛ نماز در پوست آنها برای تو و غیر تو حرام است، و نماز در پوست حیوانات حلال گوشت که چیزی غیر از آن در خود نداشته باشد حلال است و اگر ساتر نداشتی، نماز در پوست حواصل جایز است. و نماز در پوستینی که از پوست گوسفند باشد جایز است، مادامی که در ارمنیه ذبح نشده باشد

1- . غیبت طوسی: 323

که نصارا در آن شهر گوسفند را بر صلیب ذبح می کنند، و اگر برادر دینی ات یا اهل تسنن مورد اطمینانی آن را ذبح کند، جایز است آن را بپوشی.[(1)]

مؤلف: در اینجا آنچه که می خواستم در کتاب «غیبت» بحار الانوار بنویسم، پایان می یابد. امیدوارم حضرت باری عز اسمه، با فضل عمیم خود مرا از یاوران حجّت و نگهدار دین خود قرار دهد؛ از پشتیبانان و حاضران در زیر پرچم حضرتش به شمار آورد؛ چشم من و دیدگان پدرم و برادرانم و دوستانم و بستگانم و تمام مؤمنین را به دیدن جمال عالم آرایش روشن گرداند و غبار سم اسبان یاوران درگاهش را سرمه چشم ما کند. زیرا اوست که هر کس امید خیری و نظر احسانی داشته باشد، رو به بارگاه مقدسش می آورد. و از آنها که در این کتاب من نظر می افکنند نیز انتظار دارم که از خداوند در زمان حیات و بعد از وفاتم، برای من طلب آمرزش کنند. و الحمد للّٰه اوّلا و آخرا و صلّی اللّٰه علی محمّد و اهل بیته الطّاهرین. به قلم مؤلف جفاکار بر خود؛ کوچک ترین بندگان خداوند بی نیاز، محمّد باقر بن محمّد تقی (مجلسی) عفا الله عنهما در ماه رجب سال 1078 هجری.

1- . الخرائج و الجرائح 2 : 702

ترجمه رساله جنّه المأوی(1)

حکایت کسانی که به سعادت دیدارحضرت حجّت علیه السلام نائل شده اند و یا معجزه ای از آن حضرت در غیبت کبری مشاهده کرده اند

مقدمه

مولف: علامه محدّث میرزا حسین نوری

ص: 251

1- . این رساله به کتاب تاریخ حضرت حجت علیه السلام اضافه شده است و از تالیفات مرحوم علامه مجلسی نیست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

حمد و سپاس خدایی راست که دل های اولیایش را با نور معرفت ولیّ اش که از دیدگان پنهان است، منور ساخت و دل های دوستانش را به نور محبت برگزیده اش که از بیگانگان مستور است، فراخ کرد؛ خدایی که آفرینش متقنش، از اینکه توهم بیهودگی و جهالت در آن راه یابد والاتر است و قضای محکم او هرگز بندگان را در بیابان گمراهی رها نمی سازد. و درود بر بشیر نذیر و سراج منیر، صاحب مقام محمود و حوض مورود و لوای مورد پیمان، اول عدد، حمید و محمود و احمد، ابی القاسم محمد و بر خاندان طیّب و طاهرش که هدایت کننده و نجیب هستند.

خصوصا بر عنقای قاف قدم و قائم بالای نردبان همت ها، اسم اعظم الهی و دارنده علم لایتناهی، قطب آسیای وجود و مرکز دایره شهود، کمال نشئه ملک و منشأ کمالات، جمال جمع و مجمع جمالات، مترشح به سبب انوار الهی، پرورش یافته در زیر پرده های ربوبیت، مطلع انوار مصطفوی و منبع اسرار مرتضوی، ناموس بزرگ خدا و غایت نوع بشر، پدر وقت و مربی زمان؛ کسی که برای حق تعالی امانتدار است و برای مخلوقات امان؛ نظم دهنده نظام ها، حجت قائم علیه السّلام. و لعنت خدا بر دشمنان آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله و منکرین بلندی مقامشان تا روزی که هر دسته از مردم، با امامشان محشور می شوند.

و بعد عبد گنهکار مسیء، حسین بن محمد تقی نوری طبرسی که خدا بصیرتش را به رؤیت امامش نورانی کند و آن را نصب العین او در بیداری و خوابش قرار دهد، می گوید: من از وقتی که برای بار دوم از مشهد مقدس غرویّ، یعنی نجف اشرف مهاجرت کردم و ذریه ام را در وادی لم یزرع نزد بیت حجت قائم مهدی - که بر او هزاران سلام و تحیت از جانب خدای ملِک علی باد - که محل شهادت پدر و جدّ آن حضرت علیهماالسّلام و محل غیبت خود آن سرور بود، ساکن کردم؛ وقتی

خدا نفوذ مشیت و تحقق وعده اش را اراده نمود، آن مکان بعد از مدینه و مکه بیشترین قدمگاه حجج الهی و افضل اماکن نزد آن ذوات مقدسه بوده، به خاطر پاکی هوا و کمی درد و رنج و گوارایی آبش که در زبان امام هادی علیه السّلام مدح آن زمین وارد شده که فرمود: «من با کراهتی که داشتم به سامرّاء آورده شدم، ولی اگر از آن بیرون برده شوم، با کراهت از آن خارج شده ام و دوست ندارم خارج شوم.» زمینی که گاهی سامرایش خوانند و گاهی «سرّ من رأی»، که خدا آن را از پلیدی ها تطهیر فرماید و آن را همواره آکنده از مردمان قرار دهد، در خاطرم این فکر می گذشت و در ذهنم این امر تردد می کرد که به مقدار وسع و میسور خود، وسیله ای بجویم نسبت به صاحب این کاخ با عظمت و خانه آباد، ولی برای دستیابی به مقصود خود راهی نمی یافتم و برای آنچه آرزویش را داشتم، هدایتگر و راهنمایی نمی یافتم.

ده سال بر این منوال گذشت، تا اینکه با خود گفتم: ای نفس! به خدا قسم این زیان آشکار است که چیزی را نمی یابی که سزاوار عرضه به این سلطان عظیم القدر و الشأن باشد. پس کمتر از آن پرنده قبّره مباش که ملخی را به سلیمان تقدیم کرد، حال آنکه امام زمان علیه السّلام از حیث رأفت و کرم به مرتبه ای است که هیچ نبی و رسولی از روح تا آدم، قدرت پرواز حول عظمت او را ندارد، تا چه رسد به غیر آدم از طبقات امت ها! حضرتش کالای تو را ولو اندک است می پذیرد و به جدّ طاهرش در اجابت دعوت مردم تأسّی می کند، ولو آن دعوت، دعوت به پاچه گوسفندی باشد.

در همین حال که بین نومیدی و طمع و بین صبر و جزع بودم، در خاطرم گذشت که از قلم علامه مجلسی رضوان الله علیه در باب کسانی که ایشان را دیده اند، در «کتاب غیبت» بحار جلد سیزدهم، مطالبی آمده در مورد جماعتی که به فوز شرافت دیدار حضرتش رسیده و گوی سبقت بلندی و تیر رفعت را از دیگران ربوده اند. پس اگر اسامی شریف این افراد ضبط شود و داستان های زیبایشان نقل شود، بعلاوه قصص غیر اینان از نیکانی که بعد از صاحب بحار به این آرزو رسیده اند. این مطالب می تواند مستدرکی برای باب مذکور باشد و متممی برای اثبات این نگاشته

مهم باشد و کمتر از ملخ و پای گوسفند نباشد و شاید سبب قرب به حضرتش باشد - ولو به قدر یک وجب - و به کسی که به حضرتش تقرب جسته، به قدر دو کف دست یا هزار ذراع نزدیک شود.

پس از خدا طلب خیر نمودم و با کمی اسبابی که داشتم، کتاب را شروع کردم و به کسانی که فیض حضور با شرافت حضرتش را درک کرده اند، کسانی را که معجزه ای از ایشان یا اثری دال بر وجود مبارکش - که بزرگ ترین آیات خدا و عظیم ترین معجزات است - دیده اند، ملحق کردم، زیرا غرض متحد و مقصود یکی بود. هر چه را که در کتب علما دیده ام، به مأخذ داستان و مؤلفش اشاره می کنم و از شنیده های خود، فقط آن بخش را که از علمای راسخ و نوامیس شرع مبین یا از صالحان مورد اعتمادی نقل می کنم که به درجه ای از زهد و تقوا و درستی رسیده اند که عادتاً احتمال تعمد بر دروغ و خطا در آنان نمی رود، بلکه ما از بعضی از ایشان کراماتی را دیده ایم و شنیده ایم که خبر از رفعت مقامشان نزد ائمه علیهم السّلام می دهد. ما بخشی از این مطالب را به صورت پراکنده در کتابمان دارالسلام نقل نمودیم و در این کتاب، مطالب همان کتاب و آنچه بعد از تألیف آن کتاب یافتیم را ذکر می کنیم و این کتاب را «جنه المأوی در ذکر کسانی که به فوز لقاء حجت علیه السّلام یا لقای معجزه ایشان در غیبت کبری رسیده اند» نامیدیم و برای پرهیز از اطاله کلام و تکرار، مطالب موجود در بحار را در این زمینه نیاوردیم. اکنون به یاری خدای مَلِک علام و مدد امامان بزرگوار علیهم آلاف التحیه و الثناء، شروع در مقصود می کنیم.

ص: 254

حکایت اول : تشرف محمود فارسی معروف به اخی بکر به خدمت امام علیه السّلام وقتی در شرف هلاکت قرار گرفت ولی نجات یافت و شیعه شد.

سید معظم علی بن عبدالحمید حسینی نجفی نیلی که معاصر با شهید اول است، در کتاب «الغیبه» از شیخ کامل مقریء، محمد بن قارون نقل می کند که گفت: به مجلس عروسی زنی دعوت شدم که می دانستم مؤمنه و اهل خیر و صلاح است. پدرش او را به عقد محمود فارسی معروف به «اخی بکر» درآورده بود که نزدیکانش به او «بنو بکر» می گفتند. اهل فارس که این داماد یکی از آنان بود، معروف به شدت تسنن و نصب و عداوت با شیعیان بودند و این محمود فارسی، در این مورد از سرسخت ترین ناصبی ها بود، ولی خدا او را موفق کرد که شیعه شود، اما دوستانش چنین توفیقی نیافتند. من به آن زن گفتم: واعجباه! چطور پدرت به تو اجازه داد که همسر یکی از این ناصبی ها شوی و چطور همسرت با دوستانش بنای مخالفت گذاشت و آنان را ردّ کرد و شیعه شد؟ آن زن گفت: ای شیخ مقریء! همسرم حکایت عجیبی دارد که ادیبان وقتی آن را می شنوند، می گویند که بسیار مایه تعجب است! پرسیدم: جریان از چه قرار است؟ گفت: از خودش بپرس تا خبرت دهد.

شیخ می گوید: وقتی به نزد محمود فارسی رفتیم به او گفتم: ای محمود! چه چیزی تو را از آیین اهلت خارج کرد و تو را داخل در جماعت با فضیلت تشیع نمود؟ گفت: ای شیخ! وقتی مذهب حق برایم آشکار شد، از آن تبعیت نمودم. بدان که عادت اهل فرس این بود که وقتی کاروان ها بر آنان داخل می شدند، به استقبال آنان بیرون می رفتند. اتفاقا ما شنیدیم که کاروان بزرگی وارد شده است. من با بچه های زیادی که همراه من بودند خارج شدیم. من در آن هنگام طفل قریب البلوغی بودم. بنابراین از روی جهالت با تلاش زیاد به دنبال قافله بیرون رفتیم و در سرانجام کار تفکر نکردیم و پیش می رفتیم و از آبادی دور می شدیم. هر از چند گاهی یکی از بچه ها در اثر خستگی از ما جا می ماند و بقیه به او نسبت ضعف می

دادند، ولی ما می رفتیم تا اینکه راه را گم کردیم و در بیابانی واقع شدیم که آن را نمی شناختیم. آنجا پر از خار و درخت های متراکم بود و ما تاکنون مثل آن را ندیده بودیم. ما همچنان به راهمان ادامه دادیم، تا جایی که درمانده شدیم و زبان هایمان بر اثر تشنگی بر سینه هایمان آویزان شد و یقین کردیم که خواهیم مرد و با صورت به زمین افتادیم.

در همین حال بودیم که مردی سوار بر اسبی سفید هویدا شد و در نزدیکی ما فرود آمد. آنگاه فرش نرمی که مانند آن را ندیده بودیم و بوی بسیار خوشی از آن متصاعد می شد پهن کرد. تا ما متوجه او شدیم، سوارکار دیگری بر اسبی سرخ رنگ آشکار شد. او که لباس سفیدی به تن داشت و عمامه ای که دو تحت الحنک داشت، بر سر داشت، بر آن فرش فرود آمد و نشست. سپس برخاست و برای آن فرد دیگر نماز جماعت خواند و او اقتدا کرد و سپس نشست و مشغول تعقیبات شد.

پس رو به من کرد و گفت: ای محمود! من با صدای ضعیفی گفتم: بله ای آقای من! فرمود: به من نزدیک شو! گفتم: از شدت خستگی و تشنگی نمی توانم! فرمود: اشکال ندارد.

وقتی این جمله را گفت، احساس کردم که روح تازه ای در درونم دمیده شده. لذا چهاردست و پا به سمتش رفتم. او دستش را به صورت و سینه ام کشید و بعد سرم را به سمت گردنم برد و آن را عقب برد تا به حنک بالایم متصل شد و زبانم را در دهانم گذاشت و خستگی من برطرف شد و مانند حالت اولم، سرحال و سلامت شدم.

سپس فرمود: برخیز و یک حنظل از این حنظل های این دشت بیاور! گویی در آن بیابان حنظل

فراوان بود. پس من حنظل بزرگی را آوردم و او آن را نصف کرد و به من فرمود: از آن بخور! من حنظل را از او گرفتم و اقدامی بر مخالفت او ننمودم، در حالی که پیش خود خیال می کردم که مرا امر به خوردن این میوه بسیار تلخ کرده است، زیرا تلخی می دانستم که حنظل گیاه تلخی است. وقتی آن را چشیدم، دیدم شیرین تر از عسل و سرد تر از یخ و خوشبو تر از مشک بود. پس سیر شدم و عطشم رفع شد.

ص: 256

سپس به من فرمود: دوستت را هم بگو بیاید! من هم او را فراخواندم؛ او با زبانی شکسته و ضعیف گفت: من توان حرکت ندارم. پس آن شخص به او فرمود: برخیز که مشکلی نخواهی داشت. او نیز چهار دست و پا جلو آمد و آن آقا، همان رفتاری که با من کرده بود، با او نیز انجام داد. سپس برخاست تا سوار مرکبش شود. ما گفتیم: ای آقای ما! به خدا قسم که باید نعمتت را بر ما تمام کنی و ما را به وطن و اهلمان برسانی! پس فرمود: عجله مکنید. سپس با نیزه اش خطی دور ما کشید و با شخص همراهش رفتند. من به دوستم گفتم: برخیز تا به سمت موازات کوه برویم و در راه و جاده مان قرار بگیریم. پس برخاستیم که حرکت کنیم، اما ناگهان در مقابل خود دیواری دیدیم! به سمت دیگر رفتیم، دیوار دیگری جلویمان یافتیم، به طوری که از چهار جهت، خود را محصور دیوار ها یافتیم.

پس نشستیم و شروع به گریستن بر حال خود کردیم. من به دوستم گفتم: از آن حنظل بیاور تا بخوریم. وقتی حنظل را به دهان بردیم، دیدیم که تلخ تر و زشت تر از هر چیزی بود و آن را انداختیم. مدتی که گذشت، ناگهان دیدیم درندگان فراوانی دور تا دور ما را گرفته اند، اما تا می خواستند به ما نزدیک شوند، آن دیوار آنان را مانع می شد و وقتی عقب می رفتند، دیوار از بین می رفت و وقتی بر می گشتند، دیوار بر می گشت!

آن شب را در امنیت به سر بردیم، تا اینکه صبح شد و خورشید طلوع کرد و گرما بالا گرفت و ما تشنه شدیم و به شدت به جزع و فزع افتادیم. ناگهان آن دو مرد اسب سوار آمدند و همان کارهای دیروزی را انجام دادند و وقتی خواستند بروند، به آنها گفتیم: شما را به خدا قسم می دهیم که ما را به وطنمان برگردانید. یکی از آنان گفت: بر شما بشارت باد که به زودی کسی به نزد شما می آید و شما را به اهل و وطنتان خواهد رساند.

وقتی نزدیک غروب شد، مردی از اهل فارس خودمان آمد که سه رأس الاغ با خود داشت و برای جمع کردن هیزم آمده بود. وقتی چشمش به ما افتاد از ما ترسید و پا به فرار گذاشت و الاغ هایش را هم رها کرد. ما او را به نامش صدا زدیم و او برگشت و گفت: وای بر شما! خانواده های شما بر شما اقامه عزا کرده اند!

برخیزید که من امروز نیازی به هیزم جمع کردن ندارم. ما برخاستیم و سوار آن الاغ ها شدیم. وقتی نزدیک شهر رسیدیم، او قبل از ما داخل شد و به خانواده هایمان خبر داد. آنان به شدت خوشحال شدند و آن مرد خوش خبر را اکرام نموده و به او خلعت هم هدیه دادند.

وقتی بر اهل خود وارد شدیم، از حال ما پرسیدند و ما هم مشاهدات خود را برایشان شرح دادیم. آنان ما را تکذیب کردند و گفتند که شما از شدت تشنگی خیال زده شده اید!

محمود (راوی قصه) می گوید: سپس روزگار این خاطره را از ذهن ما برد و گویی چنین اتفاقی برای ما نیفتاده بود و چیزی از این موضوع در یاد من نماند، تا اینکه به سن بیست سالگی رسیدم و ازدواج کردم و همچنان با کاروان ها بیرون می رفتم. در میان اهل و خانواده من کسی از من دشمن تر با شیعه ها نبود! خصوصا زائران قبور امامان علیهم السّلام در سامرّاء. من به قصد آزار آنان اسب و الاغ به آنها کرایه می دادم و هر چقدر می توانستم، از آنان سرقت و غیر از آن می کردم و معتقد بودم این کار موجب قرب من به خدای متعال است!

گذشت تا اینکه اتفاقا روزی اسب و الاغ هایم را به کاروانی از حله کرایه دادم. آنان قصد زیارت داشتند و در میان آنها ابن سهیلی و ابن عرفه و ابن حارب و ابن زهدری و غیر از ایشان از درستکاران بودند. ما عازم بغداد شدیم و آنان که عناد و دشمنی مرا می دانستند، وقتی در راه خلوت مرا تنها گیر آوردند، از شدت خشم و غضبی که داشتند با من به اشد وجه بدرفتاری کردند. من هم به دلیل کثرت آنها قدرت مقابله نداشتم، تا اینکه به بغداد رسیدیم و آنان به جانب غرب رود رفتند و فرود آمدند، در حالی که سینه من آکنده از غضب بود.

وقتی دوستانم از ناصبی ها آمدند، به نزد آنان رفتم و خود را زدم و گریستم! گفتند: تو را چه شده و چه چیزی تو را مصیبت زده کرده؟ من ماجرای خود را با آن قوم گفتم و آنان شروع به لعن و سبّ آنها کردند و گفتند: ناراحت نباش! وقتی آنها به راه افتادند، بر آنان اجتماع می کنیم و کاری بدتر از آنچه با تو کردند، با آنها می کنیم.

وقتی هوا تاریک شد، بازِ سعادت بر دوش من نشست و با خود گفتم: این رافضی ها (شیعیان) از دین خود دست بر نمی دارند، بلکه انسان غیر شیعه وقتی بی رغبت به دنیا می شود، به آنان میل می کند. علت امر هم این است که حق با اینهاست! در همین حالت فکر و اندیشه که بودم، از خدای خود خواستم به حق پیغمبرش محمد صلّی اللّه علیه و آله، در همین شب علامتی نشانم دهد که با آن علامت بتوانم بر حقی که خدا بر بندگانش واجب کرده، استدلال و احتجاج کنم.

پس خوابم برد و دیدم که من در بهشتم و بهشت زینت شده و در آن درختان بزرگی است که رنگ ها و میوه های گوناگونی دارد و مانند درختان دنیا نیست. زیرا شاخه های آنها به سمت پایین است و ریشه هایشان به سمت بالا. چهار رودخانه جاری دیدم از شراب و شیر و عسل و آب، ولی رودها بستر نداشتند، به گونه ای که اگر موری می خواست از آنها بنوشد، می توانست. زنانی زیباروی را دیدم، به همراه گروهی که از میوه های آن درختان می خوردند و از آن نهر ها می نوشیدند، ولی من نمی توانستم بخورم و بیاشامم. هر چه سعی می کردم میوه بچینم، میوه ها به سمت بالا حرکت می کردند و هر چه سعی می کردم از آن رودها بیاشامم، به سمت زمین فروکش می کردند و از دسترسم دور می شدند. به آن جماعت گفتم: شما چگونه توان خوردن و نوشیدن دارید، ولی من ندارم؟ گفتند: چون تو بعدا به سمت ما نمی آیی!

در همین حالت بودم که دیدم دسته عظیمی آمدند. گفتم: چه خبر شده؟ گفتند: بی بی ما فاطمه زهرا علیهاالسّلام آمده اند. نگاه کردم و فوج هایی از فرشتگان را به بهترین شکل دیدم که از آسمان به زمین فرود می آمدند و دور آن بانو را می گرفتند. حضرت آمد، تا اینکه نزدیک همان اسب سواری شد که با دادن حنظل به ما، ما را از عطش نجات داد. آن مرد آمد و مقابل فاطمه علیهاالسّلام ایستاد. من تا او را دیدم شناختم و آن حکایت به یادم آمد. شنیدم که آن قوم می گفتند: این مرد «م ح م د» بن الحسن قائم منتظر علیهماالسّلام است. پس مردم برخاستند و بر فاطمه علیهاالسّلام سلام کردند. من نیز برخاستم و گفتم: سلام بر تو ای دختر رسول خدا! فرمود: و علیک السلام ای محمود! آیا تو همان مردی هستی که پسرم مهدی علیه

السّلام تو را از تشنگی نجات داد؟ گفتم: بله ای سرورم! فرمود: اگر تو هم با شیعیان ما باشی، رستگار می شوی. گفتم: من داخل دین شما و دین شیعیان شمایم و به امامت پسران شما که از دنیا رفتند و آنان که هنوز هستند، معترفم. پس حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: بر تو بشارت باد که رستگار شدی!

محمود می گوید: از خواب برخاستم، در حالی که می گریستم و عقلم از آنچه دیده بودم، حیران شده بود. دوستان ناصبی من از گریه من مضطرب شدند و خیال کردند به خاطر رفتار بد شیعیان با من است که می گریم. پس به من گفتند: ناراحت مباش که به خدا قسم از این جماعت رافضی و شیعه انتقامت را می گیریم! من ساکت شدم و آنان نیز ساکت شدند. در همان موقع شنیدم که مؤذن اذان می گوید. من به جانب غربی رود رفتم، داخل منزل آن زوّار شیعه شدم و بر آنان سلام کردم. آنها به من گفتند: برو ای آدم بی برکت که تو را دوست نداریم و خوشامدت نمی گوییم! گفتم: من با شما هم عقیده ام و بر شما وارد شدم تا معالم دینم را به من بیاموزید. آنها از شنیدن این حرف من بهتشان زد و بعضی از آنان گفتند: دروغ می گوید! برخی هم گفتند: ممکن است راست بگوید!

آنها درباره علت شیعه شدنم از من پرسیدند و من خواب خود را برایشان تعریف کردم. گفتند: اگر راست می گویی ما داریم به زیارت مرقد امام موسی بن جعفر علیهماالسّلام می رویم. پس با ما بیا تا تو را در کنار قبر آن امام علیه السّلام شیعه کنیم. من دست و پای آنها را بوسیدم، اثاثشان را برداشتم و در حالی که برایشان دعا می کردم به راه افتادیم تا اینکه به مرقد مطهر رسیدیم! خادمان به استقبال ما آمدند و مردی علوی که از آنان بزرگ تر بود نیز آمد. شیعیان به او گفتند: در را برای ما بگشا تا آقا و مولایمان را زیارت کنیم. گفت: با کمال محبت و اکرام شما این کار را انجام می دهم، ولی با شما مردی است که دوست دارد شیعه شود و من در رؤیایم او را دیدم که مقابل بی بی حضرت زهرا علیهاالسّلام ایستاده بود. حضرت زهرا علیهاالسّلام به من فرمود: فردا مردی به نزد تو می آید که می خواهد شیعه شود. در را قبل از همه به روی او بگشا و الان اگر او را ببینم، او را خواهم شناخت.

آن جماعت با تعجب فراوان به همدیگر نگاه می کردند. پیرمرد علوی شروع کرد به نگاه کردن به تک تک چهره ها. سپس گفت: الله اکبر! این همان مردی است که او را در رؤیا دیدم! و دست مرا گرفت. شیعیان گفتند: ای سید! راست گفتی و نیکی نمودی، و این مرد نیز راست گفت. و همگی خوشحال شدند و خدای تعالی را حمد کردند. سپس آن سید مرا به داخل حرم منوّر برد و مرا به مذهب شیعه در آورد و من دوستدار اهل بیت علیهم السّلام و دشمن اعدای آنان شدم.

وقتی کارم تمام شد، سید علوی به من گفت: بی بی حضرت زهرا علیهاالسّلام به تو می گوید که به زودی برخی متاع دنیوی عایدت می شود که خیلی به آن خشنود مباش و دل مبند که خدا جایگزین آن را به تو می دهد، و نیز در برخی گرفتاری ها می افتی! پس به ما استغاثه کن که نجات خواهی یافت.

گفتم: سمعا و طاعةً. من اسبی داشتم که دویست دینار می ارزید. آن اسب مُرد و خدا مثل آن و چند برابرش را روزی ام کرد و تنگناهایی بر سر راهم قرار گرفت که با استغاثه به محضر آل محمد صلّی اللّٰه علیه و آله نجات یافتم و خدا به برکت آن ذوات مقدسه، مشکلم را حل کرد. امروز من دوست آنان را دوست و دشمن دشمن آنان را دشمن می دارم و از آنان امید حسن عاقبت دارم.

سپس من به نزد مردی از شیعه رفتم و او این زن را به من تزویج کرد. من اهل خود را که از ناصبی ها بودند ترک نمودم و قبول نکردم که با یکی از آنان ازدواج کنم. این حکایتی است که محمود فارسی در سال 788 هجری و در ماه رجب برایم نقل کرد، و حمد و سپاس خدا راست و درود بر محمد و آل محمد.

حکایت دوم: تشرف عبدالمحسن اهل عراق به دیدار حضرت حجت علیه السّلام و نامه اش به علی بن طاووس رحمه الله.

سید جلیل القدر، رضی الدین علی بن طاووس در کتاب غیاث سلطان الوری به نقل از محدث استرآبادی در کتاب «الفوائد المدنیه» که به دو نسخه نوشته شده و یکی از آنها به خط فاضل هندی است می گوید:

علی بن موسی بن جعفر بن طاووس می گوید: من و برادر صالحم محمد قاضی آوی که خدا سعادتش را دو چندان کند و عاقبتش را ختم به خیر کند، روز سه شنبه 17جمادی الآخر سال 641 از حله به قصد مشهد مولایمان امیرالمؤمنین علیه السّلام مشرف شدیم و به خواست خدا در روستایی که نامش «دوره بن سنجار» بود بیتوته کردیم. همراهان و چهارپایان ما شب را در همان روستا بیتوته کردند و اوایل روز چهارشنبه هجدهم جمادی الآخر به نجف اشرف رسیدیم.

قبل از ظهر روز چهارشنبه به مرقد مولایمان علی علیه السّلام رسیدیم و زیارت کردیم و شب پنج شنبه نوزدهم جمادی الاخری فرا رسید. من در درون خود احساس اقبال به خدا و حضور قلب و خیر کثیر کردم. پس اموری دال بر قبول و عنایت و رأفت و رسیدن به آرزو و میهمان حضرت بودن مشاهده کردم! پس برادرم محمد آوی به من گفت که آن شب در رؤیا دیده است که گویا در دست من لقمه ای بوده و من به او گفته ام: این لقمه غذا، دهان خورده مولایمان مهدی علیه السّلام است و من بخشی از آن لقمه را به محمد آوی داده ام.

در سحرگاه آن شب به فضل خدا مشغول نافله شب شدم. وقتی ظهر روز پنج شنبه شد، طبق عادتم به حرم مطهر آقا امیرالمؤمنین علیه السّلام رفتم و از فضل خدا و اقبال و لطف او و مکاشفه ای که دیدم، نزدیک بود که نقش بر زمین شوم! تمام اعضا و جوارحم خشک شد و به طرز دهشتناکی به لرزش افتاد، چون فضل واسع خدا و عنایتش را بر خود دیدم و خدا از نیکی و عطای واسعش به من کرم کرد، نزدیک بود نابود شوم و از دار دنیا به دیار باقی بشتابم! کار به جایی رسید که دیدم شتردار محمد بن کنیله آمد و بر من سلام کرد، ولی من نتوانستم او را ببینم و حتی غیر از او را نیز ندیدم و نشناختم. بعد از این مکاشفه که ماجرا را جویا شدم به من گفتند: شتردار به بالینت آمده. من در آن زیارت، مکاشفات بزرگ و بشارت های زیبایی دیدم.

برادر صالحم محمد آوی - که خدا سعادتش را روزافزون کند - برای من چندین بشارت نقل کرد، از جمله اینکه دیده بود: گویی شخصی در عالم رؤیا خوابی را برایش نقل می کرده و به او می گفته: من، فلانی (یعنی مرا که علی بن طاووسم)

دیده و گویی در وقت نقل ماجرا حاضر بوده و دیده که من (ابن طاووس) و محمد آوی سوار بر اسب بوده ایم و دو اسب سوار دیگر نیز بوده اند. راوی خواب گفت: دیدم همگی شما (یعنی ابن طاووس و محمد آوی و دو اسب سوار دیگر) به سمت آسمان صعود می کرده اند. راوی خواب می گوید: به آن شخص گفتم: آیا می دانی یکی از آن دو اسب سوار کیست؟ آن شخص در حال خواب گفت: نمی دانم. تو (یعنی من علی بن طاووس) گفته ام: آن مرد اسب سوار، مولای ما حضرت مهدی علیه السّلام است.

ما از نجف برای زیارت اول رجب به حله رفتیم و شب جمعه 17جمادی الآخر به حسب استخاره ای که کرده بودیم، رسیدیم. حسن بن بقلی روز جمعه به من خبر داد که مرد صالحی که نامش عبدالمحسن است و اهل عراق است، به حله آمده و می گوید: مولایمان مهدی علیه السّلام با او در حالت بیداری ملاقات داشته است و او را با نامه ای به نزد من فرستاده است. من قاصدی به نام محفوظ بن قرا را فرستادم و آن در شب شنبه 18 جمادی الآخر همان سال بوده است.

من با این شیخ عبدالمحسن خلوت کردم و او را مردی صالح یافتم که در سخن او شک و تردیدی در راستگویی او نمی شد و از تمجید ما بی نیاز بود. من جریان را از او پرسیدم. او گفت که اصالتاً اهل حصن بشر است و به دولابی که مقابل محوله معروف در مجاهدیه است آمده و آن دولاب به نام ابن ابی الحسن معروف است. او مقیم آنجاست و امور مربوط به دولاب و زراعت ندارد و شغل او تجارت غلات و غیر آن است و غله ای از دیوان سرائر خریده بود و آمده بود تا آن را بگیرد و شب را نزد معیدیه، در مواضعی به نام محبر مانده است.

وقتی سحر شد، از استفاده از آب معیدیه اکراه داشت. لذا به قصد رودخانه بیرون رفت و رودخانه در جهت مشرق بود. وقتی به خود آمد دید در حوالی کوه های سلّم است و راه کربلای امام حسین علیه السّلام، در جهت راه مغرب واقع شده است. آن شب شب پنج شنبه 19 جمادی الآخر سال 641 بود که شرح برخی تفضلات خداوند در آن به من گذشت و اتفاقی که در ظهر آن روز در محضر مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام برایم افتاد.

او (عبدالمحسن) می گوید: من نشستم تا آبی بر سر و روی بزنم که دیدم اسب سواری که حضورش را حس نکرده بودم و حرکت و صدایی از اسبش ندیده بودم که متوجه او شوم، کنار من است. ماه درآنجا طالع بود، ولی هوا به شدت مه آلود بود.

ابن طاووس می گوید: از عبدالمحسن درباره اسب سوار و اسبش پرسیدم. گفت: رنگ اسبش مایل به سرخ بود، لباس سفیدی به تن داشت، عمامه ای با تحت الحنک داشت و شمشیری را هم به دوش داشت.

مرد اسب سوار به شیخ عبدالمحسن گفت: اوقات مردم چگونه است؟ عبدالمحسن گفت: من خیال کردم از اوضاع هوا در ساعتی که در آن بودیم می پرسد. لذا گفتم: عالم را غبار و مه گرفته است؛ فرمود: سؤالم این نبود، بلکه منظورم این بود که حال مردم چطور است؟ گفتم: مردم خوب و راحتند و در وطن هایشان بر اموال خود تسلط خوبی دارند.

فرمود: به نزد ابن طاووس می روی و به او چنین و چنان می گویی. و عبدالمحسن حرف حضرت علیه السّلام را برای من ابن طاووس بازگو کرد. سپس حضرت علیه السّلام فرمود: زمان آن امر نزدیک است، زمان آن امر نزدیک است! عبدالمحسن می گوید: به دلم افتاد و با خود گفتم: این شخص مولایم صاحب الزمان علیه السّلام است. پس با صورت زمین خوردم و تا طلوع صبح بی هوش شدم.

ابن طاووس می گوید: به عبدالمحسن گفتم: از کجا فهمیدی منظور او منِ ابن طاووس بود؟ عبدالمحسن گفت: من در بین بنی طاووس جز تو را نمی شناسم و به دلم نیز خطور کرد که منظور مبارکش فقط شما هستی. پرسیدم که از جمله «زمان آن امر نزدیک است، زمان آن امر نزدیک است!» چه فهمیدی؟ آیا منظور حضرت این بود که اجل من که ابن طاووسم نزدیک شده یا منظور نزدیکی ظهور حضرتش علیه السّلام بود؟ عبدالمحسن گفت: منظور نزدیکی ظهور حضرتش بود.

عبدالمحسن گفت: در آن وقت متوجه کربلای امام حسین علیه السّلام شدم و تصمیم گرفتم تا آخر عمرم در خانه بنشینم و به عبادت خدا مشغول شوم و از اینکه

چرا سؤالاتی که دوست داشتم از حضرت علیه السّلام بپرسم، نپرسیده ام، پشیمان بودم.

ابن طاووس گفت: آیا این ماجرا را برای کسی هم تعریف کرده ای؟ گفت: بله، برای یکی از کسانی که از رفتن من از معیدیه باخبر شده بود گفتم و او خیال کرده بود که من با این تأخیری که داشته ام و با غشوه ای که کرده ام، راه را گم کرده و هلاک شده ام! دلیل دیگر آنکه او در طول آن روز پنج شنبه، مرا در اثر غشوه ای که در اثر هراسم از وجود مبارک حضرت علیه السّلام روی داده بود، دیده بود؛ لذا به او وصیت کردم که تا ابد این موضوع را به کسی نگوید. حتی من مالی را هم به او دادم که به کسی نگوید، ولی گفت: من از این مردم و پول فراوانشان بی نیازم.

من برخاستم و او نیز بلند شد. وقتی برخاست، پرده ای زدم و او آن شب را نزد ما در مجلس کنار در خانه ای که الآن در حله مسکن من است بیتوته کرد. پس من برخاستم و با او در اتاق مشرف بر خانه در خلوت بودیم. من پایین آمدم تا بخوابم، پس از خدا خواستم در خواب توضیح بیشتری در خصوص مکاشفه ای که در حرم امیر علیه السّلام داشتم تفضل فرماید.

ابن طاووس می گوید: در عالم رؤیا گویی حضرت صادق علیه السّلام را دیدم که هدیه بزرگی برایم آورده بودند و آن پیش من بود، ولی انگار من قدر آن را نمی شناختم. پس بیدار شدم و خدا را حمد کردم و از اتاق مشرف بالا رفتم تا برای نافله شب آماده شوم و آن شب شب شنبه 18 جمادی الآخر بود. غلامم «فتح»، ابریق را برایم بالا آورد تا وضو بسازم. دستم را دراز کردم تا ریسمانش را بگیرم و آب وضو را بر دستم بریزم که ناگهان کسی دهانه ابریق را گرفت و مرا از استعمال آب آن برای وضو منع نمود! با خود گفتم: شاید آب نجس است و خدا خواسته مرا از آن مصون بدارد، زیرا خدای متعال به حال من ترحمات زیادی فرموده که این مورد یکی از امثال آن است و من این موارد را می دانم!

فتح را صدا زدم و گفتم: از کجا ابریق را آب کردی؟ گفت: از آب ریز رود! گفتم: شاید این آب نجس باشد. آن را ببر و تطهیر کن و از شط پر کن. پس رفت و آب آن را ریخت و من صدای ابریق را می شنیدم. او ابریق را خالی کرد و آن را از

شط پر کرد و آورد. من ریسمان آن را گرفتم و شروع کردم به ریختن آب بر روی دستم که ناگهان دوباره کسی دهانه ابریق را گرفت و مرا از استعمال آب آن برای وضو منع نمود!

پس برگشتم و صبر کردم و ادعیه ای خواندم و ابریق را برگرداندم؛ اما باز هم همان اتفاق افتاد. دانستم این امر مرا از نماز شب آن شب باز خواهد داشت و با خود گفتم: شاید خدا می خواهد فردا مرا حکم و آزمایشی کند و نمی خواهد آن شب را برای سلامتی از این ابتلا دعا کنم. پس نشستم و چیزی جز این به قلبم خطور نکرد.

پس در حال نشسته خوابم برد که شنیدم مردی که همان عبدالمحسن بود و نامه حضرت را به نزد من آورده بود، به من می گفت: سزاوار است که مقابل شیخ عبدالمحسن راه بروی! پس بیدار شدم و به ذهنم خطور کرد که من در اکرام و احترام عبدالمحسن کوتاهی کرده ام. پس به سمت خدا توبه نمودم و مانند توبه کنندگان به خدا تکیه کردم و شروع به وضو گرفتن کردم. این بار دهانه ابریق هرگز توسط هیچ کس گرفته نشد و من نیز وضو گرفتم و دو رکعت نماز خواندم، تا اینکه اذان صبح شد و من قضای نافله شبم را به جا آوردم و دانستم که من در حق این نامه، حق احترام را به جای نیاورده بودم که کسی مانع وضوی من می شد.

پس به نزد شیخ عبدالمحسن رفتم و او را دیدم و اکرام نمودم و از دوستانم برایش شش دینار و از غیر دوستانم پانزده دینار از پول هایی که از حلالیت آن مطمئن بودم و آن را مانند پول خودم می دانستم گرفتم. آنگاه در اتاق مشرف با او خلوت نمودم و مسأله را برایش بازگو کردم و عذر خواستم. او هیچ گونه پول را قبول ننمود و گفت: من حدود صد دینار دارم و چیزی از شما نمی گیرم. این پول را به فقیری بده، و به شدت از پذیرش آن امتناع ورزید.

گفتم: پیام آور کسی مثل حجت بن الحسن علیهماالسّلام به خاطر اکرام فرستنده خود، یعنی امام زمان علیه السّلام اکرام می شود، نه به خاطر فقر و غنایش. ولی او باز امتناع کرد. من به او گفتم: این پول مبارک است، اما این پانزده دینار از غیر نزدیکانم است و تو را بر قبول آن اصرار نمی کنم، اما این شش دینار را از خواصم گرفته ام و باید آن را از من بپذیری. نزدیک بود که از قبول آن مرا مأیوس

کند، ولی من او را ملزم به گرفتن آن کردم و او باز نپذیرفت. من باز او را الزام کردم تا اینکه بالاخره پذیرفت و با هم غذا میل کردیم و طبق امری که دیشب در خواب دیده بودم، مقابل او راه رفتم و او را توصیه به کتمان کردم، و حمد خدا راست و درود بر سید مرسلین محمد و آل طاهرین او.

حکایت سوم: داستانی شبیه داستان جزیره خضراء.

در آخر کتاب تعزیه های آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله و وفات پیامبر تألیف شریف زاهد محمد بن علی علوی حسینی، با ذکر اسناد از کمال الدین احمد بن محمد بن یحیی انباری در خانه اش در بغداد، در شب دهم ماه رمضان سال 543 نقل شده که گفت:

در ماه رمضان سال 543 ما که خود گروهی بودیم، نزد وزیر عون الدین یحیی بن هبیره بودیم و جماعتی نزد او بودند. وقتی حضار روزه شان را افطار کردند و اکثر آنان در اثر خستگی طول جلوس دست بر پشت خود گرفته بودند، ما نیز خواستیم که برویم، ولی وزیر از ما خواست کمی از شب را پیش او بمانیم. آن شب در مجلس او مردی بود که نمی شناختمش و قبلا نیز او را ندیده بودم و دیدم وزیر خیلی احترامش می کند و جایگاهش را به خود نزدیک می کند و به حرف او با دقت و ولع گوش فرا می دهد، ولی نسبت به سایرین چنین اعتنایی نمی کند.

ما مشغول صحبت شدیم تا اینکه شب شد و خواستیم برویم. بعضی اصحاب وزیر گفتند: باران می بارد و باران مانع خروج شماست! وزیر خواست شب را پیش او بمانیم و ما هم مشغول مذاکره و صحبت شدیم، تا اینکه سخن به ادیان و مذاهب مختلف رسید و بحث ما به اسلام و فرقه های گوناگون آن رسید.

وزیر گفت: مذهب شیعه از حیث جمعیت کمترین طایفه هستند و ممکن نیست اکثر آنان در این سرزمین های ما باشند و آنان از اهل سرزمین های ما بسیار کمترند. و شروع به مذمت شیعیان نمود و خدا را به خاطر کشتنشان در سرزمین های دور دست حمد گفت.

آن مردی که وزیر خیلی نسبت به او اقبال داشت و در برابر سخنانش سراپا گوش بود، رو به وزیر کرد و گفت: خدا ایام وزارتت را مستدام بدارد! آیا در خصوص مسأله ای که شما در باب آن صحبت فرمودید می توانم سخنی مطرح کنم یا نه؟ وزیر لختی ساکت شد. سپس گفت: آنچه می دانی بگو!

آن مرد گفت: با پدرم در سال 522 از شهرمان به نام باهیه خارج شدیم و این شهر، روستای معروفی دارد که تجار آن را می شناسند و تعداد زمین های آن به 1200 زمین می رسد و در هر زمینی، تعداد فراوانی از مردم هستند که فقط خدا عددشان را می داند. آنان نصرانی هستند و همه جزایری که اطراف آنجاست، دین و مذهب آنان را دارند. راه سرزمین ها و جزایرشان به قدر دو ماه است و بین آنجا تا خشکی، بیست روز راه است و تمام اهل خشکی از عرب و غیر آن نصرانی هستند. آنجا به منطقه حبشه و نوبه متصل می شود و همگی آنها نصرانی اند و به سرزمین بربر هم متصل می شوند و آنان هم نصرانی هستند. حدّ این سرزمین به اندازه همه جمعیت زمین است و ما فرنگ و روم را به آن اضافه نکرده ایم.

نصرانی هایی که در شام و عراق و حجاز هستند بر شما مخفی نیستند. روزی ما در دریا طی مسیر می کردیم و به سرعت می رفتیم. تا اینکه به جزایر بزرگ و پر درختی رسیدیم که دیوارهایش نمکین و شهرهایش آکنده از باغات خرم و روستاها بود.

به اولین شهری که رسیدیم و در آن مستقر شدیم، از ناخدا پرسیدیم: نام این جزیره چیست؟ او گفت: به خدا قسم من تاکنون به اینجا نیامده ام و آن را نمی شناسم! من و شما در شناخت آن یکسانیم!

وقتی در جزیره استقرار یافتیم و تجار به ساحل دریای آن شهر رفتند، پرسیدیم: اسم این شهر چیست؟ گفتند: مبارکه نام دارد. از نام سلطان آنجا سؤال کردیم، گفتند: نامش طاهر است. گفتیم: تخت پادشاهی او کجاست؟ گفتند: در شهر زاهره است. پرسیدیم: زاهره کجاست؟ گفتند: از اینجا تا زاهره به قدر حرکت ده روز کشتی در آب و بیست و پنج روز در خشکی راه است و آنان مسلمانند.

گفتیم: چه کسی خراج و مالیات اموال ما را می گیرد تا ما شروع به خرید و فروش کنیم؟ گفتند: باید به نزد نایب سلطان بروید. گفتیم: اعوان و خدمه اش کجایند؟ گفتند: اعوان و انصار ندارد و در خانه خود نشسته است. هر کس حقی بر گردن دارد، نزد او می رود و حق را به او تسلیم می کند.

ما از این امر تعجب کردیم و گفتیم: آیا ما را به مکان او راهنمایی نمی کنید؟ گفتند: چرا. آنها با ما آمدند و ما را داخل خانه اش کردند. دیدیم او مرد صالحی است و عبایی بر دوش دارد و عبایی هم به عنوان فرش زیر خود انداخته است و مقابلش دواتی است که با آن از روی کتابی مطالبی را می نویسد. به او سلام گفتیم، او جواب سلام ما را داد و به ما خوشامد گفت و پرسید: از کجا آمده اید؟ گفتیم: از فلان سرزمین. گفت: همه شما اهل آنجایید؟ گفتیم: نه، بلکه در جمع ما مسلمان و یهودی و نصرانی هم وجود دارد. گفت: یهودی خراجش را وزن کند و نصرانی نیز به همین ترتیب عمل کند و مسلمان به مذهبش نظر می شود!

پدرم اموال پنج نصرانی را وزن کرد؛ اموال خودش و مال من و اموال سه نفر دیگر را که با ما بودند. بعد هم اموال نه نفر یهودی را وزن نمود و به باقی افراد گفت که مذهب خود را بگویند. آنها شروع به توضیح مذهب خود کردند. نایب سلطان گفت: شما مسلمان نیستید! بلکه از خوارج هستید و اموال شما بر مسلمان مؤمن حلال است، زیرا کسی که به خدا و رسول او و روز قیامت و به جانشین رسول و جانشینان او از ذریه اش تا مولایمان صاحب الزمان علیهم السّلام ایمان نداشته باشد، مسلمان نیست! پس زمین بر آن افراد

تنگ شد و کسی نماند مگر اینکه اموالش گرفته شد.

سپس به ما گفت: ای اهل کتاب! نسبت به آنچه همراه شماست معارضه ای بین ما و شما نیست. زیرا شما خراج مالتان را داده اید. آن اهل تسنن وقتی فهمیدند اموالشان در معرض غارت است، از نایب سلطان خواستند که آنان را به نزد سلطان بفرستد. نایب با خواندن این آیه سؤالشان را جواب داد که «لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ

بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ»، {تا كسى كه [بايد] هلاک شود، با دليلى روشن هلاک گردد، و كسى كه [بايد] زنده شود، با دليلى واضح زنده بماند} (1)

ما به ناخدا و رئيس ملوانان گفتيم كه دليل روشن اين است كه ما با اين قوم معاشرت داشته ايم و با اينها رفيق شده ايم؛ نيكو نيست كه ما از آنها جدا شويم، لذا هرجا بروند ما نيز مى رويم تا از حال و اوضاعشان باخبر باشيم. رئيس ملوانان گفت: من مسير اين دريا را بلد نيستم. ما ملوانان و مردانى را اجير كرديم و بادبان هاى كشتى را درست كرديم و بالا كشيديم و سيزده روز و شب سير كرديم تا روزى قبل از طلوع فجر، رئيس ملوانان با گفتن «الله اكبر» گفت: به خدا قسم پرچم هاى شهر زاهره و مناره ها و ديوارهايش را مى بينم كه آشكار شده است! پس رفتيم تا اينكه روز بالا آمد و به نيمه رسيد.

ما وارد شهر زاهره شديم و ديدگان ما شهرى نيكوتر و بهتر از آن براى دل نديده بود و شهرى خوش نسيم تر و هوايى خوشبوتر از آن استنشاق نكرده بوديم و آبى گواراتر از آب آن ننوشيده بوديم. اين شهر از دريا مرتفع تر و بر كوهى از صخره اى سفيد بنا شده بود كه گويى به رنگ نقره بود و ديوارى داشت كه تا نزديک دريا مى رسيد و دريا نيز دورتادور ساحل آن را گرفته بود كه رودها در وسط آن جارى بود و اهل خانه ها و بازارها، از آب آن رود مى نوشيدند و حمامات از آن آب مى گرفتند. فاضلاب رودخانه به دريا ريخته مى شد و طول رودها يک و نيم فرسخ بود و زير آن كوه، بوستان هاى شهر و درختان آن بود و مزارع شهر نزديک چشمه ها بود و ميوه هاى درختان در خوشبويى و گوارايى زبانزد بود. گرگ و گوسفند آشكارا در كنار هم در مراتع بودند و اگر كسى مى خواست چارپايى را در مزرعه ديگرى رها كند، آن چارپا از مزرعه غير چيزى نمى خورد و نمى چريد و هيچ گله اى محصول زراعت ديگرى را نمى خورد و من درندگان و حشرات را مى ديدم كه در فرودست آن شهر مى چريدند و بنى آدم از كنار آنان مى گذشتند و آنها انسان ها را اذيت نمى كردند.

1- . انفال / 42

وقتی وارد شهر شدیم و مرکب ها و اثاث هایی را که از مبارکه به زاهره آورده بودیم مستقر کردیم، بالا رفتیم و شهری بزرگ و چشمگیر و پرجمعیت و پر زمین مشاهده نمودیم با بازارهای فراوان و امور معیشتی بزرگ که مردم از دریا و خشکی به آنجا تردد داشتند و اهل آن شهر بهترین قوانین را دارا بودند و روی زمین کسی مانند آنها امانتدار و درستکار نبود، تا جایی که کسی که به بازار می رفت و جنسی می خرید، فروشنده می گفت: جنسی را که با وزن یا ذراع (متر کردن) خریده ای، بیا خودت وزن کن و خودت طولش را با ذراع اندازه بگیر!

این کیفیت خرید و فروششان بود و اصلا حرف لغو از آن مردم شنیده نمی شد و هیچ سبکسری و سخن چینی بینشان نبود و کسی دیگری را ناسزا نمی داد. وقتی مؤذن اذان می داد، همه کس از زن و مرد برای نماز می رفتند و وقتی یک نماز فریضه تمام می شد، هر کس به انتظار نماز بعدی به خانه اش می رفت و این وضع تدین مردم شهر بود.

وقتی ما به آن شهر رسیدیم و در ساحل مخصوص خود مستقر شدیم، به ما امر شد که نزد سلطان آنجا حاضر شویم. ما به خانه او رفتیم و وارد باغی شدیم که در وسط آن قبه ای از نی زده بودند. سلطان در آن قبه بود و جماعتی نزد او بودند و جلوی در قبه، آب کمی جریان داشت.

ما داخل قبه شدیم و مؤذن اذان داد. دیری نپایید که باغ پر از جمعیت شد. اقامه گفتند و سلطان اقامه جماعت کرد و به خدا قسم چشمم کسی را از او خاضع تر در برابر خدا ندیده بود و از او نرم خوتر با مردم ندیده بودم و همه به او اقتدا کردند.

وقتی نماز خوانده شد، سلطان رو به ما کرد و گفت: شما تازه واردید؟ گفتیم: بله. مردم با عنوان «یابن صاحب الامر» به او سلام و خطاب می کردند. او به ما خوشامد گفت. سپس پرسید: شما تاجرید یا مهمان مایید؟ گفتیم: ما تاجریم. پرسید: کدام یک از شما مسلمان است و کدام یک اهل کتاب است؟ ما جوابش را دادیم و افراد را معرفی کردیم. او گفت: اسلام شعبه هایی دارد؛ شما از کدام مذهب هستید؟ مردی به نام «مقری بن دربهان اهوازی» با ما بود که خود را شافعی معرفی کرده بود. او گفت: من شافعی هستم. سلطان پرسید: در این جماعت چه کسی شافعی

مذهب است؟ مقری گفت: همه ما شافعی هستیم، جز این حسان بن غیث که مالکی مذهب است.

سلطان پرسید: آیا تو قائل به حجیت اجماع هستی؟ گفت: بله! گفت: پس به قیاس هم عمل می کنی؟ سپس گفت: ای مرد شافعی! تو را به خدا قسم آیه مربوط به روز مباهله را در قرآن خوانده ای؟ گفت: بله! پرسید: آیه چیست؟ گفت: می فرماید: «قُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ»، {بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباهله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم. }(1)

سلطان گفت: ای ابن دربهان! تو را به خدا قسم ابنای رسول و نساء و نفس او کیستند؟ ابن دربهان شافعی جوابی نداد. سلطان گفت: تو را به خدا آیا غیر از رسول و وصیّ او امیرالمؤمنین و زهرای بتول و سبطین صلوات الله علیهم، کسی زیر کسای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود؟ گفت: نه! سلطان گفت: به خدا قسم این آیه درباره این پنج تن نازل شده و غیر از اینان کسی داخل در آیه نیست.

سپس گفت: ای مرد شافعی! تو را به خدا قسم درباره کسانی که خدا با دلیل قاطع آنان را تطهیر کرده چه می گویی؟ آیا اختلاف کنندگان آنها را ناپاک می کنند؟ گفت: نه! سلطان گفت: تو را به خدا قسم آیا آیه «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. }(2) را خوانده ای؟ گفت: بله! سلطان گفت: تو را به خدا منظور خدا از اهل بیت کیست؟ مرد شافعی جوابی نداد. سلطان گفت: به خدا قسم خدا فقط اهل این آیه (یعنی پنج تن آل عبا) را قصد کرده است.

سپس سلطان سر سخن آغاز کرد و حدیثی برنده تر از تیر و قاطع تر از شمشیر خواند تا اینکه مرد شافعی مذهب سخنی نگفت و با سلطان هم عقیده شد و

1- . آل عمران / 61

2- . احزاب / 33

گفت: یابن صاحب الامر! مرا ببخش! نسب خود را برایم بیان فرما! سلطان گفت: من طاهر بن محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی علیهم السّلام هستم؛ همان علی که خدا درباره اش فرمود: «وَ کُلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْناهُ فی إِمامٍ مُبینٍ»، {و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم. } (1)

به خدا قسم علی بن ابی طالب امام مبین است و ما کسانی هستیم که خدا در حق ما نازل فرمود: « ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ»، {فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست. }. (2)

ای مرد شافعی! ما اهل بیت و ذریه رسول خدا هستیم و ماییم که اولوا الامر هستیم. مرد شافعی با شنیدن این کلام به حالت بی هوشی به زمین افتاد. وقتی به هوش آمد، به سلطان ایمان آورد و گفت: حمد خدایی را که به من اسلام را عطا فرمود و مرا از تقلید از این و آن، به یقین به ولایت آل محمد صلّی اللّه علیه و آله منتقل فرمود.

سپس سلطان برای ما میهمانی برپا کرد و ما هشت روز در آنجا ماندیم و تمام اهل شهر نزد ما می آمدند و با ما سخن می گفتند. وقتی هشت روز اقامت ما تمام شد، اهل شهر از سلطان خواستند که برای ما بیشتر مهمانی را ادامه دهد. او نیز پذیرفت و با غذاها و میوه های بیشتری از ما پذیرایی کرد و برای ما ولیمه هایی برپا نمود و ما یک سال تمام در آن شهر ماندگار شدیم.

بعد از تحقیق دانستیم که بعد از این شهر، درست به اندازه مسیر دو ماه تمام، شهری به نام رائقه وجود دارد که سلطان آنجا مردی به نام قاسم بن صاحب الامر علیه السّلام است و طول مسیر اراضی تحت حکومتش، دو ماه راه است و این شهر نیز قوانین خوب و درآمد فراوانی دارد و بعد از رائقه، شهری به نام صافیه است که سلطان آنجا مردی به نام ابراهیم بن صاحب الامر علیه السّلام است که بر حکام آنجا سلطنت دارد و بعد از صافیه، شهری به نام ظلوم است که سلطان آنجا مردی به نام عبدالرحمان بن صاحب الامر علیه السّلام است که مسیر روستا و زمین هایش به قدر

1- . يس / 12
2- . آل عمران / 34

طی دو ماه راه است و بعد از ظلوم، شهری به نام عناطیس است که سلطان آنجا مردی به نام هاشم بن صاحب الامر علیه السّلام است که این شهر بزرگ ترین شهرهاست و از همه پردرآمدتر است و مسیر سلطنت او به قدر طی چهار ماه است.

مجموع مسیر شهرها و مملکت اینها به میزان یک سال است و در تمام آن خطه ها و شهرها و سرزمین ها و جزایر، همه مؤمن شیعی موحد و قائل به تبرّی و تولّی و اقامه نماز و دادن زکات و امر به معروف و نهی از منکر هستند و سلاطین آن شهرها فرزندان امام شیعیان هستند. آن سلاطین حکم و امر به عدل می کنند و روی زمین مثل و مانند ندارند و اگر همه اهل دنیا جمع شوند، اهل این شهرها از حیث تعداد، از نظر دین و مذهب از آنان بیشتر هستند.

ما یک سال تمام نزد آنان ماندیم و منتظر ورود حضرت صاحب الامر علیه السّلام به آنجا بودیم، زیرا آنان خیال می کردند که آن سال، سال ورود حضرت است، ولی خدا توفیق نداد که ما او را ببینیم. اما ابن دربهان و حسّان در زاهره ماندند و منتظر رؤیت او بودند. ما وقتی این شهرها و اهل آن را زیاد می شمردیم، درباره آن شهرها از آنها پرسیدیم. گفته شد که اینها آبادی های صاحب الامر علیه السّلام و ساخته خراجات اوست.

عون الدین وزیر وقتی این داستان را از آن مرد مورد علاقه اش شنید، برخاست و داخل حجره خوب خود شد. شب که سپری شد، امر کرد که تک تک ما را احضار کنند و گفت: مبادا آنچه شنیدید دوباره بر زبان بیاورید، و خیلی بر ما سخت گرفت و بر ما تأکید نمود. ما از نزد او برخاستیم و احدی از ما آنچه را که شنید، حتی یک حرف از آن را تا دم مرگ تکرار نکرد.

ما وقتی در موضعی جمع می شدیم و همدیگر را می دیدیم. از هم می پرسیدیم: آیا ماجرای اتفاق ماه رمضان را به یاد می آوری؟ و در جواب فقط می گفتیم بله، تا به شرط وزیر عمل نموده باشیم.

انباری می گوید: این چیزی بود که من شنیدم و نقل کردم، و حمد برای خدای یگانه است و درود او بر بهترین خلقش محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و خاندان پاکش و حمد برای پروردگار جهانیان است.

محدث نوری می فرماید: این حکایت را شیخ زین الدین عاملی بیاضی در کتاب صراط مستقیم که بهترین تصنیف باب امامت است، از انباری نقل کرده و همو صاحب کتاب «الباب المفتوح الی ما قیل فی النفس و الروح» است که علامه مجلسی آن را در کتاب «آسمان و جهان»، تماما نقل فرموده است.

سید اجل علی بن طاووس، در اواخر کتاب «جمال الاسبوع» خود، بعد از نقل صلوات مهدویه معروف که اول آن این عبارت است: «خدایا! بر محمد صلّی اللّه علیه و آله که در عمل به پیمان تو نجابت به خرج داد» و آخر آن این عبارت است: «و بر ولیّ خودت (صاحب الامر) و والیان عهدت و امامان از فرزندان او درود فرست و بر عمرهایشان بیفزای و آجالشان را به تأخیر انداز و آنان را به اقصی حاجات دنیوی و اخرویشان برسان» تا آخر، دعای دیگر از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که در آن، در مورد غیبت دعا می فرمایند و اول آن این عبارت است: «خدایا! از ولیّ ات (صاحب الامر) بلا را دفع فرما.» و در آخر آن این عبارت است: «خدایا! بر والیان عهدت یعنی امامان پس از مهدی علیه السّلام درود فرست.» تا آخر.

علی بن طاووس در شرح این فقره می گوید: من روایت مسندی را دیدم که مهدی صلوات الله علیه اولادی دارد که در اطراف سرزمین های متصل به دریا والی هستند و صفات ابرار را به غایت دارند و ظاهرا بلکه قطعا این گونه است که این صلوات اشاره به این روایت دارد، و خدا عالم است.

این داستان را سید عبدالجلیل نیلی نیز در کتاب «سلطان المفرج عن اهل الایمان» نیز نقل نموده و محدث جزایری نیز در کتاب خود الانوار نقل کرده است.

حکایت چهارم: تشرف سید رضی الدین آوی در خواب به محضر حضرت و آموختن دعای عبرات برای نجات از زندان.

آیه الله علامه حلی رحمه الله در آخر کتاب «منهاج الصلاح» در ذیل دعای عبرات می گوید: این دعا معروف و مرویّ از امام صادق علیه السّلام است و سید سعید، رضی الدین آوی قدس الله روحه به خط بعضی از فضلا حکایت معروفی در حاشیه این دعا دارد. سید رضی الدین آوی می گوید: من مدتی طولانی نزد امیری از امرای سلطان جرماغون اسیر بودم و در شدت و تنگنا قرار داشتم. در عالم رؤیا خلف صالح منتظر را دیدم و گریستم و گفتم: ای مولای من! برایم شفاعت و دعا کن تا از دست این ظالمان خلاص شوم.

حضرت فرمود: دعای عبرات را بخوان. سید گفت: دعای عبرات چیست؟ حضرت فرمود: این دعا در کتاب مصباح تو هست! گفت: مولای من! در مصباح من نیست! فرمود: مراجعه کن تا آن را بیابی. سید از خواب بیدار شد و نماز صبحش را خواند و کتاب مصباح را گشود و در آن ورقه ای یافت که در آن این دعا مکتوب بود. پس چهل بار این دعا را خواند.

این حاکم دو زن داشت که یکی عاقله و اهل تدبیر در امور امیر بود و امیر نیز به او خیلی اعتماد می کرد. شبی که نوبت این زن بود، امیر نزد او آمد. زن به امیر گفت: آیا تو یکی از اولاد امیرالمؤمنین علیه السّلام را به اسارت گرفته ای؟ امیر به زن گفت: چرا از این مورد سؤال می کنی؟ زن گفت: من شخصی را در عالم رؤیا دیدم که گویی نور خورشید از چهره اش می تابید. او حلقوم مرا بین دو انگشتش گرفت و گفت: شوهر تو فرزندم را اسیر کرده و از نظر غذا و آشامیدی بر او تنگ گرفته است!

من به او گفتم: آقای من! شما کیستید؟ فرمود: من علی بن ابی طالبم! به شوهرت بگو اگر فرزندم را رها نکند، خانه اش را خراب خواهم کرد!

این خواب بر سلطان گران آمد و گفت: من آن شخص اسیر را نمی شناسم. پس به دنبال نوّابش فرستاد و گفت: چه کسی را اسیر گرفته اید؟ گفتند: شیخی

علوی را که خودت امر به گرفتنش نمودی! امیر گفت: رهایش کنید و به او اسبی بدهید که سوارش شود و راه را نشانش دهید تا به خانه اش برگردد. (پایان داستان)

سید علی بن طاووس در آخر مهج الدعوات می گوید: دوست خوبم رضی الدین آوی این دعا را نقل و برای آن علت و داستان عجیبی نقل نموده که برایش حادثه ای رخ داده و او این دعا را مکتوب در ورقه ای بین کتبش پیدا کرده است و از آن نسخه ای استنساخ کرده و پس از استنساخ، اصل آن را گم کرده و نسخه دیگری برای آن از طریق دیگری نقل نموده که با نسخه اول اختلافاتی دارد و ما تیمناً نسخه نخست را ذکر می کنیم که البته بین نقل سید و نقل علامه، اختلاف زیادی است و آن دعا این است:

بسم الله الرحمن الرحیم. خداوندا! ای رحم کننده بر اشک ها! من از تو حاجت می خواهم. ای برطرف کننده سختی ها! این تو هستی که ابرهای محنت و رنج را در حالی که بسیار سنگین و دردآور شده، متفرق کرده و کنار می زنی و مه های بغض و کینه را که در زیر ابرها، رفته رفته ضخیم شده و تبدیل به ابر می شوند باز می کنی و کشت و زرع ظالمان را می پراکنی و استخوان هایشان را می پوسانی و شکست خورده را پیروز و مطلوب را طالب می فرمایی! خدایا! چه بسیار بنده ای که تو را با این دعا خواند که «خدایا! من شکست خورده ام، پس مرا یاری فرما!» و تو باب یاری ات را بر او گشودی؛ ابواب آسمان را به آبی فروریزنده گشودی؛ از یاری ات برای او چشمه هایی شکافتی و آب گشایش او به امر و قدرت فرود آمد و او را از روی کفایت و حمایتت، بر کشتی تخته دار و میخ آجین سوار کردی.

خدایا! من شکست خورده ام، مرا یاری فرما! پروردگارا! من شکست خورده ام، مرا یاری فرما! پروردگارا! من شکست خورده ام، مرا یاری فرما! پس بر محمد و آل محمد صلّی اللّٰه علیه و آله درود فرست و برای من از درب یاری خویش، درب های آسمان را با آبی ریزان باز فرما و برایم از دست یاری ات، چشمه هایی بشکاف تا آب گشایش کارم بر امر حتمی تو فرود آید و با کفایت و حمایتت بر کشتی تخته دار و میخ آجین سوار کن.

ای خدایی که وقتی بنده ای در دل شب در اثر حیرت زدگی سر از بستر بر می دارد و هیچ دوست و یاوری نمی یابد تا او را به کمک بطلبد، تو به فریادش می رسی! بر محمد و آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله درود فرست و از یاری ات فریادرس و معین و ولیّ که به سرعت به داد بنده ات برسد برسان تا او را از تنگنا و حرجی که در کارش افتاده خلاصی دهد و از نشانه های گشایش کارش، امور مهم را آشکار سازد.

ای خدایی که قدرتت بر هر قدرتی پیروز است و آیاتت همه آشکار است و عذاب هایت همگی شکننده است و مغز هر زورگو و هر ناسپاس خائنی را می کوبد! پروردگارا! بر محمد و آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله درود فرست و با آن نگاه های رحیمانه ات به من نیز نگاهی کن تا تاریکی ای را که در من متوقف شده و در من اقامت گزیده، به جلای نور آن از بین برود و رنجی که شیرها از آن خشک شده و کشت و زرع ها در اثر آن خشک شده و نومیدی در نتیجه آن فراگیر شده و جان ها به سبب آن در شرف بیرون شدن از تن هاست، از بین برود!

خداوندا! بر محمد و آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله درود فرست و درختانی را که دست رحمانی ات کاشته و از آب حیوان سیراب شده است، از اینکه به دست شیطان بریده شود و با تبر او قطع و کنده شود، حفظ فرما!

خدایا! چه کسی از تو سزاوارتر است که از قرق گاهت حراست کند و مانع ورود دشمنت به آن

شود؟ خدایا! امر بر ما هولناک شده؛ پس تو آن را آسان فرما! کار به خشونت کشیده، تو آن را نرم فرما! دل ها از طپش افتاده، پس تو آن را به طپش بینداز! دل ها را وحشت فرا گرفته، تو آنها را آرام گردان! خداوندا! گام هایی را که لغزیده ببخش و فهم هایی را که در ضلالت گمراه شده اند دریاب! گزند به زیان زده ظلم کرده و او را به آه و فریاد واداشته. آیا این از فضل تو نیکوست که بنده ات را که به تو امیدوار است در بلاها شکار شود؟ و آیا این از عدل توست که در دریای اندوه فرو رود، در حالی که به کوی تو پناه آورده است؟

مولای من! اگر من در رعایت تقوایت بر خویش سخت نگرفتم؛ در حمل بارهای اطاعتت به سمت رضایتت تلاش نکردم؛ و در سلک گروهی که دنیا را رها

کردند درنیامدم، قومی که شکم هایشان گرسنه و دیدگانشان از گریه برای تو نابینا شده، با عمل اندک خود، و پشتی که از خطاها و لغزش ها سنگین و خمیده شده، به آستانت آمدم و با جانی که عادت به راحتی ها دارد و مطیع انگیزه های تسویف(1) است، به درگاهت آمدم! پروردگارا! آیا اینکه من دوستدار اولیای تو و عاشق خود تو هستم هستم از نظر وسیله برای تو کافی نیست؟ آیا این کافی نیست که من در بین آنها مظلوم و مورد غضب باشم و پیوسته در اندوه باشم و بعد از آوارگی در به در و رانده شده باشم؟

آیا این ولایت من نسبت به دوستانت حرمتی ندارد که با نبخشیدنت ضایع شود؟ آیا من عهده ای نزد تو ندارم که با کمترین ولایت مداری ام به آن قانع باشم؟ پروردگارا! چرا مرا که در حال غرق شدنم و آتش دشمنت به سمت من شعله ور است نجات نمی دهد و مرا رها می کند؟ آیا دوستانت را صید دشمنانت قرار می دهی و بر گردن های آنان از سر خواری قلاده می افکنی؟ در حالی که تو مالک جان های آنان هستی و اگر آنان را قبض روح کنی، خشک می شوند و شیره جان هایشان در دست قدرت توست که اگر این رشته را قطع کنی، خاموش می شوند.

خدایا! چه چیز تو را از رد کردن گزند دشمنانت از دوستانت باز می دارد و چه چیز لباس آنان را از کنف حفظ تو از تنشان به در می آورد و آنان را عریان می سازد تا با سلامتی در زمین تو بچرند و در میدان ستم بر بندگانت جولان دهند؟

خداوندا! بر محمد و آل محمد صلّی اللّه علیه و آله درود فرست و مرا در زمانی که دارم غرق می شوم دریاب و زمانی که خورشیدم امیدم دارد غروب می کند، مرا دریاب!

خدایا! چه بسیار اشخاص خائفی که به سلطانی پناهنده شدند و از نزد او با امنیت و امان خارج شدند! آیا من به سلطانی مقتدر تر از تو پناه ببرم؟ یا به سلطانی

1- . تسویف یعنی عمل خیری را با وسوسه های نفسانی و شیطانی به تاخیر انداختن و گفتن این که بعدا انجام خواهد داد.

که احسانش از احسان تو وسیع تر است التجا کنم؟ یا به قادری قوی تر از تو پناهنده شوم؟ یا از سلطانی یاور تر از یاری تو یاری بجویم؟

خدایا! آن حمایت تو که یاریگر مردم فریاد خواه از توست کجاست؟ و آن عنایت تو که سپر کسانی است که هدف آماج ستم های روزگاران قرار دارند کجاست؟ آن را به فریادم برسان! پروردگارا! مرا از قوم ظالم نجات ده که به من ضرر زیادی رسیده و تو ارحم الراحمین هستی.

خدایا! حیرت زدگی مرا در امورم می بینی و دگرگونی من در سختی های زندگی ام مقابل توست و به خود پیچیدن من در برابر سوزش قلبم و حرارت سینه ام را می بینی. خداوندا! بر محمد و آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله درود فرست و به آن گشایش و مخرجی که خود تو اهل آنی، بر من کرم فرما و به سمت آسانی بر من دری باز کن، و هر کس که ریسمانی افکنده تا مرا زمین بزند، به زمینش بزن و هر کس که چاهی کنده تا مرا در آن بیندازد، در همان چاه بیفکن. خدایا! شرّ و مکر و فساد و گزندش را از من منصرف فرما! مادامی که کید و مکرش را نسبت به اهل دین و کسی که به سمت دینداری ندا می دهد و مردم را می خواند، دفع می کنی.

خدایا! من بنده تو ام، من بنده تو ام. دعایم را اجابت کن! من آن ضعیف و ناتوان درگاه تو هستم، مرا یاری فرما که هر ریسمانی جز ریسمان امید به تو از من قطع شده و هر سایه ای جز سایه رحمتت، از روی سر من پراکنده شده است.

خدایا! اگر این دعای مرا اجابت نکنی، کجا موضع اجابت بیابی و اگر پندار مرا تکذیب کنی، کجا موضع استجابت پیدا می کنی؟ پس کسی را که جز در خانه تو جای دیگری بلد نیست، از در خانه ات مران و کسی را که جز از محضر با عظمت تو از همه جا رانده شده، از خود دور مکن.

سپس به سجده می رود و می گوید: خدایا! صورتی را که از سر رغبت به تو متوجه شده، شایسته است که جواب او را بدهی، و آن پیشانی را که با تضرع به سمت تو فرود آمده، شایسته است به مقصودش برسانی، و گونه ای که برای حاجتش برابر تو به خاک مالیده شده، لیاقت دارد که به مرادش نائل شود و سربلند گردد. خدایا! این من هستم که گونه بر خاک مالیدنم را دیدی و جد و جهد مرا در

سؤال و حاجت خواستن از ذاتت مشاهده فرمودی. پس پروردگارا! امید های مرا با رأفتت به قبول مواجه فرما و خواسته هایم را با رأفتت به من برسان و میوه های شاخه های اجابتت را به دست من نزدیک نما!

خدایا! رکنی قوی تر از تو ندارم که به آن پناهنده شوم و به تو پناه آوردم و در قضای حوائجم به تو اعتماد نمودم و از دعای تو قولی راست تر نیافتم. پس از سخن راستم کمک می خواهم و تو را همان گونه که امر فرمودی خواندم. پس با فضل خودت وعده ات را در حق من عملی ساز. خدایا! جز اجابت تو چیزی باقی مانده که بر گریه و ناله من ترحم کنی. ای خدایی که معبودی جز تو نیست و ای کسی که بیچاره را که تو را می خواند، اجابت می کنی!

خدایا! مرا بر قوم ظالم یاری فرما و برایم باب خیر را بگشا که تو بهترین درگشایانی، و به من و جمیع مؤمنین و مؤمنات لطف فرما، برحمتک یا ارحم الراحمین.

حکایت پنجم: تشرف حاج شیخ علی مکی در خواب به محضر حضرت علیه السلام و آموختن دعای فرج از حضرت.

در کتاب «الکلم الطیب و الغیث الصیّب» اثر سید علی خان مدنی، شارح صحیفه سجادیه آمده است که: این مطلب را به خط بعضی از سادات شیعه مورد وثوق دیده ام:

در ماه رجب سال 1093 برادر کامل و عامل و صاحب کمالات انسانی و صفات قدسی، امیر اسماعیل حائری انصاری می گفت: از شیخ صالح مکی شنیدم که می گفت: من گرفتار ضیق و شدت و درگیری با عده ای از دشمنانم بودم، تا جایی که بر خودم از هلاکت و قتل ترسیدم. روزی در جیب خود دعایی یافتم، بدون اینکه آن را از کسی گرفته باشم. پس خیلی تعجب کردم و متحیر بودم تا اینکه در خواب دیدم که شخصی در زیّ صالحان و زهاد به من می گوید: ما فلان دعا را به تو دادیم، آن را بخوان تا از ضیق و تنگنایی که در آن هستی نجات یابی، و من نفهمیدم

این شخص گوینده که بود! تعجب من زمانی زیاد شد که یک بار حجت منتظر علیه السّلام را در رؤیا دیدم که به من فرمود: دعایی را که به تو دادم بخوان و به هر کس که می خواهی تعلیم ده.

شیخ صالح مکی می گوید: من این دعا را بارها تجربه کردم و گشایش زودهنگام دیدم. پس در برهه ای از زمان آن را گم کردم و از گم شدنش تأسف داشتم و از اعمال بدم استغفار می کردم. تا اینکه شخصی نزد من آمد و گفت: این دعا در فلان مکان از دست تو افتاد و من اصلا فکر را نمی کردم که به آنجا رفته باشم! لذا دعا را از او گرفتم و سجده شکر نمودم. آن دعا این است:

بسم الله الرحمن الرحیم. خدایا! از تو امدادی روحانی می طلبم تا قوای کلی و جزئی ام با آن تقویت گردد تا بر بندگان و عبیدم پیروز شوم و نفسم بر هر نفس قدرتمندی پیروز شود و اشاره های نفسم به امور جزئی، به گونه ای رقم بخورد که قوای نفسم سرکوب شود، تا جایی که در عالم وجود هیچ دارای روحی نباشد مگر اینکه آتش قدرت روحی من، ظهور آن را آتش بزند. ای خدای قوی! ای صاحی قدرت و توانمندی سخت! ای قهار! از تو می خواهم از آن نام های قاهرانه ات که به عزرائیل داده ای و نفوس همه مقهور و منفعل قدرت او در قبض روح شده اند، این سرّ را در همین ساعت به من نیز بدهی تا هر کار دشواری را با آن آسان نمایم و هر امر بلند رتبه ای را ذلیل خود کنم. به قوتت قسم، ای صاحب قوت استوار!

این دعا را در صورت امکان، در سه سحر متوالی و نیز سه بار در صبح و سه بار در شب می خوانی و وقتی امر بر کسی که این دعا را خواند شدت گرفت، بعد از آنکه این دعا را سی بار خواند، بگوید: ای رحمن و ای رحیم و ای ارحم الراحمین، از تو می خواهم که در خصوص مقدراتت، درباره من به من لطف فرمایی!

حکایت ششم: تشرف مرد صالحی که مجاور حرم حسینی علیه السّلام زندگی می کرد در خواب به محضر حضرت علیه السلام و گرفتن دعایی برای شفای از مرضش.

شیخ کفعمی در کتاب «البلد الامین» از قول حضرت مهدی علیه السّلام می نویسد: هر کس این دعا را با تربت امام حسین علیه السّلام در ظرفی بنویسد و آن ظرف را بشوید و آب را بنوشد، بیماری اش شفا می یابد:

بسم الله الرحمن الرحیم. بسم الله دوا و الحمد لله گفتن شفاست و لا اله الا الله کفایت است. خداست که شفا می دهد و کفایت می کند. به حق پروردگارِ مردمان، گزند را ببر و مرا شفایی ده که هیچ مرضی آن را از بین نبرد، و صلوات خدا بر محمد و آل نجیبش.

من به خط سید زین الدین حسینی رحمه الله دیدم که این دعا را مهدی علیه السّلام در خواب به مردی یاد داد که در مجاورت حائر و حرم حسینی علیه السّلام زندگی می کرد. این مرد مرضی داشت و از آن به حضرت قائم علیه السّلام شکایت کرده بود. حضرت امر به نوشتن این دعا و شستن و نوشیدن آب آن فرمود و آن مرد این کار را کرد و فورا شفا یافت.

حکایت هفتم: تشرف محمد بن علی علوی حسینی مصری به محضر حضرت علیه السلام بین حالت خواب و بیداری و گرفتن دعایی معروف به دعای علوی مصری برای خلاص از گرفتاری اش.

سید علی بن طاووس در کتاب مهج الدعوات می گوید: در کتابی کهنه که کاتب آن خود را حسین بن علی بن هند معرفی کرده بود، در شوال سال 396 هجری دعایی به نام دعای علوی مصری نوشته بود که از این قرار است:

دعایی که آقا امام زمان علیه السّلام به مردی از شیعیانش در خواب تعلیم فرمود. این مرد شیعه مظلوم واقع شده بود، اما خدا کارش را درست و دشمنش را به درک واصل کرد:

محمد بن علی علوی حسینی ساکن مصر می گوید: مشکل بزرگ و غصه عظیمی از جانب والی مصر گریبانگیر من شد که من به سبب آن، از جان خویش نگران شدم. این والی سعایت مرا به احمد بن طولون کرد و من به قصد حج بیت الله از مصر خارج شدم و از حجاز به عراق آمدم و قصد زیارت مرقد مولا و پدرم امام حسین علیه السّلام را کردم. پس به حضرتش پناه بردم و به قبرش پناهنده شدم و از شر مشکلی که داشتم به او استغاثه کردم. پانزده روز در حرم حسینی علیه السّلام بودم و شب و روز گریه و تضرع می کردم، تا اینکه بین خواب و بیداری ولیّ زمان و حجت خدای رحمان را دیدم. حضرت به من فرمود: حسین بن علی علیهماالسّلام به تو می فرماید: ای پسرم! از فلان کس می ترسی؟ گفتم: بله، او قصد کشتن مرا دارد و من نیز به آقایم حسین علیه السّلام پناه آوردم و از قصد جانم که کرده بودند، به او شکایت کردم!

حضرت حجت علیه السّلام فرمود: چرا با ادعیه ای که انبیای سلف در حالت سختی می خواندند و از شدائد نجات پیدا می کردند، خدای عزوجل و پروردگار پدرانت را نمی خوانی؟ گفتم: چه دعایی باید بخوانم؟ فرمود: شب جمعه غسل کن و نماز شب بخوان. وقتی سجده شکر کردی این دعا را بخوان، در حالی که بر زانوانت تکیه زده ای، و دعا را برای من ذکر فرمود. سید علوی حسینی می گوید: حضرت را پنج شب متوالی در مکاشفه دیدم که این کلمات را برایم تکرار نمود تا من حفظ شدم و شب جمعه دیگر حضرت تشریف نیاورد!

پس من غسل کردم، لباسم را عوض کردم، خودم را خوشبو نمودم. بعد نماز شب خواندم و سجده شکر کردم و سپس به زانو در آمدم و این دعا را خواندم. حضرت شب شنبه تشریف آورد و فرمود: ای محمد! دعایت مستجاب شده و هنگامی که از دعایت فارغ شدی، دشمنت که سخن چینی تو را کرده بود، کشته شد.

وقتی صبح کردم، با آقایم حسین علیه السّلام وداع کردم و به سمت مصر حرکت کردم. در راه مرد مؤمنی از همسایگانم را در مصر دیدم و به من گفت: احمد بن طولون بر دشمنت غضب کرد و صبح از قفا سر دشمنت را بریدند. او گفت که این اتفاق، درست در شب جمعه که من مشغول دعا بودم رخ داده است. ابن طولون

دستور داد جسد او را به نیل انداختند و جماعتی از برادران و شیعیان به من خبر دادند که این اتفاق درست هنگامی افتاد که من از دعا فارغ شدم؛ همان طور که مولایم مهدی علیه السّلام خبرش را به من داده بود.

سپس سید این داستان را به سند دیگر نیز از سید علوی حسینی نقل می کند و آن اینکه سید علوی حسینی گفت: غم و اندوه شدیدی از طرف یکی از همشهریانم عارض من شد و سعایت مرا نزد سلطان کرد، به حدی که من امید رهایی از کشته شدن نداشتم.

پس به قصد زیارت مرقد پدران و سرورانم علیهم السّلام به کربلا آمدم و به آنها پناه بردم، به قبورشان پناهنده شدم و از مشکل بزرگی که دامنگیرم شده بود، به آنان استغاثه کردم. پانزده روز در حرم حسینی علیه السّلام بودم و شب و روز گریه و تضرع می کردم، تا اینکه بین خواب و بیداری ولیّ زمان و حجت خدای رحمان را دیدم. حضرت به من فرمود: حسین بن علی علیهماالسّلام به تو می فرماید: ای پسرم ! از فلان کس می ترسی؟ گفتم: بله او قصد کشتن مرا دارد و از من فلان و فلان می خواهد و من نیز به امامانم علیهم السّلام پناه آوردم و از قصد جانم که کرده بودند، به آنان شکایت کردم تا مرا از شر او خلاص کنند !

حضرت حجت علیه السّلام فرمود: چرا با ادعیه ای که اجداد من که انبیای خدا بودند و در حالت سختی می خواندند و از شدائد نجات پیدا می کردند، خدای عزوجل و پروردگار پدرانت را نمی خوانی؟ گفتم: چه دعایی می خواندند که من نیز باید بخوانم؟ حضرت علیه السّلام فرمود: شب جمعه غسل کن و نماز شب بخوان. وقتی سجده شکر کردی این دعا را بخوان، در حالی که بر زانوانت تکیه زده ای و حال تضرع و ناله داری.

سید علوی حسینی می گوید: حضرت را پنج شب متوالی در مکاشفه دیدم که این کلمات را برایم تکرار نمود تا من حفظ شدم و شب جمعه دیگر حضرت تشریف نیاورد !

پس من غسل کردم، لباسم را عوض کردم، خودم را خوشبو نمودم و آنچه را که از نماز شب برایم مستحب بود خواندم. سپس به زانو در آمدم و این دعا را

خواندم. حضرت شب شنبه به همان شکل و شمایل سابق تشریف آورد و فرمود: ای محمد! دعایت مستجاب شده و هنگامی که از دعایت فارغ شدی، دشمنت که سخن چینی تو را کرده بود، کشته شد.

وقتی صبح کردم، کاری جز وداع با امامانم علیهم السّلام و حرکت به سمت خانه ای که از آن گریخته بودم، نداشتم. میانه های راه به فرستاده فرزندانم رسیدم و نامه آنان را دیدم که نوشته بودند: مردی که از او فراری بودی، قومی را دعوت کرد و آنان خوردند و نوشیدند و پراکنده شدند و آن مرد با غلامانش در همان جا خوابید. صبح که شد، مردم اثری از آن مرد ندیدند و وقتی روپوش را از روی او کنار زدند، دیدند از قفا سرش بریده شده است و خونش جاری است و این اتفاق در شب جمعه افتاد و مردم نمی دانستند چه کسی این کار را کرده بود. بعد همگی مرا به بازگشت به خانه دعوت کرده بودند.

وقتی به منزل رسیدم و از زمان قتل آن مرد پرسیدم، دانستم درست هنگام فراغت من از آن دعایی بوده که حضرت به من آموخته بود. سپس سید تمام دعا را با طولانی بودن آن ذکر می کند و ما از خوف خروج از هدف کتاب آن را نقل نکردیم، گرچه خیلی مشهور است و این حکایت در باب معجزات بحار موجود است و ما به خاطر ذکر سند و مکرر بودن روات، آن را نقل نمودیم.

حکایت هشتم: تشرف حسن بن مثله به خدمت حضرت علیه السلام و امر آن سرور به ساختن مسجد جمکران.

در کتاب تاریخ قم نوشته شیخ حسن قمی، به نقل از کتاب «مونس الحزین فی معرفه الحق و الیقین» که از تألیفات شیخ صدوق است آمده:

باب ذکر سبب بنای مسجد جمکران به امر امام مهدی علیه و آبائه السلام به نقل از شیخ صالح حسن بن مثله جمکرانی.

حسن بن مثله جمکرانی می گوید: شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سال 393 در خانه خود خوابیده بودم. شب از نیمه گذشته بود که دیدم جماعتی به

در خانه من آمده و مرا بیدار کردند و گفتند: برخیز امام مهدی علیه السّلام را اجابت کن که تو را می خواند!

برخاستم و عبا پوشیدم و آماده شدم و گفتم: مرا رها کنید تا پیراهنم را بپوشم. ندایی از جانب در بلند شد که این پیراهن مال تو نیست! پیراهن را رها کردم و شلوارم را برداشتم تا بپوشم که ندا آمد: آن پیراهن از تو نیست، اما شلوارت را بپوش! پس شلوارم را پوشیدم و رفتم که کلید در را پیدا کنم و آن را باز کنم که ندا آمد: در باز است!

وقتی به سمت در آمدم، قومی از بزرگان را دیدم و بر آنان سلام کردم. جواب سلامم را دادند و به من خوشامد گفتند و مرا به موضع فعلی مسجد بردند. وقتی دقت کردم تختی را دیدم که فرش های نیکو روی آن قرار داده بودند و بالش های نیکو روی آن گذاشته بودند و جوانی حدود سی ساله را دیدم که بر پشتی ها تکیه زده بود. مقابل او شیخی ایستاده بود و در دستش کتابی بود که آن را بر آن جوان می خواند. اطراف آن دو شصت مرد بودند که برخی با لباس های سفید و برخی با لباس های سبز در آن بقعه نماز می خواندند. آن پیرمرد حضرت خضر علیه السّلام بود و مرا نشاند و حضرت مهدی علیه السّلام مرا به نام صدا زد و فرمود: به نزد حسن بن مسلم برو و بگو که تو این زمین را از سال ها قبل آباد کرده ای و کاشته ای و ما آن را تخریب می کنیم. تو پنج سال در آن کشت و زرع کردی و امسال نیز مشغول زراعت و آبادانی آن هستی و حق نداری دیگر به سمت کشت در این زمین بروی و باید غلاتی را که در اثر کشت و کار در این زمین به دست آورده ای، بیاوری تا در این مکان مسجدی ساخته شود. و به حسن بن مسلم بگو که این زمین، زمین با شرافتی است که خدا آن را بر سایر زمین ها برگزیده و آن را تکریم فرموده و تو آن را به زمین خود متصل نموده ای! خدا در جزای این کارت تو را با مرگ دو فرزند جوان جزا داد، ولی از غفلت خودت متنبه نشدی و اگر به این دستور عمل نکنی، از طریقی که متوجه نشوی خداوند با نقمتش تو را جزا خواهد داد.

حسن بن مثله می گوید گفتم: ای آقای من! من باید نشانه ای داشته باشم تا حسن بن مسلم سخنم را بپذیرد که از طرف شما مأمور شده ام، چرا که مردم چیزی

را بدون علامت و نشانه و دلیل قبول نمی کنند و گفته مرا تصدیق نمی کنند. حضرت فرمود: ما در همان جا علامتی می آوریم. تو برو پیام ما را برسان و به نزد سید ابوالحسن برو و به او بگو تا بیاید و حاضر شود و منافع آن سال ها را به مردم بدهد تا مسجد را بنا کنند. کسری پول آن را نیز از غله ای که در ملک ما در ناحیه اردهال به دست می آید بدهند و مسجد را تمام کنند، و ما نصف درآمد آن را وقف مسجد کردیم تا غله اش هر سال جمع و خرج عمارت مسجد شود.

به مردم بگو به این مسجد رغبت کنند و آن را بزرگ بشمارند و چهار رکعت نماز در این مسجد بخوانند؛ دو رکعت نماز تحیت که در آن حمد و هفت بار سوره توحید را بخوانند و اذکار رکوع و سجده را هفت بار بگویند. دو رکعت هم نماز امام زمان علیه السّلام را به جا آورند به این کیفیت که حمد را شروع کنند، وقتی به «ایاک نعبد و ایاک نستعین» رسیدند، صد بار آن را تکرار کرده و سپس حمد را تمام کنند و در رکعت دوم نیز به همین شکل عمل کنند و ذکر رکوع و سجده را هفت بار بگوبند. وقتی هم که نماز تمام شد، «لا اله الا الله» و تسبیحات حضرت زهرا علیهاالسّلام را بگویند و بعد از تسبیحات، سجده کنند و صد صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند. سپس حضرت عین این جمله را فرمودند: کسی که این نماز را بخواند، گویی در خانه کعبه نماز خوانده است.

حسن بن مثله می گوید: با خود گفتم: گویا این موضعی را که تو می بینی، مسجد امام صاحب الزمان است، و به جوانی که به بالش تکیه زده بود نگاه کردم. آن جوان به من فرمود: برو! من برگشتم و هنوز چند قدمی دور نشده بودم که آن جوان دوباره مرا صدا زد و گفت: در گله گوسفندان جعفر کاشانی بزی است که باید آن را بخری! اگر اهل روستا پولش را دادند آن را می خری، و الا از مال خودت ثمن آن را بپرداز و آن بز را به اینجا بیاور و فردا شب آن را ذبح کن. سپس روز چهارشنبه هجدهم ماه رمضان، گوشت آن بز را بین بیماران و کسانی که مریضی سخت دارند انفاق کن که خدا همه آنها را شفا خواهد داد. رنگ آن بز سیاه و سفید است و پرموی است و هفت علامت سیاه و سفید دارد: سه علامت در یک طرف و چهار علامت در سمت دیگر، سیاهی و سفیدی رنگ بز، مثل سیاهی و سفیدی درهم است.

من به راه افتادم، اما حضرت علیه السّلام برای بار سوم مرا برگرداند و فرمود: تو هفتاد روز یا هفت روز در این مکان می مانی. اگر هفت روز بمانی، با لیله القدر منطبق می شود که همان شب بیست سوم ماه رمضان است و اگر هفتاد روز بمانی، منطبق با روز بیست و پنجم ذی قعده می شود و هر دوی این دو روز مبارک هستند.

حسن بن مثله می گوید: من برگشتم و به خانه ام رفتم و تمام شب تا طلوع صبح را در تفکر بودم. سپس نماز صبح را خواندم و به نزد علی بن منذر رفتم و ماجرا را به او گفتم. او با من آمد تا به مکانی که دیشب مرا به آنجا برده بودند رسیدیم. حسن بن مثله گفت: به خدا قسم علامتی که امام علیه السّلام دیشب به من فرمود، یکی ازآنها همین زنجیرها و میخ هایی است که اینجاست.

بعد دو نفری نزد سید شریف رضا رفتیم. وقتی به در خانه اش رسیدیم، خدام و غلامانش را دیدیم که به من گفتند: سید رضا از سحر در انتظار توست. آیا تو اهل جمکران هستی؟ گفتم: بله. فورا بر سید داخل شدم و سلام و خضوع کردم. او نیز به نیکی جوابم را داد و مرا اکرام کرد و جای خوبی در مجلس خود به من داد و قبل از اینکه من شروع به صحبت کنم، او شروع کرد و گفت: ای حسن بن مثله! من خواب بودم که شنیدم شخصی خطاب به من می گوید: مردی از جمکران به نام حسن بن مثله فردا صبح نزد تو می آید و تو باید قول او را تصدیق و بر سخنش اعتماد کنی که سخن او سخن ماست. مبادا سخن او را رد کنی! من از خواب بیدار شدم و تا اکنون منتظرت بودم.

حسن بن مثله قصه را مفصلا برایش شرح داد. سید دستور داد اسب ها را زین کردند. آنگاه خارج شدند و سوار آنها شدند. وقتی به نزدیکی قریه رسیدند، جعفر چوپان را دیدند که در کنار جاده گوسفندانش را می چراند. حسن بن مثله وارد گله شد؛ آن بز در انتهای گله بود، اما خودش به سمت حسن بن مثله آمد. حسن او را گرفت تا پولش را به چوپان بدهد و آن را ببرد، ولی جعفر چوپان قسم خورد که من تا کنون این بز را در گله ام ندیده ام! تازه امروزه آن را دیده ام و هر چه تلاش کردم که آن را بگیرم، موفق نشدم! ولی اکنون به نزد شما آمده است! آنان بز را طبق امر سید به آن مکان آوردند و سر بریدند.

سید رضا به آن مکان مقدس آمد و حسن بن مثله را نیز آوردند و غلات او را پس دادند و غلات رهق را آوردند و مسجد را با چوب مسقف کردند. سید رضا زنجیرها و میخ ها را آورد و آنها را در خانه اش نهاد. وقتی بیماران و افراد علیل می آمدند و بدنشان را به زنجیرها می مالیدند، فورا شفا می گرفتند و صحت خود را باز می یافتند.

ابوالحسن محمد بن حیدر می گوید: مکررا شنیدم که سید رضا در محله معروف به موسویان در قم بوده و پس از وفاتش، یکی از فرزندانش مریض شده و داخل خانه سید شده و صندوقی را که زنجیرها و میخ ها در آن بوده را گشوده وآنها را نیافته است.

حکایت بنای این مسجد با شرافت تمام شد؛ حکایتی که شامل معجزات آشکاری بود، از جمله وجود مثل گاو بنی اسرائیل در بزی از بزهای امت اسلام.

مؤلف: مؤلف کتاب تاریخ قم، حسن بن محمد قمی است که معاصر شیخ صدوق است و در کتاب خود از برادر صدوق نقل حدیث کرده. اصل کتاب به زبان عربی است، ولی در سال 865 شخصی به نام حسن بن علی آن را به امر خواجه فخرالدین ابراهیم وزیر اعظم خواجه عمادالدین به فارسی برگردانده است.

علامه مجلسی در اول کتاب بحار می فرماید: این کتاب، کتابی است معتبر، ولی ما به اصل آن دست نیافتیم و این کتاب ترجمه آن است. و این کلام از ایشان عجیب است، زیرا فاضل میرزا محمد اشرف صاحب کتاب «فضائل السادات» معاصر مجلسی و در اصفهان بوده واز نسخه عربی آن مطلب نقل کرده است، بلکه فاضل محقق کرمانشاهی نیز در حواشی خود بر نقد الرجال در باب حاء و اسم حسن، نام حسن بن مثله را نقل نموده و خلاصه حکایت مذکور را از نسخه عربی آن نقل کرده است و عجیب تر اینکه اصل کتاب مشتمل بر بیست باب بوده است.

عالم خبیر میرزا عبدالله اصفهانی شاگرد علامه مجلسی، در کتاب «ریاض العلمای» خود در ذکر احوال صاحب تاریخ قم گفته که بر ترجمه این تاریخ در قم دست یافته و آن کتابی نیکو و پرفایده و در مجلدات فراوانی نوشته شده است. ولی من بعد از جستجوی زیاد، بیش از یک جلد از آن را نیافتم که شامل هشت باب بود.

ما این حکایت را از سید نعمت الله جزایری از مجموعه ای که نقل کرده نقل نمودیم، ولی نقل ایشان فارسی بود و ما آن را دوباره به عربی برگرداندیم تا نظم مجموعه حکایات حفظ شود. و مخفی نماند که کلمه «تسعین» که در صدر حکایت بود، با تاء و سین نوشته شده، ولی در اصل «سبعین» بوده و ناسخ اشتباه کرده است، زیرا وفات شیخ صدوق قبل از سال 390 بوده، به همین دلیل جمعی از علما در لفظ سبع یا سبعین، تذکرا می نویسند به تقدیم سین بر باء تا تصحیف و تحریف اتفاق نیفتد، و خدای تعالی است که عالم است.

حکایت نهم: تشرف علامه طباطبایی بحرالعلوم به خدمت حضرت علیه السلام در مسجد سهله.

این حکایت را عالم عامل و عارف کامل و دوست خوب ما آغا علی رضا نائینی، از عالم پرهیزکار مولی زین العابدین سلماسی شاگرد سید سند و سید بحرالعلوم نقل نموده و شیخ سلماسی از خواص سید بحرالعلوم در سرّ و علن بوده است.

وی می گوید: در نجف اشرف در محضر سید سند حاضر بودم که محقق میرزای قمّی، صاحب کتاب قوانین در سالی که از ایران به قصد زیارت قبور امامان علیهم السّلام و حج بیت الله الحرام به عراق برگشته بود، بر سید سند وارد شد. وقتی مجلس از اغیار که بیش از صد نفر بودند خالی شد و تنها سه نفر از باتقوایان و اهل درستی که به درجه اجتهاد نیز رسیده بودند، باقی ماندند، میرزای قمی برای استفاده از محضر سید جلو آمد.

میرزای قمی به سید سند گفت: شما فائز هستید و فرزند روحانی و جسمانی ائمه علیهم السّلام می باشید و تقرب ظاهری و باطنی شما به حضرات معلوم است. پس از سفره های این خوان پر نعمت چیزی بر ما تصدق کنید و میوه ای از میوه هایی که از این بوستان آل محمد صلّی اللّه علیه و آله چیده اید به ما مرحمت کنید تا سینه ما فراخ و دلمان به آن مستحکم شود.

سید بی درنگ پاسخ داد: من شب گذشته یا دو شب قبل از این (تردید از راوی است) برای ادای نماز شب به مسجد کوفه رفته بودم و می خواستم اول صبح به نجف برگردم تا درس و بحث علمی ام تعطیل نشود، و دأب من در طول سالیان متمادی بر این امر بود.

وقتی از مسجد کوفه خارج شدم، در جانم شوقی به مسجد سهله پیدا کردم، ولی از ترس اینکه مبادا به درس اول صبحم نرسم، خیالم را از آن منصرف نمودم، ولی اشتیاقم لحظه به لحظه بیشتر می شد و دلم میل زیادی به آن مکان پیدا می کرد. در همین حال که تردید در رفتن داشتم، بادی وزید که غبار فراوانی به همراه داشت و مرا به هیجان آورد و مسیرم را به سمت مسجد منحرف سهله کرد و گویی این توفیقی بود که بهترین همراه مؤمن است و ناگهان خود را مقابل درب مسجد دیدم.

داخل مسجد سهله شدم، ولی دیدم از عباد و زوار خالی است و فقط شخص بزرگواری مشغول مناجات با خدای جبار است؛ با عباراتی که دل های قسیّ را نرم می کرد و چشم های خشک را از سیلاب اشک تر می نمود. دلم به پرواز آمد، حالم دگرگون شد، زانوانم لرزیدن گرفت و از شنیدن آن کلمات که تا آن موقع نشنیده بودم، اشک چشمم به آرامی جاری شد و چشمم تاکنون این دعا را در بین ادعیه مأثوره ندیده بود. دانستم که آن شخص بزرگوار فی الحال آن دعا را انشا می نمود، نه اینکه محفوظات ذهنی اش را قرائت کند.

در جای خود مشغول استماع و لذت بردن میخکوب بودم، تا اینکه از مناجاتش فارغ شد. پس متوجه من شد و به زبان عجمی فرمود: مهدی بیا ! من چند گام به جلو برداشتم و ایستادم. فرمود: جلوتر بیا ! کمی جلوتر رفتم و ایستادم. امر فرمود: باز هم جلو بیا که ادب در امتثال امر است. پس جلوتر رفتم، به حدی که دستم به او می رسید و دست مبارک او نیز به من می رسید. آنگاه کلامی فرمود.

مولی سلماسی ناقل حکایت می گوید: وقتی کلام سید سند به اینجا رسید، کلام را منحرف کرد و ادامه نداد و مشغول جواب به سؤال محقق قمی شد که از ایشان پرسیده بود: چرا شما با این قدرت علمی و وسعت اطلاع، کمتر اهل کتاب نوشتن هستید؟ سید سند وجوهی برای قلت تصانیفش ذکر کرد. وقتی محقق قمی

دوباره پرسید که آن بزرگوار در مسجد سهله چه کلمه ای به شما فرمود؟ از روی انکار با دست اشاره ای کرد و گفت: این از اسرار ناگفتنی است.

حکایت دهم: سخن علامه طباطبایی بحرالعلوم در این باب که حضرت او را به سینه مبارک چسبانیده اند.

مولی سلماسی می گوید: در مجلس درس سید سند بودم که مردی از او پرسید: آیا امکان رؤیت طلعت غرّای مهدوی علیه السّلام در غیبت کبری وجود دارد؟ سید در حالی که در دستش آلت معروف تدخین که در فارسی به آن غلیان می گویند بود، جواب سائل را نداد و سرش را پایین انداخت. آنگاه به آرامی با خود کلامی گفت که من شنیدم. او گفت: «چه بگویم در جواب این مرد، در حالی که حضرت علیه السّلام مرا به سینه خود چسبانده است! اما در خبر وارد شده که در ایام غیبت، مدعی رؤیت را تکذیب کنید.» و سید این کلام را تکرار کرد.

سپس در جواب سائل فرمود: در اخبار اهل بیت عصمت علیهم السّلام، آمده که مدعی رؤیت حضرت حجت علیه السّلام در ایام غیبت مدعی را تکذیب کنید. سید در جواب سائل به همین جواب اکتفا کرد و به مطلبی که به آرامی فرموده بود، اشاره ای نکرد.

حکایت یازدهم: مشاهده حضرت توسط علامه طباطبایی بحرالعلوم هنگامی که حضرت علیه السلام قصد ورود به روضه منوره عسکریّین را داشته اند.

مولی سلماسی می گوید: با سید داخل حرم عسکریّین علیهماالسّلام نماز خواندیم. وقتی خواست از تشهد برای رکعت سوم برخیزد، حالتی بر او عارض شد که درنگی کرد و سپس برخاست.

بعد از نماز همه ما تعجب کردیم و علت درنگ او را نفهمیدیم و کسی از ما جرأت نکرد علت را از ایشان سؤال کند. تا اینکه به منزل رسیدیم و سفره غذا

انداخته شد. یکی از سادات و رفقای ما به من اشاره کرد که از سید علت درنگش را سؤال کن! من گفتم: نه، من نمی پرسم؛ شما از من به او نزدیک ترید. سید رو به من کرد و گفت: درباره چه امری با هم صحبت می کنید؟ من - که از همه نسبت به ایشان پر جرأت تر بودم - گفتم: همگی مشتاق این هستند که بدانند چه حالتی در حال نماز بر شما عارض شد! سید گفت: حضرت حجت علیه السّلام داخل روضه شد تا بر پدرش علیه السّلام سلام کند و آنچه دیدید، از مشاهده جمال انورش به من دست داد، تا اینکه حضرت از حرم خارج شد.

حکایت دوازدهم: آمدن حضرت به خانه علامه طباطبایی بحرالعلوم برای دیدن و دلجویی از او وقتی سید مجاور مکه معظمه بود.

به همین اسناد، وکیل سید بحرالعلوم در ایام مجاورتش در مکه می گوید: سید رحمه الله با اینکه در بلاد غربت و دور از اهل و خویشانش بود، ولی در بذل و عطا خیلی قویدل بود و با کثرت مصارفی که داشت، باکی در مصرف نداشت. اتفاقا روزی یک درهم پول هم نداشتیم و من به سید جریان را گفتم که خرج ها زیاد است و پولی در کار نیست. سید چیزی به من نگفت. دأب او به این شکل بود که صبح ها برای طواف به مسجدالحرام می رفت. بعد به خانه اش بر می گشت و در مکان مخصوصش می نشست و ما برایش غلیان چاق می کردیم و ایشان مشغول می شد. سپس به اتاق دیگری که شاگردانش - از مذاهب مختلف شیعه و سنی - در آن جمع می شدند می رفت و به اهل هر مذهبی، طبق مذهبش درس می داد.

فردای روزی که از بی پولی به ایشان شکایت کردم، وقتی وی از طواف برگشت و طبق عادت غلیانش را آماده کردم، دیدم کسی در می زند. سید به شدت به اضطراب افتاد و به من گفت: این غلیان را از این اتاق بیرون ببر! آنگاه خود با شتاب زیاد، ولی با وقار و سکینه و رعایت ادب بیرون آمد و در را گشود. مرد بزرگواری در لباس و شکل اعراب داخل شد و در اتاق مخصوص سید نشست و

سید در نهایت خواری و بیچارگی نزدیک در نشست و به من امر کرد که غلیان را برایش نیاورم !

سید و آن مرد بزرگوار ساعتی با هم گفتگو کردند. سپس سید شتابان برخاست و در را گشود و او را بر شتری که نزد در خوابانده بود سوار کرد و آن مرد بزرگوار به دنبال کار خود رفت. سپس سید با رنگی پریده نزد من آمد و براتی را آورد و گفت: این حواله برای مردی صراف است که در کوه صفا نشسته است. نزد او برو و آنچه را به تو می دهد بگیر !

وکیل سید می گوید: حواله را گرفتم و نزد مردی که در صفا بود رفتم. وقتی مرد به برگه حواله نظر کرد، آن را بوسید و گفت: باید چند حمال بارکش بیاوری. من رفتم و چند بارکش را آوردم. آن مرد درهم هایی از نوع ریال فرانسه آورد که هر درهمی از پنج قران عجم بیشتر می ارزید و به حدی سنگین بود که حمالان قدرت حمل آن را نداشتند، با این حال آنها را بر دوش خود گذاشته و به خانه سید آوردند.

چند روز بعد به سمت دکان صرافی رفتم تا حال او را بپرسم و از ماجرای حواله بپرسم، ولی هیچ صراف و دکانی در آنجا ندیدم. از چند تن از اهالی آن مکان درباره دکان صرافی پرسیدم. گفتند: ما تاکنون در این مکان صرافی سراغ نداشته ایم و فقط فلان کس در این مکان می نشسته است. پس دانستم که این از اسرار خداوند ملک منان و از الطاف ولیّ رحمان است.

این حکایت را عالم بزرگ و برجسته شیخ محمد حسین کاظمی نیز از ثقات برای من نقل نموده است.

حکایت سیزدهم: مکالمه سید بحرالعلوم با امام علیه السلام در سرداب مقدس سامرّاء.

عالم معتمد سید علی، نوه سید که عالم بارزی بود و شرحی بر کتاب نافع دارد، از سید مرتضی داماد سید که مصاحب حضر و سفر سید و در سرّ و علن در خدمت ایشان بوده می گوید: من با سید در بعضی سفرهای زیارتی ایشان در سامرّاء

بودم. سید به تنهایی در اتاقی می خوابید و من حجره ای کنار حجره ایشان داشتم و شب و روز به شدت مواظب خدمتگزاری به ایشان بودم. مردم اکثر شب ها در اول شب نزد او جمع می شدند و تا پاسی از شب نزد او می ماندند.

شبی طبق عادت نشسته بود و مردم گردش حلقه زده بودند. تا اینکه متوجه شدم که گویی از حضور مردم اکراه دارد و دوست دارد اتاق خلوت شود، چرا که با هر کس که سخن می گفت، به گونه ای سخن می گفت که با اشاره به او می فهماند زودتر از نزد او خارج شود! وقتی همه مردم رفتند و فقط من ماندم، به من نیز امر کرد که بیرون بروم. من نیز از اتاق بیرون آمدم و آن شب را در حجره ام در حالات سید تفکر می کردم. وقتی خوابم گرفت، مدتی صبر کردم و سپس پنهانی از اتاق خارج شدم و تا جویای احوال سید شوم. دیدم در اتاق بسته است. از لای در نگاه کردم و دیدم چراغ همچنان روشن است و کسی در اتاق نیست. داخل حجره شدم و از اوضاع حجره فهمیدم که او آن شب را نخوابیده است.

پابرهنه و بدون اینکه کسی بفهمد خارج شدم تا از او خبر بگیرم و دنبال او بروم. تا اینکه داخل صحن حرم مطهر شدم، ولی دیدم درب های حرم عسکریّین علیهماالسّلام بسته است. بیرون حرم را گشتم، ولی اثری از او ندیدم. وقتی داخل آخرین صحن که سرداب مطهر در آن بود شدم، دیدم درب سرداب باز است!

مخفیانه، پابرهنه و با تأنی از پله های سرداب پایین رفتم، به گونه ای که کسی صدای پای مرا نشنود. از غرفه سرداب همهمه ای شنیدم که گویا کسی با کسی حرف می زد و من کلمات را تشخیص نمی دادم. تا اینکه به سه یا چهار پله آخری رسیدم. صدای پای من از صدای پای مورچه در تاریکی شب بر روی یک صخره بلند، آرام و بی صداتر بود. با این حال ناگهان سید که آنجا بود ندا داد: سید مرتضی! چه می کنی؟ چرا از خانه خارج شدی؟

من مانند چوب خشک متحیر و ساکت ماندم و تصمیم گرفتم بی آنکه جوابی بدهم برگردم، اما با خود گفتم: حال تو چگونه بر کسی که بدون استفاده از حواس تو را شناخت مخفی می ماند؟ لذا با عذرخواهی و پشیمانی جواب دادم و در خلال عذرخواهی از پله ها پایین آمدم و در غرفه سرداب سید را دیدم که تنها رو به قبله

ایستاده و جز او کسی آنجا نیست! پس دانستم او مشغول صحبت با امام غایب از نظر بشر، مهدی منتظر علیه السّلام بوده! پس با حالت آمادگی برای هرگونه ملامت و غرق در دریای ندامت تا روز قیامت، از سرداب برگشتم.

حکایت چهاردهم: داستان دیگری از علامه طباطبایی بحرالعلوم و تشرفش به خدمت امام علیه السّلام.

شیخ احمد صدتومانی که مردی مورد اطمینان و با تقوا بود می گوید: ما فراوان از جدمان مولی سعید صد تومانی شنیده بودیم که سید در مجالسش، قضایای ملاقات خود را با حضرت مهدی علیه السّلام نقل می کرده و از جمله گفته بود: روزی دوست داشتم وقتی که مسجد سهله خلوت است، به آنجا بروم. اما وقتی به آنجا رفتم، دیدم مسجد مملوّ از جمعیت است و صدایی شبیه صدای زنبور از آنان به گوش می رسید و من به یاد نداشتم که در آن وقت در مسجد سهله کسی بوده باشد!

من داخل مسجد شدم و صفوفی را دیدم که برای نماز جماعت صف کشیده بودند. من به سمت دیوار مسجد که در کنار آن رمل ریخته بود رفتم و از آن بالا رفتم تا ببینم آیا بین صفوف جای خالی می بینم تا آن را پر کنم یا نه. دیدم جای یک نفر در یکی از صفوف خالی است، لذا جلو رفتم و همانجا ایستادم!

در این حال یکی از حضار مجلس سید گفت: موفق به رؤیت طلعت مهدوی علیه السّلام شدی؟ در این لحظه سید سکته ای زد و مثل کسی که خوابیده و سپس بیدار شده باشد، بی حال بود و هرچه حضار از او خواستند که ادامه داستان را بگوید، نگفت!

حکایت پانزدهم: تشرف شیخ محمد حسن نجفی به زیارت حضرت در مسجد سهله و قضای حوائج او به برکت وجود شریف امام علیه السّلام.

عالم مورد اعتماد شیخ باقر کاظمی ساکن نجف می گوید: در نجف اشرف مرد مؤمنی زندگی می کرد که محمد حسن سریره نام داشت و در لباس اهل علم بود و مرد پاک نیتی بود. او بیماری سرفه داشت و هربار که سرفه می کرد، از سینه اش همراه با اخلاط، خون بیرون می زد و با این بیماری، در غایت فقر و احتیاج می زیست و قوت یک روزش را هم نداشت و اغلب اوقات به بیابان و سمت اعراب بادیه نشین اطراف نجف می رفت تا غذایی، ولو اندکی جو به دست آورد، ولی با شدت امیدی که داشت، حتی به قدر کفایت برایش طعام مهیا نمی شد! در عین حال او به ازدواج با زنی از زنان نجف علاقه داشت و از او خواستگاری هم کرده بود، اما به دلیل نداری و فقر جواب رد شنیده بود و در اثر ابتلای به فقر و بی همسری، هم و غم شدیدی بر او عارض شده بود.

وقتی فقر و مرضش شدت گرفت و به او فشار آورد و از ازدواج با آن دختر نومید شد، طبق رسم اهل نجف که وقتی کسی گرهی به کارش می افتد چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه می رود، تصمیم گرفت چهل شب به آنجا برود، بلکه حضرت صاحب الامر علیه السّلام را بدون اینکه خودش هم بفهمد ببیند و حضرت مراد او را بدهد.

شیخ باقر راوی قصه می گوید: شیخ محمد حسن سریره گفت: چهل شب چهارشنبه بر رفتن به مسجد کوفه مواظبت کردم، تا اینکه هفته چهلم که هوا نیز به شدت تاریک بود، بادی شدید وزیدن گرفت و کمی هم باران بارید و من در دکه ای که داخل مسجد بود، نشسته بودم. این دکه شرقی بود که مقابل اولین درب مسجد قرار داشت و هنگام ورود به مسجد، سمت چپ قرار می گرفت. من به دلیل خون بالا آوردن، نمی توانستم داخل مسجد شوم، همچنین نمی توانستم اخلاط دهانم را در مسجد بیندازم و چیزی هم نداشتم که خود را از سرما بپوشانم. سینه ام تنگ شده

بود و غم و غصه ام هم بالا گرفته بود. در آن حال با خود می اندیشیدم که چهل هفته گذشت و این هفته آخرین هفته است و من آقایم را ندیدم و چیزی برایم آشکار نشد و به این حالت درماندگی افتادم و چهل هفته مشقات و خوف را تحمل کردم و از نجف به مسجد کوفه آمدم، ولی حالا ناامیدم!

در همین حین که در مسجد احدی هم نبود، آتشی روشن کردم تا قهوه ای را که با خود از نجف آورده بودم، با اینکه مقدار آن خیلی اندک بود دم کنم، چون قدرت ترک آن را نداشتم، زیرا به آن اعتیاد پیدا کرده بودم. ناگهان دیدم مردی از سمت درب اول به سوی من می آید. وقتی دیدم به سمت من می آید، در درون ناراحت شدم و با خود گفتم: این مرد عربی از اعراب اطراف مسجد است و به سمت من آمده تا قهوه مرا بخورد و من در این شب ظلمانی بدون قهوه بمانم! لذا هم و غمم افزوده شد.

در همین افکار غرق بودم که دیدم آن مرد جلو آمد و مرا به اسم صدا کرد و مقابل من نشست. از اینکه او نام مرا می دانست تعجب کردم و گمان کردم یکی از کسانی است که گاهی اوقات در اطراف نجف به دیدنش می روم. لذا از او پرسیدم: شما از کدام تیره عرب هستید؟ گفت: من از یکی از تیره های عرب هستم. شروع کردم به نام بردن قبایل عرب اطراف نجف و او پیوسته می فرمود: نه! نه! و هر طایفه ای را نام بردم پاسخ می داد: من ازآنها نیستم! من به خشم آمدم و گفتم: بله، گویا شما از قبیله طریطره هستید! و با این کلام قصد استهزای او را داشتم، زیرا این کلمه کاملا بی معنا بود. مرد عرب تبسمی نمود و گفت: اشکالی بر تو نیست. تو از کجایی و چرا به اینجا آمدی؟ گفتم: شما را چه کار که از این امور می پرسید؟ فرمود: اگر جوابم را بدهی چه ضرری برایت دارد؟ من از اخلاق نیکو و گوارایی سخنش خوشم آمد و دلم به او مایل شد و هر چه بیشتر سخن می گفت، به او علاقه مندتر می شدم. برایش کمی توتون بارگذاشتم و به او دادم، فرمود: تو خودت بکش که من نمی کشم. در فنجان برایش قهوه ریختم و به او دادم. فنجان را گرفت و کمی نوشید و باقی را به من داد و فرمود: تو بنوش! پس من فنجان را گرفتم و نوشیدم و به این مسأله

دقت نکردم که او تمام فنجان را ننوشید، ولی پیوسته محبتم به او بیشتر و بیشتر می شد.

به او عرض کردم: برادر! خدا در این شب شما را به نزد من فرستاده تا با من انس بگیرید! آیا می آیید با هم کنار قبر حضرت مسلم علیه السّلام بنشینیم و صحبت کنیم؟ فرمود: با تو می آیم و حرفت را به من بزن.

به او گفتم: واقع را برایت شرح کنم که من از زمانی که خود را شناختم، در غایت فقر و حاجت زندگی می کردم. علاوه بر آن من سرفه هایی دارم که با آن خون بالا می آورم و سال هاست که آن را از دهان بیرون می ریزم و علاج آن را نمی دانم. ضمنا زن هم ندارم و دلم علاقه مند زنی از اهل محله مان در نجف اشرف است و به دلیل فقر نمی توانم او را بگیرم.

این جماعت اهل علم عراق مرا فریفتند و به من گفتند: برای برآورده شدن حوائجت باید به امام زمان علیه السّلام متوسل شوی و چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه بروی و بدان که او را خواهی دید و او حاجتت را خواهد داد، ولی من با تحمل این همه مشقت در این مدت که مرا به اینجا کشاند، کسی را ندیدم و اینها هم که شنیدی حوائج من بود.

پس ایشان در حال غفلت و عدم التفات بودم که به من فرمود: اما مشکل درد سینه ات که خوب شد و آن زن را هم به زودی خواهی گرفت، اما تا دم مرگت در فقرت خواهی ماند. ولی من ابدا به این سخنانش التفات نداشتم.

گفتم: آیا به کنار قبر حضرت مسلم می آیی؟ فرمود: برخیز. من برخاستم و متوجه مقابلم شدم. وقتی وارد زمین مسجد شدیم، فرمود: آیا نماز تحیت مسجد را نمی خوانی؟ گفتم: چرا. ایشان نزدیک شاخص وسط مسجد ایستاد و من با فاصله پشت سرش ایستادم و برای نماز تکبیره الاحرام گفتم و شروع به خواندن سوره حمد کردم. هنگام قرائت حمد، ایشان مشغول قرائت حمد شدند و من قرائتی شبیه قرائت ایشان و به زیبایی آن از کسی ندیده بودم. با خود گفتم: شاید این مرد خود حضرت صاحب الزمان علیه السّلام باشد! بعضی از کلماتش نیز دالّ بر همین معناست!

وقتی این فکر به ذهنم خطور کرد، به او نظر کردم و دیدم مشغول نماز است و نور بزرگی ایشان را احاطه کرده که مانع از این است که من چهره مبارکش را تشخیص دهم و او با این حال نماز می خواند و من قرائت او را می شنیدم. تمام مفاصلم را رعشه فرا گرفته بود و من از خوف او نمی توانستم نمازم را بشکنم. به هر صورت نمازم را سلام دادم و نور بود که از روی زمین به آسمان بالا می رفت. من شروع به ندبه و گریستن و ضجه و عذرخواهی از بی ادبی خود نسبت به او جلوی در مسجد نمودم و به ایشان عرض کردم: شما صادق الوعد هستید و به من وعده کردید که با هم به زیارت حضرت مسلم علیه السّلام برویم !

در همین حال که من با آن نور در تکلم بودم، دیدم آن نور به سمت قبر حضرت مسلم حرکت کرد و من نیز به تبع او رفتم. نور داخل شد و به سمت جهت قبله رفت و من مدام در همان حال با او ندبه می کردم، تا اینکه فجر طالع شد و نور به آسمان عروج کرد.

وقتی صبح شد، متوجه سخن مبارک حضرت شدم که فرموده بود درد سینه ات خوب خواهد شد و دیدم من در کمال صحت هستم و هرگز سرفه ای ندارم. هفته ای نگذشت که خدا ازدواج با آن زن را از طریقی که گمانش را هم نمی کردم برایم فراهم کرد، اما فقر من طبق اخبار آن حضرت علیه السّلام، همچنان باقی ماند.

حکایت شانزدهم: مشاهده آتشی افروخته در مقام مهدی علیه السّلام در مسجد سهله توسط مرد صالح حاج عبدالواعظ.

عالم جلیل سید هندی که از علمای با تقواست و در حرم مطهر امیرمؤمنان علیه السّلام امام جماعت بود و در اغلب علوم متداول خبرویت و بصیرت داشت و الآن نیز از مجاورین شهر ماست - که خدا شهر ما را به وجود ابرار و نیکان آباد سازد - به من خبر داد و گفت:

مرد صالحی بود که حاج عبدالواعظ نام داشت و بسیار به مسجد کوفه و سهله مشرف می شد. یک بار او گفت: شیخ مورد وثوق، شیخ باقر بن شیخ هادی (که در

مقدمات و علوم قرائت و علم جفر دستی داشت و ملکه اجتهاد مطلق داشت و فقط رسیدگی به امر معاش عیالش او را از استنباط بیش از حد نیازش بازداشته بود و اهل مرثیه خوانی و امامت جماعت بود و انسان راستگو و خیّر و معتمد بود) از قول شیخ باقر زربجاوی نقل می کند که گفت: من در مسجد کوفه بودم که دیدم شیخ صالح باقر بن شیخ هادی بعد از نیمه شب به سمت نجف خارج شد تا اول روز به آنجا برسد؛ من نیز به دنبال او رفتم.

وقتی به نزدیکی چاهی که میانه های راه بود رسیدیم، در وسط راه شیری در مقابلم آشکار شد و صحرا خالی از هرگونه آدم بود و تنها من و این شیخ با هم می رفتیم. من ایستادم. شیخ گفت: چرا حرکت نمی کنی؟ گفتم: این شیر مانع است! گفت: راه بیفت و از آن نترس. گفتم: چطور از آن نهراسم؟ شیخ به من اصرار به حرکت کرد و من ابا کردم. گفت: اگر من جلو رفتم و به آن شیر رسیدم و کنارش ایستادم و به من کاری نداشت، آیا به راه خود ادامه می دهی؟ گفتم: بله! پس جلو رفت و دستش را به پیشانی شیر گذاشت. من وقتی این را دیدم، در راه رفتنم سرعت گرفتم و از مقابل شیر و شیخ گذشتم، در حالی که به شدت ترسیده بودم. شیخ به من ملحق شد و شیر در جای خود ماند.

شیخ گفت: من در ایام جوانی با دایی ام شیخ محمد علی قاری (مصنف کتب سه گانه کبیر و متوسط و صغیر و کتاب تعزیه که در آن تفصیل ماجرای کربلا را از ابتدا تا پایان به ترتیبی نیکو جمع کرده و احادیثی را انتخاب کرده) به سمت مسجد سهله رفتم و آن زمان راه بسیار وحشت انگیز بود و این ساختمان های جدید نبود و راه نیز بین مسجد کوفه تا سهله، صعب العبور بود و به این آسانی امروز که حاصل اصلاح و تعمیر است نبود.

وقتی نماز تحیت مقام حضرت مهدی علیه السّلام را خواندیم، دایی ام آلت تدخین توتونش را فراموش کرد. وقتی از مسجد خارج شدیم و به درب آن رسیدیم، یادش آمد و مرا به دنبال آن فرستاد.

وقتی زمان نماز عشا فرا رسید، من به سمت مقام رفتم و به آنجا رسیدم و آتشدان بزرگی را دیدم که وسط مقام شعله می کشد. من با ترس از آنجا فرار کردم.

وقتی دایی ام مر ا با حال ترس دید، گفت: تو را چه شده؟ من او را از شعله آتشدان با خبر ساختم. گفت: به مسجد کوفه که رسیدیم از عبدالصالح علت این امر را جویا می شویم، زیرا او زیاد به اینجا تردد می کند و حتما نسبت به این مسأله عالم است.

وقتی دایی ام از او سؤال کرد پاسخ گفت: بسیار شده که من این شعله را از بین مقام ها و زوایای مسجد، در مقام مهدی علیه السّلام دیده ام.

حکایت هفدهم: تشرف سید باقر قزوینی و پسرش به زیارت حضرت در مسجد سهله.

شیخ باقر مزبور به نقل از سید جعفر قزوینی نقل می کند که گفت: با پدرم به مسجد سهله می رفتیم. وقتی به نزدیکی آن رسیدیم، من به ایشان گفتم: به اعتقاد من این حرف هایی که از عوام می شنوم که هر کس چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله برود مهدی علیه السّلام را خواهد دید، اصل و اساس ندارد. پدرم با غضب به من نگاه کرد و گفت: چرا چنین می گویی؟ صرف اینکه تو حضرت را ندیده ای دلیل توست؟ هر چه را که چشمانت نبیند بی اساس است؟ و آن قدر با من سخن گفت که از گفته خود پشیمان شدم.

سپس با او داخل مسجد که خالی از مردم بود، شدم. پدرم تا برخاست تا دو رکعت نماز استجاره بخواند، مردی از ناحیه مقام حجت علیه السّلام و از کنار سید گذشت و به او سلام کرد و با او مصاحفه نمود. پدرم رو به من کرد و گفت: فکر می کنی این مرد که بود؟ گفتم: آیا او مهدی علیه السّلام بود؟ پدرم گفت: پس فکر کردی چه کسی بود؟ من در طلب او شروع به دویدن کردم، ولی او را نه داخل و نه خارج مسجد نیافتم!

حکایت هجدهم: تشرف مرد راستگویی به خدمت حضرت علیه السّلام.

نیز شیخ باقر مزبور به نقل از مردی راستگو که سلمانی داشت چنین نقل می کند. این مرد پدری مسن و پیر داشت که در خدمتگزاری او کوتاهی نمی کرد و حتی ابریق خلای او را نیز مهیا می کرد و منتظر او می ایستاد تا از خلا خارج شود و ابریق را از او بگیرد. جز شب های چهارشنبه که به مسجد سهله می رفت، خدمت پدر را ترک می کرد و بعدا رفتن به مسجد را نیز ترک کرد.

شیخ باقر می گوید: علت ترک تشرف به مسجد را از او پرسیدم. گفت: چهل شب چهارشنبه به سمت مسجد خارج شدم. چهلمین هفته که شد، نتوانستم تا حوالی مغرب به سمت مسجد حرکت کنم و وقتی هوا تاریک شد حرکت کردم. تا به جایی رسیدم که یک سوم راه باقی مانده بود و آن شب هوا مهتابی بود.

ناگهان مرد عربی را دیدم که سوار بر اسب بود و به سمت من می آمد! با خود گفتم: این عرب لباس مرا به زور از من می گیرد! وقتی به من رسید، با زبان فصیح عربی که اعراب بادیه نشین صحبت می کنند با من سخن گفت و از مقصدم پرسید. گفتم به مسجد سهله می روم. پرسید: با خودت خوراکی داری؟ گفتم: نه. فرمود: دستت را در جیبت کن ! گفتم: چیزی در جیب ندارم. دوباره سخنش را تکرار کرد. تا من دستم را در جیب کردم، در آن مقداری کشمش یافتم که آن را از کودکی که نزد من آمده بود، خریده بودم و فراموش کرده بودم که این کشمش ها در جیبم مانده بود!

سپس مرد عرب به من گفت: تو را سفارش می کنم به پدر پیرت! تو را سفارش می کنم به پدر پیرت! تو را سفارش می کنم به پدر پیرت! سپس از دیدگانم غایب شد و دانستم که او مهدی علیه السّلام بود که راضی به تنها گذاشتن پدرم حتی در شب چهارشنبه نبود. پس من تشرف های شب چهارشنبه را به خاطر خدمت به پدرم ترک کردم.

ص: 304

حکایت نوزدهم: تشرف سید محمد بن سید هاشم موسوی نجفی معروف به هندی به زیارت حضرت در حرم علوی علیه السّلام در شب بیست و سوم ماه رمضان.

نیز شیخ باقر می گوید: در روایتی دیدم که اگر می خواهی شب قدر را بشناسی، هرشب ماه رمضان تا شب بیست و سوم، سوره دخان را صد بار بخوان. من به این دستور عمل کردم و در شب بیست و سوم بعد از افطار، از حفظ شروع به قرائت کردم و نیمه های شب به سمت حرم مطهر علویّ علیه السّلام حرکت کردم. در حرم جایی برای نشستن نیافتم جز مقابل صورت مبارک و پشت به قبله و نزدیک شمع آویزان، زیرا آن شب حرم خیلی شلوغ بود.

پس چهار زانو نشستم و رو به پنجره ضریح شروع کردم به خواندن سوره دخان کردم. در همین حین مردی عربی را دیدم که کنار من چهار زانو نشسته و پشتش صاف و چهره اش گندمگون بود و چشمان و بینی و صورتی زیبا و مهابت خاصی داشت و گویی از شیوخ و بزرگان اعراب بود، اما فقط جوان بود و یادم نیست آیا محاسن کمی داشت یا نه، ولی احتمال می دهم که محاسن کمی داشت.

با خود گفتم: چه چیزی سبب شده این اعرابی به اینجا بیاید و مانند عجم ها بنشیند؟ حاجت او در حرم چیست و منزل او کجاست؟ نکند او از بزرگان خزاعه باشد و یکی از خدمه مثل کلیددار یا نایبش او را مهمان کرده اند و خبرش به من نرسیده و چیزی نشنیده ام!

سپس با خود گفتم: شاید او مهدی علیه السّلام باشد، و به چهره مبارکش نظر دوختم. او به زوار در چپ و راست خود با آرامشی که با وقار او منافات نداشت می نگریست. در همین حین زنی آمد و جلوی من نشست و پشتش به زانوان من چسبید. من با تبسم به مرد عرب نگاهی کردم تا آن زن را در این حالت ببیند و طبق عادت مردم تبسمی کند، اما مرد عرب بدون اینکه تبسم کند، به آن زن و به من نگاهی کرد و دوباره شروع به نگاه به چپ و راست کرد. گفتم: بگذار بپرسم کیست و منزلش کجاست!

وقتی خواستم سؤالم را مطرح کنم، قلبم به سرعت تپیدن گرفت، به گونه ای که از آن حالت اذیت شدم و احساس کردم رنگم در اثر این حالت زرد شد و درد در قلبم ماند، تا اینکه بالاخره گفتم: خدایا! این سؤال را از او نمی پرسم و منصرف شدم. ای قلب! مرا رها کن. خدایا سلامتی ام را به من برگردان که من از پرسیدن این سؤال منصرف شدم و تصمیم بر سکوت گرفتم! در همین حال قلبم آرام شد و شروع به تفکر در امر آن مرد عرب نمودم.

برای بار دوم تصمیم گرفتم از مرد عرب سؤال کنم و با خود گفتم: چه ضرری دارد و چه مانعی از این سؤال هست؟ دوباره تپش قلبم شدت گرفت و با درد و زردرویی اذیت شدم و گفتم: تصمیم گرفتم که از او نپرسم و استفسار نکنم تا درد قلبم ساکن شود. لذا شروع به ادامه قرائت کردم و به چهره و جمال و هیبتش نگاه می کردم و در درون به او فکر می کردم، تا اینکه دوباره اشتیاق پیدا کردم که برای بار سوم از او سؤال کنم، ولی قلبم باز هم ضربان قلبم سرعت گرفت و به شدت اذیت شدم و تصمیم جدی گرفتم که سؤال نکنم. با خود گفتم: بدون سؤال کردم خواهم دانست او کیست! به این ترتیب که وقتی خواست برود، از او جدا نمی شوم و او را هر جا که برود تعقیب می کنم تا بفهمم اگر از مردم عادی است منزلش کجاست و اگر امام علیه السّلام است، چگونه از نظرم غایب می شود.

مرد عرب به همان صورت نشست و فاصله ای بین من و او نبود و حتی به حسب ظاهر لباسم نیز به لباس او چسبیده بود. خواستم بدانم ساعت چند است، زیرا در اثر صدای جمعیت نمی توانستم صدای ساعت حرم را بشنوم. ناگهان مردی که ساعتی با خود داشت آن را مقابل من قرار گرفت. پس برخاستم که ساعت را بپرسم و یک گام برداشتم، ولی ناگهان در اثر ازدحام جمعیت، صاحب ساعت را گم کردم. به سرعت به جای سابقم برگشتم و شاید اصلا یکی از پاهایم هنوز از جای سابق جدا نشده بود، ولی دیگر آقایم را ندیدم. به شدت از برخاستنم پشیمان شدم و خودم را به شدت ملامت نمودم.

حکایت بیستم: داستان عابد صالح سید محمد عاملی و تشرف ایشان به دیدار حضرت علیه السلام در بیرون شهر نجف.

داستان مرد عابد صالح، سید محمد عاملی که ساکن قریه جشیث از توابع جبل عامل بود و قصه از این قرار بود که سید در اثر ظلم و تعدی حکام، با خوف و حالت فرار از وطنش خارج شد. وی که به شدت فقیر و کم بضاعت بود، حتی روز خروج از کاشانه اش قوت همان روزش را هم نداشت، ولی از شدت عفت و حیا از احدی سؤال نمی کرد!

چند صباحی بین شهرها حرکت کرد و در ایام سفر، در خواب و بیداری عجایب فراوانی دید. تا اینکه عاقبت امر در جوار عتبه مقدسه امیرالمؤمنین علیه السّلام در نجف اشرف قرار گرفت و در حجره ای از حجرات فوقانی صحن سکنی گزید. او به شدت فقیر بود و تنها افراد کمی از نداری او با خبر بودند و پنج سال بعد از خروج از روستایش، در نجف اشرف درگذشت.

گاهی اوقات با من مراوداتی داشت، ولی به شدت عفت و حیا داشت. روزی در ایام اقامه عزا نزد من بود و در اثر فقر و نداری اش - که حتی گاهی فقط چند دانه خرمای کوچک قوت او بود - از من برخی کتب ادعیه را خواست، زیرا بر ادعیه مأثوره در باب وسعت روزی مواظبت داشت و از هیچ یک از اذکار مروی و دعاهای وارده غفلت نمی کرد.

مدتی از ایام تصمیم گرفت چهل روز حاجت خود را بر امام زمان علیه السّلام عرضه کند. لذا هر روز حاجتش را می نوشت و قبل از طلوع خورشید، از دروازه صغیر که از آن به سمت دریا راه داشت خارج می شد و از سمت راست، به مقدار چهار فرسخ یا بیشتر دور می شد، به گونه ای که دیگر کسی او را نمی دید. سپس عریضه خود را در خاک خشکی می گذاشت و آن را به امانت، به یکی از نواب حضرت حجت علیه السّلام می سپرد و آن عریضه را در آب می افکند. تا اینکه سی و هشت یا سی و نه روز گذشت.

آن روز وقتی سید محمد کار هر روز خود را انجام داد و برگشت، گفت: آن روز بسیار ملول و کژخلق بودم و سر را پایین افکنده و راه می رفتم که ناگهان مردی در زیّ اعراب،، از پشت سر به من رسید و به من سلام کرد. من نیز به اقل ممکن جواب سلامش را دادم و به دلیل کژخلقی، خیلی به او التفات ننمودم. وی مقداری بر همین حال با من راه آمد و من همچنان اوقاتم تلخ بود، تا اینکه به لهجه اهل قریه ام گفت: سید محمد! حاجتت چیست؟ تو سی و هشت یا سی و نه روز است که قبل از طلوع شمس به فلان جا می روی و عریضه ات را در آب می اندازی و خیال می کنی امام تو از حاجتت بی خبر است؟

سید محمد می گوید: از این سخن تعجب کردم، زیرا این موضوع را به احدی نگفته بودم و کسی هم مرا ندیده بود و کسی از جبل عاملی ها را هم در نجف نمی شناختم، مخصوصا که آن مرد چفیه و عقال پوشیده بود و چنین لباسی در جبل عامل مرسوم نبود! پس ناگهان در خاطرم گذشت که به مقصود حقیقی و نهایی ام رسیده ام و به نعمت عظمی رسیده ام و این آقا، حجت خدا بر مردم و امام عصر عجل الله فرجه است.

از قدیم شنیده بودم که دست مبارک حضرت به قدری نرم است که دست هیچکس به نرمی آن نیست. با خود گفتم: با او مصافحه می کنم، اگر دست او طبق شنیده هایم بود، یقین می کنم او مولای من است. لذا دستم را دراز کردم و با حضرت مصافحه کردم. ایشان نیز دست مبارکش را دراز کرد و با من مصافحه کرد. دیدم دست او طبق شنیده هایم در غایت نرمی و لطافت است، لذا یقین کردم که به فوز و صلاح نایل شده ام! سرم را بلند کردم و صورتم را به سمت صورتش بالا آوردم و خواستم دست مبارکش را ببوسم، ولی کسی را ندیدم!

مؤلف که محدث نوری است، می گوید: والد سید محمد یعنی سید عباس، تا الآن که ما مشغول تألیف این کتاب هستیم زنده است و از عموزادگان سید صدرالدین عاملی است که در اصفهان متوطن بود و شاگرد سید بحرالعلوم بود.

حکایت بیست و یکم: قصه دیگری از مرد مذکور و تشرف ایشان به دیدار حضرت علیه السلام وقتی در سفر زیارتی مشهد رضوی علیه السّلام در شرف هلاکت قرار گرفت.

سید محمد عاملی می گوید: برای زیارت وارد مشهد رضوی علیه السّلام شدم و مدتی آنجا ماندم، اما با وجود ارزانی قیمت ها، در فقر و نداری دست و پا می زدم. وقتی خواستم با سایر زوار برگردم، از زاد و توشه حتی یک قرص نان برای قوت یک روزم نداشتم. به همین خاطر ازآنها عقب ماندم و آن روز را تا زوال ظهر ماندم و آقایم امام رضا علیه السّلام را زیارت کردم و نماز واجبم را خواندم و با خود گفتم: اگر به آنها نرسم، به این زودی ها کاروان پیدا نمی کنم و اگر بمانم، زمستان فرا می رسد و از سرما خواهم مرد!

پس با رنجیدگی خاطر از حرم مطهر خارج شدم و با خود گفتم: ردّ پای آنان را دنبال می کنم؛ اگر از گرسنگی مردم که راحت می شوم و اگر زنده ماندم که به آنها می رسم. از شهر مقدس خارج شدم و از راه سؤال کردم و رفتم. تا اینکه خورشید غروب کرد و احدی را ندیدم. پس دانستم که راه را اشتباه آمده ام و در بیابان وحشتناکی که فقط گیاه حنظل تلخ برای خوردن دارد واقع شده ام. از شدت جوع و عطش، چیزی نمانده که هلاک شوم. شروع کردم و تک تک حنظل ها را می شکستم تا بلکه بین آنها خربزه ای شامی که کمی قابل خوردن باشد پیدا کنم و سدّ جوع کنم. حدود پانصد حنظل را شکستم، ولی چیزی پیدا نکردم. پس به دنبال آب و آبادی رفتم، اما شب شد و از آب و آبادی نیز نومید شدم. پس یقین کردم که خواهم مرد و تسلیم مرگ شدم و شروع به گریه بر حال خود کردم.

ناگهان مکان مرتفعی را دیدم. از آن بالا رفتم و بالای آن چشمه آبی پیدا کردم! در حالی که تعجب کرده بودم خدای عزوجل را شکر کردم، کمی آب نوشیدم و با خود گفتم: برای نماز مغرب و عشایم وضو می گیرم و نماز می خوانم تا مبادا بمیرم و ذمه ام به این دو نماز مشغول بماند! پس مشغول نماز شدم.

وقتی از نماز عشاء فارغ شدم، شب تاریک فرا رسید و بیابان پر از صدای درندگان و غیر آنان شد و من صدای شیر و گرگ را می شناختم و چشم های بعضی از آنها را می دیدم که در تاریکی شب مثل چراغ می درخشید. وحشتم زیادتر شد و تسلیم مرگ بودم که در اثر شدت خستگی خوابم برد. وقتی بیدار شدم، دیدم صداها ساکت شده و آسمان به نور ماه روشن گشته و من در غایت ضعف هستم. آنگاه دیدم مرد اسب سواری به سمتم می آید. با خود گفتم: این مرد مرا خواهد کشت، زیرا او می خواهد اموال مرا سرقت کند و وقتی ببیند چیزی ندارم، عصبانی می شود و مرا می کشد یا لااقل جراحتی به من وارد می آورد.

وقتی که مرد به من رسید سلام کرد. من هم جواب سلامش را دادم و از او خوشم آمد! گفت: تو را چه شده؟ با اشاره ضعفم را به او فهماندم. گفت: تو نزد خود سه خربزه داری! چرا آنها را نمی خوری؟ گفتم: مرا مسخره مکن و به حال خودم رهایم کن! گفت: به پشت سرت نظر کن! نگاه کردم و بوته خربزه ای را دیدم که سه خربزه بزرگ داشت! فرمود: یکی را بخور و دو تا را با خود بردار و از این راه مستقیم برو و نصف یک خربزه را اول روز بخور و نصف دیگر را هنگام زوال و خربزه سوم را هم حفظ کن که هنگام غروب خورشید به دردت می خورد که به خیمه سیاهی می رسی و اهل آن تو را به کاروان می رسانند. این را گفت و از چشمانم مخفی شد.

من به سمت خربزه ها رفتم و یکی از آنها را پاره کردم. دیدم بسیار شیرین و خوش طعم است و گویی من خربزه ای مثل آن نخورده ام! یکی را خوردم و دو تا را با خود برداشتم و راهی را که نشان داده بود گرفتم و تا طلوع خورشید راه رفتم. تا اینکه خورشید طلوع کرد و از طلوع آن یک ساعت گذشت. یکی از خربزه ها را پاره کردم و نصف آن را خوردم و تا ظهر راه رفتم و نصف دیگر خربزه را خوردم و به راهم ادامه دادم!

نزدیکی غروب آن خیمه برای من آشکار شد و اهل خیمه مرا دیدند و به سمت من آمدند و مرا با قهر و غله گرفتند و با خود به خیمه بردند. آنها خیال کردند من جاسوسم و چون من تنها زبان عربی بلد بودم و آنان زبان مرا نمی فهمیدند، مرا

به نزد بزرگشان بردند و او با شدت و خشم به من گفت: از کجا آمده ای؟ راست بگو و الا تو را می کشم! من به هر نحوی بود ماجرایم را برایش شرح دادم.

پس گفت: ای سید دروغگو! از این راهی که ادعا داری آمده ای جانداری نمی گذرد، مگر اینکه می میرد یا درندگان او را می خورند! تو چطور این مسافت طولانی را در این زمان کم طی کرده ای؟ از اینجا تا مشهد مقدس سه روز راه است. راست بگو و گرنه تو را می کشم! بعد هم شمشیرش را بر من کشید.

ناگهان خربزه را از زیر عبایم دید و گفت: این چیست؟ من ماجرا را برایش گفتم. حاضران گفتند: در این بیابان خربزه نیست، مخصوصا خربزه ای که ما تاکنون مثل آن را ندیده ایم! پس با هم خلوت کردند و مشورت نمودند و گویی راستگویی مرا فهمیدند و این را معجزه امام علیه السّلام تلقی کردند. پس به سمت من آمدند و دستم را بوسیدند و مرا در صدر مجلسشان جای دادند و به شدت اکرام و احترام کردند و لباسم را از باب تبرک برداشتند و لباس های فاخر و نو به من پوشاندند و دو روز و دو شب مرا مهمان کردند.

روز سوم به من ده تومان دادند و سه نفر را با من فرستادند تا به کاروان رسیدم.

حکایت بیست و دوم: تشرف علامه حلی به خدمت حضرت علیه السلام در خواب و معجزه ایشان در استنساخ کتاب قطوری که علامه مشغول استنساخ آن بود.

قاضی نورالله شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین»، در ذکر زندگی علامه حلی قدس سرّه می گوید: از جمله مقامات عالیه علامه این بود که نزد شیعه مشهور شده بود که بعضی از علمای اهل سنت که علامه پیش آنان در بعضی فنون درس خوانده بود، کتابی در ردّ شیعه نوشته بود و در مجالسش برای مردم می خواند و آنان را گمراه می کرد. او از ترس اینکه این کتاب به دست علمای شیعه بیفتد و جوابش را بدهند، آن را به احدی نمی داد. علامه حیله ای اندیشید و شاگردی خود

نسبت به این استاد سنی را بهانه ای قرار داد تا این کتاب را از او به عاریه بگیرد. عالم سنی به الجا افتاد و از دادن آن ابا کرد و گفت: من با خود عهد بسته ام که این کتاب را بیش از یک شب به کسی ندهم. علامه فرصت را مغتنم شمرد و آن را گرفت و به خانه آورد تا به مقدار ممکن از آن استنساخ کند.

وقتی مشغول نوشتن شد و شب از نیمه گذشت، خوابش گرفت. حضرت حجت علیه السّلام آمد و فرمود: کتاب را به من بده و بخواب! وقتی علامه بیدار شد، کتاب به معجزه امام علیه السّلام تمام شده بود. ظاهر عبارت قاضی نورالله ابن بود که مکالمه و ملاقات در بیداری علامه بوده و این بعید به نظر می رسد و باید در خواب مکالمه صورت گرفته باشد، و خداست که عالم است.

حکایت بیست و سوم: داستان معمر بن غوث سنبسیّ یکی از غلامان امام عسکری علیه السّلام و وارد شدنش بر مفیدالدین ابن جهم، دو سال قبل از فتح بغداد.

در کتاب نفیسی که نزد من است و به قلم شمس الدین جباعی جدّ شیخ بهایی نوشته شده - این شخص همان کسی است که نسخ صحیفه کامله سجادیه به نسخه او می رسد و او آن را از نسخه شهید اول گرفته و علامه مجلسی در بحار و دیگران از نسخه اش استفاده کرده اند - نوشته است:

سید تاج الدین حسنی می گوید که والدم می گفت: معمر بن غوث سنبسیّ دو بار به حله آمد؛ یک بار در زمان های سابق بود که تاریخ دقیقش را نمی دانم و دیگری دو سال قبل از فتح بغداد بود. پدرم می گفت: من در آن هنگام هشت ساله بودم. شیخ معمر سنبسی بر مفید الدین بن جهم وارد شد و مردم به دیدنش می آمدند و دایی ام سید تاج الدین نیز او را زیارت کرد و من که طفلی هشت ساله بودم نیز او را دیدم. او مردی بلند قامت بود که از پیرمردان محسوب می شد و ساعد دستش مثل چوبی بود که دورش را پوست گرفته باشد، و سوار اسب نجیب می شد و چند

روزی را در حله اقامت کرد و می گفت که او یکی از غلامان امام عسکری علیه السّلام بوده و ولادت قائم علیه السّلام را دیده است.

پدرم می گفت: بعد از رفتن این شیخ از حله، از شیخ مفیدالدین شنیدم که گفت: این پیرمرد کهنسال به طور سرّی که الآن امکان فاش کردنش نیست، خبر زوال بنی عباس را داد. وقتی دو سال از این ماجرا گذشت، بغداد فتح شد، مستعصم کشته شد و بنی عباس منقرض شدند و این جای بسیار شگفتی داشت.

این داستان را جباعی در سوم شعبان سال 859 از روی دستخط سید تاج الدین نوشته است.

قبل از حکایت این خبر، از همین شخص طویل العمر دو خبر دیگر نقل می کند و اسناد را به معمر سنبسی می رساند. و او از سلمیّ نقل می کند که گفت: شنیدم که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خداوند خلقی را از رحمت خود و برای رحمت خود و به سبب رحمت خود آفریده و آنان کسانی هستند که حوائج مردم را برآورده می سازند. پس هر کس از شما که می تواند از آنان باشد، باید سعی کند که چنین باشد.

و سنبسی از امام عسکری علیه السّلام نقل می کند که فرمود: به هر چیزی حتی تکه سنگی حسن ظن داشته باش تا خدا شرّ آن را از آن بیرون کند و تو به حظ و بهره ات برسی! گفتم: خداوند شما را مؤید بدارد؛ حتی به سنگ هم حسن ظن داشته باشم؟ فرمود: آیا حجرالاسود را ندیده ای که چه برکاتی دارد؟

محدث نوری می گوید: اما ولد عبارت است از قاضی سید تاج الدین که شهید اول برای خودش و دو فرزندش محمد و علی از او اجازه گرفته است. و اما والد عبارت است از ابی جعفر دیباجی حسنی که شاگرد عمیدالرؤساء و ابن سکّون و معاصر علامه و راوی صحیفه کامله از آن دو تن است و آن دو، از سید بهاء الشرف نقل نموده اند. اما محمد ابن جهم، شیخ فقیه و همان کسی است که وقتی از خواجه نصیرالدین پرسیدند: اعلم شاگردان شما در بین اصولیّین کیست؟ به او و سدیدالدین پدر علامه اشاره کرد.

حکایت بیست و چهارم: تشرف شیخ ابراهیم قطیفی به زیارت حضرت علیه السّلام.

شیخ یوسف بحرانی در کتاب اللؤلؤه در ذکر یاد شیخ ابراهیم قطیفی معاصر محقق ثانی می نویسد: بعضی از اهل بحرین گفته اند: امام حجت بن الحسن علیهماالسّلام در صورت مردی که شیخ او را می شناخت، بر شیخ قطیفی وارد شد. حضرت از شیخ قطیفی پرسید: کدام آیه قرآن از نظر جنبه موعظه ای از همه با عظمت تر است؟ شیخ گفت: آیه «إِنَّ الَّذینَ یُلْحِدُونَ فی آیاتِنا لا یَخْفَوْنَ عَلَیْنا أَ فَمَنْ یُلْقی فِی النَّارِ خَیْرٌ أَمْ مَنْ یَأْتی آمِناً یَوْمَ الْقِیامَهِ اعْمَلُوا ما شِئْتُمْ إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ»، {کسانی که در [فهم و ارائه] آیات ما کژ می روند بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است یا کسی که روز قیامت آسوده خاطر می آید؟ هر چه می خواهید بکنید که او به آنچه انجام می دهید بیناست.} (1) حضرت فرمود: راست گفتی ای شیخ! سپس حضرت بیرون آمد. شیخ از اهل خانه پرسید: فلانی از خانه بیرون رفت؟ گفتند: ما احدی را ندیده ایم که داخل خانه شود یا از آن خارج شود!

حکایت بیست و پنجم: نوشتن ابیاتی در رثای شیخ مفید بر سنگ قبرش توسط آن حضرت علیه السّلام.

قاضی سید نورالله شوشتری در کتاب «مجالس المؤمنین» می گوید: این ابیات به خط صاحب الامر علیه السّلام بر قبر شیخ مفید رحمه الله مکتوبا یافت شد:

کسی که خبر فوتت را آورد صدایش درنیاید / زیرا که روز مرگ تو بر آل رسول صلّی اللّه علیه و آله بزرگ است

اگر در خاک قبر پنهان شدی و رفتی / عدل و توحید در تو موجود و مقیم بودند

و قائم مهدی علیه السّلام خشنود می شد / وقتی نزد تو علوم اهل بیت علیهم السّلام فرا گرفته می شد

ص: 314

1- . فصلت / 40

حکایت بیست و ششم: تشرف شیخ زین الدین علی بن یونس بیاضی صاحب کتاب الصراط المستقیم به زیارت حضرت علیه السّلام.

شیخ زین الدین عاملی بیاضی در کتاب «الصراط المستقیم» خود می گوید: با جماعتی بالغ بر چهل مرد برای زیارت قاسم بن موسی الکاظم علیه السّلام خارج شدیم. یک میل از حرمش فاصله داشیتم که دیدیم اسب سواری می آید. خیال کردیم قصد دارد اموال همراه ما را بگیرد، لذا اموال را پنهان کردیم.

وقتی سوار به ما رسید، ما آثار اسبش را دیدیم، ولی خودش را ندیدیم. به جهت مقابل نگاه کردیم، ولی باز هم اثری از ایشان ندیدیم. زمین مقابلمان صاف بود و خورشید هم می تابید و مانعی هم در کار نبود، لذا از این امر تعجب نمودیم و یقین کردیم که ایشان یا امام علیه السّلام بودند و یا یکی از ابدال و نیکان منتسب به ایشان!

محدث نوری می گوید: این شیخ جلیل تصنیفات خوبی دارد و کفعمی در بعضی کلماتش، عبارات بلندی در شأن او دارد.

حکایت بیست و هفتم: داستان تشرف شیخ اجل حاج مولی علی بن حاج میرزا خلیل طهرانی در سرداب شریف.

حاج مولی هلی خلیلی طهرانی ساکن و مدفون در نجف که اغلب سال ها به زیارت ائمه سامرّاء می رفت و با سرداب غیبت انس داشت و از کرامات آنجا فیض می برد، به من خبر داد که من هر بار که به سامرّاء آمدم، در آن کرامتی دیدم و به مکرمتی رسیدم. او دیده هایش را به کسی نمی گفت، جز این مطلب که هم به من گفت و هم دیگران از او شنیده بودند که می گفت: بسیار می شد که در دل تاریک شب که مردم آرام می گرفتند به سرداب شریف می رفتم و نزدیک در، قبل از نزول از پله ها، نوری را می دیدم که از سرداب غیبت به دیوار راهروی اول می تابید و از جایی به جای دیگر می رفت، گویی در دست کسی در آنجا شمعی بود و در اثر

حرکت او نور از سمتی به سمت دیگر می رفت. سپس من به سمت سرداب پایین می رفتم و احدی را نمی یافتم و چراغی را هم نمی دیدم.

حکایت بیست و هشتم: تشرف سید مرتضی نجفی به زیارت حضرت در مسجد کوفه و قصه شیخ دُخنی امام جماعت.

سید ثقه مرتضی نجفی رحمه الله که شیخ جعفر نجفی را درک کرده بود و نزد علمای عراق به صلاح و سداد معروف بود و من با او سال ها در سفر و حضر بودم و کوچک ترین لغزش دینی از او ندیده بودم، به من خبر داد و گفت: با جماعتی که یکی از علمای معروف و مبرز نجف نیز بین آنها بود، در مسجد کوفه بودیم و من بارها نامش را پرسیده بودم، ولی به خاطر شهرت گریزی و عدم فاش شدن سرّ، به من چیزی نمی گفت.

هنگامی که وقت نماز مغرب رسید، آن عالم نزدیک محراب نماز نشست و مردم در حال مهیا شدن برای نماز بودند. گروهی نشسته بودند، گروهی اذان می دادند و گروهی وضو می ساختند. در آن ایام داخل موضع معروف به تنّور آب کمی از قنات خراب شده ای جمع شده بود و ما مجرای آن را نزدیک قبر هانی بن عروه دیده بودیم و پلکانی که به سمت قنات مخروبه نزول می کرد، گنجایش بیش از یک نفر را نداشت. من به آن سمت رفتم و خواستم پایین بروم که دیدم شخص مجلّلی به هیأت اعراب، در کمال سکینه و وقار و طمأنینه نزدیک آب نشسته و وضو می سازد. من از ترس از دست دادن نماز جماعت عجله داشتم و کمی ایستادم، اما دیدم مانند کوه است و تکان نمی خورد! گفتم: نماز جماعت برپا شده، گویی شما نمی خواهی با شیخ نماز بخوانی! خواستم کمی عجله کند، اما گفت: نه! گفتم: چرا؟ فرمود: زیرا او شیخی دخنیّ است. من منظورش را نفهمیدم و ایستادم تا وضویش را تمام کرد و بالا رفت. من پایین رفتم، وضو گرفتم و نماز خواندم. وقتی نماز تمام شد و مردم پراکنده شدند، دل و دیده ام از وقار و سکون و کلامش پر شد. ماجرا را به شیخ گفتم، حالش دگرگون شد، رنگش پرید و با اندوه به فکر فرو رفت و گفت:

حضرت حجت علیه السّلام را درک نموده ای و او را نشناخته ای و او به تو خبری داده که جز خدای تعالی کسی از آن اطلاع نداشته است!

بدان که من امسال در رحبه که موضعی است در جانب غرب حیره کوفه، دُخنه (دانه ای خوراکی که سرد و خشک است) کشت می کردم و آنجا محل خوف و خطر بود، زیرا اعراب بادیه نشین به آنجا تردد می کردند. وقتی من به نماز برخاستم، فکرم به کشت و کار دخنه افتاد و امرش برایم مهم جلوه کرد و مدتی به آن و آفاتش اندیشیدم.

محدث نوری می گوید: این خلاصه چیزی بود که بیست سال پیش من از او شنیدم و از خدا به خاطر زیاده و نقصان احتمالی کلماتش پوزش می طلبم.

حکایت بیست و نهم: داستان تشرف مرد صالح بغدادی به زیارت حضرت علیه السّلام در جزیره ای در دریا بعد از شکستن کشتی او.

در کتاب نورالعیون نوشته فاضل خبیر سید محمد شریف الحسینی اصفهانی، از استادش میرزا محمد تقی الماسی که از علمای زاهد و در فقه و حدیث و رجال بصیر بود و ما شرح حال او را در ذکر احوالات علامه مجلسی نوشته ایم، آمده است:

در رساله، ذکر کسانی که حضرت مهدی علیه السّلام را در غیبت کبری دیده اند آمده است. مرد صالحی از اهل بغداد که تا این زمان یعنی سال 1136 هنوز زنده است، می گوید: من در سالی با جماعتی به سفر رفتیم. ما سوار کشتی شدیم و در دریا حرکت کردیم، ولی از قضا کشتی ما شکست و همه کسانی که در آن بودند غرق شدند. من به چوب شکسته ای آویزان شدم و دریا مرا بعد از مدتی به جزیره ای رساند. من در اطراف جزیره گشت زدم و بعد از نومیدی از ادامه زندگی، به صحرایی رسیدم که در آن کوهی بزرگ بود.

وقتی به آنجا رسیدم، دیدم که دریا آن را احاطه کرده و تنها از یک سمت به دریا متصل نیست، بلکه به صحرا متصل است و من از آنجا بوی میوه ها را استشمام

کردم. خوشحال شدم و اشتیاقم فزونی گرفت. کمی از کوه را بالا رفتم تا به وسط آن رسیدم؛ جایی که بیست ذراع و خیلی صاف بود و عبور از آن ابدا ممکن نبود. من متحیر شدم و در کار خود به تفکر پرداختم که ناگهان دیدم مار بزرگی مثل درختی پرشاخ و برگ، با تمام سرعت به سمت من می آید. من از مار فرار کردم و به خدا پناه بردم که مرا از شر آن نجات دهد، همان طور که مرا از غرق شدن نجات داد.

ناگهان دیدم حیوانی شبیه خرگوش با شتاب از بالای کوه به آن سو می آید و قصد جان مار را دارد. وقتی خرگوش به دم مار رسید، از آن بالا رفت تا سر مار به آن سنگ صاف رسید و دم آن بالای سنگ باقی ماند. آن حیوان به سر مار رسید و از دهانش نیشی را که به اندازه یک انگشت بود خارج کرد، آن را در سر مار فرو برد و سپس بیرون آورد و در موضع دیگری فرو کرد و عقب رفت. مار در جا در همان مکان کشته شد و در جسدش عفونتی به وجود آمد که از بوی تعفن آن، نزدیک بود جانم به لبم برسد! به سرعت گوشت مار آب شد و در دریا ریخت و استخوان هایش مثل نردبانی ثابت روی زمین باقی ماند که می شد از آن بالا رفت.

با خود اندیشیدم و گفتم: اگر اینجا بمانم از گرسنگی خواهم مرد. پس در این امر بر خدا توکل کردم و از از استخوان های مار بالا رفتم تا به بالای کوه رسیدم. به یکباره در جهت مقابل کوه باغی را دیدم در نهایت شادابی و خرمی و طراوت و آبادی. من با حرکتی داخل باغ شدم و دیدم پر از درختان پر میوه است و بنایی بلند شامل چندین خانه در آن موجود است و اتاق های فراوانی در وسط آن موجود است.

از آن میوه ها خوردم و در اتاقی مخفی شدم و شروع به گردش در باغ و اطراف آن کردم. ناگهان دیدم سوارانی چند از طرف خشکی به سمت باغ می آیند و در جلوی همه آنها مردی صاحب جمال و جلال و حسن هیأت است و در غایت هیبت است و معلوم بود که این مرد، بزرگ آنان است. آنان داخل باغ شدند، از اسبان خود پایین آمدند و آنان را رها نمودند و وارد قصر شدند. بعد سید در صدر مجلس قرار گرفت و بقیه با ادب دور او نشستند.

سپس طعام آوردند و سید به آنان گفت: امروز ما در فلان غرفه مهمانی داریم که باید او را به غذا دعوت کنیم! چند تن از آنان به دنبالم آمدند. من ترسیدم و گفتم: مرا معاف بدارید! وقتی سید فهمید، گفت: غذایش را برایش به همان غرفه ببرید تا بخورد! وقتی از غذا فارغ شدیم، امر کرد مرا به محضرش بردند و ماجرایم را از من پرسید و من جریان را به او گفتم. پرسید: دوست داری به نزد اهل و خویشانت برگردی؟ گفتم: بله! پس رو به یکی از همراهانش نمود و به او امر کرد که مرا به اهل و عیالم برساند و من و آن مرد از محضرش خارج شدیم.

کمی که راه رفتیم مرد به من گفت: نگاه کن که این دیوار شهر بغداد است! تا نگاه کردم و دیوار را دیدم، مرد از مقابلم غیب شد و تازه فهمیدم که من سید و مولایم مهدی علیه السّلام را دیده ام و از بدی حظّم، از این فیض عظیم محروم شده ام و با کمال حسرت و ندامت به شهر و خانه ام داخل شدم!

محدث نوری می گوید: حاج مولی هادی طهرانی نیز به من گفت: این حکایت را در رساله مذکور دیده و ظاهرا اسم کتاب «بهجه الاولیاء» بود.

حکایت سی ام: تشرف مرد دیگری از اهل بحرین به خدمت حضرت و داستان عجیب او.

در همان کتاب از مولای با تقوای مذکور نقل شده که گفت: مرد مورد وثوق و صالحی از سادات شولستان، از مرد ثقه ای نقل کرد که گفت: جماعتی از اهل بحرین تصمیم گرفتند که به طور منظم، جمعی از مؤمنان و شیعیان را اطعام کنند. تا اینکه نوبت به مرد فقیری از آنها رسید که جمع را اطعام کند. به سبب فقری که این مرد داشت، حزن و اندوهش زیاد شد و شبی سر به بیابان گذاشت و مردی مقابلش آمد و گفت: به نزد فلان تاجر برو و به او بگو: محمد بن الحسن به تو می گوید: دوازده دیناری را که نذر ما کردی به من بده! آن پول ها را از او بگیر و خرج مهمانی ات کن. مرد فقیر به سمت فرد تاجر رفت و پیام آن مرد را به تاجر داد.

تاجر پرسید: خودش فرمود من محمد بن الحسن هستم؟ مرد بحرینی گفت: بله! پرسید: او را شناختی؟ گفت: نه. گفت: او صاحب الزمان علیه السّلام بوده و این دینار ها را من نذر او نموده بودم!

تاجر مرد فقیر بحرینی را اکرام کرد و دینار ها را به او داد و از او التماس دعا کرد و گفت: حال که نذر من قبول شده، از تو می خواهم نیم دینار از این دوازده دینار را به من بدهی تا من عوض آن را به تو بدهم! بحرینی آمد و مبلغ را در آن مهمانی خرج نمود و آن مرد مورد اعتماد گفت: من این داستان را به دو واسطه از بحرینی شنیده ام.

از چیزهای عجیبی که ما از این کتاب کشف کردیم و مناسب با مقصود ما بود، این بود که مؤلف در باب رؤیت حضرت علیه السّلام، چهارده حکایت نقل کرده و ما دو حکایت را اینجا نقل کردیم و یازده حکایت دیگر در بحار موجود است.

او در داستان چهاردهم حکایت عجیبی را نقل می کند و می گوید: مؤلف ضعیف محمد باقر شریف می گوید: در سال 1173 من در مسیر راه مکه معظمه بودم که بین دو شهر مکه و مدینه با مرد با تقوا و مورد اعتمادی به نام حاج عبدالغفور همراه شدم که از تجار تبریز بود، ولی ساکن یزد بود و سه دفعه قبل از آن به حج آمده بود و بنا داشت در این سفر، دو سال در مجاورت بیت الله بماند تا سه سال پشت سر هم به فیض حج برسد!

بعد از آن در سال 1176 وقتی من از زیارت مشهد امام رضا علیه السّلام برگشتم، او را در یزد دیدم که بعد از برگشتن از مکه و انجام سه حج متوالی، برای انجام کاری به بندری از بنادر هند رفته بود و همان سال به خانه اش برگشته بود. وقتی مرا دید، به من گفت که از میرابوطالب شنیده که پارسال نامه ای از سلطان فرنگ به رئیسی به نام بجندر که از جانب او در بندر بمبئی ساکن بود رسیده که در این روزها، دو نفر که لباس پشمین دارند بر ما وارد شده اند و یکی از آنها ادعا دارد که سنش هفتصد و پنجاه سال است و دیگری می گوید هفتصد سال سن دارد! آن دو می گویند: حضرت صاحب الامر علیه السّلام ما را فرستاده تا شما فرنگیان را به دین محمد مصطفی صلّی اللّٰه علیه و آله دعوت کنیم و می گویند اگر دعوت ما را

نپذیرید و به دین ما نگروید، بعد از هشت یا ده سال (تردید از آن حاجی مذکور بوده) دریا زمین های شما را غرق می کند. ما امر به کشتنشان کردیم، ولی آهن در بدنشان اثر نمی کند و آنان را روی آلات آتشین قرار داده ایم، ولی نمی سوزند! ما دست و پای آنان را بستیم و آنها را در دریا انداختیم، ولی از دریا سالم بیرون آمدند!

سلطان فرنگ به رئیس بمبئی نوشته بود که از علمای اسلام و یهود و مجوس و مسیحیت بپرسد که آیا آنان ظهور صاحب الامر علیه السّلام در آخرالزمان را در کتبشان دیده اند یا نه!

حاجی مذکور می گوید: من از کشیشی در بندر صورت از صحت چنین نامه ای سؤال کردم و او آن را تأیید نمود. میر ابوطالب و میرزا بزرگ ایرانی که از معروفین بندر مذکور بودند نیز قصه را همان طور که شنیدی نقل کردند و خلاصه داستان این نامه، در آن سرزمین مشهور و منتشر است، و خدا داناست.

حکایت سی و یکم: تشرف عالم مؤید سید محمد قطیفی به دیدار حضرت علیه السّلام در مسجد کوفه.

عالم نبیل مولی محسن اصفهانی ساکن و مدفون کربلا که از موثق ترین ائمه جماعات بود گفت: سید محمد قطیفی به من خبر داد که در یکی از شب های جمعه، قصد رفتن به مسجد کوفه کردم. اما زمانه اوضاعی مخوف داشت و کسی بدون جماعت و آمادگی قبلی به سمت مسجد نمی رفت، زیرا راهزنان و دزدان در اطرف نجف اشرف زیاد شده بودندو برای همین من با یکی از طلاب با هم حرکت کردیم.

وقتی داخل مسجد شدیم، فقط یک نفر را دیدیم که مشغول عبادت بود و ما شروع به انجام آداب مسجد کردیم. وقتی غروب خورشید نزدیک شد، به سمت در مسجد آمدیم و آن را بستیم و پشت آن را پر از سنگ و چوب و آجر و گل کردیم تا اینکه مطمئن شدیم کسی از خارج مسجد، نمی تواند به طور عادی آن را بگشاید.

سپس به داخل مسجد رفتیم و مشغول نماز و دعا شدیم. وقتی فارغ شدیم من و دوستم رو به قبله در دکه القضاء نشستیم و آن مرد صالح، با صدای بلند و حزینی در راهروی نزدیک باب فیل مشغول قرائت دعای کمیل شد و آن شب مهتابی و مه آلود بود و من به آسمان نظر می کردم!

وقتی اوضاع چنین شد، دیدم عطری در فضا پیچید و فضا را نیکوتر از بوی مشک نافه اذفر کرد که برای قلب از نسیم سحری روح افزاتر بود، و در میان شعاع های نور ماه، اشعه ای مانند شعله آتش دیدم که بر ماه غالب آمد و در این حال صدای مرد صالح دعاخوان کم شد و من ناگهان مرد جلیل و با عظمتی را دیدم که از سمت در بسته مسجد داخل شد. وی لباسی حجازی به تن داشت و بر دوش شریفش سجاده ای داشت که عادت مردم اهل مکه و مدینه تا امروز است و با سکینه و وقار و هیبت و جلال راه می رفت و به سمت حرم حضرت مسلم علیه السّلام رفت و برای ما از حواسمان، تنها چشم خوار و قلب به پرواز آمده باقی ماند. وقتی از کنار ما به سمت قبله آمد، به ما سلام کرد.

سید قطیفی می گوید: دوستم که اساساً شعور و ادراکی برایش نماند و نتوانست سلامش را پاسخ دهد، ولی من خیلی تلاش کردم، تا اینکه در کمال سختی و مشقت سلامش را پاسخ دادم! وقتی داخل مسجد شد و از چشم ما مخفی شد، دل از دست رفته مان به سینه برگشت و گفتیم: این که بود و از کجا داخل مسجد شد؟ ما به سمت آن مردی که به تنهایی مشغول عبادت بود رفتیم و دیدیم که گریبان دریده و به شدت مانند شخص مشتاق و محزون گریه می کند. از او جریان را پرسیدیم، گفت: برای فوز به تشرف به محضر ناموس دهر و امام زمان علیه السّلام، چهل شب جمعه به این مسجد آمدم و امشب شب آخر بود و من به حسب ظاهر، نتوانستم به فیض لقای حضرت برسم، جز اینکه من چنانچه مرا دیدید مشغول دعا بودم. ناگهان دیدم حضرت علیه السّلام آمد و بالای سرم ایستاد. من متوجه او شدم. حضرت فرمود: چه می کنی؟ یا فرمود: چه می خوانی؟ (تردید از سید قطیفی است) من نتوانستم جواب سؤال او را بدهم و او همان طور که دیدید، از کنار من عبور کرد

و رفت. ما به سمت درب مسجد رفتیم و آن را به همان نحو که بسته بودیم، یافتیم و با حالت شکر و حسرت برگشتیم !

محدث نوری می گوید: این سید عظیم الشأن را استاد ما شیخ عبدالحسین طهرانی زیاد یاد می کرد و از او تمجید می کرد و می فرمود که ما او را زیاد در حرم می دیدیم و سؤالات ادبی می کردیم. او جواب ما را می داد و در خلال کلامش، به سروده های خودش و دیگران در باب مراثی اهل بیت علیهم السّلام استشهاد می نمود و ذکر مصیبت می کرد و مجلس شعر و ادب، به مجلس مصیبت و بلا تبدیل می شد. او قصیده های خوش مضمونی در مرثیه اهل بیت علیهم السّلام دارد که بر زبان مداحان جاری است، از جمله قصیده ای که اول آن این بیت است:

مرا چه شده است که وقتی شب تاریک فرا می رسد / دلم دنبال کسی که آواز می خواند و مدح و ثنا می گوید می رود؟

و این قصیده طولانی است. او قصیده دیگری دارد که اول آن این بیت است:

روزگار بر من فضل رهبرانش را افکنده و مرا بزرگ کرده / ولی من مقصود و مراد روزگار را در سر ندارم و علاقه ای به این بزرگ شدن در چشم مردمان ندارم !

تا آخر قصیده. و نیز قصیده ای در مدح شهدای کربلا دارد که می گوید:

آنان صاحبان مروت و وفا بودند که یاور امام حسین علیه السّلام شدند / و بر دشمن انبوه او فریاد و بانگ زدند.

جان هایشان به سبب پاکی ذاتشان پاک شد / و ارکان و دامن هایشان طیب و طاهر گردید

عاشق رنج و سختی شدند تا از امامشان دفاع کنند / نه اینکه از رنج برای منافعشان دفاع کنند و مقدرات الهی مُمضی خواهد بود !

پس قصرها برای آنان متمثل شد و آن را دیدند / و اگر آن را نمی دیدند هم کوتاهی نمی کردند.

آنچه آنان را مشتاق مرگ کرد / تنها وعده خدای رحمان بود، نه غلمان و حوری های بهشتی

ص: 323

حکایت سی و دوم: تشرف مرد دیگری به نام آقا محمد مهدی از ساکنان بندر ملومین در سرداب شریف و شفای او به اعجاز حضرت از بیماری گنگی و لالی.

در ماه جمادی الاول سال 1299 مردی به نام آقا مهدی که از ساکنان بندر ملومین از بندر های ماجین و ممالک برمه بود - که اکنون در تصرف انگلستان است - و از شهر کلکته هند که پایتخت ممالک هند محسوب می شد با وسایل نقلیه موتوری تا دریا شش روز فاصله داشت، وارد شهر کاظمین علیهماالسّلام شد. پدرش اهل شیراز بود، ولی آقا مهدی در بندر ملومین متولد شد و زندگی کرد و سه سال قبل از تاریخ مذکور، بیماری شدیدی گرفت و وقتی خوب شد، لال و گنگ باقی ماند.

او برای شفای مرضش، به امامان عراق علیهم السّلام متوسل شد و خویشانی از تجار معروف در کاظمین داشت. لذا بر آنها وارد شد و بیست روز نزدشان ماند. روز حرکت ماشین به سمت سامرّاء، آب رودخانه طغیان کرد. او را آوردند و تحویل رانندگان ماشین دادند که اهل بغداد و کربلا بودند و از آنها خواستند مراقب حال او باشند و امورش را فراهم کنند، زیرا خودش قدرت بر ابراز حوائجش نداشت و نامه ای هم برای سکنه سامرّاء نوشتند که مراقب امور او باشند!

وقتی وارد زمین مقدس سامرّاء و ناحیه مقدسه شد، بعد از ظهر روز جمعه دهم جمادی الآخر سال مذکور به سرداب منور آمد. در سرداب جماعتی از ثقات و مقدسین بودند. او به راهروی مبارک وارد شد و مدتی طولانی به گریه و تضرع مشغول شد و احوالش را بر روی دیوار نوشت و از خوانندگان طلب دعا و شفاعت نمود.

هنوز دعا و تضرعش تمام نشده بود که خدا زبانش را به حرف آورد و به اعجاز حضرت حجت علیه السّلام، با زبانی تند و سریع و کلامی فصیح، از آن مکان خارج شد! روز شنبه در مجلس درس میرزا حسن شیرازی رحمه الله حاضر شد و

سوره فاتحه را به شیوه ای خواند که همه به صحت و حسن قرائت او اعتراف کردند و آن روز، روز مورد شهادت همه بود و مقامی رفیع پیدا کرد.

شب یکشنبه و دوشنبه علما و فضلا با حالت شادی و سرور در صحن شریف جمع شدند و صحن را با چراغ و قندیل روشن نمودند و جریان را به نظم کشیدند و در شهرها ترویج کردند. همراه این فرد شفا یافته آستان مهدوی علیه السّلام، حاج ملا عباس زنوزی بغدادی بود و او این فرد را در حال مرض و پس از شفای حضرت، با صحت کامل دیده بود و در این باب این قصیده طولانی را سرود:

در همان سال من و زائران به سامرّائی آمدیم که هر کس آن را می دید مسرور می شد

از کشور چین جوانی را دیدم که آنجا آمده بود و هم نام امامی بود که او را هدایت فرمود

وقتی می خواست کلمه ای بگوید با اشاره دست می گفت و به سختی کلمات را با نفس و صوتش ادا می کرد

بیماری اش تکلمش را از او گرفته بود و از دو چشمش خون می گریست

به درب سردابی آمد که مردم همگی در آنجا به آرزوی خویش می رسند

بدون اینکه زبان تکلم داشته باشد قصد حضرت را کرده بود و نفس بر او رنج ها را فرود آورده بود!

او بالای دیوار می نوشت و روحی که این نوشته داشت، سبب شفای او شد. او نوشت:

بعد از دعا و زیارت، از کسانی که نوشته مرا می بینند و می خوانند امید دارم که مرا دعا کنند،

شاید زبانم به فصاحت سخن بگوید و من بتوانم زیارت کنم و خدا را بخوانم

ناگهان دید مردی از اتقیای بشر که او را می دیدی جلو آمد و او را پناه داد

او حامل خیر برایش بود و از نقطه ای از سرداب که فرزند طه صلّی اللّه علیه و آله غایب شده بود آمد

ص: 325

به مرد بیمار اشاره کرد که آنچه نوشته شده را بخوان و وقتی آمد و آن نوشته را خواند، او را دعا کرد

و به آن سیدی که نشسته بود سفارش کرد که برای شفای او دعا کند و سید او را شفا داد

پس برخاست و امام غایب از اوصیای انبیا او را داخل در پنهان سرا کرد

و به سمت حفره موجود در راهرو رفت، راهرویی که نور آن چشم را روشن می کند

شخص دیگری آنجا چراغ روشن کرد و چراغ را نزدیک دهان آن مریض برد تا وقایع را مشاهده کند

مرد مریض شروع به دعا و استغفار کرد و دو چشمش مشغول گریستن بود

و چون برگشت که نمازی بخواند، نفس او دریافت که شفا یافته است

و خدا زبان او را باز نمود و او توانست قرائت آن نماز را به خوبی ادا کند

وقتی خبر این استشفاء به خبره و استاد صناعت شعر، سید حیدر حلی رسید، نامه ای به سامرّاء نوشت که متن آن، این است:

بسم الله الرحمن الرحیم. وقتی از ناحیه مقدسه نسیم کرم امامت وزیدن می گیرد و نفحات بوی خوش این کرامت منتشر می شود، و زبان گنگ زائر آن مضجع پاک باز می شود، پس از آن تضرع و ابتهالی که به حضرت می کند، دوست دارم در سلک خدام آن حضرت شعری بسرایم که این معجزه عظیم را بیان و آن را منتشر سازد، و به نشانه زمان و غرّه روی نیکوی روزگار و شاخه درخت محمدی صلّی اللّه علیه و آله و مناره آیین احمدی صلّی اللّه علیه و آله علم شریعت و امام شیعه تبریک بگویم تا بین دو عبادت در محضر این دو امام همام علیهماالسّلام جمع نمایم. پس این قصیده غرّاء را به نظم کشیدم و آن را به دار اقامتش سامرّاء هدیه کردم و امیدوارم مورد قبول آن سرور قرار بگیرد. پس به امید خدا چنین سرودم:

این چنین معجزه آشکاری که نیک و فاجر آن را می بینند آشکار می شود

و کرامتی روایت می شود که خبر آن را حاضران به غایبان می رسانند

ص: 326

چشم گروهی از بینندگان از دیدن این معجزه روشن و خار در چشم گروه دیگری از بینندگان آن قرار می گیرد

دلی به شدت اندوهناک می شود و مرغ دلی از شادی به پرواز در می آید

ای که از مذهب شیعه دلیل می طلبی ! فکرت را با این معجزه جلا بده، و ای انسان عمیق فکر ! فکرت را یاری کن !

آثار و معجزات آل رسول صلّی اللَّه علیه و آله را ببین و آنچه از این خبر نشر یافته تو را کافی است

و این خبر راست را دریاب که قلب دشمن را می شکافد

دیروز از صاحب الامر علیه السّلام معجزه بسیار آشکاری برای ما نمایان شد !

در سرداب غیبت حضرت، فرد بیماری که بیماری اش برای همگان واضح بود اصرار بر شفا داشت

روزگار فریبکار دهانش را که زبانش گنگ شده و حرف نمی توانست بزند، از او گرفته بود.

او با التماس طلب شفا می کرد، نزد کسی که به ظاهر غایب و به واقع حاضر بود

مرد مزدوری که در امر او از راه راست منحرف بود، به او کلام دیگری تلقین می کرد

در همین حین که در خستگی شدیدی بود و از خستگی فکر و خیالش سرگردان بود

ناگهان گره زبانش باز شد و آن امر ضرر زننده بر قدرت تکلم او، از او کنار زده شد.

پس در بین حمدکنندگان خدا به سمت مولایش رفت و مشغول یادآوری نعمت های خدا شد

به جان خودم قسم جسم مريض او را دستى كه تمامى خلق شكرگزار اويند مسح كرد

ص: 327

دستی (دست حضرت علیه السّلام) که پیوسته موجب رحمت مردمان است و خدا هم برای همین منظور آن را خلق کرده است

آن دست با کرامت به سرعت آمد، اگرچه نفوسی پر عداوت به خاطر وجود استخوان حقد در سینه، از این عمل به تنگ آمدند

و بگو: قائم آل نبی صلّی اللّٰه علیه و آله که امر و نهی عباد فقط در ید قدرت اوست

آیا زائرش را که پیوسته نطق به مناقب او می کند، از نطق باز می دارد؟

او با صداقت زبان زائرش را می گشاید و بر او حکم می کند که قادر بر سخن گفتن باشد

و چهره کسی را که بدون توسل به ساحت مقدسش امید شفا دارد و اوست که دروغگوست، دگرگون می سازد.

پس منزه و پاک است او و بلکه چه خوب فریادرسی است، وقتی که شیری خشمگین دهان گشوده تا آسیب بزند

این کرامت است نه آنچه که فردا اشخاص فاجر و فاسق سر هم می کنند

ای زبان روزگار! ذکر این واقعه را مدام نشر بده و دهان معطرت را در نشر آن بگشا!

و به خاطر این معجزه، به سامرّاء و امرای آنکه در آنجا ساکنند و آبادش می کنند تبریک بگو!

امیر آنجا سید حسن مجبتی است که بسیار جواد و بخشنده است و باران جودش ریزنده است

و بگو: ای سامراء و ای بقعه ای که خدای بخشنده به برکت آن لغزش را می بخشد!

هر دو نام تو در بین مردم آشکار است و در چهره های آنان اثرهای آشکاری می گزارد

تو برای بعضی از مردم سبب شادی هستی و این مدح آشکاری برای آن مردم است

ص: 328

و تو برای بعضی از مردم سبب ناراحتی هستی و این وصف مردم خسران زده است

و حسن حاکم آنجا کرامات آماده تو را آزاد ساخته و مسافر به سمت توست

و تو چون باغی عظیم هستی که حسن و جانشینانش در باغستان خرم تو هستند

او انسان علیمی است که در دامن هدایت تربیت یافته و عبای پاکش را تقوای الهی دوخته است

تا آنجا که گفت:

علت این همه مدح، بودن عترت سیدالمرسلین صلّی اللّه علیه و آله در توست، و الا ای فخر کننده! بدون آنها تو چه فخری داری؟

حکایت سی و سوم: تشرف عالم ربانی مولی زین العابدین سلماسی در حین قرائت دعای ندبه در سرداب.

ثقه امین، آغا محمد که مجاور حرم عسکریّین علیهماالسّلام است و بیش از چهل سال متولی امر شمع ها و روشنایی حرم مطهر است، از قول مادر خود می گوید که آن بانو گفت: روزی با اهل بیت عالم ربانی مولی زین العابدین سلماسی در سرداب شریف بودم و مرحوم سلماسی برای ساختن دیوارهای شهر، به سامرّاء آمده بود.

آن بانو می گوید: روز جمعه بود و جناب سلماسی دعای ندبه می خواند و ما نیز با او می خواندیم. او به شدت می گریست و مانند بیچارگان ضجه می زد و ما نیز از گریه او می گریستیم و کسی در آنجا جز ما حضور نداشت.

در همین حال بودیم که ناگهان بوی مشکی سرداب را گرفت و فضا را معطر ساخت و تمام آن را خوشبو کرد، به گونه ای که آن حالت حزن و بکاء از همه ما زایل شد و ما نتوانستیم تکان بخوریم. همین طور متحیر بودیم که اندکی گذشت و آن بوی خوش و طیب رفت و ما مشغول به ادامه دعا شدیم. وقتی به خانه برگشتیم،

از مولی سلماسی علت آن بوی خوش را پرسیدم. گفت: تو را به این سؤال چه کار؟ و جوابم را نداد!

همچنین آغا علی رضا اصفهانی می گوید: روزی از مولی سلماسی پرسیدم: آیا می توان حجت خدا علیه السّلام را دید؟ (زیرا من در حق او نیز مانند استادش سید بحرالعلوم، احتمال تشرف را می دادم). او این واقعه را واو به واو تعریف کرد.

حکایت سی و چهارم: تشرف شیخ ابن ابی جواد نعمانی به زیارت آن حضرت علیه السّلام.

میرزا عبدالله اصفهانی معروف به افندی، در جلد پنجم کتاب «ریاض العلماء» درباره شیخ ابن ابی الجواد نعمانی می نویسد: ایشان از کسانی بود که حضرت قائم علیه السّلام را در زمان غیبت کبری دیده بود و از حضرت علیه السّلام روایت هم نقل کرده بود. و در بعضی از مواضع من به نقل از خط شیخ زین الدین حائری شاگرد شهید، دیده ام که ابن ابی الجواد نعمانی امام زمان علیه السّلام را دیده بود و به او گفته بود: مولای من ! تشریف بیاور و در نعمانیه و حله اقامتی بفرما! شما کجای این دو شهر هستید؟ فرمود: من شب و روز سه شنبه در نعمانیه هستم و شب و روز جمعه در حله هستم. ولی اهل حله در مقام من (مقام صاحب الزمان) رعایت آداب نمی کنند. هر کس وارد مقام من شود و آداب را به جای آورد و به من و سایر ائمه علیهم السّلام سلام کند و بر من و آنان دوازده بار صلوات بفرستد و سپس دو رکعت با دو سوره بخواند و با خداوند در آن مقام مناجات کند، خدای تعالی حاجتش را می دهد و یکی از حوائجش که مقضیّ می شود، مغفرت است.

عرض کردم: ای مولای من ! آن آداب را به من تعلیم فرما. فرمود: بگو: خداوندا! آداب از من گرفته شده تا اینکه به من گزند رسیده و تو ارحم الراحمینی، و گناهانی که مرتکب شدم سبب شده که مستحق چندین و چند برابر تنبیهات تو شوم، و خدایا تو بردباری و تأمل داری و خیلی از گناهان را می بخشی، تا اینکه عفو و

رحمتت بر عذابت سبقت می گیرد. و حضرت این جملات را سه نوبت برایم تکرار کرد تا حفظ شدم !

محدث نوری می گوید: نعمانیه شهری بین واسط و بغداد است و ظاهرا شیخ محمد نعمانی صاحب تفسیر و کتاب غیبت که شاگرد کلینی است، اهل آنجاست. و صفوانی که معاصر اوست، هر دوی این دو نسخه از کافی را ضبط کرده است.

حکایت سی و پنجم: تشرف مرد دیگری به خدمت حضرت علیه السّلام در حالی که روز یکشنبه مشغول زیارت امیرالمؤمنین علیه السّلام بود.

سید اجل علی بن طاووس در کتاب «جمال الاسبوع» می گوید: در حال بیداری امام زمان علیه السّلام را در حال زیارت امیرالمؤمنین علیه السّلام در روز شنبه - که روز امیرالمؤمنین علیه السّلام است - دیده است که این زیارت را می خواند:

سلام بر درخت نبوی و باغ منور هاشمی که میوه آن نبوت است و امامت میوه رسیده آن ! سلام بر تو و بر دو هم جوارت آدم و نوح ! سلام بر تو و بر اهل بیت طیب و طاهرت ! سلام بر تو و فرشتگان اطرافت که دور قبر مطهرت در گردش اند ! ای مولای من، ای امیرالمؤمنین ! امروز روز یک شنبه است که روز شماست و به نام شماست و من کنار قبرت مهمان شمایم، پس ای مولای من ! مرا میهمان کن و پناه بده که تو کریمی و ضیافت را دوست داری، و امید است که دعایت مستجاب شود. پس به آنچه رغبت داری عمل فرما و من همان را از تو امیدوارم، به حق منزلت تو و اهل بیت تو در نزد خدا و به حق منزلت خدا نزد شما و به حق پسر عمویت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله !

حکایت سی و ششم: دیدار سید محمد آوی و روایت او در باب یک نوع استخاره با تسبیح.

علامه حلی در «منهاج الصلاح» می گوید: نوع دیگری از استخاره را پدرم از رضی الدین آوی، از صاحب الامر علیه السّلام نقل کرده است، به این ترتیب که سوره حمد را ده بار یا لااقل سه بار و کمترین حد آن یک بار بخواند و سپس ده بار سوره قدر را بخواند و بعد هم این دعا را سه بار بخواند: خدایا! من به دلیل علم تو به عواقب امور، از تو طلب خیر می کنم و به خاطر حسن ظنم به تو، در آمالم و محذوراتم از تو مشورت می گیرم. خدایا! اگر ابتدا و انتهای فلان کار برکت را به دنبال دارد و روز و شب تحقق آن با برکت محفوف است، برای من در آن انتخابی کن که امور نااهل آن را اهل و آرام کند و روزهای آن را به سرور برگرداند. خدایا! یا امر کن که بکنم و یا نهی فرما که نکنم! خدایا! من از تو طلب خیر می کنم که به سبب رحمتت، انتخابی در عافیت کرم فرمایی!

سپس یک تکه از دانه های تسبیح را قبض می کند و حاجتش را در ضمیر می آورد و می شمرد: اگر عدد آن زوج بود، باید انجام دهد و اگر فرد بود، انجام نمی دهد، یا اینکه بالعکس نیت می کند.

کفعمی می گوید: «نیطت» یعنی تعلقت به معنای اینکه وابسته شده است، و «ناط الشیء» یعنی تعلق و «هذا منوط بک»، یعنی وابسته به تصمیم توست، و کلمه «انواط» به معنای وابستگی ها است و «نیط فلان بکذا»، یعنی فلان امر وابسته به فلان چیز است. شاعر می گوید:

تو وکالت داری و آل هاشم وابسته به تو است / همان طور که تیرهای تک تک به پشت سوارکار وابسته است!

و «اعجاز الشیء» به آخر چیز و «بوادی» به اول آن گفته می شود، و کلمات «مفتتح، مبتدا، مهل، عنفوان، اوائل، موارد، بدائه و بوادی» مترادف هستند. و عبارت «شموسه» یعنی دشواری آن، و «رجل شموس» به مرد کژخلق گفته می شود و نباید با صاد نوشته و خوانده شود. و عبارت «اشمس الفرس» یعنی اسب، سواری نداد و

چموشی کرد. و «ذلول» به معنای آسانی و هموارى است، و عبارت «تقعض» به معنای رد کردن و منعطف شدن است و «قضعت العود»، یعنی چوب را منعطف و خمیده کرد، و تقعص با صاد غلط است و عین آن نیز مفتوح است، زیرا هرگاه عین الفعل یا لام الفعل حرف حلقی باشد، در بیشتر موارد در مضارع مفتوح می شود.

علامه مجلسی در بحار فرموده: در بسیاری از نسخه ها با صاد نوشته می شود و شاید به معنای مبالغه در سرور باشد و این بین عرب و عجم رائج است و به کسی که به شدت احساس شادی می کند، گفته می شود: «از شادی مرد!» یا اینکه مراد از تقعص، انقضا و تمام شدن باشد، یعنی با شادی تمام می شود، زیرا ایام شادی زود تمام می شود؛ زیرا «قعص» به معنای مرگ سریع است و بنابراین می شود به صورت معلوم یا مجهول خوانده شود و کلمه «ایامه» را هم مرفوع و هم منصوب می توان خواند.

شهید رحمه الله در ذکری فرموده: از جمله اقسام استخاره، استخاره با عدد است و این استخاره در قدیم مشهور نبوده و قبل از زمان سید رضی الدین محمد آوی ساکن در نجف، انجام نمی شده است. ما این استخاره و تمام روایاتی که نقل کرده را از عده ای از مشایخمان، از شیخ فاضل کبیر علامه حلی و او از سید رضی و او از صاحب الامر علیه السّلام نقل نموده و حکایت دیگری را نیز نقل نموده است.

ضمنا این داستان را محقق کاظمینیّ در مسأله اجماع، در بعضی شقوق آن در شمار کسانی که چیزی از حضرت حجت علیه السّلام در غیبت کبری به صورت شنیداری یا نوشتاری دریافت نموده اند، ذکر فرموده است.

حکایت سی و هفتم: تشرف شیخ محمد مشغری از جبل عامل به دیدار حضرت علیه السلام در خواب و شفا از بیماری.

در کتاب «اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات» نوشته شیخ محدث حرّ عاملی رحمه الله، آمده است: جماعتی از افراد مورد وثوق به من خبر داده اند که صاحب

الامر علیه السّلام را در بیداری رویت کرده اند و از او معجزات متعدده دیده اند و حضرت به آنها اخباری از غیب فرموده و دعاهای مستجابه در حقشان کرده و آنان را از خطراتی مهلک نجات داده است.

شیخ حرّ می گوید: ما در روز عیدی در شهرمان در روستای مشغر نشسته بودیم و جمع ما اهل علم و صلاح بودند. من به آنان گفتم: کاش می دانستم عید سال آینده چه کسانی از این جمع زنده و چه کسانی مرده اند! مردی که نامش شیخ محمد بود و در دروس با ما همراه بود، گفت: من می دانم که عید آینده زنده ام و همچنین عید دو سال بعد و تا بیست و شش سال بعد عید آن را زنده ام! و از احوالش معلوم بود که در گفته خود جدی است و مزاح نمی کند! من به او گفتم: تو غیب می دانی؟ گفت: نه، ولی یک بار که به شدت مریض بودم، حضرت مهدی علیه السّلام را در خواب دیدم و به ایشان عرض کردم: من از مرگ می ترسم و عمل صالحی در پرونده ام ندارم که به ملاقات خدا بروم. حضرت فرمود: نترس! خدا تو را از این بیماری شفا می دهد و نخواهی مرد، بلکه بیست وشش سال دیگر خواهی زیست. سپس جامی را که در دست داشت به من داد و من خوردم و مرض از من برطرف شد و شفا گرفتم و من یقین دارم که این از القائات شیطان نیست!

من وقتی کلام او را شنیدم، تاریخ را نوشتم و آن سال، سال 1049 بود. در سال 1072 به مشهد رضوی علیه السّلام رفتم؛ وقتی به این سال رسیدیم، به دلم افتاد که مدتی که آن مرد می گفته، تمام شده است. وقتی به آن تاریخ مراجعه کردم و محاسبه نمودم، دیدم بیست و شش سال از آن گذشته و گفتم: دیگر آن مرد باید اکنون مرده باشد!

حدود یک یا دو ماه نگذشته بود که نامه ای از برادرم دریافت کردم که به من خبر داد فلان کس مرد!

حکایت سی و هشتم: تشرف شیخ حر عاملی در خواب به محضر حضرت علیه السلام و استغاثه با ایشان.

در همین کتاب شیخ حر عاملی می گوید: من بچه بودم و سنم حدود ده سال بود که بیماری بسیار شدیدی گرفتم، تا جایی که اهل و خویشانم جمع شدند و گریستند و آماده عزاداری شدند و یقین کردند که من همان شب خواهم مرد.

بین حال خواب و بیداری پیامبر و ائمه صلوات الله علیهم را دیدم. به آن ذوات مقدس سلام کردم و تک تک با آنان مصافحه کردم و بین من و حضرت صادق علیه السّلام گفتگویی در گرفت که یادم نیست و فقط به یاد می آورم که دعایم کرد!

وقتی به حضرت صاحب علیه السّلام سلام گفتم و با او مصافحه کردم، گریستم و گفتم: می ترسم در این مرض بمیرم و به مراد علمی و عملی خود نرسیده باشم. حضرت فرمود: نترس که تو در این مرض نخواهی مرد، بلکه خدا تو را شفا می دهد و عمری طولانی می کنی. سپس کاسه ای که در دست داشت را به من داد و من نوشیدم و در جا به هوش آمدم و مرض به کلی از من رفع شد و نشستم. اهل و خویشانم تعجب کردند و من بعد از چند روز، ماجرا را به آنها گفتم که چه دیده ام!

حکایت سی و نهم: رؤیت مصطفی محمود حضرت مهدی علیه السّلام را در خواب.

ثقه امین، آغا محمد برایم نقل کرد که مردی از اهالی سامرّاء بود که سنی مذهب بود . این مرد که مصطفی محمود نام داشت، از خدام بود و روشش اذیت زوار بود و اموال آنان را به روش هایی که موجب غضب خدای جبار است، می گرفت! او اغلب اوقاتش را در سرداب مقدس، در راهروی کوچک پشت پنجره ای که آنجا نصب شده بود، می نشست و هر کس از زائران که می آمد و مشغول زیارت می شد، او بین زائر و مولایش مانع می شد و غلط های متعارفی را که عوام الناس دارند گوشزد می کرد و مانع ایجاد حالت حضور قلب و توجه می شد.

شبی در خواب حضرت حجت علیه السّلام را دید که به او فرمود: تا کی زائران مرا آزار می دهی و نمی گذاری زیارت کنند؟ چرا وارد کلامشان می شوی و از آنان غلط می گیری؟ بگذار هر طور که می خواهند زیارت کنند! آن مرد سنی بیدار شد، در حالی که خدا گوشش را کر کرده بود، به گونه ای که چیزی نمی شنید. به این ترتیب زوار از دستش خلاص شدند، تا اینکه خدا او را به اسلافش منتقل و در جهنم جای داد.

حکایت چهلم: تشرف ابی الحسن احمد بن محمد بن ابی اللیث به دیدار حضرت علیه السّلام و آموختن دعای فرج از ایشان.

امین الاسلام فضل بن الحسن طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان، در کتاب «کنوز النجاح» می گوید: دعایی را صاحب الزمان علیه السلام به ابوالحسن محمد بن ابی اللیث در شهر بغداد و در مقابر قریش تعلیم فرمود و این شخص که از ترس قتل به مقابر قریش پناه برده بود، به برکت این دعا از قتل نجات یافت.

ابوالحسن مذکور می گوید: حضرت به من تعلیم فرمود که بگویم: خدایا! بلا عظیم شده؛ بیچارگی ما بسی روشن شده؛ امید قطع شده؛ پرده ها دریده شده؛ زمین تنگ شده و آسمان نمی بارد. ای پروردگار من! به تو شکایت می برم و در شدت و آسانی به تو اعتماد می کنم. خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ همان اولی الامری که طاعتشان را بر من واجب کردی و منزلتشان را به سبب اولی الامر بودنشان به ما شناساندی. پس به حق آنان از ما گشایشی سریع و نزدیک مانند چشم به هم زدن و یا سریع تر بفرما! ای محمد و ای علی! ای علی و ای محمد! مرا کفایت کنید که شما مرا کفایت کننده اید، و مرا یاری کنید که شما مرا یار و یاورید! ای مولای من، ای صاحب الزمان! فریاد، فریاد، فریاد، مرا دریاب، مرا دریاب، مرا دریاب!

راوی می گوید: حضرت هنگام عبارت «یا صاحب الزمان»، به سینه شریفش اشاره می فرمود!

حکایت چهل و یکم: تشرف مولی ابی الحسن عاملی در خواب به محضر حضرت علیه السّلام.

عالم خبره مولی ابوالحسن عاملی غروی، شاگرد علامه مجلسی و جد مادری صاحب جواهر که در جواهر از او زیاد مطلب نقل کرده و صاحب تفسیر نیکو و بی نظیری است که تنها مقدار کمی از آن بیرون آمده و در مقدماتش فوایدی است که بیمار را شفا می دهد و تشنه را سیراب می کند، در کتاب «ضیاء العالمین» که کتاب بزرگی است و بیش از شصت هزار بیت دارد و بسیار نافع و کم نظیر است، در اواخر جلد اول آن در ضمن بیان احوال حضرت حجت علیه السّلام، بعد از ذکر قصه «جزیره خضراء» می گوید:

منقولات معتبره ای در باب رؤیت صاحب الامر علیه السّلام غیر از آنچه ما ذکر کردیم، بسیار زیاد است، حتی در زمان های نزدیک به عصر ما! زیرا من از ثقات و معتمدین شنیده ام که مقدس اردبیلی در مسجد کوفه، حضرت علیه السّلام را دیده است و از حضرتش مسائلی را پرسیده است، و مولی محمد تقی مجلسی پدر صاحب بحار نیز حضرت علیه السّلام را در مسجد جامع اصفهان دیده است. حکایت تشرف مقدس اردبیلی در بحار موجود است، اما حکایت تشرف مجلسی پدر معروف نیست و ما آن را نیافتیم، جز به نقل از مولی ابوالحسن عاملی در شرح مشیخه های رجالی کتاب «من لا یحضره الفقیه» در ذکر احوال متوکل بن عمیر که راوی صحیفه سجادیه است.

مولی محمد تقی مجلسی رحمه الله می گوید: من در اوایل بلوغم طالب رضایت خداوند بودم و سعی در طلب رضایت او داشتم و از یاد خدا آرام و قرار نداشتم، تا اینکه بین خواب و بیداری حضرت صاحب الزمان علیه السّلام را دیدم که که در مسجد جامع قدیم اصفهان، نزدیک درب طنبی که الآن محل درس من است ایستاده بود! من به حضرت سلام کردم و خواستم پایش را ببوسم! حضرت به من اجازه نداد و مرا گرفت. من دست مبارکش را بوسیدم و مسائلی را که برایم مشکل بود، از ایشان پرسیدم!

از جمله اینکه من در نمازم وسواس داشتم و با خود می اندیشدم که این نماز، نمازی نیست که از من خواسته شده و من مشغول قضا کردن آنها بودم و نمی توانستم نماز شب بخوانم، و از شیخ بهایی پرسیده بودم و فرموده بود: نماز ظهر و عصر و مغرب و را به قصد نماز شب بخوان و من چنین می کردم! پس از حضرت حجت علیه السّلام پرسیدم آیا نماز شب را بخوانم یا به همین ترتیب که قضا می کنم از نماز شبم، کفایت می کند؟ فرمود: نماز شب را بخوان و کاری را که می کردی ادامه مده، و مسائل دیگری که در ذهنم نمانده است.

سپس عرض کردم: مولای من! من نمی توانم همیشه به خدمتت برسم؛ نوشته ای به من بده تا دائما به آن عمل کنم. فرمود: به خاطر تو کتابی به مولی محمد تاج دادم، که من در خواب او را می شناختم. فرمود: برو و کتاب را از او بگیر. من از در مسجد که مقابل حضرت بود، به سمت درب خربزه خانه که محله ای در اصفهان بود رفتم. وقتی به آن شخص رسیدم مرا دید و پرسید: تو را صاحب الزمان علیه السّلام به نزد من فرستاده؟ گفتم: بله! از جیب خود کتابی قدیمی خارج کرد و به من داد. وقتی آن را گشودم، دیدم کتاب دعاست. آن را بوسیدم و بر دیده نهادم و از نزد او به سمت حضرت صاحب علیه السّلام رفتم که بیدار شدم و دیدم کتابی با من نیست!

شروع به تضرع و گریه و گفتگو به خاطر از دست دادن آن کتاب کردم تا فجرطالع شد. وقتی از نماز و تعقیب فارغ شدم، در ذهنم این بود که مولانا محمد همان شیخ بهایی است و نامیدن او به تاج، به خاطر شهرت او به این نام در بین علما بود.

وقتی به مدرسه اش آمدم که کنار مسجد جامع بود، دیدم مشغول مقابله آن کتاب است! قاری آن سید صالح جرفادقانیّ بود. ساعتی نشستم تا از آن فارغ شد و ظاهرا بحث در سند صحیفه بود، ولی به خاطر اندوهی که داشتم، کلام آنان را نفهمیدم. پس گریستم و به سمت شیخ رفتم و رؤیایم را برایش گفتم و برای از دست رفتن کتاب گریه کردم. شیخ گفت: بر تو بشارت باد به علوم الهیه و معرفت یقینی و جمیع علومی که طلب می کنی، و اکثر صحبت های من با شیخ، در خصوص تصوف بود و شیخ بهایی تمایلی به آن داشت. من دلم آرام نگرفت و با حال گریه و تفکر

خارج شدم، تا اینکه به فکرم افتاد به سمتی که در خواب به آن سمت رفته بودم بروم! وقتی به خربزه خانه رسیدم، مرد صالحی را دیدم که نامش آغا حسن بود و او را تاج لقب می دادند. وقتی به او رسیدم و سلام کردم، گفت: فلانی! من کتب وقفی دارم و هر کس از طلاب آن را از من می گیرد به شروط وقف عمل نمی کند و تو به آن عمل می کنی. و گفت: به این کتب نگاه کن و هر کدام را که می خواهی بگیر! من با او به کتابخانه اش رفتم و اولین کتابی که من داد، همان کتابی بود که در خواب دیده بودم. من شروع به گریه کردم و گفتم: همین کتاب مرا بس است و یادم نیست ماجرای خوابم را به او گفتم یا نه! بعد به نزد شیخ بهایی آمدم و شروع به مقابله نسخه ای که جد پدر شیخ نوشته بود با نسخه شهید کردم. شهید نسخه اش را از نسخه عمیدالرؤساء و ابن سکون گرفته بود و نسخه ای که حضرت صاحب علیه السّلام به من دادند، از خط شهید بود و این نسخه کاملا با نسخه حضرت موافق بود، حتی در حواشی آن هم موافقت بود. وقتی من از مقابله فارغ شدم، مردم نیز نزد من شروع به مقابله کردند و به برکت حضرت حجت علیه السّلام، صحیفه کامله در همه شهرها مثل خورشیدی در هر خانه ای می درخشد. مخصوصا در اصفهان که مردم در آنجا صحیفه های متعددی دارند و اکثرشان صلحا و اهل دعایند و بسیاری از آنان مستجاب الدعوه هستند. و این آثار معجزه صاحب الامر علیه السّلام است و علومی که خدا به سبب این صحیفه به من عطا فرمود، به شمارش نمی آید. و علامه مجلسی این صحیفه را در اجازات بحار مختصرا نقل فرموده است.

حکایت چهل و دوم: داستان معمر بن ابی الدنیا.

محدث بزرگوار سید نعمت الله جزائری در مقدمات شرح عوالی خود می نویسد: سید هاشم احسائی در دارالعلم شیراز برای من حدیث نقل کرد و گفت: استاد مورد اعتمادم شیخ محمد حرفوشی گفت: وقتی در شام بودم، روزی به مسجد مهجوری که دور از آبادی بود رفتم و پیرمردی نورانی دیدم که لباسی سفید و هیأتی زیبا داشت. ما شروع به گفتگو درباره حدیث و فنون علم کردیم. دیدم که او فوق

وصف است. نام و نسبش را پرسیدم، پس به جدّ و جهد گفت: من معمر بن ابی الدنیا، یار امیرالمؤمنین علیه السّلام هستم و با او در جنگ صفین حاضر بودم و این شکاف زخم در سر و صورتم، از آهن زین اسب حضرت است!

سپس به من صفات و علاماتی گفت که یقین کردم همه آنچه که می گوید راست است. آنگاه از او اجازه نقل کتب حدیث را گرفتم و او از جانب امیرالمؤمنین و همه ائمه علیهم السّلام به من اجازه داد، تا اینکه اجازه به صاحب الزمان علیه السّلام تمام شد. همچنین اجازه نقل کتب عربی را از مصنفین آن مثل شیخ عبدالقاهر و سکاکی و سعد تفتازانی و کتاب های نحوی را از نویسندگان آن داد و علوم متعارف را ذکر نمود.

سید نعمت الله جزایری می گوید: شیخ محمد حرفوشی اجازه نقل کتب اربعه شیعه و غیر آن از کتب روایی را به من داد و همچنین اجازه کتب مصنف در علوم را نیز به من داد. سید جزائری نیز اجازه نقل حدیث را متصل به اجازه ای کرد که از حرفوشی گرفته بود و او از معمر بن ابی الدنیا یار امیرالمؤمنین علیه السّلام به من داد. و من وثاقت و عدالت و ورع این مشایخ را تضمین می کنم، ولی وقوع این امر در عالم واقع را طبق آنچه نقل کردم، تضمین نمی کنم. و این اجازه عالی برای احدی از علما و محدثین ما در صدر گذشته و اعصار متأخره اتفاق نیفتاده است.

نوه سید، یعنی سید عبدالله صاحب شرح نخبه در اجازه بزرگ خود به چهار تن از علمای حویزه، بعد از نقل کلام جدش، گویا این قصه را منکر می شود یا خوف دارد بر او انکار شود، لذا در آخر کلامش از آن تبری می جوید، ولی امر چنین نیست، زیرا ذکر معمر بن ابی الدنیای مغربی در کتب تاریخی فراوان است و داستان طولانی در باب خروج او و پدرش در طلب آب حیات در کتب هست که فقط او به آب دست یافت و نه دیگران. علامه مجلسی نیز در احوالات صاحب الزمان علیه السّلام اشاره ای به این داستان فرموده و شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین می نویسد که نام او علی بن عثمان بن خطاب بن مره بن مؤید همدانی بوده و نامش معمر ابی الدنیا بوده و ابن ندارد. ظاهرا این احتمال صحیح است و فرموده که

او از اهل حضرموت یمن بوده و شهری که در آن ساکن بوده، طنجه نام داشته و از امیر مؤمنان علیه السّلام احادیث مسندی با سندهای مختلف نقل نموده است.

اما نقل شیخ طوسی در مجالسش از ابی بکر جرجانی، این مطلب را که معمر مقیم شهر طنجه بوده و در سال 317 فوت نموده، منافاتی با این حکایت ندارد، زیرا ظاهرا اینها دو نفرند که اسمشان مختلف و قصه و احوالشان با هم فرق می کند، و خدا عالم است. پایان کلام سید عبدالله جزائری و حال معمّر مذکور، در «کتاب فتن» بحار مذکور است.

و عالم جلیل سید حسین قزوینی در آخر اجازه اش به سید بحرالعلوم می گوید: من طریق دیگری به کتب اربعه و غیر آن دارم که در طول اعصار مثل نداشته و آن اجازه سید نصرالله حائری به من است از استادش ابوالحسن، از استادش سید نعمت الله، از سید هاشم احسائی تا آخر نقل ما.

و شیخ محمد حرفوشی از بزرگان است و شیخ حرّ در کتابش امل الآمل می گوید: شیخ محمد حرفوشی عاملی کرکی، فاضل و عالم و ادیب و ماهر و محقق و مدقق و شاعر و ادیب و منشی و حافظ و اعرف اهل عصر خود به علوم عربیه است و کتبی در ادبیات و شرح قواعد شهید دارد و سید علیخان، او را در زمره سلف صالح عصر آورده و در مدح او مبالغه نموده و فرموده: در سال 1059 وفات یافته است.

حکایت چهل و سوم: تشرف سید محمد باقر فرزند مرحوم سید احمد حسینی قزوینی به محضر حضرت علیه السلام در حرم علوی

سیدالفقهاء سید مهدی قزوینی ساکن در حله می گوید: پدر روحانی و عموی جسمانی ام مرحوم سید محمد باقر حسینی قزوینی به من خبر داد که در جریان طاعون شدیدی که در سال 1186 در عراق در شهرهای عتبات و غیر آن رخ داد و همه کسانی که در نجف اشرف بودند از آن شهر متواری شدند، از علمای معروف و غیر آنان، حتی مثل سید بحرالعلوم و کاشف الغطاء نیز پس از کشته شدن جمع

زیادی از نجف رفتند و فقط تعداد کمی از علما باقی ماندند که از جمله آنها سید قزوینی رحمه الله بود.

سید قزوینی می گوید: من هر روز در صحن شریف می نشستم و احدی اهل علم و علما نه در صحن و نه در بیرون صحن نمانده بود، جز مرد معممی که اهل عراق نبود و در مقابل من می نشست. در همان ایام روزی من شخص با عظمت و محترمی را در یکی از خیابان های نجف دیدم که قبل از آن روز ایشان را ندیده بودم و بعدا هم ندیدم ! با اینکه اهل نجف آن ایام قابل شمارش و در قرنطینه بودند و احدی از بیرون داخل نجف نمی شد. وقتی مرا دید بدون مقدمه به من گفت: تو بعد از مدتی علم توحید روزی ات می شود !

سید مهدی قزوینی از عموی بزرگوارش نقل می کند که ایشان بعد از مدتی، در عالم رؤیا دو فرشته را دید که بر او فرود آمدند و در دست یکی از آنان تعدادی لوح بود که نوشته هایی داشت و در دست دیگر ترازویی داشت. آن دو ملک در هر کفه از ترازو لوحی را قرار می دادند و آن را وزن می کردند و سپس الواح مقابل هم در ترازو را بر من عرضه می کردند و من آنها را می خواندم تا آخر الواح. سپس آن دو ملک، عقیده هر یک از خواص اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام را با عقیده هر یک از علمای امامیه از قبیل سلمان و ابوذر تا آخر پاسبانان حریم اهل بیت علیهم السّلام و کلینی و صدوقین و مفید و مرتضی و شیخ طوسی و سید بحرالعلوم و سایر علما را مقابله و عرضه می کردند.

سید قزوینی می گوید: در آن خواب عقاید همه علمای شیعه از صحابه و اصحاب ائمه علیهم السّلام و بقیه علمای شیعه را فرا گرفتم و در آن وقت محیط به اسرار علوم شدم. و اگر عمر من عمر نوح علیه السّلام بود و من دنبال این معارف می گشتم، به یک صدم آن نیز احاطه نمی یافتم. آنگاه فرشته ای که ترازو در دستش بود، به فرشته ای که در دستش الواح بود گفت: این الواح را بر فلانی عرضه کن که ما مأموریم الواح را بر او عرضه کنیم. در نتیجه من در عرفان علامه دهر خود شدم !

وقتی از خواب برخاستم و نماز صبح را خواندم و از تعقیبات فارغ شدم، دیدم درب خانه را می کوبند. کنیزم رفت و دیدم با نامه ای به سوی من آمد که از

برادرم مرحوم شیخ عبدالحسین اعشم ابیاتی در آن بود که مرا مدح گفته بود و من دیدم که تفسیر و تعبیر خوابم، در شعر به زبان او جاری شده بود که خدا به او الهام کرده بود. از جمله ابیات مدح، این شعر بود:

ما سعادت و یمن خود را به یمن و سعادت فال تو می جوییم و بزرگی هایی که با دایی ات آغاز شد، به دست تو ختم می گردد

سید مرا به عقاید جمعی از صحابه که با بعضی علمای امامیه مقابله شده بود خبر داد، از جمله عقیده دایی من مرحوم بحرالعلوم را در تطبیق و مقارنت با عقیده برخی اصحاب خاص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قرار داده بود. همچنین عقاید سایر علما را که با عقیده سید بحرالعلوم در کمی و زیادی فرق هایی داشت و این امور از اسراری است که خلایق تحمل آن را ندارند. آن مرحوم نیز از من پیمان گرفت که این راز را به احدی نگویم و این رؤیا نتیجه قول آن قائلی بود که قرائن گواهی می دهند که او حضرت قائم منتظر علیه السّلام بود.

محدث نوری می گوید: این سید مکرّم، صاحب سرّ دایی اش علامه بحرالعلوم و از خواص ایشان بود و صاحب قبرِ مقابل قبر صاحب جواهر در نجف بود و کراماتی دیگر نیز داشت که در کتاب دارالسلام ذکر نموده ایم.

حکایت چهل و چهارم: تشرف سید مهدی قزوینی به دیدار حضرت علیه السّلام در حله در خانه اش در محل درسش و مشاهده جمعی از اصحابش ایشان.

جماعتی از علمای اعلام از جمله میرزا صالح پسر سید مهدی برای من حدیث گفت و من از او خواستم حکایاتی را که به پدر بزرگوارش منتسب است و من آن را از جماعتی شنیده ام، برای من بنویسد، زیرا اهل خانه نسبت به وقایع درون خانه مطلع ترند و ضمنا نقل فرزند، متقن تر و به حفظ و ضبط و صلاح و سداد و اطلاع نزدیک تر است. من با سید مذکور در راه رفت و برگشت مکه همراه بودم و

او را دریایی تمام نشدنی و گنجی بی پایان یافتم و او برای من مطالبی مطابق با آنچه که شنیده بودم نقل نمود.

برادرش عالم نحریر سید محمد نیز در آخر مکتوبات برادرش نوشت: ما این کرامات سه گانه را از دهان خود پدرمان سید - عطر الله مرقده - شنیده ایم. صورت مکتوب سید میرزا صالح چنین است:

بسم الله الرحمن الرحیم. برخی از صلحای ابرار از اهالی حله به من خبر دادند که روزی از خانه ام به قصد زیارت سید به نجف آمدم و در مسیر راه، گذرم به قبر سید محمد ذی الدمعه افتاد و کنار پنجره مرقدش که به خیابان باز می شد، مرد با ابهتی دیدم که فاتحه می خواند. با تأمل دریافتم که هیأت او به اهل حله نمی خورد!

با خود گفتم: این مرد غریبی است که به صاحب این قبر اعتنا و توجه نموده و ایستاده و برایش فاتح می خواند و ما که اهل خود حله ایم، از اینجا رد می شویم و فاتحه نمی خوانیم! پس ایستادم و فاتحه و توحیدی خواندم و بعد از تمام شدن فاتحه، به او سلام کردم. او جواب سلامم را داد و گفت: ای علی! تو به زیارت سید مهدی می روی؟ گفتم: بله. گفت: من هم با تو می آیم!

در میانه های راه به من گفت: ای علی! از خسارت مالی که امسال دیدی محزون مباش که تو مردی هستی که خدا تو را با مال آزمود و تو را مؤدی حق یافت و تو حق واجب مالی ات را ادا نمودی! مال عرض و متاع زائدی است که می رود و می آید. من در آن سال خسران مالی ای دیده بودم و از ترس کسر شأن، به احدی نگفته بودم. من اندوهگین شدم و با خود گفتم: سبحان الله! این شکست مالی در همه جا پیچیده و حتی اغیار هم از آن مطلع شده اند، ولی به آن مرد با ابهت گفتم: الحمد لله علی کل حال. او گفت: آنچه از مالت را از دست داده ای، بعد از مدتی برخواهد گشت و تو به حال اولت بر می گردی و دیونت را هم پرداخت خواهی کرد.

بعد هم سکوت کرد و من هم از گفته او به فکر فرو رفتم، تا اینکه به در خانه سید رسیدیم! من ایستادم و او نیز ایستاد؛ من گفتم: ای سید! آیا داخل شوم؟ من از اهل این خانه و ارادتمند شما هستم. کسی از داخل گفت: خودت صاحب خانه ای،

بفرما داخل! من از داخل شدن امتناع کردم، ولی آن مرد دست مرا گرفت و قبل از خودش مرا داخل کرد. وقتی داخل مسجد شدیم، جماعتی از طلاب را دیدیم که نشسته اند و منتظرند که سید، برای بحث از داخل خانه بیرون بیاید. جای سید به احترام او خالی بود و کسی آنجا ننشسته بود و کتابی در آنجا باز بود.

ان مرد با ابهت رفت و در جایی که سید عادت به نشستن داشت نشست و کتاب را برداشت و آن را باز کرد. آن کتاب متن شرائع محقق حلی بود. آن مرد کاغذهایی چرک نویس شده را که به خط سید بود بیرون آورد؛ خط سید بسیار کمرنگ بود و احدی نمی توانست آن را بخواند. آن مرد شروع به خواندن از روی آن خطوط ناخوانا کرد و به طلبه ها گفت: آیا از این فروع فقهی و این کاغذها تعجب نمی کنید؟ اینها بخش هایی از کتاب «مواهب الافهام فی شرح شرائع الاسلام» است و این شرح، شرحی عجیب و فنی است و تنها شش جلد آن از اول طهارت تا احکام اموات آن بیرون آمده است!

فرزند سید می گوید: پدرم می گوید: وقتی از خانه خارج شدم، مردی را دیدم که در جای من نشسته است. وقتی مرا دید و از موضع نشستن من فاصله گرفت، من او را ملزم کردم که همان جا بنشیند. دیدم مردی بسیار خوش سیما و با ابهت و شأن است که در زیّ و لباس افراد غریبه آمده. وقتی نشستیم، من با خوشرویی و بشاشت وجه رو به او نمودم و احوالپرسی کردم و حیا کردم که بپرسم کیست و وطنش کجاست. بعد درس و بحث را شروع کردم و آن مرد در مسأله مورد بحث ما، چنان سخن می گفت که گویی لؤلؤ و مرجان است که از دهانش بیرون می ریزد. کلامش مرا شیفته کرده بود. بعضی طلاب نادان به او گفتند: ساکت شو! تو را چه به این اشکال ها و حرف ها؟ آن مرد تبسمی کرد و سکوت نمود!

پسر سید می گوید: وقتی درس تمام شد، من از ایشان پرسیدم: از کجا به حله تشریف آوردید؟ گفت: از شهر سلیمانیه. پرسیدم کی از شهر خارج شدی؟ گفت: دیروز از آنجا خارج شدم و هنوز خارج نشده بودم که نجیب پاشا آمد و آنجا را با قهر و غلبه فتح کرد و علی احمد پاشای بابانی را که در آنجا مسلط بود، برداشت و

به جای او برادرش عبدالله پاشا را نشاند. احمد پاشا اطاعت دولت عثمانی را کنار زده و برای خود در سلیمانیه ادعای سلطنت نموده است.

سید می گوید: از حرف او به فکر فرو رفتم که این فتح و خبر آن هنوز به حکام حله نرسیده است! ولی به ذهنم خطور نکرد که از او بپرسم شما که دیروز از سلیمانیه خارج شدی، چطور خبر به حله رسیده؟ در حالی که بین حله و سلیمانیه بیش از ده روز برای سوارکار سریع راه است.

سپس آن مرد حلی به یکی از خدمتکاران خانه امر کرد که برایش آب بیاورند! پس خادمی ظرف آب را گرفت تا مرد آب بنوشد که آن مرد با ابهت، از روی دوستی صدا زد: آب را ننوش که در ظرف حیوانی مرده است! وقتی نگاه کرد، در آن نوعی وزغ مرده دید! وقتی ظرف آب را آوردند و نوشید، برخاست که برود!

سید می گوید: من با بلند شدنش قیام کردم و آن مرد خوش سیما و با ابهت، با من وداع کرد و خارج شد! وقتی از خانه بیرون رفت، من به جماعت طلاب گفتم: آیا خبری که این مرد در باب فتح شهر سلیمانیه داد را انکار کردید؟ همگی گفتند: آیا شما آن را انکار نفرمودید و بعید ندانستید؟

سید گفت: بعد حاج علی که از حله بود و در راه با آن مرد همراه شده بود، از اتفاقات میان راه خبر داد و طلاب نیز درباره خواندن اوراق چرک نویس قبل از خروج من برای درس و اظهار تعجب آن مرد از فروع فقهی که در آن بود به من خبر دادند.

پدرم می گوید: گفتم: به دنبال آن مرد بگردید و گمان نکنم که او را بیابید! به خدا قسم او صاحب الامر روحی له الفداء بود. جماعت همه به دنبال او رفتند، ولی کوچک ترین از او اثری نیافتند، گویی به آسمان رفته یا به زمین فرو رفته بود!

سید می گوید: ما تاریخ آن روزی را که خبر از فتح سلیمانیه داده بود ضبط کردیم و بعد از ده روز از همان ایام، خبر بشارت فتح سلیمانیه به حله رسید و خبر آن فتح به گوش حکام حله رسید؛ به همراه نواختن آهنگ های مخصوصی که به هنگام خوش خبری هایی که دولت عثمانی داشت، نواخته می شد.

محدث نوری می گوید: آنچه از کتب انساب نزد ما موجود است، این است که اسم امامزاده، ذا الدمعه حسین است و لقب او ذی العبره بوده و او فرزند زید شهید، پسر امام چهارم است و کنیه او ابی عاتقه بوده و علت ذی الدمعه نامیدنش، گریه هایی بوده که در نماز شبش می کرده و امام صادق علیه السّلام او را تربیت فرموده و علم فراوانی برای او به ارث گذاشته بود. او عابد و زاهد بود و در سال 135 در گذشت و دخترش را به تزویج مهدی خلیفه عباسی داد و نسل زیادی دارد و سید نسبت به آنچه نوشته آگاه تر است.

حکایت چهل و پنجم: تشرف دیگر سید مهدی قزوینی به محضر حضرت علیه السلام در جزیره ای در روستای مزیدیه.

پسر سید مهدی قزوینی می گوید: پدرم به من خبر داد که مدت های مدیدی برای ارشاد قبیله بنی زبید به مذهب حق، به جزیره می رفتم. همه افراد این قبیله سنی بودند و به برکت هدایت و ارشاد پدرم به مذهب امامیه برگشتند و تاکنون هم باقی به همین مذهبند و آنان بالغ بر ده هزار تن هستند. در جزیره قبری است معروف به قبر حمزه بن الکاظم که مردم به زیارت آن می روند و از او کرامت ها نقل می کنند و اطراف مزار او، روستایی است که تقریبا صد خانه دارد.

سید می گوید: من از جزیره عبور می کردم و از کنار مزار نیز می گذشتم، ولی آن امامزاده را زیارت نمی کردم، زیرا عقیده داشتم که حضرت حمزه بن کاظم در ری و کنار حضرت عبدالعظیم مدفون است. روزی طبق عادت از آنجا عبور می کردم که در مهمانسرایی از اهل روستا نزول کردم. مردم از من توقع داشتند که آن مزار را زیارت کنم، ولی من نپذیرفتم و گفتم: کسی را که نشناسم زیارت نمی کنم! و با اعراضی که من کردم، رغبت مردم به آن زیارتگاه کمتر شد!

سپس از نزد آنان بلند شدم و آن شب را در قریه مزیدیه نزد یکی از سادات آنجا بیتوته نمودم. وقت سحر برای نافله شب بیدار شدم و مهیای نماز شدم و بعد از نماز شب، در حالت تعقیب تا طلوع فجر منتظر ماندم و در همان حال بودم که

سیدی از سادات آن قریه که به تقوا و صلاح می شناختمش، بر من وارد شد و سلام کرد و نشست!

سپس گفت: ای مولای ما! دیروز مهمان روستای حمزه بودی، ولی ایشان را زیارت نکردی؟ گفتم: بله! گفت: چرا؟ گفتم: من کسی را که نشناسم زیارت نمی کنم و حمزه بن الکاظم در ریّ مدفون است! گفت: چه بسا امور مشهوری که اساس و ریشه ای ندارند! قبر موجود در اینجا قبر حمزه پسر امام کاظم علیه السّلام نیست، بلکه قبر ابویعلی حمزه بن قاسم علوی عباسی است که یکی از علمای اجازه و اهل حدیث است و اهل رجال، در کتبشان از او نام برده اند و علم و ورع او را ستوده اند.

با خود گفتم: این سید از سادات عوام است و اهل اطلاع بر رجال و حدیث نیست. شاید او این کلامش را از بعضی علما شنیده باشد. سپس برخاستم تا ببینم فجر طالع شده یا نه. آن سید هم برخاست و بیرون رفت و من فراموش کردم از او بپرسم که این قول را از کدام یک از علما اخذ نموده است، زیرا مشغول نماز شدم.

بعد از نماز مشغول تعقیب شدم، تا اینکه خورشید طلوع کرد. تعدادی کتاب رجال با من بود، آنها را نگاه کردم و دیدم امر همان است که آن سید گفته بود. وقتی اهل روستا و از جمله آن سید برای عرض سلام به نزد من آمدند، گفتم: قبل از اذان صبح به نزد من آمدی و گفتی که حمزه مدفون در اینجا ابویعلی حمزه بن قاسم علوی است. این مطلب را از کجا دانستی و از چه کسی اخذ نمودی؟ گفت: من قبل از فجر به نزد تو نیامده ام و قبل از این ساعت شما را ندیده ام! اصلا دیشب را بیرون از روستا (در جایی که نامش را برد) صبح کردم و چون شنیدم شما به اینجا تشریف آورده اید، با این جماعت به زیارت شما آمده ام!

من به اهل قریه گفتم: الان لازم شد که من به زیارت قبر حمزه بروم و من شک ندارم که شخصی را که دیده ام، حضرت صاحب الامر علیه السّلام بوده. سید می گوید: من و همه اهل آن قریه به زیارت جناب حمزه رفتیم و از آن پس قبر ابویعلی حمزه بن القاسم معروفیتی تامّ پیدا کرد و بین مردم به گونه ای شد که برای زیارتش، از مناطق مختلف حرکت می کردند و می آمدند.

محدث نوری می گوید: در رجال نجاشی حمزه بن القاسم بن علی بن حمزه بن الحسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام که ابویعلی کنیه دارد، مورد وثاقت و جلالت است و از اصحاب کثیرالحدیث ماست. و کتاب من «روی عن جعفر بن محمد علیهماالسّلام من الرجال» دارد و آن کتاب نیکویی است.

شیخ طوسی فرموده است که او از سعد بن عبدالله روایت می کند و تلعکبری از او اجازه روایت دارد، لذا در طبقه پدر شیخ صدوق قرار دارد.

حکایت چهل و ششم: تشرف سید مهدی قزوینی به دیدار حضرت علیه السلام هنگام سیر به سمت کربلا و معجزه حضرت در کوچ دادن بنی عنزه از سر راه زوار.

پسر سید می گوید: پدرم اعلی الله مقامه فرمود: روز چهاردهم شعبان به قصد زیارت امام حسین علیه السّلام، در شب نیمه شعبان از حله خارج شدم. وقتی به شط هندیه رسیدم و به جانب غرب آن رفتم، دیدم زائرین از حله و اطراف آن به سمت کربلا می روند و از این طرف، از نجف و اطراف آن وارد حله می شوند و همگی در خانه های قبیله بنی طرف از عشائر هندیه پناه می گیرند و راهی برای رفتن به سمت کربلا ندارند، زیرا قبیله عنزه بر سر راه می نشینند و آن را از عابرین می بندند و اجازه نمی دهند که احدی از کربلا خارج شود و نمی گذارند کسی هم داخل شود، مگر اینکه او را غارت کنند!

سید می گوید: من بر مردی از عرب وارد شدم و نماز ظهر و عصر را خواندم و منتظر بودم ببینم چه اتفاقی برای زوار می افتد. آسمان ابری شده بود و باران اندکی نیز می بارید.

در همین حالت جلوس بودیم که زائران از خانه ها خارج می شدند و به سمت کربلا می رفتند. من به یکی از همراهانم گفتم: برو بیرون و ببین چه خبر است؟ او بیرون رفت و وقتی نزد من برگشت گفت: قبیله بنی طرف با سلاح های

آتشین خارج شده اند و تصمیم دارند زوّار را تحت الحفظ به کربلا برسانند، اگرچه مجبور به درگیری با قبیله عنزه باشند.

وقتی این را شنیدم به اطرافیان گفتم: این کلام اساس ندارد، زیرا قبیله بنی طرف قدرت ندارند در خشکی به جنگ با قبیله عنزه بپردازند! به گمانم این مکر آنهاست تا زائران را از خانه هایشان بیرون کنند، زیرا بقای زوار نزد آنان و مهمان کردنشان، بر ایشان سنگین است!

در همین حین بودیم که دیدیم زوار به سمت خانه های بنی طرف برمی گردند و همان گونه که من گفتم شد و زوار را به داخل خانه ها راه ندادند و آنان زیر سایه ابرها در آسمان ابری نشستند! من بر آنان رقت شدیدی نمودم و دلم بر آنان شکست و به محضر خدا دعا کردم و به ائمه علیهم السّلام توسل و توجه نمودم و از خدا خواستم از وضعی که برای زوار پیش آمده، به فریادشان برسد.

در همین حال بودم که دیدم اسب سواری با اسب کارکشته و اصیلی که من مثلش را ندیده ام می آید. او نیزه ای بلند در دست داشت و با دو دستش کاملا مهیای اقدام بود و اسبش را به سرعت می راند. این سوار آمد تا به خانه ای که من در آن بودم رسید و این خانه از موی بود و اطرافش بلند ساخته شده بود. پس سلام کرد و من جوابش را دادم؛ سپس گفت: ای مولای ما! (و مرا به اسمم صدا کرد) کسی که به تو سلام رساند، یعنی کنج محمدآغا و صفرآغا که از سران لشکرهای عثمانی بودند، مرا به سوی شما فرستاده و به شما می گویند: زائران را بیاور که ما قبیله عنزه را از راه راندیم و در بیابان سلیمانیه در کنار جاده منتظر شماییم. من به آن مرد سواره گفتم: شما نیز تا بیابان سلیمانیه با ما می آیید؟ گفت: بله! من فورا به راه افتادم، در حالی که از روز

تقریبا دو ساعت و نیم باقی مانده بود. گفتم: ما با جمعیتمان راهی هستیم، شما جلو بروید! آن مرد بدوی که من نزد او بودم گفت: مولای من! جان خود و زوار را به خطر نینداز و امشب را بمان تا امر روشن شود! من گفتم: برای ادراک زیارت مخصوصه نیمه شعبان، باید سوار شویم و حرکت کنیم!

وقتی زوار دیدند ما سوار شده ایم و آماده حرکتیم، پشت سر ما به صورت دسته جمع و سواره راه افتادند. ما می آمدیم و مرد اسب سوار مقابل ما، مانند شیر

آماده می آمد و ما پشت سرش بودیم، تا اینکه به بیابان سلیمانیه رسیدیم. او از آن وادی بالا رفت و ما نیز به تبعیت او بالا رفتیم. سپس پایین آمد و ما نیز تا بالای وادی رفتیم و بعد از آن کوچک ترین اثری از او ندیدیم، گویی به آسمان رفته بود و یا در زمین فرو رفته بود و ما نه راهبر و نه لشکری ندیدیم!

من به همراهان گفتم: آیا شما تردیدی دارید که او صاحب الامر علیه السّلام بود؟ گفتند: نه به خدا تردید نداریم! من وقتی او مقابل ما راه می رفت، با نظرهای طولانی به او می نگریستم و گویی او را قبل از این دیده بودم، ولی به یاد نمی آوردم که کجا ایشان را دیده بودم. وقتی از جمع جدا شدم به یادم آمد این مرد را در حله دیده بودم و او خبر فتح سلیمانیه را به من داده بود!

اما قبیله عنزه را که ما اثری از آنان در منازلشان ندیدیم و احدی را ندیدیم که از احوال آنان بپرسد، جز اینکه ما غبار شدید و بلندی در دل صحرا دیدیم و وارد کربلا شدیم و مرکب هایمان به سرعت ما را بردند و ما به دروازه شهر رسیدیم و دیدیم لشکری بر دیوار دروازه مستقر شده اند. آنان با صدای بلند گفتند: از کجا آمده اید و چطور به اینجا رسیده اید؟ سپس به خیل عظیم زائران نگاه کردند و گفتند: سبحان الله! این صحرا از خیل زوار پر شده است! قبیله عنزه کجایند؟ من به آنان گفتم: در شهر بنشینید و روزی خود را از خدا بگیرید که خانه خدا صاحبی دارد که خود مراقب آن است.

سپس داخل شهر سلیمانیه شدم. من ناگهان کنج محمد آغا را دیدم که روی تختی نزدیک دروازه شهر نشسته بود. به او سلام کردم و او به احترام من برخاست. به او گفتم: در فخر تو همین بس که نام تو بر زبان حجت خدا علیه السّلام جاری شده است. گفت: جریان از چه قرار است؟ ماجرا را به او گفتم! او به من گفت: ای مولای من! من اصلا نمی دانستم شما در این ایام زائر هستید تا فرستاده برای شما بفرستم. من و لشکرم پانزده روز است در شهر در محاصره هستیم و از ترس قبیله عنزه نمی توانستیم خارج شویم! سپس پرسید: عنزه کجا هستند؟ گفتم: من خبر ندارم، جز اینکه غبار شدیدی را در دل صحرا دیدم که گویی غبار حرکت عشایر و کوچندگان بود و همان ساعت حرکت کردیم و از روز یک ساعت و نیم باقی مانده

بود و تمام مسیر ما یک ساعت طول کشید، در حالی که بین منازل بنی طرف تا کربلا سه ساعت راه بود! ما آن شب را در کربلا صبح کردیم.

وقتی صبح شد، از عاقبت عنزه سؤال کردیم، برخی دهقانان که در باغستان های کربلا بودند،

گفتند: قبیله عنزه در محل اجتماعات و منازلشان نشسته بودند که ناگهان مرد اسب سواری که در دستش نیزه بلندی داشت، سوار بر اسبی زیبا بر آنان آشکار شد و با صدای بلند بر سر آنان فریاد زد: ای معاشر عنزه! مرگ زشت شما فرا رسیده است! لشکرهای دولت عثمانی با سوارگان و پیادگانشان بر شما جبهه گرفته اند و پشت سر من دارند می آیند. پس زود بروید که گمان نکنم از دست آنها نجات یابید!

خدا ترس و ذلت را بر دل های آنان افکند، به گونه ای که بعضی افراد اثاث البیت خود را هم در اثر عجله برای رفتن جا گذاشتند و ساعتی نگذشت که همگی کوچ کردند و سر به بیابان ها گذاشتند. من به دهقانان گفتم: آن اسب سوار را برایم وصف کنید! وقتی وصف او را گفتند دیدم دقیقا اوصاف همان سواری را داشت که به نزد ما آمده بود، و حمد خدای جهانیان راست و درود بر محمد و آل پاکش. این حکایت را میرزا صالح حسینی پسر سید مهدی قزوینی نوشت.

محدث نوری می گوید: این حکایت را من به طور شفاهی از پسر سید شنیدم و این کرامات از او بعید نیست، زیرا او علم و عمل را از عموی گرامی اش سید باقر قزوینی به ارث برده و مخصوصا از سید جلیل القدر بحرالعلوم نیز استفاده کرده و عمویش او را تأدیب کرده و بر اسرار مطلعش ساخته بود، تا به مقامی رسیده بود که بلندای افکار به آنجا نمی رسد و فضائلی به دست آوده که در غیر او و از علمای ابرار، جمع نشده است.

از جمله این کرامات اینکه وقتی سید قزوینی به حله رجعت نمود و آنجا مستقر شد و شروع به ارشاد مردم و ابطال باطل نمود، به برکت دعوت او نزدیک به صد هزار نفر شیعه امامی خالص و مخلص و اهل ولایت اولیای خدا و اهل عداوت با دشمنان خدا تربیت شد.

ص: 352

حتی خود سید به من گفت: وقتی وارد حله شدم، کسانی که ادعای تشیع می کردند هیچ گونه علامتی بر تشیع نداشتند، جز اینکه امواتشان را به نجف می بردند و از معالم دین خود حتی مسأله برائت از دشمنان خدا را نیز نمی دانستند و در اثر هدایت او، همگی از صلحا و ابرار و اتقیا شدند و این از مناقب اختصاصی او در بین متقدمین و متأخرین است.

همچنین ایشان اهل کمالات نفسانیه ای چون صبر و تقوا و تحمل مشقات عبادت و سکون نفس و دوام ذکر خدای متعال بود و در خانه اش در وقت ناهار و شام و قهوه و غلیان، از احدی از اهل خانه و اولادش تقاضا نمی کرد و به غلامان و کنیزان خود امر به هیچ یک از این امور نمی کرد و اگر مواظبت آنان نبود، می شد که یک روز و شب می گذشت و ایشان با تمام ثروت و تمکن مالی و سلطه ای که داشت، چیزی نمی خورد! ایشان دعوت مؤمنین را اجابت می کرد و در ولیمه ها و مهمانی های مردم حاضر می شد، ولی کتبی را بر می داشت و به سمتی می رفت و مشغول تألیف می شد و از اتفاقات قوم خود بی خبر بود و با آنان سخنی نمی گفت، مگر اینکه از امر دینی از او سؤالی می کردند و او جواب ایشان را می داد.

دأب او در ماه رمضان این بود که نماز مغرب را در مسجد می خواند و مردم جمع می شدند و بعد نوافل وارده در ماه رمضان را به جا می آورد. سپس به منزلش می رفت و افطار می کرد و بر می گشت و نماز عشایش را با مردم می خواند. سپس نوافل مرتبه ماه را به جا می آورد و سپس به منزلش می آمد و مردم با وجود تعداد زیادشان، با او می آمدند. وقتی مستقر می شدند، قاری قرآن با صدای بلند و به نیکویی، آیاتی چند از کلام الله را در باب تحذیر از عذاب و بشارت به بهشت و مواعظ می خواند، به نحوی که صخره محکم از آن ذوب می شد و دل های قسیّ، رقیق می گشت. سپس فرد دیگری خطبه ای از نهج البلاغه امیرالمؤنین علیه السّلام می خواند و شخص سومی به مرثیه سرایی ابی عبدالله علیه السّلام می پرداخت. سپس یکی از صلحا به قرائت ادعیه وارده در ماه رمضان مشغول می شد و دیگران نیز می خواندند، تا وقت سحر می رسید و مردم پراکنده می شدند و هر کس به منزلش بر می گشت.

ص: 353

خلاصه با وجود کهولت سن در مراقبه و مواظبت بر اوقات و نوافل و سنن و قرائت، آیه و نشانه ای در روزگارش بود. ما در سفر حج رفت و برگشت در معیّت او بودیم و همراه او در مسجد غدیر و مسجد جحفه نماز خواندیم. ایشان در 12 ربیع الاول سال 1300 قبل از رسیدن به شهر سماوه، در حدود پنج فرسخی این شهر درگذشت و هنگام مرگش، اماراتی دالّ بر ایمان و یقین و اقبال به خدا در او ظاهر گشت و در محضر او کرامتی آشکار در محضر جماعتی از شیعیان و اهل تسنن روی داد که الان وقت ذکر آن نیست.

ایشان تألیفات فاضلانه و زیادی در فقه و اصول و توحید و کلام و غیر آن دارد و کتابی در اثبات اینکه فرقه ناجیه شیعه امامیه هستند دارد که بهترین تألیف موجود در این باب است. خوشا به حالش و چه نیکو جایگاهی دارد!

حکایت چهل و هفتم: استغاثه مردی از اهل سنت به حضرت مهدی علیه السّلام و اغاثه حضرت بر او و رساندن او به قافله بعد از آنکه در شرف هلاکت قرار گرفت.

عالم جلیل مولی علی رشتی که از علمای مبرز و با تقوا و زاهد و عالم به انواع علم بود، به من خبر داد که زمانی شکایت اهل فارس و اطراف آن به محضر استاد معظم سید سند بالا گرفت که در دیار ما، عالم کامل و متنفذ الحکمی وجود ندارد. سید سند، مولی علی رشتی را به سوی آنان فرستاد که همان جا سعادت مندانه زیست و جان داد، خدا رحمتش فرماید. من مدتی در سفر و حضر با او بودم و در اخلاق و فضل، جز در اندکی از علما نظیری برایش نیافتم.

ایشان می گوید: یک بار از زیارت امام حسین علیه السّلام فارغ شدم و از راه فرات، عازم نجف اشرف بودم. وقتی سوار یکی از کشتی های کوچکی که بین کربلا و طویرج تردد می کردند شدیم، چند تن از اهل حله را دیدم. در طویرج راه حله و نجف از هم جدا می شد و جماعتی از اهل حله مشغول لهو و لعب و مزاح بودند، ولی شخصی از اهالی حله را دیدم که وارد عمل آنها نمی شد و آثار سکینه و

وقار در چهره اش هویدا بود و خیلی نمی خندید و شوخی نمی کرد. رفقایش بر مذهبش خرده می گرفتند و مذهبش را مذمت می نمودند، با این حال او در طعام شریک آنها بود. من پیوسته از او در تعجب بودم تا اینکه به جایی رسیدیم که آب کم عمق بود. صاحی کشتی ما را پیاده کرد و ما در ساحل رود پیاده به راه افتادیم.

در راه به این مرد برخوردم و به او گفتم: چرا از یارانت دوری می کنی و چرا تو را مذمت می کنند و مذهبت را مورد طعنه قرار می دهند؟ گفت: این جماعت از خویشان اهل سنت من هستند و پدرم نیز از ایشان است و سنی است، اما مادرم شیعه است. من نیز سنی بودم، ولی خدا بر من منت نهاد و به برکت حجت خدا صاحب الزمان علیه السّلام شیعه شدم. من از کیفیت تشرفش به تشیع پرسیدم. گفت: نام من یاقوت است و در سر پل حله، روغن می فروشم. یک بار برای خریدن روغن از صحرانشینان از حله خارج شدم و چند منزل از حله دور شدم، تا اینکه روغن هایی را که می خواستم خریدم و به مقصودم رسیدم. روغن ها را بار الاغم کردم و با جماعتی از اهل حله برگشتیم. در راه در منزلی فرود آمدیم و خوابیدیم. وقتی بیدار شدم، احدی از آنان را ندیدم و همگی رفته بودند. راه ما از میان بیابانی می گذشت که پر از درندگان بود و در اطراف راه آبادی نبود، مگر بعد از فرسخ هایی طولانی که به آبادی می رسیدیم.

من برخاستم و بار را روی الاغ گذاشتم و به دنبال آنها رفتم، ولی راه را گم کردم و متحیر و هراسان از درندگان و خطر تشنگی شدم. شروع به استغاثه به خلفا و مشایخ اهل تسنن نمودم، از آنان کمک خواستم و آنها را نزد خدا واسطه قرار دادم و بسیار تضرع کردم، ولی فایده نکرد! با خود گفتم: من از مادرم که شیعه بود، شنیده بودم که می گفت: ما شیعیان امامی داریم که کنیه اش ابا صالح است و گمشدگان را هدایت می کند و بیچارگان را فریادرس است و ضعفا را یاری می کند. با خدا عهد کردم که اگر از او استغاثه بجویم و به دادم برسد، به مذهب مادرم در بیایم!

پس او را صدا کردم و از او کمک خواستم. ناگهان مردی را کنار خود دیدم که با من راه می آمد و عمامه سبزی بر سر داشت. مولی علی رشتی می گوید: آن

شخص به سبزی های کنار جوی آبی که با هم در کنار آن راه می رفتیم اشاره کرد و گفت: سبزی عمامه اش مانند سبزی این سبزه ها بود!

سپس راه را به من نشان داد و مرا امر کرد که به دین مادرم داخل شوم و جملاتی گفت که آن را فراموش کردم و فرمود: به زودی به روستایی می رسی که همه اهل آن شیعه هستند. من عرض کردم: آقای من! شما با من به این قریه تشریف نمی آورید؟ آن سید جوابی داد که معنایش این بود که هزار نفر در اطراف شهرها به من استغاثه کرده اند و من می خواهم به فریادشان برسم، و سپس از نظرم غایب شد! من کمی راه رفتم تا به قریه رسیدم و تا آن شهر مسافتی طولانی بود و جماعت کاسبان روغن، یک روز بعد از من رسیدند. وقتی به حله رسیدم، به محضر سیدالفقهاء قزوینی رفتم و قصه را برایش گفتم. او معالم تشیع را به من آموخت و من از او تقاضای عملی کردم که یک بار دیگر به دیدار حجت خدا علیه السّلام نایل شوم. فرمود: چهل شب جمعه امام حسین علیه السّلام را زیارت کن. من شب های جمعه از حله به زیارت می آمدم، تا اینکه یک شب باقی ماند. روز پنج شنبه از حله راه افتادم و وقتی به دروازه کربلا رسیدم، جماعتی از اعوان حکام ظالم، از واردین به کربلا تذکره و کاغذ اذن ورود می خواستند. من نه تذکره داشتم و نه پول تهیه آن را داشتم. پس متحیر ماندم و مردم پشت در تزاحم داشتند. بارها سعی کردم مخفیانه با مردم عبور کنم، ولی نتوانستم. تا اینکه ناگهان آقایم صاحب الامر علیه السّلام را در لباس طلبه های غیر عرب با عمامه ای سفید در داخل شهر دیدم. وقتی چشمم به ایشان افتاد، به او استغاثه کردم. آقا به سمت من آمد و مرا گرفت و از دربی به داخل برد و احدی مرا ندید. وقتی وارد شهر شدم، او را بین مردم گم کردم و از فراق او متحیر ماندم و بعضی از آنچه برایم نقل کرد، از خاطرم رفت.

حکایت چهل و هشتم: شکایت مردی از زوار عجم از خادم کلیددار حرم در مشهد سامرّاء به امامین عسکریّین علیهم السّلام و اغاثه حضرت نسبت به آن مرد.

عالم جلیل، میرزا اسماعیل سلماسی که از موثق ترین اهل علم و از ائمه جماعات حرم امام کاظم علیه السّلام است، از پدرش مولی زین العابدین سلماسی یا از برادر بزرگ ترش میرزا محمد باقر رحمه الله برای من نقل نمودند، و تردید از من است به دلیل گذر زمان، زیرا من این حکایت را نزدیک به پنجاه سال قبل از ایشان شنیدم که می گفت: پدرم می فرمود: از کراماتی که برای ائمه طاهرین علیهم السّلام در سامرّاء در سده دوازدهم نقل شده - که البته ظاهرا در اواخر سده دوازدهم یا اوائل سده سیزدهم نقل شده - آن است که مردی از غیر عرب ها در فصل تابستان و گرمای شدید، به زیارت عسکریّین علیهماالسّلام آمد و در زمانی قصد زیارت کرد که کلیددار حرم در رواق بود و درها را بسته بود و داشت آماده استراحت نزد پنجره غربی حرم مطهر می شد.

وقتی احساس کرد زائری می آید، در را گشود و خواست او را راه ندهد، اما آن زائر یک دینار به او داد و گفت: این را بگیر و بگذار من با توجه و حضور قلب زیارت کنم. کلیددار امتناع کرد و گفت: من خلاف قوانین عمل نمی کنم. آن مرد زائر دینار دوم و سوم را به او داد. وقتی کثرت دینارها را دید، ممانعتش بیشتر شد و آن زائر را به حرم راه نداد و تمام دینارهایش را به او برگرداند.

آن مرد زائر رو به حرم کرد و با دلی شکسته گفت: پدر و مادرم به فدای شما دو امام عظیم الشأن که من با خضوع و خشوع قصد زیارت شما را کردم و شما دیدید که کلیددار مرا راه نداد. کلیددار او را بیرون کرد و درب ها را بست، به این گمان که آن زائر بر می گردد و هر چه پول دارد به او می دهد. لذا به سمت پنجره شرقی رفت و از آنجا خواست به سوی طرف غربی برود!

وقتی مرد کلیددار به رکن رسید و خواست به سمت پنجره برود، دید سه نفر در یک ردیف به سمت او می روند و آن کسی که وسط بود، اندکی جلوتر از دو نفر کناری راه می رفت. نفر سوم چوبی به دست داشت که بر سر آن نیزه ای بود. مرد کلیددار با دیدن آن سه نفر بهت زده شد. صاحب نیزه با خشم نگاهی به او انداخت و چشمانش از غضب سرخ شد و نیزه را تکانی داد و خواست به او بزنند. آنگاه

گفت:ای ملعون پسر ملعون! مگر او به خانه تو یا به زیارت تو آمده که او را منع نمودی؟

در همین بین بزرگِ آن سه تن به صاحب نیزه اشاره ای کرد و گفت: این مرد همسایه توست، با همسایه ات مدارا کن! صاحب نیزه خود را عقب کشید. سپس دوباره غضبش بالا گرفت و نیزه را حرکت داد و جمله اش را تکرار کرد و بزرگِ آن سه، دوباره مانع شد و صاحب نیزه دست نگه داشت.

در مرتبه سوم کلیددار چیزی نفهمید و بی هوش افتاد. وقتی به هوش آمد که دید خویشانش شب هنگام که در را بسته دیدند و او را در چنین وضعی مشاهده کردند، او را به خانه اش آورده اند و همه در اطراف بسترش گریه می کردند. او جریان بین خود و آن مرد زائر و آن سه تن را شرح داد و فریاد زد: برایم آب بیاورید که آتش گرفتم و هلاک شدم! آنها بر سر او آب می ریختند و او فریاد می کشید که سوختم! تا اینکه دیدند چند درهم در جیب پهلوی او بوده و او را سوزانده و سیاه کرده و مرد فریاد می زند: صاحب پول ها مرا با نیزه زد!

در این وقت او را به بغداد و محضر اطباء بردند و آنان از معاجه او عاجز شدند. پس او را به بصره بردند و به پزشک اروپایی نشان دادند. او نیز نتوانست برای درمانش کاری بکند، زیرا پزشک دستش را به بدن آن مرد کشید و اثری دالّ برسوء مزاج در او ندید و هیچ ورم و ماده ای در نقطه مذکور که می سوخت پیدا نکرد. پس بدون مقدمه گفت: به گمانم این مرد با یکی از اولیای خدا اسائه ادبی کرده که این بلای شدید بر او وارد شده. وقتی از درمان او قطع امید کردند، او را به بغداد آوردند و در راه بغداد یا در خود شهر جان داد. ظاهرا نام این مرد خبیث حسّان بوده است.

حکایت چهل و نهم: تشرف شیخ شهید به دیدار حضرت علیه السّلام در سفرش از دمشق به مصر.

شاگرد شهید ثانی به نام محمد بن حسن عودی، در کتاب «بغیه المرید فی الکشف عن احوال الشهید» در توضیح وقایع سفر شهید از دمشق به مصر می گوید:

در بین راه الطاف الهی و کراماتی آشکار نصیب او شد که برخی از آن را برای ما بیان نمود. از جمله اینکه در شب چهارشنبه دهم ربیع الاول سال 960 شهید در منطقه رمله به تنهایی به مسجد آنجا که جامع ابیض نام داشت رفت تا انبیا و کسانی را که در غار مدفون بودند، زیارت کند. اما دید در قفل است. پس دست بر قفل نهاد و آن را کشید و وارد غار شد و مشغول نماز و دعا شد و برایش اقبالی به خدا حاصل شد که از رفتن قافله کاملا غفلت کرد و بعدا فهمید کاروان رفته است. بنابراین متحیر شد و فکر کرد که آیا با وجود ناتوانی از راه رفتن و برداشتن اثاثیه اش و با وجود ترس، به دنبال قافله برود یا نه. پس به تنهایی به راه افتاد و رفت تا اینکه خسته شد و به کاروان نرسید و حتی آن را از دور هم ندید. در همین حال بود که مردی به او رسید که سوار بر استری بود. مرد به او فرمود: پشت سر من سوار شو! و بعد مثل برق حرکت کرد و اندکی نگذشت که به قافله رسید و او را پیاده کرد و فرمود: به رفقایت بپیوند! شهید ثانی نیز وارد قافله شد. وی می گوید: در طول راه خیلی تلاش کردم که برای بار دوم او را ببینم، ولی دیگر هرگز نتوانستم او را ببینم و قبلا هم چنین کسی را ندیده بودم.

حکایت پنجاهم: تشرف شیخ محمد پسر شیخ حسن پسر شهید ثانی به زیارت حضرت در مکه مشرفه.

شیخ علی نوه صاحب معالم، پسر شهید ثانی در کتاب «الدر المنثور» در شرح احوال پدرش می گوید: پدرم شیخ محمد پسر صاحب معالم، ساکن مکه بود و همان جا هم مرد و همسرش به من خبر داد که وقتی فوت کرد، در تمام طول آن شب، اهل او نزد او صدای تلاوت قرآن می شنیدند!

از داستان های مشهور این بود که او مشغول طواف بود که مردی گلی از گل های زمستانی که در مکه و آن هم در آن رنگ پیدا نمی شد به او داد! وی

پرسید: از کجا آمده ای؟ گفت: از این خرابات! سپس خواست که بعد از این سؤال نیز او را ببیند که دیگر او را ندید.

محدث نوری می گوید: نظیر این داستان را علامه مجلسی در بحار، از استادش میرزا محمد استرآبادی صاحب کتب رجالی و آیات الاحکام و غیر آن نقل کرده و احتمال می رود هر دو، یک داستان باشد و راوی توهم نموده باشد. زیرا نام و مکان و عمل در این دو قصه یکی است و این جایگاه از شیخ علی نوه صاحب معالم بعید نیست، زیرا ما در پشت نسخه شرح او بر استبصار که برای خودش بود، دیدیم که در مواضعی از آن خط خود او و خط فرزندش موجود است که نوشته شده: مصنف این کتاب شیخ سعید حمید بقیه علمای ماضین و خلف کمل راسخ است که در حدیث و فقه و رجال از او بهره گرفتیم. شیخ محمد بن شهید ثانی در شب دوشنبه دهم ذی قعده الحرام سال 1030 هجری قمری از دار غرور دنیا به دار سرور آخرت ارتحال فرمود. من کمی قبل از وفاتش، از دو لب او شنیدم که به من فرمود: من در این ایام از دنیا می روم. شاید خدا مرا در این امر یاری کند! و این واقعه در مکه مکرمه اتفاق افتاد و ما او را در قبرستان معلی در نزدیکی قبر حضرت خدیجه الکبری سلام الله علیها دفن کردیم. این عبارات را حسین عاملی مشغری در تاریخ مذکور نگاشته است که خدا به حق پیامبر و وصی او و اصحاب وفادارشان، با لطف آشکار و پنهانش با او رفتار نماید. و این عبارات در کتاب الدرّ المنثور از نسخه ای که نزدش بود نقل شده و خدا زیارت مرقدش را نصیب ما کند.

در کتاب امل الآمل آمده است: حسین عاملی مشغری، فاضلی صالح و جلیل القدر و شاعر و ادیبی بود که نزد من درس خوانده بود.

حکایت پنجاه و دوم: تشرف مرد دیگری به دیدار حضرت علیه السلام وقتی از رسیدن به قافله مأیوس شده بود.

عالم فاضل سید علیخان حویزاویّ در کتاب «خیرالمقال عند ذکر من رأی القائم علیه السّلام» می گوید: مردی از اهل ایمان که مورد وثوق من است، به من خبر داد که با جماعتی در کاروان کوچکی، از مسیر احساء عازم حج بود. وقتی بر می گشتند، مردی با آنان بود که گاهی پیاده راه می آمد و گاهی سواره بود. اتفاقا کاروان وارد یکی از منازل شد و آن مرد نتوانست به کاروان بپیوندد. جریان از این قرار بود که وقتی برای خواب و استراحت پیاده شده بودند و مدتی بعد از آن منزل حرکت کردند، این مرد از شدت خستگی راه بیدار نشده بود و آنان نیز دنبال او نگشته بودند و او خواب مانده بود، تا اینکه گرمای خورشید و آفتاب داغ او را بیدار کرده بود.

وقتی بیدار شد، احدی را ندید و یقین کرد که هلاک خواهد شد. لذا به حضرت مهدی علیه السّلام استغاثه کرد. در همین حین مردی را در لباس اهل بیابان دید که بر ناقه اش سوار بود و به او فرمود: ای مرد! آیا از کاروان جا مانده ای؟ پاسخ داد: بله. فرمود: دوست داری تو را به دوستانت ملحق نمایم؟ گفت: به خدا قسم مطلوبی جز این ندارم! پس به من نزدیک شد، ناقه اش را خواباند و مرا پشت سرش سوار کرد و به راه افتاد. هنوز چند گام بیشتر برنداشته بودیم که به کاروان رسیدیم. وقتی به آنها نزدیک شدیم، مرا پیاده کرد و فرمود: اینان رفقای تو هستند. سپس مرا ترک کرد و رفت.

حکایت پنجاه و یکم: معجزه حضرت در شفای شیخ علی محمد مولف کتاب الدمعه الساکبه.

ص: 360

در کتاب «الدمعه الساکبه» که نوشته یکی از درستکاران معاصر است، در آخر لمعه اولی از نور ششم آن در باب معجزات حضرت حجت علیه السّلام می نویسد:

شایسته آن است که کلام را به ذکر مشاهداتم در زمان های گذشته ختم کنم. و آن اینکه علی محمد پسرم که میوه دل من و طریق انحصاری اولاد ذکور من است، مرضی گرفت که آن به آن شدیدتر می شد و من نیز حزن و اندوهم بیشتر می شد و کار به جایی کشید که مردم از خوب شدن او ناامید شدند و علما و طلاب و سادات با نجابت، در مظان استجابت دعا مثل مجالس عزاداری و بعد از نماز ها، برای شفایش دعا می کردند.

وقتی یازدهمین شب از مرضش فرا رسید، حالش وخیم شد و اوضاعش خیلی بد شد و اضطرابش زیاد شد و التهابش بالا گرفت و من هیچ کاری به ذهنم نرسید و هیچ ترفندی به خاطرم نمی آمد. در همین حال به امام قائم علیه السّلام - که خدا ظهورش را تعجیل فرماید - التجا بردم و از نزد فرزندم با حالتی پر اضطراب و التهاب خارج شدم و به بام خانه رفتم. درحالی که آرام و قرار نداشتم، با خشوع به او توسل کردم و با خضوع ندبه سر دادم و صدا می زدم: یا صاحب الزمان ادرکنی ! یا صاحب الزمان اغثنی ! و در زمین فرو می رفتم و به طول و عرض می غلطیدم. سپس پایین آمدم و وارد بر اتاق فرزندم شدم و مقابل او نشستم. دیدم نفس هایش آرام و حواسّش مطمئن شده است و عرقی که معلوم بود عرق بیماری نیست، او را خیس کرده. پس خدا را حمد و نعمت های متوالی اش را شکر کردم و خدا به برکت او، لباس عافیت بر فرزندم پوشاند.

حکایت پنجاه و سوم: تشرف شیخ قاسم حویزاوی به دیدار حضرت علیه السلام وقتی از حجاج دور شد.

مرد مؤمن دیگری از اهالی شهر ما که به او شیخ قاسم می گفتند و زیاد به حج مشرف می شد، چنین به من خبر داد: روزی از راه رفتن خسته شدم و زیر درختی خوابیدم. خوابیدنم طول کشید و حاجیان مسافت زیادی از من دور شدند. وقتی بیدار شدم، از ساعت دانستم که خوابم خیلی طول کشیده و حاجیان خیلی از من دور شده اند و من مانده بودم که به کدام سمت بروم. پس به سمتی راه افتادم، در

حالی که با صدای بلند فریاد می زدم: یا ابا صالح! و مقصودم از این نام، حضرت صاحب الزمان علیه السّلام بود، زیرا سید بن طاووس در کتاب «الامان فیما یقال عند اضلال الطریق» چنین فرموده که راه گم کرده با صدای بلند بگوید: یا ابا صالح!

من داشتم همین طور فریاد می کشیدم که دیدم مردی سوار بر ناقه و در لباس اهل بیابان ظاهر شد. وقتی مرا دید پرسید: تو از کاروان جا مانده ای؟ گفتم: بله! فرمود: پشت سر من سوار شو تا تو را به آنها برسانم! من پشت سرش سوار شدم و ساعتی گذشت که ما به حجاج رسیدیم. وقتی نزدیک آنان شدیم، مرا پیاده کرد و فرمود: برو به دنبال کارت! من گفتم: تشنگی حال مرا دگرگون کرده! از خورجینش پوستی در آورد که در آن آب بود و مرا سیراب کرد. به خدا قسم که آن آب لذیذترین و گواراترین آبی بود که تا آن موقع نوشیده بودم!!

سپس به راه افتادم تا به حاجیان رسیدم. وقتی به سمت او رو گرداندم، او را ندیدم و بین حاجیان قبل و بعد از این ماجرا نیز او را ندیده بودم، تا اینکه به وطن برگشتیم.

محدث نوری می گوید: علمای شیعه از این قبیل وقایع در باب ذکر کسانی که حضرت را دیده اند زیاد نقل کرده اند و بنا را بر این نهاده اند که به فریاد بیچارگان رسیدن و صدور این معجزات و کرامات، تنها از دست خلیفه الله حضرت بقیه الله علیه السّلام ساخته است و این از مناصب الهی است، چنانچه در فایده اولی خواهد آمد. و ابا صالح کنیه حضرت در نزد عرب است و عرب در اشعار و مراثی و ندبه های خود او را به این نام می خوانند و ظاهرا عرب این کنیه را از حدیث مذکور اخذ نموده و مقصود از ابا صالح، خود حضرت است که گمشدگان در راه ها را راهنمایی می کند و اگر در این امر اشکال و مناقشه شود و گفته شود ممکن است با فریاد «یا ابا صالح!» برخی نیکان و اولیای خدا نیز دستگیری کنند، می گوییم خود همین نیز دالّ بر مطلوب است، زیرا شیعیان و موالیان حضرت را تنها کسی فریادرسی می کند که متصل به اهل بیت علیهم السّلام باشد و واسطه بین شیعه و امام غایبشان باشد، بلکه چه بسا آن مرد فریادرس، از مردان و خواص و اطرافیان و اهل

خدمت حضرت باشد و شخص درمانده کسی را دیده که آن کس، حضرت را می بیند.

شیخ کفعمی در حاشیه کتاب «الجنه» در ذیل دعای ام داود می گوید: گفته می شود که زمین از قطب و چهار تن از اوتاد و چهل تن از ابدال و هفتاد تن نجیب و سی صد و شصت تن از صلحا خالی نیست. اما قطب حضرت مهدی علیه السّلام است و اوتاد نمی توانند کمتر از چهار تن باشند، زیرا دنیا به سان خیمه ای است و مهدی علیه السّلام عمود خیمه است و آن چهار تن، طناب های خیمه هستند و اوتاد گاهی بیش از چهار تن می شوند و ابدال بیش از چهل تن هستند و نجبا بیش از هفتاد تن و صلحا بیش از سی صد و شصت تن هستند، و ظاهرا حضرت خضر و الیاس علیهماالسّلام از اوتاد حضرت هستند که از حیث نزدیکی مقام به دایره قطب چسبیده اند.

اما صفت اوتاد این است که آنان قومی هستند که چشم به هم زدنی از پروردگارشان غفلت نمی کنند؛ از دنیا به حد کفاف جمع می کنند؛ لغزش های شر از آنان صادر نمی شود و در آنها عصمت از سهو و نسیان و بلکه از انجام فعل قبیح شرط نیست، ولی این امور در قطب شرط است.

اما ابدال از حیث مراقبت های نفسانی از اوتاد پایین تر هستند و گاهی مبتلا به غفلت می شوند، ولی با تذکر آن را جبران می کنند و عمدا گناه نمی کنند.

اما نجبا پایین تر از ابدال هستند. صلحا نیز متقینی هستند که اهل عدالت هستند و گاهی معصیت هم می کنند، اما آن را با استغفار و پشیمانی جبران می کنند، و خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ»، {در حقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند. }(1)

خداوند ما را از قسم اخیر قرار دهد، زیرا ما از افراد نخست نیستیم، ولی با محبت و ولایت آنان به خدا تدین داریم و هر کس قومی را دوست داشته باشد، با آنان محشور می شود.

1- . اعراف / 201

گفته شده که وقتی یکی از اوتاد چهارگانه کم شود، جانشین او از بین چهل نفر جایگزین می شود و وقتی یکی از چهل نفر کم شود، جانشین او از بین هفتاد تن قرار داده می شود و و وقتی یکی از هفتاد نفر کم شود، جانشین او از بین سی صد و شصت تن قرار داده می شود و و وقتی یکی از سی صد و شصت نفر کم شود، جانشین او از بین مردم قرار داده می شود.

حکایت پنجاه و چهارم: تشرف سید مهدی بحرالعلوم به دیدار حضرت علیه السّلام در حرم امیرالمؤمنین علیه السّلام.

عالم فاضل و صالح و با تقوا، میرزا حسین لاهیجی که در نجف اشرف ساکن و اهل تقوا بود و نزد علما مورد وثوق بود گفت: عالم برگزیده مولی زین العابدین سلماسی قدس الله روحه خبر داد که روزی سید بحرالعلوم وارد حرم امیرالمؤمنین علیه السّلام شد و شروع به زمزمه این شعر کرد:

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

از ایشان علت قرائت این مصراع پرسیده شد، گفت: وقتی وارد حرم مطهر شدم، حضرت حجت علیه السّلام را دیدم که نزد سر مبارک نشسته و با صدای بلند قرآن تلاوت می کند. وقتی صوت قرآن را شنیدم، این مصراع را خواندم و وقتی من وارد حرم شدم، حضرت قرآن خواندن را ترک کرد و از حرم مطهر خارج شد.

حکایت پنجاه و پنجم: تشرف سید علی بن طاوس رحمه الله در سرداب شریف هنگام سحر که دعای حضرت علیه السّلام را می شنید.

در ملحقات کتاب انیس العابدین که کتاب بزرگی در ادعیه و اذکار است و علامه مجلسی در جلد نوزدهم بحار از آن نقل می کند و میرزا عبدالله، شاگرد مجلسی نیز در صحیف سوم خود نقل می کند، از ابن طاووس نقل شده که ایشان در سحرگاهی، در سرداب مقدس از صاحب الامر علیه السّلام شنیده که حضرتش می فرمودند: خدایا! شیعیان ما از شعاع انوار ما و باقی طینت ما خلق شده اند و با اتکا

به محبت و ولایت ما، گناهان زیادی مرتکب شده اند. اگر گناهان آنها حق الله است، از آنان درگذر که ما راضی شدیم و اگر گناهانشان حق الناس است، خودت بین آنها اصلاح فرما و از خمس ما حقوق مال باختگانشان را تقاص کن و آنان را داخل بهشت فرما و از آتش دور کن و بین آنان و دشمنان ما در خشم خودت جمع مکن.

محدث نوری می گوید:

در بسیاری از مؤلفات متأخرین که به اعصار ما نزدیکند، این حکایت به عباراتی که با عبارات نخست مخالف است نقل شده است و آن به این نحو است:

خدایا! شیعیان ما از زیادی طینت ما خلق شده اند و با آب ولایت ما عجین شده اند. خدوندا! در روز قیامت، گناهانی را که با اتکا به محبت و ولایت ما مرتکب شده اند ببخش و به خاطر اکرام به ما، آنها را به خاطر گناهانی که مرتکب شده اند مؤاخذه مفرما و آنان را فردای قیامت، مقابل دشمنان ما تقاصّ مکن و اگر میزان اعمالشان خفیف است، با زیادی حسنات ما آن را سنگین فرما!

و ما تا امروز کسی را نیافته ایم که این روایت را مسندا از سید نقل نموده باشد یا در یکی از کتب او دیده باشد. علامه مجلسی و معاصرین او و متقدمین تا عهد سید نیز آن را نقل نکرده اند و در هیچ کدام از کتاب های موجود یافت نمی شود و نزد قدما نیز کتاب هایی بیشتر از کتب موجود نزد ما، نبوده است.

بله آنچه در اواخر مهج موجود است و بحار نیز آن را نقل فرموده، این چنین است که سید می گوید: من در «سرّ من رأی» بودم؛ در سحرگاهی دعای قائم علیه السّلام را شنیدم و آن را حفظ کردم که در حق کسانی که ذکر فرمود، می فرمود: مردگان و زندگانشان و آنان را زنده بدار! یا اینکه می فرمود: آنان را در عزت و ملک و سلطنت و دولت ما زنده بدار! و این واقعه در شب چهارشنبه سیزدهم دی قعده سال 638 اتفاق افتاد.

من گمان می کنم (اگر چه بعضی گمان ها گناه است) که آنچه ما اول نقل کردیم، از کلام حافظ شیخ رجب برسی گرفته شده و کلمات او نقل به معنی شده است، زیرا حافظ رجب در اواخر کتاب مشارق الانوار (بعد از

نقل کلام مهج تا عبارت «ملکنا»: و مملکت ما) می گوید: اگر چه شیعیان از آنان هستند و عنایات

ص: 366

آنان به شیعیانشان مصروف است و گویی حضرت علیه السّلام می فرماید: خدایا ! شیعیان ما از ما هستند و به ما انتساب دارند و بد می کنند و تقصیر کارند و خطا می کنند؛ آنان ما را از روی رضایت ولیّ امر خود می دانند و ما نیز این ولایت مداری آنان را از آنها پذیرفتیم، زیرا اعتماد آنان به ماست و به نزد ما برمی گردند و به دلیل نزدیکی آنان به ما و اعتمادشان بر ما، گویی ماییم که اصحاب گناه هستیم، زیرا عبد به مولایش انتساب دارد و مملوک به مولایش اعتماد می کند.

خدایا ! گناهانی را که با اعتماد به محبت ما و با طمع در ولایت ما و با تکیه بر شفاعت ما مرتکب شدند، بر آنان ببخشای و آنان را به خاطر ارتکاب گناهان، نزد دشمنان ما رسوا مکن و همان طور که ما را در دنیا متولی امورشان کردی، در آخرت نیز امر آنان را به ما واگذار و اگر اعمال آنان را باطل و بی اجر کردی، با ولایت ما میزان اعمالشان را سنگین کن و درجات آنان را به سبب محبت ما بالا ببر ! (پایان دعا)

و چنانچه مشاهده می کنی، این کلمات از جمع آوری کردن های حافظ رجب است که به خاطر شرح کلمات امام علیه السّلام به وسیله عبارات رایج آورده و عصر حافظ رجب به عصر سید نزدیک است و حرص او به ضبط چنین عباراتی بیش از دیگران است. و اگر روایت صحیح و نسبت تامّ باشد، او نسبت به نقل این عبارات از غیر او لایق تر است، اگرچه بعد از کلماتش در مهج، این کلمات از مقام و جایگاه سید بعید نیست. سید در کتاب «کشف المحجه» عباراتی دارد که از امری بزرگ و مقامی رفیع خبر می دهد. از جمله اینکه می فرماید:

ای پسرم محمد ! - خدا آنچه را که از تو می خواهد به تو الهام فرماید - بدان که غیبت مولای ما مهدی صلوات الله علیه که اهل تسنن و حتی برخی شیعیان در آن متحیرند، از جمله ادله دالّ بر ثبوت امامت ایشان و امامت پدران طاهرینش علیهم السّلام است، زیرا تو با مطالعه کتب شیعه و غیر آن مثل کتاب غیبت ابن بابویه و غیبت نعمانی و کتاب الشفاء و الجلاء و کتاب حافظ ابونعیم در اخبار مهدی و اوصاف حضرت و حقیقت قیام و اثبات وجودش، و کتبی که در طوائف به آن اشاره کردیم، در همه آنها یا اکثر آنها در می یابی که روایاتی قبل از ولادتش وارد شده که

او مدتی طولانی غایب می شود، تا جایی که برخی از معتقدین به امامتش از او بر می گردند و اگر این غیبت را نکند، امامت خود و پدران طاهرینش مورد طعنه واقع خواهد شد. پس غیبت او حجتی از سوی امامان علیهم السّلام و حجتی در دست او علیه مخالفانش در ثبوت امامت و صحت غیبتش می باشد، با اینکه یقینا آن حضرت حاضر هستند و در حقیقت کسانی که حضرت را نمی بینند، به خاطر غیبتشان از حضرت علیه السّلام و خداوند رب العالمین غایب هستند و حضرت حاضرند.

در جای دیگر می فرماید: پسرم! اگر توفیق درک اسرار یار تو باشد، درک خواهی کرد و به تو درباره مهدی علیه السّلام مطالبی خواهم گفت که به اشتباه نیفتی و از دلیل های عقلی و نقلی بی نیاز شوی! زیرا حضرت مهدی علیه السّلام قطعا زنده و موجود است، ولی در کشف امر خود معذور است، تا اینکه تدبیر خدای رحیم و شفیق به او اذن دهد، کما اینکه عادت بسیاری از انبیا و اوصیا بر این بوده که در کشف امر خود معذورند؛ پس به یقین این مطلب را بدان و آن را عقیده و دین خود قرار بده که پدرت این امر را رساتر از شناخت خورشید در دل آسمان شناخته است.

در جای دیگر می فرماید: ای پسرم محمد! - خدا ظاهر و باطنت را به موالات اولیا و دشمنی اعدایش زینت فرماید - بدان که من در ایام ولادت تو، در کربلا و مشغول زیارت ایام عاشورا بودم و با شکستگی و انکسار و شکر رأفت خدا، در ولادت تو با مسرت و نیکی مقابل خدا ایستادم و تو را به امر خدای جل جلاله، بنده مولایمان مهدی علیه السّلام و متعلق به او قرار دادم و چند بار هنگام بروز حوادثی که برایت اتفاق افتاد، به حضرت محتاج شدم و در چند جا حضرتش را مشغول مناجات دیدم که متولی قضاء حوائج تو با لطفی عظیم در حق ما و حق تو شده اند که در وصف من نمی گنجد.

پس در ولایت و وفاداری او بمان؛ به اراده خدا و رسول و پدرانش و خواست حضرت علیهم السّلام از تو تعلق خاطر داشته باش؛ در نماز حاجت حوائج او را بر حوائج خود مقدم فرما؛ قبل از صدقه از جانب خودت و عزیزانت، از جانب حضرت صدقه بده؛ قبل از دعا برای خودت، برای حضرت دعا کن؛ در هر خیری که

به او می رسد و مقتضی اقبال و احسان او بر توست، ایشان را مقدم کن و حاجاتت را دوشنبه و پنجشنبه هر هفته، با کمال ادب و خضوع بر او عرضه نما!

در جای دیگر پس از تعلیم کیفیت عرض حاجت به حضرت علیه السّلام، به فرزند خود می فرماید: به حضرت بگو که پدرت (یعنی من سید) نسبت به حضرت به تو سفارش کرده و تو را به اذن خدای جل جلاله، عبد او قرار داده و تو را به او وابسته کرده ام و بدان که جواب حضرت علیه السّلام به تو خواهد رسید.

ای پسرم، محمد! - خدا عقل و قلبت را از تصدیق اهل صدق و توفیق شناخت حق پر کند - از جمله چیزهای که به تو می گویم این است که راه شناخت خدای عزوجل، توسط جوابی است که مولایمان مهدی علیه السّلام بر قدرت و رحمت خدا ارائه فرموده است.

از جمله روایتی است که از محمد بن یعقوب کلینی در کتاب وسائل الشیعه نقل شده که راوی می گوید: به حضرت کاظم علیه السّلام نوشتم: کسی که دوست دارد همان چیزی را که با خدا درددل می کند، به امام خود هم درد دل کند، چه کند؟ حضرت در جواب نوشتند: اگر حاجتی داری دو لبت را تکان بده که جواب تو به تو خواهد رسید!

و دیگر روایتی است که هبه الله بن سعید راوندی در کتاب خرائج از محمد بن فرج نقل می کند که امام هادی علیه السّلام به من فرمود: وقتی خواستی سؤالی را از ما بپرسی، آن را در جایی بنویس و نامه را زیر محل نمازت قرار بده و ساعتی آن را رها کن. سپس آن را بیرون بیاور و به آن نگاه کن! محمد بن فرج می گوید: من چنین کردم و دیدم سؤالی که از محضرش کرده بودم را با توقیع پاسخ داده اند! من برای تو به همین مقدار اکتفا کردم و راه برای کسی که خدا بخواهد به او عنایتی کند و به او احسانی تامّ فرماید، به سمت امام تو باز است.

از جمله عبارات دیگر سید، سخن او در آخر کتاب است که می گوید: سپس آنچه را که ما در این نامه به اذن الله وارد ساختیم و بعد آن را بر قبول واهب آنکه صاحب جلالت و نائب حضرت در نبوت و رسالت است عرضه کردیم، و جواب

قبول و تفضل حضرت علیه السّلام و وصیت به تو و وعده به نیکی کردن تو و رفعت قدر و منزلت تو، در خواب به ما رسید. (پایان کلام سید رحمه الله)

بر تو باد به تأمل در این کلمات که ابواب خیر و سعادت را بر تو می گشاید و بر تو عدم استبعاد هر آنچه منسوب به حضرت علیه السّلام است را واضح می گرداند، و خداست که توفیق هر خیر و ثوابی را می دهد.

حکایت پنجاه و ششم: تشرف مولی عبدالرحیم دماوندی به دیدار حضرت علیه السّلام در خانه اش.

فاضل متبحر حاج مولی رضا همدانی، در مفتاح اول از باب سوم کتاب «مفتاح النبوه» در ذیل کلامی در باب این مطلب که حضرت حجت علیه السّلام روی مبارک خود را به برخی خواص شیعیانش نشان می دهد، می گوید: حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السّلام، جمال مبارک خود را پنجاه سال قبل به یکی از علمای متقی مولی عبدالرحیم دماوندی که هیچ کس تردیدی در درستکاری و پاکی او ندارد، نشان داده اند.

مولی رضا همدانی می گوید: مولی عبدالرحیم نهاوندی در کتاب خود می گوید: من جمال حضرت را در شبی بسیار تاریک و ظلمانی که چشم چیزی نمی دید، در خانه ام دیدم؛ دیدم که آن حضرت در جهت قبله ایستاده و نور از چهره مبارکش ساطع بود، تا جایی که من به کمک این نور نقوش روی فرش ها را هم می دیدم!

حکایت پنجاه و هفتم: تشرف مرد دیگری به دیدار حضرت علیه السلام در جزیره ای از جزایر دریا.

در کتاب مقامات نوشته عالم جلیل سید نعمت الله جزائری، حکایت دیگری نیز نقل شده است: مردی از معتمدترین دوستانم در شوشتر، در خانه ما که به مسجد اعظم آنجا نزدیک بود، به من خبر داد که زمانی که ما در دریاهای هند مشغول سیر

در عجایب دریاها بودیم، مردی از موثقین برای ما حکایت کرد که مرد مورد اعتمادی برای من روایت کرد که منزل او در ساحل دریا بود و بین آنجا تا جزیره ای از جزایر دریا، یک روز یا کمتر راه بود و آب مورد نیاز و هیزم و میوه ها و مایحتاجشان در آن جزیره بود. اتفاقا روزی آنها طبق عادت سوار کشتی شدند تا به آن جزیره بروند و زاد و توشه یک روزشان را با خود بیاورند.

وقتی به وسط دریا رسیدند، بادی به سمت کشتی آنها وزید که آنان را از مقصدشان منحرف کرد، تا اینکه نه روز در همان حال ماندند و از کمی آب و غذا در شرف هلاکت قرار گرفتند. سپس باد آنها را به جزیره ای در آن دریا سوق داد. آنان به سمت جزیره رفتند و در آن آب های گوارا و میوه های شیرین و انواع درختان یافتند. یک روز در آن جزیره ماندند و مایحتاج خود را برداشتند و سوار کشتی خود شدند و حرکت کردند.

وقتی از ساحل دور شدند، ناگهان مردی را دیدند که در جزیره جا مانده بود و آنها را صدا می زد، ولی آنها نتوانستند برگردند. سپس دیدند که آن مرد یک دسته هیزم جمع کرد و آن را زیر سینه اش قرار داد و به دریا زد تا به آنها برسد و به کشتی ملحق شود، ولی شب شد و مرد در دریا ماند و به آنها نرسید.

اما اهل کشتی ماه ها در راه بودند تا به وطن رسیدند. وقتی رسیدند به اهل و خویشان مرد جامانده خبر دادند که جریان از چه قرار شد و همه برای او مراسم ماتم برگزار کردند. یک سال یا بیشتر گذشت که دیدند روزی آن مرد به نزد اهل و خویشانش برگشت. همگی بشارت آمدنش را دادند و همسفرانش نزد او جمع شدند و او حکایت خود را بازگو کرد.

آن مرد گفت: آن شب وقتی شب بین من و شما جدایی انداخت، امواج مرا به این سمت و آن سمت بردند و من دو روز روی دسته چوب ها در دریا شناور بودم. تا اینکه دریا مرا روی کوهی در ساحل افکند من به صخره ای آویزان شدم و به خاطر بلندی صخره، نتوانستم از آن بالا بروم. لذا همان جا در آب ماندم. ناگهان احساس کردم افعی بزرگی که از مناره بزرگ تر و وحشتناک تر بود، بالای آن کوه بود. دیدم که آن مار بالای آن کوه ایستاده و سرش را تا بالای سر من کشیده تا از

درون آب ماهی صید کند! یقین کردم که هلاک خواهم شد و به خدای متعال انابه کردم. ناگهان دیدم عقربی روی پشت آن افعی راه می رود. وقتی عقرب به مغز سر افعی رسید، با نیش خود آن افعی را گزید و من دیدم گوشت افعی از استخوان هایش جدا شد و فقط استخوان پشت مار باقی ماند و دنده های مار، به شکل نردبان بزرگی درآمد که با بالا رفتن از پله های آن، می شد از صخره صعود کرد.

من از دنده های مار بالا رفتم تا بر سطح جزیره رسیدم و خدای تعالی را بر امدادش شکر کردم. تا نزدیک عصر در آن جزیره راه رفتم و منزل هایی بلندبنیان و نیکو دیدم که همگی خالی از سکنه بود، ولی آثار انسان را در خود داشتند.

پس در موضعی از آن منزل ها پنهان شدم و منتظر ماندم. وقتی عصر شد، بندگان و خدمه ای دیدم که هر یک سوار بر استری آمدند و فرش هایی پاکیزه پهن کردند و شروع به تهیه و طبخ غذا کردند. وقتی کارشان تمام شد، دیدم اسب سوارانی می آیند و لباس هایی سفید و سبز و چهره هایی نورانی دارند. وقتی که آنها پیاده شدند، غذاها را برایشان آوردند.

وقتی شروع به خوردن کردند، آن کسی که از همه آنها خوش سیماتر و نورانی تر بود، گفت: بخشی از این غذا را برای مردی که مخفی شده بردارید. وقتی از خوردن فارغ شدند، صدا زد ای فلانی پسر فلانی! بیا! من تعجب کردم و به سمت آنها رفتم. آنان به من خوشامد گفتند و من از آن غذا خوردم و احساس کردم که آن غذا، طعامی بهشتی است. وقتی روز شد، همگی سوار شدند و به من گفتند: اینجا منتظر بمان! آنها وقت عصر برگشتند و من چند روزی با آنان بودم. روزی آن مرد نورانی به من گفت: اگر دوست داری با ما در این جزیره بمانی، بمان و اگر دوست داری به نزد خانواده ات برگردی، تو را همراه کسی به شهرت بر می گردانیم.

من به خاطر بدبختی ام، برگشتن به شهرم را انتخاب کردم. وقتی شب شد برایم مرکبی فراهم کرد و مرا با غلامی از غلامانش فرستاد. ما ساعتی از شب راه رفتیم و من می دانستم که بین من و خانواده ام چند ماه و چند روز فاصله است. هنوز مقداری از شب نگذشته بود که ما صدای پارس سگان را شنیدیم. آن غلام به من گفت: این صدای سگان شهر شماست! من دیگر چیزی احساس نکردم، جز

اینکه دیدم مقابل درب خانه ام هستم. آن غلام به من گفت: این خانه توست، به آن فرود آی!

وقتی پیاده شدم به من گفت: در دنیا و آخرت زیان کردی. آن مرد نورانی صاحب الزمان علیه السّلام بود. من به طرف غلام برگشتم، ولی او را ندیدم و اکنون که میان شما هستم، از کرده خود پشیمانم و این داستان من است.

امثال این حکایت های عجیب فراوان است و ما کلام را با ذکر آن طول نمی دهیم. محدث نوری می فرماید: ما حکایتی از کتاب نورالعیون نقل کردیم که قریب به مضمون این حکایت بود، ولی بین آن دو اختلافات فراوانی بود و خدا می داند که این دو داستان دوتاست یا یکی بیش نیست.

حکایت پنجاه و هشتم: تشرف مرد دیگری از بقالان نجف به دیدار حضرت در مسجد سهله.

جماعتی از نیکان، از جمله سید سند و دانشمند مورد اعتماد سید، محمد پسر سید احمد، پسر دانشمند یگانه و خبره سید حیدر کاظمی که از شاگردان برتر شیخ انصاری رحمهم الله بود و یکی از متقین شهر کاظمین محسوب می شد و پناه طلاب و زوار و مجاورین به شمار می آمد. او و برادران و پدرانش اهل خانه ای با عظمت بودند و در عراق به درستکاری و صلاح و علم و فضل و تقوا و به نام بیت سید حیدر شناخته می شدند. او با ارسال نامه و به صورت شفاهی به من خبر داد که محمد بن احمد بن حیدر می گوید: وقتی من در حدود سال 1175 در نجف اشرف مشغول تحصیل علوم دینی بودم، از جماعتی از اهل علم و دیانت شنیدم که مردی را که سبزی یا چیزهایی از این قبیل می فروخت، وصف می کردند که مولای ما امام منتظر علیه السّلام را دیده است. من دنبال این بودم که او را به چهره بشناسم، تا اینکه او را شناختم و دیدم مردی صالح و متدین است. دوست داشتم با او در مکان خلوتی باشم تا کیفیت رؤیت امام زمان علیه السّلام توسط او را بفهمم! پس بسیار می شد که بر او سلام می کردم و از او سبزی می خریدم، تا اینکه بین من و او کمی

مودت و دوستی ایجاد شد و همه اینها مقدمه بود برای اینکه من خبر تشرف او را که شنیده بودم، بفهمم. تا اینکه اتفاقا یک بار من در شب چهارشنبه برای استیجار و پناه به درگاه الهی و نماز و دعا در مقام های شریف مسجد سهله، به آنجا رفتم. وقتی به در مسجد رسیدم، آن مرد را دم در دیدم. پس فرصت را مغتنم شمردم و زحمت تحمل خود را در آن شب، بر عهده او نهادم. او نیز با من ماند تا از اعمال وارده در مسجد سهله فارغ شدیم و به سمت مسجد کوفه حرکت کردیم. این کار در آن زمان ها رسم بود، زیرا در مسجد سهله بیشتر اضافات جدید از قبیل خدام و محل های اسکان مردم نبود.

وقتی به مسجد کوفه رسیدیم و در مقام خود مستقر شدیم و برخی اعمال وارده را انجام دادیم، من جریان تشرفش را پرسیدم و از او خواستم قصه را به تفصیل برایم بازگو کند. او چنین گفت و من ناقل معنای کلام اویم:

من بسیار از اهل معرفت و متدینین می شنیدم که کسی که چهل شب چهارشنبه پشت سر هم به نیت رؤیت حضرت حجت علیه السّلام به مسجد سهله پناه ببرد و استجاره کند، موفق به رؤیت حضرت می شود و این عمل مجرب است. لذا من خیلی مشتاق به این عمل شدم و نیت کردم هر شب چهارشنبه به مسجد سهله پناهنده شوم و شدت گرما و سرما و باران و غیره مرا از تشرف منع ننماید. تا اینکه یک سال گذشت و من مشغول این عمل بودم و طبق معمول، شب را به مسجد کوفه می آمدم.

من طبق عادتم غروب روز سه شنبه و در فصل زمستانی پیاده حرکت کردم و آن شب به دلیل تراکم ابرها به شدت تاریک بود و باران اندکی نیز می بارید. من مطمئن بودم که مردم طبق عادت همیشگی خواهند آمد. به طرف مسجد رفتم تا اینکه به مسجد رسیدم، در حالی که خورشید غروب کرده بود و تاریکی شدت گرفته بود و رعد و برق نیز زیاد شده بود. من از تنهایی به شدت می ترسیدم و احساس وحشت می کردم! زیرا آن شب اصلا کسی را در راه مسجد کوفه ندیدم، حتی خادمی که موظف بود شب های چهارشنبه بیاید، آن شب نیامده بود.

به شدت وحشت کردم و با خود گفتم: باید سریع نماز مغرب را بخوانم و عمل استجاره و پناهندگی را انجام دهم و به مسجد کوفه بروم. در حالی که خود را دلداری می دادم، نماز مغرب را خواندم و عمل استجاره و نماز و دعای آن را که از حفظ بودم، انجام دادم.

در همین حال که مشغول عمل استجاره بودم، التفات اندکی به مقام شریفی که معروف به مقام صاحب الزمان علیه السّلام است نمودم و آن مقام، مقابل محل نماز من بود. شنیدم کسی در آن مقام نماز می خواند! کمی آرام شدم و احساس اطمینان و آرامش نمودم و گمان کردم تعدادی زائر در مقام صاحب الزمان علیه السّلام هستند و من هنگام آمدنم به مسجد مطلع نشدم. لذا با اطمینان خاطر عمل استجاره را تکمیل کردم.

سپس به طرف مقام حضرت رفتم. وقتی داخل آنجا شدم نور بزرگی را دیدم، ولی به چشم خود چراغی ندیدم! ولی از این موضوع غفلت کردم. در آنجا سید بزرگوار و با عظمتی دیدم که در صورت اهل علم در حال نماز خواندن بود. دلم به او تمایل پیدا کرد؛ من گمان می کردم که او از زائران غریب است، ولی وقتی نگاهی اجمالی به او کردم، دانستم که از سکنه نجف اشرف است.

شروع به خواندن زیارت مولایمان حضرت حجت علیه السّلام کردم تا به اعمال مقام عمل کرده باشم. بعد نماز زیارت را هم خواندم. وقتی نمازم تمام شد، خواستم در باب رفتن به مسجد کوفه با او صحبت کنم، ولی دیدم ابهتش مرا گرفت و او را بسیار بزرگ یافتم. به خارج مقام نگریستم که تاریکی شدت گرفته بود و صدای رعد و باران را می شنیدم. در همین حال او با چهره نورانی اش به من التفاتی توأم با رأفت و تبسم نمود و فرمود: می خواهی به مسجد کوفه بروی؟ گفتم: بله ای سید ما! عادت ما نجفی ها این است که بعد از اعمال مسجد سهله، به مسجد کوفه می روی م و شب را آنجا هستیم، زیرا در مسجد کوفه، سکنه و خدمه و آب یافت می شود.

آن مرد برخاست و فرمود: بیا تا با هم به مسجد کوفه برویم! ما با هم خارج شدیم و من از بودن با او و حسن همراهی اش خرسند بودم. در نور و هوایی خوب

و زمینی خشک که گل آن به پا نمی چسبید رفتیم و من از باران و تاریکی محضی که دیده بودم، غافل بودم. تا اینکه به در مسجد رسیدیم و حضرت روحی فداه نیز با من بودند و من از همراهی و بودن با ایشان در کمال سرور بودم و اصلا تاریکی و بارانی را احساس نمی کردم.

من درب بیرونی مسجد را که بسته بود کوبیدم. خادم گفت: چه کسی در را می کوبد؟ گفتم: در را باز کن! پرسید: تو در این تاریکی و بارندگی شدید از کجا می آیی؟ گفتم: از مسجد سهله. وقتی خادم در را گشود، متوجه آن سید جلیل القدر شدم، ولی او را ندیدم و احساس کردم اطرافم در غایت تاریکی و ظلمات محض است و باران بر من می بارد. پس شروع کردم به فریاد زدن که ای سید ما و ای مولای ما! بفرمایید که در باز است! من به عقب برگشتم و در جستجوی او بودم و او را صدا می زدم، ولی احدی را نمی دیدم و در همان مدت اندک، هوای سرد و باران مرا آزرد.

داخل مسجد که شدم، از خواب غفلت بیدار شدم. گویی که من خواب بودم و بیدار شده ام و خود را بر عدم هشیاری نسبت به آیات آشکاری که دیده بودم، ملامت می کردم و کراماتی را که در حال غفلت می دیدم را متذکر می شدم. از جمله آن کرامات نور عظیم در مقام حضرت صاحب علیه السّلام بود، با آنکه من چراغی آنجا نمی دیدم و اگر چهل چراغ هم در آنجا بود، نمی توانست آن مقدار نور تولید کند. معجزه دیگر اینکه آن سید مرا به نام خود و پدرم صدا زد، با اینکه من خود را به او معرفی نکرده و قبلا ایشان را ندیده بودم!

و نیز این معجزه که وقتی در مقام بودم، به فضای مسجد سهله می نگریستم و تاریکی شدیدی می دیدم و صدای باران و رعد را می شنیدم، ولی وقتی از مقام خارج و با ایشان همراه شدم، در نور حرکت می کردم و از شدت نور جای پایم را می دیدم، همچنین زمین خشک و هوا دلچسب بود. تا اینکه به درب مسجد کوفه رسیدیم، ولی وقتی حضرت از من جدا شدند، هوای تاریک و ظلمانی و باران و غلظت هوا را می دیدم، و امور عجیب دیگری که برایم افاده یقین نمود که آن شخص با عظمت، حجت بن الحسن علیهماالسّلام بوده است که من از فضل خدا

همواره آرزوی رؤیتش را داشتم و به خاطر رؤیت جمال رویش، مشقت اعمال استجاره را در سرما و گرمای شدید بر خود هموار می کردم. پس شکر خدا را به جای آوردم و حمد برای اوست.

حکایت پنجاه و نهم: تشرف حاج علی بغدادی به دیدار حضرت علیه السلام

همچنین نواده عالم بزرگوار سید حیدر کاظمی، به صورت مکاتبه ای به من گفت: حکایت دیگری نیز برای من اتفاق افتاد و من در طول سالیان متمادی از اهل دیانت و وثاقت می شنیدم که درباره یکی از کسبه بغداد می گفتند که مولای ما حضرت مهدی منتظر علیه السّلام را دیده است. من آن مرد را می شناختم و بین من و او دوستی بود و او مردی مورد وثوق و عادل بود و معروف بود که حقوق مالی خود را ادا می کند. من دوست داشتم بین خودمان جریان را از او بپرسم، زیرا شنیده بودم که او ماجرای ملاقات خود را مخفی می کرد و از آن دم نمی زد، مگر برای بعضی خواص که از خوف پخش کردن این خبر از آنها ایمن بود. زیرا بیم آن داشت که اهل تسنن که منکر ولادت حضرت مهدی علیه السّلام و غیبت او بودند، او را به تمسخر بگیرند یا عوام مردم نسبت فخرفروشی و خودبزرگ بینی به او بدهند و چون این شخص با خبر از جریان در قید حیات است، من از خوف اینکه مبادا از این امر کراهت داشته باشد، نامش را نمی برم.

خلاصه اینکه من در این مدت دوست داشتم قصه را به طور مفصل از او بشنوم. تا اینکه اتفاقا اواسط ماه شعبان همان سال 1302 هجری بود که در تشییع جنازه یکی از اهالی بغداد به سمت حرم امامین همامین، حضرت کاظم و حضرت رضا علیهماالسّلام شرکت کردم. این مرد که به محضر حضرت تشرف حاصل نموده بود نیز در جمله تشییع کنندگان بود. من به او گفتم که خبر تشرفش به من رسیده و از او خواستم که در رواق شریف حرم کاظمین علیهماالسّلام نزدیک باب الشباک

مضجع امام جواد علیه السّلام بنشینیم. سپس از او خواستم تا قصه تشرفش را بگوید و من سخنان او را نقل به معنی می کنم:

در سالی از سال های دهه هفتاد قمری (یعنی حدود 1270) مقداری سهم امام نزد من بود و تصمیم داشتم آن را به علمای اعلام در نجف اشرف برسانم و ضمنا مقداری هم از تجار نجف طلبکار بودم. در یکی از ایام زیارات مخصوص حضرت، به زیارت امیرالمؤمنین علیه السّلام مشرف شدم و بعد دیونی را که بر عهده تجار داشتم، گرفتم و آن را به دست علمای متعددی که نیابت عام امام را داشتند دادم، ولی آن پول کمتر از میزان بدهی شرعی من بود و مقدار بیست تومان بر عهده من باقی ماند و من تصمیم گرفتم که آن پول را به یکی از علمای شهر کاظمین بدهم.

وقتی به بغداد برگشتم، خواستم فورا ذمه خود را فارغ کنم، ولی پول نقد همراه نداشتم. روز پنج شنبه ای متوجه زیارت آن دو امام مدفون در کاظمین علیهماالسّلام شدم و بعد از زیارت، بر یکی از مجتهدین آن شهر وارد شدم و او را از مشغولیت ذمه ام به مال امام علیه السّلام باخبر ساختم و از ایشان خواستم آن مال را تدریجا بر من حواله کند. بعد به خاطر مشغله ای که داشتم، در اواخر روز به بغداد برگشتم و پیاده به آن سمت حرکت کردم، زیرا پولی برای کرایه مرکب نداشتم!

وقتی به میانه های راه رسیدم، سیدی جلیل القدر و با ابهت را دیدم که پیاده به حرم کاظمین علیهماالسّلام مشرف می شد. به او سلام کردم و او پاسخ داد و به من فرمود: ای فلانی! (و نام مرا برد) چرا امشب را که شب جمعه است در حرم این دو امام نمی مانی؟ عرض کردم: ای آقای من! من کار واجبی دارم که مرا از ماندن منع می کند. به من فرمود: با من برگرد و این شب شریف را نزد امامین علیهماالسّلام بمان و فردا ان شاء الله به دنبال کارت برو!

دل من از کلام او آرام شد و با اطاعت امرش به همراه او برگشتم و در کنار او، در جانب رودی جاری، در زیر سایه درختان سبز و خرم که بر سر ما سایه افکنده و خم شده بودند و در هوایی بسیار مطبوع حرکت کردم. من از اینکه این سید کیست غافل بودم. به ذهنم رسید که این سید جلیل القدر که مرا به نام صدا زد،

کیست که من او را نمی شناختم! ولی با خود گفتم شاید او مرا می شناسد و من او را فراموش کرده ام!

بعد با خود گفتم: شاید این سید از من سهم امام می طلبد و من نیز دوست داشتم از سهم امامی که بر عهده ام بود به او بدهم. به او عرض کردم: ای سید ما! از حق شما مقداری پول باقی نزد من است، ولی من به نزد شیخ فلانی رفتم تا حق شما را با اذن او بدهم. من تصمیم دارم آن پول را به سادات بدهم. سید بزرگوار تبسمی کرد و فرمود: بله، تو بخشی از حق مرا به وکلای ما در نجف اشرف نیز رساندی! به زبانم چنین جاری شد که آیا آنچه را ادا کردم قبول شد؟ فرمود: بله. سپس به ذهنم خطور کرد که این سید نسبت به علمای اعلام تعبیر وکلای ما می کند و این امر را عظیم شمردم و سپس گفتم: علما در گرفتن حقوق سادات وکیل اند و غفلت مرا گرفت.

سپس گفتم: ای سید ما! روضه خوانان امام حسین علیه السّلام حدیثی نقل می کنند که مردی در خواب محملی دیده که بین آسمان و زمین است و پرسیده چه کسی در آن است، به او گفته شد: در این محمل فاطمه زهرا و خدیجه کبری هستند. پرسیده: به کجا می روند؟ به او گفته شده: در این شب جمعه به زیارت امام حسین علیه السّلام می روند، و دیده است که کاغذهایی از محمل به پایین می ریزد و روی آنها نوشته شده: این امان از آتش دوزخ برای زوار امام حسین علیه السّلام است! آیا این حدیث صحیح است؟ فرمود: بله، زیارت امام حسین علیه السّلام در شب جمعه، امان از آتش در روز قیامت است.

مرد مشرف شده گفت: کمی قبل از این قصه، به زیارت مولایم حضرت رضا علیه السّلام مشرف شده بودم. از آن سید جلیل القدر پرسیدم: ای آقای ما! من حضرت رضا علیه السّلام را زیارت کردم و به من رسیده که حضرت، بهشت را برای زوارش تضمین فرموده است! آیا این صحیح است؟ فرمود: او امام ضامن است. عرض کردم: آیا زیارت من مقبول است؟ فرمود: بله، مقبول است.

در راه زیارت مرد متدینی از کسبه با من بود که با من دوست و در مصرف خرجی با من شریک بود. به سید جلیل القدر عرض کردم: فلان کسی که با من در

راه زیارت بود، زیارتش مقبول است؟ فرمود: بله، آن بنده صالح فلان بن فلان زیارتش مقبول است. سپس نام جماعتی از کسبه بغداد را که با من بودند بردم و گفتم: فلانی و فلانی (و نام آنها را بردم) که با ما بودند، آیا زیارتشان مقبول است؟ چهره اش را به سمت دیگری کشید و جواب نداد. هیبتش مرا گرفت و من به احترام او دیگر سؤالم را تکرار نکردم!

من همچنان با آن سید بزرگوار بر روی سکویی که ذکر کردم راه می رفتیم تا اینکه داخل صحن شریف شدیم و سپس از در معروف به باب المراد، داخل روضه منوره شدیم. آن سید بر درب رواق نایستاد و چیزی نگفت، تا بر درب روضه، نزد پای مبارک امام کاظم علیه السّلام ایستاد! من کنار او ایستادم و گفتم: ای سید ما! شما زیارت را بخوان تا من نیز با شما بخوانم! چنین خواند: السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا امیرالمؤمنین... و بر باقی اهل عصمت سلام داد تا به امام عسکری علیه السّلام رسید!

سپس با چهره مبارکش متوجه من شد، با تبسم مکث نمود و به من فرمود: تو بعد از سلام بر امام عسکری علیه السّلام چه می گویی؟ عرض کردم: می گویم: السلام علیک یا حجه الله یا صاحب الزمان. بعد وارد روضه شریفه شدیم و رو به قبله، مقابل قبر امام کاظم علیه السّلام ایستاد.

من کنار او ایستادم و گفتم: ای سید ما! شما زیارت را بخوان تا من نیز با شما بخوانم! شروع به خواندن زیارت امین الله معروف کرد و زیارت را خواند و من نیز به تبع او می خواندم. سپس مولایمان امام جواد علیه السّلام را زیارت کرد و داخل قبه دوم که از آن امام جواد علیه السّلام است شد و به نماز ایستاد. من نیز کنار او و به احترام او کمی عقب تر ایستادم و وارد نماز زیارت شدم. به ذهنم خطور کرد که از او بخواهم آن شب را با من صبح کند تا من به شرف خدمت و مهمان کردن او نایل شوم! سر خود را به سمت او بلند کردم، در حالی که فکر می کردم ایشان کنار من کمی جلوتر از من است، ولی او را ندیدم!

نمازم را کوتاه و مختصر کردم و برخاستم و به چهره نمازگزاران و زائران نگاه کردم که شاید دوباره به خدمتش برسم، تا اینکه به تمامی نقاط روضه منوره و رواق

نگاه کردم، ولی اثری از او ندیدم! سپس از خواب غفلت بیدار شدم و بر عدم تنبه خود بر آنچه از معجزات و کراماتش دیدم تاسف خوردم؛ اموری مانند اینکه با وجود کار مهمی که در بغداد داشتم، به حرفشان گوش کردم و به زیارت برگشتم؛ و اینکه مرا به نام صدا زد، با اینکه او را ندیده بودم و نمی شناختم؛ و اینکه به دلم افتاد که قدری از سهم امام علیه السّلام به ایشان بدهم؛ و اینکه به ایشان گفتم: من به فلان مجتهد مراجعه کردم تا به اذن او این پول را به سادات بدهم و او بدون مقدم و زمینه قبلی به من فرمود: بله، و حق ما را به بعضی از وکلای ما در نجف اشرف رساندی.

سپس یادم آمد که من کنار او در جنب رودخانه ای جاری و زیر سایه درختان پرشکوفه که بر سر ما خم شده بود حرکت کردم و راه بغداد کجا و سایه درختان پرشکوفه در آن تاریخ کجا؟ و یادم آمد که او دوست من در سفر زیارت مشهدالرضا علیه السّلام را به اسم نام برد و او را به نام عبد صالح ستود و مرا به قبول زیارت دوستم و من بشارت داد. و هنگامی که از حال جماعتی از تجار اهل بغداد که با ما در راه زیارت بودند پرسیدم، با صورت مبارکش از من روی گرداند و من آنان را به سوء عمل می شناختم و این سید اهل بغداد نبود و احوال آنان را نمی دانست، و اینکه اگر او از اهل بیت نبوت و رسالت نبود، چگونه از ورای پرده ای نازک، به تمامی این امور اشراف داشت؟

از چیزهایی که مرا به یقین واداشت که او مهدی علیه السّلام است، آن بود که وقتی در مقام اذن دخول بر اهل بیت عصمت علیهم السّلام سلام کرد و تا امام عسکری علیه السّلام را سلام داد، به من رو کرد و فرمود: تو وقتی به اینجا می رسی چه می گویی؟ عرض کردم: می گویم: السلام علیک یا حجه الله یا صاحب الزمان. پس تبسمی نمود و داخل روضه منوره شد؛ و اینکه در حالی که مشغول نماز زیارت بود او را گم کردم، در حالی که می خواستم او را دعوت نموده و آن شب را به مهمانداری و خدمتش مشغول شوم، و نیز اموری دیگر که برایم رخ داد، یقین پیدا کردم که او امام دوازدهم صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین بود، و حمد برای پروردگار جهانیان است.

نواده مرحوم کاظمی می گوید: و سزاوار است دانسته شود که این مرد و مردی که وصفش در قصه سابق گذشت، از تجار بودند و این دو حکایت را با لغات عامی برایم گفتند که لسان معمول اهل این زمان است. بنابراین لفظ از من است و محافظه تامی از جانب من شد که معنا تغییر نکند و این نقل به معناست. و این مطلب را اقل اهل علم، محمد بن احمد بن حسن حسینی کاظمی که در کاظمین ساکن است نوشت.

محدث نوری می گوید: سپس از او پرسیدم که نام این شخص چه بود؟ کس دیگری به صورت مکاتبه ای به من گفت: اسمش حاج علی بغدادی بود که از تجار معروف بود و اغلب در اطراف جده و مکه و آن حوالی تجارت می کرد و جماعتی از اهل علم و تقوا از سکنه کاظمین علیه السّلام به من خبر دادند که فرد مذکور، از اهل صلاح و دیانت و ورع و اهل مواظبت بر ادای خمس و حقوق خدا بود و او در این تاریخ مردی مسن است و خدا عاقبت به خیرش نماید.

دو فایده مهم

فایده اول:

توضیح توقیعی که از صاحب الامر علیه السّلام به علی بن محمد سمری رسید که هر کس ادعای رؤیت در غیبت کبری کند، دروغگوست.

شیخ طوسی در کتاب غیبت و طبرسی در کتاب احتجاج، مرسلا نقل کرده اند که توقیعی به این نحو برای ابی الحسن علی بن محمد سمری صادر شد:

ای علی بن محمد سمری! بشنو که خدا اجر برادرانت را در خصوص تو زیاد کند! تو تا شش روز دیگر خواهی مُرد. کارت را جمع نما و به احدی وصیت مکن که پس از تو قائم مقام تو باشد! غیبت تامه آغاز شده و ظهوری برای ما نیست، مگر بعد از اذن خدای متعال. و ظهور بعد از مدتی طولانی و ابتلای مردم به قساوت قلب و پر شدن زمین از ظلم و جور است و از شیعیان من کسانی خواهند آمد که ادعای

مشاهده مرا دارند. هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند، دروغگوی افترا بند است، و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

ظاهر این حدیث با حکایات سابقه و سایر حکایاتی که در بحار آمده منافات دارد و جواب این منافات به وجوهی است:

اول: این حدیث خبر واحد و مرسلی است که مفید علم نیست و منافاتی با آن وقایع و قصص سابقه ندارد؛ قصصی که از مجموع آن و بلکه از بعضی از آنها که حکایت از کراماتی دارد که انجام آن جز از ناحیه حضرت ممکن نیست، یقین حاصل می شود به اینکه برخی حضرت را مشاهده کرده اند. چگونه ممکن است به خاطر وجود خبر ضعیفی که حتی ناقل آن هم که شیخ طوسی است - و کلامش در این باب خواهد آمد - به آن عمل ننموده، از این قصص اعراض کرد، تا چه رسد به علمای اعلامی که ملاقات ها را تلقی به قبول کردند و این حکایات را در کتب و تصانیفشان با اعتماد آورده اند و به آن اعتنا نموده اند؟

دوم: مطلبی است که علامه مجلسی بعد از نقل خبر مزبور در بحار فرموده اند که شاید این حدیث، حمل بر این شود که کسانی که ادعای مشاهده همراه با نیابت از جانب حضرت دارند و مانند سفرا از جانب حضرت برای شیعه خبر می آوردند که با اخباری که گذشت و اخباری که در باب کسانی که حضرت علیه السّلام را دیده اند خواهد آمد. و خدا عالم است.

سوم: مطلبی است که از داستان جزیره خضراء به دست می آید. شیخ علی مازندرانی می گوید: به شمس الدین محمد که نسل ششم از اولاد حضرت بود، گفتم: آقای من! از مشایخمان برای ما احادیثی از صاحب الامر علیه السّلام نقل شده که حضرت وقتی مأمور به غیبت کبری شده اند، فرموده اند: هر کس مرا بعد از غیبتم ببیند و آن را اعلام کند، دروغ گفته! چطور شما حضرت را می بینید؟ شمس الدین محمد گفت: راست گفتی، حضرت این جمله را در زمان کثرت دشمنانشان در بین اهل بیتشان و دیگران از فرعون های بنی عباس فرموده، تا جایی که بعضی از شیعه بعضی دیگر را از ادعای رؤیت نهی نموده اند، ولی در عصر حاضر، مدتی طولانی

سپری شده و دشمنان از او نومید گشته اند و شهر ما از دشمنان و ظلم و رنج های آنان دور است... تا پایان خبر.

و چنانچه می بینی، این وجه در بسیاری از بلاد دوستان حضرت علیه السّلام که دشمنانش کم و از دسترسی به ایشان نومیدند، جاری است.

چهارم: مطلبی است که سید بحرالعلوم، علامه طباطبایی در کتاب رجالی خود در معرفی شیخ مفید، بعد از ذکر توقیعات نقل نموده که این توقیعات مشهورند و از جانب حضرت علیه السّلام، در حق شیخ مفید صادر شده اند. بحرالعلوم می فرماید: اینکه این توقیع در عصر غیبت کبری صادر شده باشد و شخص مبلّغ که این توقیع را به شیخ مفید رسانده ندانسته باشد که قضیه از چه قرار است و اینکه ادعا کند که حضرت را بعد از غیبت صغری مشاهده کرده، با ادعای رؤیت او منافات دارد. ممکن است ما این شبهه را این گونه دفع کنیم که ممکن است به مقتضای قرائن، علم به خروج توقیع به دست آن مبلّغ داریم و توقیع نیز مشتمل بر امور مهم و اخبارات غیبی است که جز خدا و اولیای خدا آن هم به اظهار خدا بر ایشان، از آن مطلع نمی شوند. و مشاهده ای که در روایت نهی شده، مشاهده در حالتی است که بیننده همراه با علم به این امر است که ایشان حضرت حجت علیه السّلام است و مبلغ نیز ادعا نکرده که من موقع دریافت توقیع برای شیخ مفید، می دانستم که دهنده توقیع حضرت حجت علیه السّلام است.

بحرالعلوم رحمه الله در فوائد خود در مسأله اجتماع، بعد از ذکر اشتراط دخول همه کسانی که آنان را نمی شناسیم در مُجمعین می گوید: و چه بسا برای برخی از حافظان سرّ و علمای ابرار، علم حاصل شود که امام علیه السّلام مطلب را به گونه ای فرموده که منافاتی با امتناع رؤیت در زمان غیبت ندارد، ولی نتوانسته تصریح کند به اینکه این قول به حضرت علیه السّلام منتسب است، لذا این مطلب را در صورت اجماع آشکار می کند تا بین اظهار حق و نهی از افشای مانند آن را به طور مطلق جمع نموده باشیم. (پایان کلام سید بحرالعلوم)

و ممکن است نظر بحرالعلوم در این کلام خود، ناظر به وجه بعدی باشد که وجه پنجم است.

ص: 384

پنجم: سید در فوائد خود می گوید: «همچنین منع مشاهده حضرت توسط خواص نیز ممتنع است، اگرچه ظاهر نصوص به شهادت اعتبارشان و دلالت برخی نصوص آن است که مشاهده ممتنع است.»

و شاید منظور سید از آثار، وقایعی باشد که در اینجا و در بحار ذکر شد، یا در خصوص نصوصی باشد که کلینی در کافی و نعمانی در کتاب غیبت خود و شیخ طوسی در کتاب غیبت خود با سندهای معتبر آورده اند که امام صادق علیه السّلام فرمود: صاحب این امر را ناگزیر از غیبتی است و در غیبت خود باید عزلت بگیرد و آن سی نفر را وحشتی نیست.

ظاهر این حدیث همان طور که شارحان احادیث تصریح کرده اند، این است که حضرت با سی تن از خواص خود در عصر غیبتش مأنوس است و گفته شده: ایشان تا ابد بر هیأت مردی سی ساله است و در این سن، مرد سی ساله وحشتی ندارد که این احتمال خیلی بعید و غریب است. و این سی تن که امام علیه السّلام در غیبتش با آنها انس می گیرد، باید در هر قرنی عوض شوند، زیرا عمر آنها به مقدار عمر امامشان نیست. پس در هر عصری سی مؤمن و دوست خالص یافت می شوند که به لقای حضرتش فائز می شوند.

و در خبر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی که در اکمال الدین و غیبت شیخ و مسند فاطمه علیهاالسّلام نوشته، محمد بن جریر طبری مرویّ است که در کتاب اخیر، حضرت به جوانی که ایشان را نزدیک باب کعبه دیده بود و به امام پیام داده بود، فرمود: ای ابالحسن! چه می خواهی؟ گفته بود: امامی را می خواهم که از عالم پوشیده است. فرمود: حضرت از شما محجوب نیست، بلکه سوء اعمالتان او را از شما پنهان کرده است... تا پایان خبر.

در این روایت اشاره به این مطلب است که کسی که عمل سوئی ندارد، چیزی او را از امامش دور نمی کند و در کلامی که از کفعمی رحمه الله گذشت، ابن مهزیار از اوتاد یا ابدال (نیکان) بوده است.

محقق کاظمی در اقسام اجماعی که آن را در خلال کلمات علما و فحوای عباراتشان استخراج نموده و غیر از اجماع مصطلح معروف است، می گوید: سومین

از اقسام اجماع آن است که برای یکی از سفرای امام غایب عجل الله فرجه، علم به قول حضرت یا از طریق نقل سفیری به او به صورت پنهانی، یا به صورت توقیع و مکاتبه، یا به صورت شنیدن شفاهی حاصل شود، به گونه ای که با رؤیت در زمان غیبت منافات نداشته باشد، که این رؤیت برای برخی حاملان اسرارشان حاصل می شود، ولی نمی توانند به آنچه از آن اطلاع حاصل نموده اند تصریح کنند و علنا قولی را به حضرت انتساب بدهند و تکیه بر غیر اجماع از ادله شرعی در ابراز مدعی ممکن نیست، زیرا چنین دلیلی مفقود است.

پس در این صورت مشروط بر اینکه مأمور به اخفا نباشد، نقل رؤیت برایش جایز است، یا در صورتی که مأمور به اظهار باشد، منتهی نه به گونه افشاء که جایز است آن را برای غیر خود در مقام احتجاج به صورت اجماع بروز دهد تا هم این رؤیت و تشرف ضایع نشود و هم بین امتثال امر به اظهار حق به قدر امکان جمع نموده باشد و هم نهی افشای آن بر غیر اهل سرّ از مردم را امتثال کرده باشد. و شکی نیست که چنین اجماعی حجت است یا برای خودش، زیرا به قول امام علم دارد یا برای غیر خود او نیز حجت است، زیرا اجماع کاشف از قول امام علیه السّلام نیز هست. نهایت امر اینکه قول امام علیه السّلام به طریقی غیر ثابت کشف می شود و اشکالی هم ندارد، زیرا رسیدن به آنچه اجماع بر آن منوط است، حاصل است و صحت این وجه و امکان آن شواهدی دارد که دال بر آن است:

از جمله بسیاری از زیارات و آداب و اعمال معروف که بین امامیه متداول است و ظاهرا مستندی از اخبار ندارد و در کتب قدمای امامیه که بر آثار و اسرار ائمه واقف بوده اند نیز نیست و اماره ای هم نیست که شهادت دهد که منشأ آن امکان، اطلاق اخبار باشد یا وجوه اعتباری مستحسن باشد که آنان را به انشاء و ترتیب و اعتنا به جمع و تدوین آن حکایات دعوت کرده باشد، همچنان که در برخی از آنها ظاهر است؛ بله، نسبت به ورود اخبار در مورد برخی از آنها سختگیری نداریم.

از جمله این اخبار، روایاتی است که پدر علامه و ابن طاوس، از سید کبر و عابد رضی الدین محمد بن محمد آوی تا آخر آنچه در حکایت سی و ششم آمد نقل کرده اند.

و از این قبیل است داستان جزیره خضراء که معروف بوده و در بحار و تفسیر ائمه علیهم السّلام مذکور است.

و از این قبیل است آنچه علی بن طاووس در سرداب شریف از حضرت شنیده است.

و از این قبیل است آنچه به محمد بن علوی حسینی مصری در حائر حسینی، بین حالت خواب و بیداری تعلیم داده شده و امام علیه السّلام مکررا نزد او آمده و مطالب را به او تعلیم کرده و او آنها را در ظرف پنج شب فراگرفته و حفظ شده و سپس آن دعا را خوانده و دعایش مستجاب شده و نام آن دعا معروف به علوی مصری و غیر آن است.

و شاید همین امر در بسیاری از اقوال مجهول القائل اصل باشد که کسی که از قول امام علیه السّلام مطلع شده، وقتی قول امام را مخالف مبنای همه امامیه یا عمده آنها دیده و نتوانسته همان طور که هست آن را اظهار کند و ترسیده که حق ضایع شود و از اهل خود مخفی بماند، آن را قولی از اقوال قرار داده و چه بسا بر آن اعتماد هم کرده و بدون تصریح بر دلیل آن، به مضمون آن فتوا هم داده است، زیرا ادله ظاهری توان اثبات آن را ندارند. و شاید همین وجه علت نظریه برخی مشایخ باشد که معتقدند آن اقوال معتبرند یا بر حسب امکان در تقویت آن می کوشند، زیرا احتمال می رود که این قول امام علیه السّلام باشد که آن را بین علما القا کرده تا بر خطا اجماع نکنند و راهی برای القای آن جز راه مذکور نیست.

سید مرتضی در کتاب «تنزیه الانبیا»، در جواب کسی که می گوید: وقتی امام علیه السّلام غایب باشد، به گونه ای که احدی از خلق به او دسترسی نداشته باشد و از او منتفع نشود، فرق بین وجود و عدم او چیست؟ تا آخر سؤال. جواب ما این است که اولا می گوییم: ما یقین نداریم که احدی به امام دسترسی ندارد و بشری او

را نمی بیند؛ این امری قطعی نیست و راهی به قطع به آن نیست... تا آخر جواب سید مرتضی.

ایشان همچنین در جواب کسی که بگوید: وقتی علت استتار امام علیه السّلام این باشد که حضرت از ظلمه خائف است و از اهل عناد می هراسد، این علت در مورد دوستان و شیعیانش منتفی است، پس باید بر شیعیان ظاهر باشد، بعد از کلماتی می گوید: همچنین می گوییم ممتنع نیست که امام علیه السّلام بر برخی از اولیای خود آشکار شود؛ کسانی که اسباب خوف حضرت از آنان منتفی است، و این امری است که علم به نبودنش ممکن نیست و هر یک از شیعیان حال خود را می داند و راهی هم ندارد که حال غیر خود را دریابد.

سید مرتضی در کتاب «المقنع فی الغیبه» کلامی دارد که به آنچه آنجا فرمود، نزدیک است.

شیخ طوسی رحمه الله در کتاب غیبت، در جواب این سؤال بعد از کلامی می فرماید: پاسخ مناسب به سؤالی که از مخالف نقل کردیم، این است که بگوییم: اولا که ما یقین نداریم ایشان از همه دوستانشان مخفی هستند، بلکه جایز است که بر اکثرشان آشکار باشند و هر کسی حالت خود را بهتر می فهمد. پس اگر برای کسی ظاهر باشد، علت آن روشن است و اگر ظاهر نباشد، معلوم می شود که علت عدم آشکار شدنش، امری است که به خود شخص مربوط است و اگر دلیل عدم ظهور را تفصیلا نداند، به خاطر کوتاهی از جانب خود اوست... تا آخر کلام شیخ.

و کلمات سید بن طاووس نیز که مناسب این مقام بود گذشت، مخصوصا این کلام که: حضرت یقینا با خدای جل جلاله حاضر است و کسی که آنان را نمی بیند به خاطر غیبتش از متابعت او و متابعت پروردگار جهانیان است.

و در آنچه از کلماتشان و غیر آن نقل کردیم - که کتاب با تکرار آن طولانی می شود - برای رفع استبعاد رؤیت و اینکه این خبر را بر ظاهر آن حمل نکنیم کفایت دارد و باید حدیث را به یکی از وجوه مذکور حمل نمود.

ششم: آنکه چیزی که بر مردم مخفی است و از آنان پوشیده است، مکان و محل استقرار حضرت است که در آن اقامت دارد و به آنجاست که احدی دسترسی

ندارد و غیر از خود حضرت، حتی فرزندانش نیز علم ندارند. پس این منافاتی با لقاء و مشاهده حضرت در اماکن و مقاماتی که ذکر آن گذشت، و ظهور حضرت نزد مضطری که به او استغاثه کند و به او پناه ببرد، و کسی که همه اسباب از او منقطع شده است و درها به رویش بسته شده است، ندارد.

و در دعوات سید راوندی و مجموع دعوات تلعکبری و قبس المصباح صهرشتی، در خبر ابوالوفاء شیرازی، رسول خدا صلّی اللّٰه علیه و آله در عالم خواب به او فرمود: «اما حضرت حجت، وقتی خبر شمشیر و ذبح به تو رسید (و با دستش به حلق اشاره کرد) به او استغاثه کن که به فریادت می رسد و او فریادرس و کهف امان کسی است که به او استغاثه کند، و در این حال بگو: یا مولای یا صاحب الزمان علیه السّلام من به شما پناه آوردم !» و در عبارت دیگری فرمود: و اما صاحب الزمان، وقتی شمشیر به اینجا رسید (و دستش را بر حلقش گذاشت) از او استعانت بجوی که تو را یاری می کند.» و از چیزهایی که این احتمال را تأیید می کند، عباراتی است که نعمانی و شیخ در کتاب های غیبت خود، از مفضل بن عمر نقل کرده اند که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السّلام می فرمود: صاحب این امر دو غیبت دارد که یکی از آن دو طول می کشد، به گونه ای که بعضی از مردم می گویند که او مرده است و برخی می گویند که کشته شده است و برخی می گویند که او رفته است ! تا اینکه از اصحاب او جز نفرات کمی باقی نمی مانند، و از محل او کسی از فرزندانش نیز اطلاع ندارد و غیر از آنان نیز کسی خبردار نیست، مگر کسانی که از خواص حضرت در امورش می باشند.

کلینی نیز از اسحاق بن عمار نقل می کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: قائم دو غیبت دارد که یکی کوتاه و دیگری دراز است؛ در غیبت کوتاهش فقط خواص از شیعیانند که از مکان او با خبرند و در غیبت طولانی اش، فقط موالیان خالص و مخلص اویند که از مکانش خبر دارند.

این حدیث را نعمانی نیز نقل کرده و در الفاظ او در خصوص غیبت دوم استثنایی ذکر نشده و همه از مکان حضرت بی خبرند. همچنین به سند دیگری از حضرت صادق علیه السّلام نقل نموده که فرمود: قائم دو غیبت دارد که یکی کوتاه و

دیگری دراز است؛ در غیبت کوتاهش فقط خواص از شیعیانند که از مکان او با خبرند و در غیبت طولانی اش، فقط موالیان خالص و مخلص در دین اویند که از مکانش خبر دارند.

و در این قصه ها چیزی دال بر اینکه کسی بتواند حضرت علیه السّلام را در مقر سلطنت و اقامتش ملاقات کند وجود ندارد.

سپس بر محقق اخبار اهل بیت علیهم السّلام مخفی نماند که حضرت در غیبت صغری، برای غیر خواص و موالیانش نیز ظاهر می شود. پس آنچه خواص در غیبت صغری منفرد به آنند، علم به محل استقرار ایشان و عرض حوائجشان به اوست، ولی این امر در غیبت کبری منتفی است، و حال شیعیان و خواص در غیبت کبری، مانند حال غیر خواص است در غیبت صغری، و خدا عالم است.

فایده دوم:

درباره اینکه مداومت به عبادت و اخلاص نیت به مدت چهل روز، مؤمن را مستعد برای تشرف به لقای حضرت علیه السّلام می کند و دعاهای وارده در این زمینه.

از خلال این حکایات دانسته می شود که مداومت بر عبادت و مواظبت بر تضرع و انابه در چهل شب چهارشنبه در مسجد سهله یا چهل شب جمعه در مسجد سهله یا مسجد کوفه یا حائر حسینی علیه السلام یا چهل شب از هر شبی در در هر جا و مکانی - مانند قصه اناری که در بحار نقل شد - راهی به فوز لقای حضرت علیه السّلام و مشاهده جمالش است. و این عملی رایج و معروف در این دو مشهد با شرافت، یعنی کوفه و کربلاست و در این باب حکایات فراوانی نقل شده که ما متعرض ذکر اکثر آن نمی شویم، زیرا همه این حکایات از راه مورد اعتمادی به ما نرسیده اند، ولی ظاهرا این عمل چله نشینی، از اعمال مجرب است و علما و صلحا و اتقیا به آن عمل کرده اند و ما مستند خاص و خبر مخصوصی در این باب ندیده ایم! شاید آنها مستندی یافته اند یا آن را از بسیاری از اخباری که از آن به دست می آید که مداومت بر عمل مخصوص یا ترک آن در یک چهل روز، تأثیر خوبی در

انتقال و ترقی از درجه ای به درجه ای و از حالتی به حالتی دارد و بلکه در نزول و سقوط نیز همین اثر وجود دارد. لذا از اخبار به دست می آید که در مواظبت بر یک عمل در آن ایام چله نشینی، تأثیر به سزایی در موفقیت در نیل به امر مهمی که آن را اراده کرده خواهد داشت.

در کافی آمده است: «هیچ بنده ای ایمان به خدا را چهل صبح با اخلاص به عمل نبست» و در خبر دیگر دارد که «هیچ بنده ای ذکر خدا را چهل صباح به نیکی یاد نکرد، مگر اینکه خدا او را در دنیا زاهد فرمود و درد و درمانش را به او فهماند و حکمت را در قلبش تثبیت نمود و بر زبانش جاری ساخت.»

و در حدیث نبوی مرویّ در لب اللباب قطب راوندی آمده است: کسی که چهل صباح برای خدا عبادت با اخلاص به جای آورد، چشمه های حکمت از دلش بر زبانش جاری می شود.

در اخبار فراوان دیگری نیز مطالبی آمده که حاصل آنها این است که نطفه چهل روز در رحم مادر است و بعد از چهل روز علقه می شود و بعد از چهل روز مضغه یا گوشت جویده شده می شود؛ کسی که می خواهد بر زن آبستنی دعا کند که خدا پسر سالمی را در شکمش قرار دهد، باید در چهار ماه اول دعا نماید.

در کافی نقل است که به امام کاظم علیه السّلام گفته شد: از پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله به ما روایت شده که کسی که خمر بنوشد، تا چهل روز نمازش بر او محاسبه نمی شود! تا آنجا که فرمود: وقتی خمر نوشید، خمر تا چهل روز در استخوانش می ماند، به قدری که قدرت انتقال خلقت او را دارد! سپس فرمود: همچنین است تمام غذاهایی که می خورد و می نوشد که تا چهل روز در استخوانش باقی می ماند.

و در روایت دارد کسی که چهل روز گوشت نخورد، بدخلق می شود، زیرا انتقال نطفه در چهل روز است و کسی که چهل روز گوشت بخورد نیز بدخلق می شود و کسی که روغن زیتون بخورد و از آن به تنش بمالد، شیطان چهل روز به او نزدیک نمی شود و کسی که چهل روز آرد گندم و جو بخورد، دو کتفش پر از قوت می شود و کسی که چهل روز حلال بخورد، خدا دلش را نورانی می کند.

در امالی صدوق در خبر بهلول نباش آمده که به کوهی از کوه های مدینه پناه برد و چهل روز تضرع و انابه کرد و توبه اش در روز چهلم پذیرفته شد و آیه ای در موردش نازل شد و پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله نزد او رفت و آیه را برایش خواند و او را بشارت به قبول توبه اش داد. سپس به اصحابش فرمود: گناهان این گونه که بهلول جبران کرد و توبه کرد، جبران می شود.

و روایت دارد که داود علیه السّلام چهل روز بر گناه گریست.

از همه شواهد نیکوتر این است که خدای متعال میقات پیامبرش موسی علیه السّلام را چهل روز قرار داد، و در حدیث نبوی وارد شده که موسی علیه السّلام از وقت رفتن و برگشتنش از روی اشتیاق به پروردگارش، نخورد و ننوشید و نخوابید و به هیچ چیزی میل ننمود.

در تفسیر امام عسکری علیه السّلام آمده که موسی علیه السّلام به بنی اسرائیل فرمود: وقتی خدا در امر شما گشایش حاصل کند و دشمنانتان را نابود کند، من کتابی از جانب پروردگارتان برایتان می آورم که شامل اوامر و نواهی و مواعظ و عبرت گیری ها و مانند آن باشد. وقتی خدا در امرشان گشایش حاصل کرد، خدا به موسی علیه السّلام امر کرد که به میعادگاه بیاید و چهل روز پایین کوه روزه بگیرد، تا آنجا که فرمود: خدا به او وحی کرد ده روز دیگر نیز روزه بگیر! و وعده خدا این بود که آن کتاب کامل را بعد از چهل شب به موسی علیه السّلام بدهد.

بلکه وارد شده که خدا به پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله امر کرد که قبل از روز بعثتش، چهل روز از خدیجه فاصله بگیرد.

از شواهد دیگری که مناسب مقام است، روایتی است که به سندهای معتبر از امام صادق علیه السّلام نقل شده که فرمود: کسی که چهل روز دعای عهد را بخواند، از یاران قائم ما خواهد بود و اگر قبل از ظهور حضرت بمیرد، خدا او را از قبرش بیرون می آورد و در قبال هر کلمه ای، هزار حسنه به او می دهد و از او هزار سیئه را محو می کند و آن دعای «اللهم رب النور العظیم...» تا پایان دعاست.

و در اکمال الدین در داستان حکیمه خاتون و ولادت مهدی علیه السّلام آمده که وقتی حضرت متولد شدند و سجده کردند و شهادت به توحید و رسالت و امامت

پدران گرامشان علیهم السّلام دادند، حکیمه می گوید: امام عسکر علیه السّلام فریاد زد: عمه! طفلم را بردار و بیاور! حکیمه می گوید: طفل را برداشتم و به سمت حضرت رفتم. وقتی مقابل امام عسکری علیه السّلام رسیدم، کودک بر روی دست من بود که به پدرش سلام کرد. امام عسکری علیه السّلام او را گرفت، در حالی که پرندگان بالای سرش ایستاده و بال می زدند. حضرت پرنده ای را صدا زدند و فرمودند: این طفل را بگیر و حفظش کن و هر چهل روز او را به ما برگردان! پرنده طفل را گرفت و به آسمان برد و سایر پرندگان نیز از او تبعیت کردند. بعد شنیدم که امام عسکری علیه السّلام فرمود: تو را به کسی می سپارم که مادر موسی طفل خود را به او سپرد. پس نرجس گریست. حضرت به او فرمود: گریه مکن که شیرخوردن بر او حرام است مگر از سینه، تو تا آنجا که راوی گفت: حکیمه می گوید: بعد از چهل روز کودک را آوردند و برادرزاده ام امام عسکری علیه السّلام به دنبال من فرستاد و مرا دعوت کرد و من داخل شدم و دیدم کودکی مقابل من راه می رود، تا آنجا که گفت: حکیمه می گوید: من هر چهل روز آن کودک را می دیدم، تا اینکه قبل از وفات امام عسکری علیه السّلام مردی شده بود...تا آخر حدیث.

بدان که ما در فصل اول از جلد دوم کتابمان دارالسلام، اعمال مخصوصی را در هنگام خواب برای توسل و به جهت دیدن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السّلام و سایر ائمه علیهم السّلام در عالم رؤیا ذکر کرده ایم که اکثر این کارها، برای خواب دیدن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السّلام است و شاید به دلیل برخی عمومات که همه ائمه منزلت واحدی دارند، بتوان در خصوص سایر امامان علیهم السّلام نیز جاری کرد. و محقق جلیل مولی زین العابدین جرفادقانی رحمه الله در شرح منظوم به این امر اشاره کرده، آنجا که در شرح قول ایشان در نیت غسل که به شعر می گوید:

و دیدن امام در خواب برای نیل به مقصود و خواسته انجام می پذیرد

جرفادقانی در شرح آن می گوید: دلیل بر این مطلب مصنف، روایت نبوی مروی در کتاب اقبال در اعمال شب نیمه شعبان است که فرمود: هر کس طهارت نیکویی بگیرد... تا آنجا که فرمود: سپس از خدا بخواهد که در همان شب مرا در

خواب ببیند، مرا خواهد دید. ولی علاوه بر ضعفی که در خروج شرح ایشان از مورد بیت دارد که فقط با تکلف قابل پذیرش است، ظاهرا و بلکه قطعا نظر سید رحمه الله به روایت شیخ مفید است که در «اختصاص» از ابی المغری، از موسی بن جعفر علیهماالسّلام نقل می کند که فرمود: کسی که حاجتی از خدا دارد و می خواهد ما را در خواب ببیند و جایگاه خودش را بشناسد، سه شب غسل کند و با واسطه قرار دادن ما با خدا مناجات نماید، ما را در خواب خواهد دید و به سبب ما آمرزیده می شود و منزلت و جایگاهش بر او مخفی نمی ماند.

عبارت «یناجی بنا» یعنی با واسطه قرار دادن ما با خدایش مناجات کند و عزم به سوی خدا و توسل به ما کند که خدا ما را در رؤیا نشانش دهد و جایگاهش را در نزد ما بشناسد و گفته شده که مقصود از عبارت «یناجی بنا»، یعنی اهتمام به رؤیت ما داشته باشد و برای ما و به خاطر دیدن ما و محبت ما با خود حدیث نفس کند، امامان علیهم السّلام را خواهد دید یا از ما بخواهد که ما را ببیند.

در کتاب «الجنه الواقیه» نوشته کفعمی آمده است: من در بعضی کتب اصحابمان دیده ام که کسی که بخواهد یکی از انبیا و امامان علیهم السّلام یا یکی از والدینش را در خواب ببیند، باید سوره های شمس و قدر و کافرون و اخلاص و معوذتین را بخواند. بعد صد بار سوره اخلاص را بخواند و صد بار بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله صلوات بفرستد و با وضو بر پهلوی راستش بخوابد که هر که را بخواهد، ان شاء الله خواهد دید و می تواند با آنها سؤال و جواب کند.

من در نسخه دیگری عین همین مطلب را دیده ام، جز اینکه این کار را هفت شب بعد از خواندن دعایی انجام دهد که اول آن این است: «اللهم انت الحی الذی...» تا آخر. این دعا را سید بن طاوس در فلاح السائل نقل نموده و سند را به برخی ائمه علیهم السّلام اسناد داده است. وی می گوید: وقتی خواستی میتی از اموات را در خواب ببینی، با طهارت بر پهلوی راستت بخواب و تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها را بگو!

شیخ طوسی در کتاب مصباح خود می گوید: کسی که بخواهد میتی را در خواب ببیند، باید موقع به بستر رفتن بگوید: «خداوندا! تو آن زنده ای هستی که

وصف نمی شود و ایمان به او، از او شناخته می شود، اشیا را تو آفریدی و به سوی تو هم باز می گردند؛ هر کس را که من به او اقبال می کنم، تویی که ملجأ و محل نجات اویی و کسی که من به او پشت می کنم، ملجأ و راه نجاتی جز به سوی تو ندارد. از تو به حق یگانگی ات و به حقیقت «بسم الله الرحمن الرحیم» و به حقیقت حبیبت محمد صلّی اللّه علیه و آله آقای انبیا و به حقیقت علی، بهترین اوصیا و به حقیقت فاطمه، سیده زنان عالم و به حقیقت حسن و حسین که آنان را آقای همه جوانان اهل بهشت قرار دادی، می خواهم که بر محمد و آل محمد صلوات بفرستی و میت مرا در همین حالتی که او در آن حال است نشانم دهی.» با این عمل ان شاء الله او را در عالم رؤیا خواهی دید.

مقتضای اطلاق اول این خبر این است که شخص دعاکننده اگر می خواهد به این نسخه عمل کند، آخر دعا را با الفاظی که مناسب رؤیت امام حی یا پیامبر حی است جایگزین کند و بلکه ظاهرا اراده رؤیت هر یک از انبیا و امامان علیهم السّلام را چه حیّ و چه میت باشند داشته باشد، می تواند چنین تغییری را بدهد.

بلکه در کتاب «تسهیل الدواء» بعد از ذکر دعایی که گذشت، می گوید: مشایخ ما رضوان الله علیه گفته اند: هر کس بخواهد یکی از انبیا یا ائمه هدی علیهم السّلام را ببیند، باید دعای مذکور تا عبارت «ان تصلی علی محمد و آل محمد» را بخواند و سپس بگوید: فلان کس را در خواب نشانم بده. بعد از آن سوره شمس و لیل و قدر و کافرون و اخلاص و معوذتین را بخواند و بعد صد بار سوره توحید را بخواند و با این عمل، هر کس را که بخواهد می بیند و آنچه بخواهد از او می پرسد و او نیز ان شاء الله جوابش را خواهد داد.

چون رشته کلام ما را به اینجا کشاند، شایسته است به ذکر بعضی اعمال مختصر برای نیل به غایت مذکور تبرک بجوییم، با بنا نهادن به آنچه که ما احتمال مفید بودنش را می دهیم و محقق مذکور نیز به آن تصریح کرده و ایشان از اعاظم علمای معاصر با ماست.

از جمله عملی است که در فلاح السائل سید بن طاوس برای در خواب دیدن امیرالمؤمنین علیه السّلام گفته که وقتی اراده این امر را نمودی، نزدیک بسترت بگو:

خدایا من از تو می خواهم! ای کسی که لطفش پنهان است و نعماتش فراوان و تمام ناشدنی است! به لطف پنهانت که به هیچ بنده ای آن ملاطفت را نکردی مگر اینکه او را کفایت کرد، از تو می خواهم که مولایم علی بن ابی طالب علیه السّلام را در خوابم نشانم دهی!

و برخی از صلحای ابرار طاب ثراه به من خبر دادند که این عمل را بارها تجربه کرده اند.

از جمله این اعمال، عملی است که در مصباح کفعمی و تفسیر برهان، از کتاب خواص القرآن، از امام صادق علیه السّلام نقل شده که کسی که مداومت بر قرائت سوره مزمل داشته باشد، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در رؤیا خواهد دید و هرچه از او بخواهد، خداوند هرچه از خیر بخواهد نصیبش می کند.

از جمله این اعمال، روایتی است که در مصباح کفعمی نقل شده که کسی که سوره قدر را هنگام زوال شمس صد بار بخواند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در خواب خواهد دید.

از جمله این اعمال، روایتی است که در جلد اول کتاب «المجموع الرائق» نوشته سید هبه الله موسوی که از معاصرین علامه است نقل شده که کسی که مداومت بر قرائت سوره جن داشته باشد، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در رؤیا خواهد دید و هرچه بخواهد، از او درخواست خواهد کرد.

از جمله این اعمال، روایتی است که کسی که سوره کافرون را نیمه شب جمعه بخواند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در خواب خواهد دید.

از جمله این اعمال، قرائت هفت بار دعای مجیر با وضو در هنگام خواب است که بعد از هفت روز روزه انجام می شود و کفعمی آن را در کتاب جنت خود نقل کرده است.

از جمله این اعمال، قرائت دعای معروف به صحیفه است که در مهج الدعوات وارد شده که پنج بار با طهارت بخواند.

از جمله این اعمال، روایت کفعمی از امام صادق علیه السّلام است که فرمود: کسی که سوره قدر را بعد از نماز ظهر و قبل از ظهر بیست و یک بار بخواند، نمی میرد مگر اینکه پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله را در خواب می بیند.

از جمله این اعمال، عملی است که در برخی مجامع معتبر روایی است که کسی که بخواهد سرور کائنات و هستی محمد صلّی اللَّه علیه و آله را در خواب ببیند، بعد از نماز عشاء دو رکعت نماز با هر سوره ای که خواست بخواند. سپس این دعا را صد بار بخواند: «بسم الله الرحمن الرحیم. ای نور نور! ای مدبر امور! از طرف من بر روح محمد و ارواح آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله تحیت و سلام بفرست.»

از جمله این اعمال، عملی است که در کتاب جنت کفعمی به نقل از کتاب خواص القرآن است که هر کس در شب جمعه بعد از نمازی که در شب می خواند سوره کوثر را هزار مرتبه بخواند و هزار بار بر محمد و آل محمد صلّی اللَّه علیه و آله صلوات بفرستد، پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله را در رؤیا خواهد دید.

اینها ده عمل کامل از باب «تلک عشره کامله» است و باقی اعمال و اوراد و صلوات ها، در کتاب مذکور ما موجود است؛ کتابی که در آن مواد مورد میل نفوس عبادت طلب است و چیزهایی است که مورد لذت بینندگان آن خواهد بود.

ما این مقاله را به ذکر ندبه ای ختم می کنیم که آن را سید سند و صالح برگزیده و پیشوای شعرای عراق، بلکه سید شعرا در ندبه خوانی و مرثیه سرایی به طور مطلق انشاء نموده، یعنی سید حیدر حلی که از جانب خدای مالک و بزرگ مؤید است. ایشان ایده الله بین فصاحت لسان و بلاغت بیان و شدت تقوا و قوت ایمان را جمع نموده، به گونه ای که اگر کسی او را ببیند، احتمال هم نمی دهد که چنین شاعر چیره دستی باشد، چه رسد به اینکه ایشان در اعلی مراتب قدر شاعری است.

او این شعر را به امر سیدالفقهاء سید مهدی قزوینی که در حله ساکن است، در سالی سروده است که عمر پاشا والی عراق بود و بر اهل آن کشور سخت می گرفت و امر کرده بود که آماری از نفوس مردم اعم از رفیع الشأن و وضیع الشأن، عالم و جاهل، سید و غیر سید، فقیر و غنی بگیرند تا برای سربازگیری از اهل قری قرعه

کشی کنند! لذا امر بر مردم سخت و بلا عظیم شده بود عرصه بر مردم تنگ شده و آسمان برکاتش را منع نموده بود. از این رو سید این ندبه غمناک را سرود. یکی از صلحای ساکن نجف اشرف، حجت منتظر علیه السّلام را دید و حضرت به او فرمود: سید حیدر مرا مضطرب نموده. به او بگو که امر در دست من نیست! و خدا بعد از چند سال، قرعه را از آنان برداشته بود. و آن ابیات ندبه گونه چنین است:

ای سختی ها و شداید! چه کسی ما را از شما نجات و عبور دهد که در شرف مرگیم ولی کسی که مصدر امور است نیست

کسی که موج بلاهای خطرناک به دست او از بین می رود و عقل در تصور او غرق می شود

و شدت و سختی که سختی های روزگار را با کثرتی که دارد به غایت بزرگی اش رسانده

عرصه تنگ شده و گشاینده کار نیامده و نفس از تحیرش در تاریکی محض فرو رفته

اکنون پلیدی ضلالت زمین را فراگرفته و به آستان پاک کننده اش ضجه و ناله سر داده است

و دین خدا تغییر یافته و شروع کرده به فریاد زدن به سوی خدا، از دست کسی که دین را تغییر داده است

چه کسی به من خبر می دهد در حالی که جان ها را مورد عتاب قرار دهد و زبان خبر دهنده آن چه خواهد گفت؟

چرا صاحب الامر از رعیت خود چشم برگرفته، در حالی که زمین چشم خود را به ستم کافرترین مردمان فروبسته است؟

عذر و حجت حضرت صاحب علیه السّلام در این غیبت چیست که مقابل چشمانش شیعیانش را می گیرند، در حالی که او مقابل آنهاست؟

ای غیرت خدا! در قبال ارتکاب فواحش و منکرات ما را قراری نیست!

شمشیر و ضربت تو بر پیکر ظلم توأمند و شیعیان تو از شدت سختی شمشیر به گلوگاهشان رسیده است

ص: 398

آقای من! هدایت مرد؛ پس برخیز و بمیرانشان و خورشیدی را که نورش به تاریکی و خاک گرویده را نشان بده

و مرگ دشمنان را به جان هایشان بچشان و ترس و وحشت مرتکبین ظلم را با این عمل زیاده فرما

سینه های ما آرام نمی گیرد، مگر اینکه تو سینه پرکینه شان را با نوک نیزه بشکنی

و این صحیفه های آمارگیری نفوس و عمر افراد در برابر شمشیر تو محوند و سطورشان پاک خواهد شد

امروز کار به جایی رسیده که نطفه ها در ارحام مادران خود به خدای صورتگرشان شکایت می کنند

ای فرزند پیامبر! به خاطر خدا بنگر به گروهی که در محشر جز شما خاندان کسی را ندارند

اگر تو امروز آنها را از دشمنانشان نجات ندهی، شیعیانت به دشمنانشان چه بگویند؟

آیا دوری ما از تو بینمان فاصله انداخته یا چشم بیننده آن از تو محجوب گشته است؟

بیا و دل های ما را دگرگون کن و ببین که در اثر خشکی دو شقه شده است

چه شب ها که چشم هایی تا صبح نخفت و جز انتظارِ فریادرسیِ شما که بیدارنگه دارنده هستید کاری نکرد

کجاست آن حافظ آگاه شیعه که حقش در حال ضایع شدن در مقابل چشم فاخرترین انسان هاست؟

آیا در حالی که پدر مهربان این شیعیانی چشم فرو می بندی، چنین گمانی در خصوص فرزند پاک ترین مردمان نمی رود؟

اگر به خاطر گناهان بزرگان قوم به فریادشان نمی رسی، به آنان به خاطر کوچکی جرم خردسالانشان رحم کن

ص: 399

چگونه به کسانی که خدا با شناخت شما آنان را از جهنم نجات داد قرعه بزنند؟

راضی می شوی که گروهی این گردن ها را به بندگی بگیرند و آنان را دور نمی کنی و آلات ضربشان را نمی گیری؟

یا صاحب الزمان! اگر تو به این وضع راضی هستی و این قوم نیز عمل زشتشان را ادامه دهند،

شعائر ایمان بین خمر و قمار دشمنی می میرد و دفن می شود

این فتنه را از سرزمینی که روزی اش افزون باد دور کن که خدا خانه باعث و بانی اش را از آن دور کند

اگر نفس مخیر بین موت و حیات در این سرزمین شود، مرگ بهتر از زندگی در آن است

چگونه دشمنان ما از مکر پروردگار غافل و فریفته اند، در حالی که خداوند در صدد شکستن استخوان هایشان است؟

مهلت دهید که خدا در بین مخلوقاتش کسانی دارد که برمی گردند و چقدر شأن کوچک ترین آنها بلند است!

ای حجت خدا! اگر شما به خاطر بدی اعمال اکثر مردم مخفی شده ای

شاید یکی از کمترین مردم، برای یکی از این ظلم ها در عالم خیال از این وضع به خدا شکایت کند

نزدیک است نفس هایشان که بالا رفته، قوم ظالم را در گرمایش بسوزاند

ایشان ندبه دیگری نیز دارد که در همین خصوص است و در چشم خار و در گلو استخوان می افکند:

ای امام قائم! که منزل هدایت پاکی چقدر صبر کنیم که اعضای درون انسان های صابر پاره پاره شده!

و دین خدا تا به کی از تنفر ستمکاران مظلوم واقع شود؟

دین خدا برای سنجش نبض ضعیفش، دست به سوی طبیبی چون تو دراز کرده و از ضعف خود به تو می نالد

می بیند که تو را که ناصر او هستی غایبی، ولی شرک و عداوت حاضر و ناصر است

ما قبل از ندای خدا که تو را امر به خروج کند، گوش مبارک شما را صدا می زنیم، شاید که شما را برانگیزد

از شما می خواهیم که بیش از این در برابر جهیدن شیر خسته ضلالت ننشینی

و عزم راسخت ضعیف نشود و پیش چشم کسی که بیدار نیست، شب را صبح نکنی !

و ما می دانیم توان شما نسبت به مقاصدتان قاصر و کم نیست

و جایی که خدای قاهری بالای سر داری، از هیچ قاهری خوف نداری

و ما باید ببینیم که پشت ظالمان از ضربت شمشیر شما بریده شده است

روزی که شما دیگر بر کسی که کلاهخود پوشیده یا سربرهنه است سکوت نخواهی کرد

اگر شما مالک امر قیام خود بودی، نفرات خود را برای قیام برمی گرفتی !

و اگرچه سختی ها ما را خرد کرده است، تمام تلاش شخص عذرخواه از محضر شما را به کار می بستیم

ولی می بینیم که نزد خدا چیزی با ارزش تر از مقام بلند تو نیست

اگر از خدا بخواهیم امر ظهور تو را در همین عصر حاضر تعجیل کند

امر به ظهور توسط خدا، سریع تر از چشم به هم زدنی به تو می رسد

و عدالت تو فرهنگ دینی ما می شود؛ ما را حفظ کن که دست اعوجاج گران دینت را گنگ ساخته است

و با ما ایمنی ات را در جایی تسکین ده که تحت دو بال به پهنای دو کتف اسرافیل باشد

تا کی و چه زمانی مصیبت های لاعلاجمان از این درد بی درمان به شمشیر شما شکایت برد؟

ص: 401

و چرا شمشیرها از تشنگی عدالت تو مثل ماهی بیرون آب دست و پا نمی زنند تا وارد آبی شوند که سفید و جاری است؟

آیا نشستن و عدم قیام تو پایانی ندارد؟ این جلوس را تبدیل به قیام کن که ما خونخواهان فدایی تو هستیم

آتش این قیام، نور خورشید و ماه را می میراند و ظلمت غبارآلود و فراوانش را از بین می برد

قیامی که در آن اصحاب حضرت هر که را که تغییر نکند می کشند یا اسباب تنهایی او را به امر صادر شده فراهم می آورند

و هر جوانی پهلویش را در برابر شیر قوی و عصبانی خم می کند

مرد گندمگون و ماهری با او حرف می زند و مانند عقاب پر صدا و شکننده، او را منزجر می کند

به اینکه می تواند خوشحال باشد، در حالی که بین کشتگان جنگ دنبال مردگان و زندگان بگردد که در اثر ضربات نیزه دشمن افتاده اند و او برگشتی پیروزمندانه داشته باشد

و هنگام جنگ نیزه در دست گرفتن برایش آسان تر است از شیشه بلورین عطر

اصحاب او مردان جنگ هستند و دشمنشان لباس خواری و ذلت پوشیده اند

آنان برگزیدگان مجد از نسل هاشمند و حسابی فاخر و خالص دارند

ستارگانی از تو هستند در شب روشن که با نور آشکارشان آسمان را فرا می گیرند

و تو برای آنان به منزله قطب ثابت میدان کارزاری و آنان مانند آسمانی درخشان به گرد تو هستند

اسبانشان تشنه هستند، اما نیزه و شمشیر برانشان را سیراب می کنند

شجاعانی که نیزه هایشان درون کبدهای پرکینه دشمنانشان را دگرگون می کند

و شمشیرهایشان هنگام ترس دشمنان از اجلی که نزدیک است برنده نام نهاده می شود

ص: 402

اگر راه محل اجتماع دشمنان بر آنان بسته شود، از راه آسمان جلو می روند و فضای آسمان را بر پرندگان سدّ می کنند

اگر کلاهخود از سر بردارند، اسب هایشان در دریای آکنده از خون شنا می کنند

در آن هنگام دیگر ضربه نوک نیزه لغزش مکاران را نخواهد بخشید

و ضربه ای که بین نفوس و مردم پست الفتی از جانب پیروزمندان را ایجاد می کند

ای طالب خون های در گذشته ریخته شده ! کجا هستی؟

کجاست کسی که برای محو ضلالت و تجدید رسم هدایت فراگیر مهیا شده است؟

و کجاست نشر دهنده دین معبود و نجات بخش اجداد با تقوا و عالم؟

ای فرزند بزرگی ها و کسی که با بزرگی در آمیخته ای ! و ای که آثار تو از گذشتگانت ستودنی است !

و مدح آنان موجب افتخار مدح کنندگان است و ذکر آنان مایه شرف ذاکران است

و کسانی که پیمان جنگ بستند، دست بارز تو نسبت به شمشیر کشیدن بر روی آن دشمنان غافل نخواهد بود

با شمشیر خود، خون ادا نشده هدایت را دریاب که گردن تیرانداز دشمن نزدیک شمشیر توست

همین قدر برای تأسف خوردن کافی است که زمانه در گذر است، ولی تو ناهی و آمر مردمان نیستی

و دیدگان ما به چراغ طلعت درخشانت نورانی نمی شود !

ما سخت به تو مشتاقیم، مانند شوق درختان آماده رشد و نمو به بهاری پر آب و باران

ای امام هدایت! بر تو می بارد آن باران نیکی که از فرد بزرگواری جاری است

ص: 403

ای که حلمت را از خدا داری ! مظلومان فریفته شده اند و ظالمان قدرت مؤاخذه خدای قادر را از یاد آنان برده اند

و طول انتظار تو دل ها را رقیق کرده و پلک ها را بر هم انداخته است

تا کی غصه و رنج، اعضای درونی ما را بتراشد و تا کی دست ستمگر، بر ستم کاری اش دراز باشد؟

ای پسر پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله ! تا کی مقابل دیدگانت بر ما تازیانه های بلای سست کننده فرود آورده شود؟

تا کی ما در بلایای عظیم باشیم و تو را از درون دهان باز آن شداید بخوانیم؟

و دیدگان امید ما از غیر تو بسته شده است

آیا بر اینکه زمانه گوشت تن ما را می برد صبر نماییم؟ در حالی که هُرم آتش مصیبت فراگیر و نابودکننده می وزد !

آیا صبر کنیم، در حالی که این چارپایان گمراهی، پوست مردم مظلوم را با ایمنی می کنند؟

آیا صبر کنیم، در حالی که پرنده دشمنی آمده و بدون هیچ ترسی، صبح و شام پرواز می کند و ترسی ندارد؟

ما می بینیم که شمشیر پوسیده و کهنه اولین آنان، به دست افراد ظالم دیگری بالای سر ماست

ظلمشان در گوشت تن ما ریشه دوانده و استخوان های ما را دست ظلمشان از هم جدا ساخته است

در این زمان ما را شکنجه می کنند، در جایی که هیچ کس جز کفار به آن راضی نیست

و ما به آن ظالمان شکایت می کنیم و آنان انعطافی به خرج نمی دهند، مانند شکایت شتری که در آستانه نحر است از کُشنده خود

و وقتی تنگ زیر شکم شتر به هم متصل می شود، ما نمی بینیم که کسی از ظلم نهی نماید

از شر ظالمان، مانند ناله شتر از نحر کنندگانش به تو فریاد می زنیم

ص: 404

این رساله شریفه به دست مؤلف آن، بنده گنهکار حسین بن محمد تقی نوری طبرسی در عصر روز یک شنبه سیزدهم شوال سال 1302 در شهر سامرّاء نوشته شد. و من خدا را حمد نموده و بر پیامبر صلوات می فرستم و از گناهانم پوزش می طلبم. خدایا مؤلف و همه مؤلفان و بانیان خیر را به حق محمد و آل او صلوات الله علیهم اجمعین موفق بدار.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ص: 405

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109